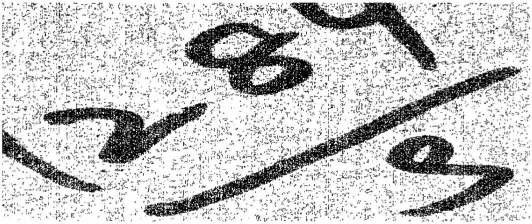

1284/5

[illegible] نمبر	٣٨٧٧
[illegible]	الف ٣٧
[illegible]	١٩٣ ف

هو الله
العامل والفاضل الكامل
شوال

رساله مختصر در بیان مسائل عبادات از جناب مستطاب افخم المجتهدین شیخ العلماء زین العابدین سلمه الله تعالی

که حسب الامر جناب مستطاب [illegible]

شمس الدوله [illegible] توفیقه صورت

انطباع پذیرفت

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی حبیبه و رسوله محمد و اهل بیته الطاهرین المعصومین

و بعد چنین گوید اقل عباد زین العابدین المازندرانی اصلا و الحائری مسکنا و مدفنا ان شاء الله تعالی

که این چند سطریست مختصر در بیان مسائل و بعضی احکام طهارت و صلوة و صوم و سایر عبادات و معاملات

[illegible] الکتاب [illegible] و مشتمل بیان باشد [illegible] هم [illegible]

[illegible] جمیع المؤمنین بدانکه مسائل اجتهاد و تقلید و آداب وضو و غسل و تیمم و سایر احکام طهارت

و صلوة [illegible] عبادات و معاملات [illegible] یک مقدمه و چند مقصد است

مقدمه [illegible] فصل اول در بیان مسائل اجتهاد است و بیان [illegible]

[illegible] اینست که تقلید [illegible] و انکه اینست [illegible] چند شرط موجود باشد اول

بلوغ پس صحیح نیست تقلید مجتهد صغیر هر چند [illegible] باشد و هر چند [illegible] قبل ان یلوغ باشد دوم

عقل پس جایز نیست تقلید مجنون [illegible] مجنون است [illegible] باشد یا بعضی از اوقات [illegible]

حال افاقه که قطع با افاقه حاصل باشد تقلید [illegible] هر چند [illegible] حال [illegible] افاقه [illegible]

حال [illegible] نیست [illegible] شرط نیست قطع با افاقه سوم اسلام پس جایز نیست تقلید کافر ابتداء هر چند کفر

[illegible] باشد چهارم آنکه اثنی عشری باشد پس صحیح نیست تقلید غیر اثنی عشری جمیع افعال ایشان هر چند

[illegible] باشد پنجم آنکه عادل باشد پس جایز نیست تقلید فاسق هر چند [illegible]

نمی‌کند و بعضی از مقدمات اجتهاد را نمی‌کنند و هم‌چنین مجتهد است لیکن احتمال می‌دهند که این عادل است یا فاسق که تقلید او
هم جایز نیست و لیکن اگر با جهل به حال تقلید نمود و بعد معلوم شد عدالت او در زمان تقلید پس همان
تقلید کافی است و اگر تقلید مجتهدی نمود با اعتقاد عدالت و بعد معلوم شد که فاسق بوده پس آن
تقلید را اکتفا نکند بلکه مجدداً رجوع به مجتهد عادل نماید در اعمال آتیه و هم‌چنین در اعمال سابقه
از جهت صحت و بطلان و قضا و اعاده بدانکه عدالت مجتهد شرط جواز تقلید است نه از برای او است شرط
جواز عمل مجتهد برای خود پس مجتهد فاسق که بعضی از مقدمات اجتهاد را نکرده باشد جایز است عمل برای خود کند
بلکه واجب است که عمل برای خود کند و حرام است که تقلید کند بلی از منصب قضا و افتاء و تصرف در اموال غیب و مجانین
و مال امام روحی له الفداء اخراز نماید و هم‌چنین جواز تصرف مجتهد امین در اموال غیب و مجانین و مخوان
خالی از قوت نیست ششم آنکه مرد باشد نه زن و نه خنثی هفتم آنکه طاهر المولد باشد یعنی ولد الزنا از طرفین یا یکی
بلکه از یک طرف نیز علی الاحوط هشتم آنکه مجتهد باشد با ین معنی که ملکه ترجیح یکی از استنباط احکام داشته باشد
مطلق باشد چه متجزی هر چند احوط ترک تقلید متجزی می‌باشد این است شرایط از مجتهد جامع الشرائط امر دیگر
اینکه وجوب فتوی عینا بر مجتهد در مسئله که سؤال شود مشروط بچند شرط است اول آنکه مسئله را
رأیی و اعتقادی داشته باشد که اگر عالم بحکم مسئله نباشد حتی در احتیاط مسئله با این که اند یا بداند و لکن
سؤال از احتیاط شود وجوب فتوی ثابت نیست و این واضح است بلی اگر علم بمسئله بالفعل نداشته باشد و لیکن
قادر باشد بتحصیل مقدمات حصول علم بدون عسر و حرج در این وقت بفرض وجوب فتوی لازم است تا وکر تحصیل
علم نماید و اگر خود محتاج شود بعلم مسئله در عمل نفس خود و مقلد او نیز محتاج شود بحکم مسئله و وقت
علم هر دو مسئله نداشته باشد مقدم بدارد علم بحکم مسئله متعلقه بعمل خود را دوم آنکه سائل
مسئله منحصر نماید بمجتهد دیگر که لیاقت فتوی داشته باشد نرسد یا مجتهد دیگر نباشد و منحصر باشد جواب
سؤال بمجتهد که اگر مجتهد دیگر باشد و احتمال لیاقت فتوی داشته باشد واجب عینی نیست بر مجتهد
فتوی بلی در این وقت فتوی واجب کفایی است مثل نماز میت و قول سائل که من اعتقاد اجتهاد که بغیر از تو ندارم با اعتقاد
وجوب فتوی عینا نمی‌شود بلکه مجتهد عمل باعتقاد خود کند اگر اعتقاد مجتهد خلاف اعتقاد سائل باشد بلی اولی
و احسن بلکه احوط این است که مجتهد بعذر نیاورد سؤال جواب فتوی را بلکه جواب او را بدهد و این منحصر در جایی که مجتهد جاهل
باعتقاد سائل باشد و خود هم نداند که مجتهد دیگر هست یا نه خصوص در جایی که سائل بگوید که غیر از تو مجتهد دیگر
نمی‌یابم سوم آن است که مقصود سائل از سؤال تحصیل اطلاع بر مذهب یا غرض دیگر نباشد بلکه مقصود
عمل بفتوی باشد و لیکن اگر مجتهد قصد سائل را نداند و سائل بگوید که مقصود عمل است یقین ندارد عمل است
نه اغراض دیگر وجوب فتوی خالی از قوت نیست چهارم آن است که در مسئله احتیاط ممکن نباشد

مرجح باشد تا آنکه اجتهاد ممکن باشد و لکن مسائلی که جاهل یا محتاط باشد ... است که مسائل علم ... لازم
ذکر لازم نباشد ... یا بنت مثلا ... مثل مسائل ... و غیر آن
و مثل مسائلی که ... از مقدمات مثل اعمال ... بعد ... عدم احتیاج مثل اینکه ...
... لکن ... مستحب است ... بلی اگر اعمال ... و ... بعد و لهذا ... تحصیل علم
... لازم ... است که ... خوف ... باشد ...
... که خوف ... باشد لازم ... حرام است ... اینست که مجتهد ...
... مسائل ... رجوع ... باشد ... تحصیل ... معلوم ... مجتهد لازم ...
... اینکه ... واجب ... باشد مثل ... دادن ... شده که در این وقت اشتغال
... واجب است ... سؤال کنند ... اقل است ... اهم نباشد و اگر ...
... کنند و ... نباشد ... مجتهد ... است هر چند ... کنند ... احوط
... اینکه ... سؤال ... لازم ... احسن آن است که مجتهد ... و ...
... اینکه اگر مجتهد رجوع کند از قول سابق خود از عبادات و معاملات
و هم چنین ... رجوع ... بطلان تقلید سابق ... مقلد ... که ... تقلید ...
باقی باشد هر چند ... کرده باشد ... قطع بخطاء مجتهد شده باشد که در این وقت حکم او
حکم مجتهد است ... قطع بخطاء خود که باید ... اعمال سابقه را اعتبار نکند و اما مجتهد پس اگر قاطع
شد بخطاء ... لازم است قضاء و اعاده عبادات و معاملاتی که بجا آورده بوده و اگر قاطع نباشد بخطاء
خود ... سابق ... بخطاء خود ... الاصل اعتبار ... که اعمال
سابقه ... اعاده ... اعمال ... سابق ... احوط ... آثار سابقه ... باشد بلکه
احوط آنست که اعاده اعمال سابقه ... قطع بخطاء خود ... بداند هر چند ... اعمال
... سابق ... اعتبار ... سابق ... پس اگر وضو گرفته ...
... از ... با استعمال ... با اعتقاد طهارت بعد ... نموده با اینکه زنی گرفته
... بوده با او با اعتقاد اینکه ... بعد ... نموده ... از رای خود
... با اینکه خانه یا ملکی را ... با اعتقاد اینکه صیغه ... صحیح ... بعد ... نموده
از رای خود ... از این ... الاثر ... سابق ... لازم ... از ...
... اینکه ... صغیر یا مجنون یا موصی ... گرفته باشد بلکه اگر ...
... که وضو گرفته یا غسل نموده یا استعمال نموده باقی ... بدنش بوده باشد هر چند ...

و غسل او صحیح است لکن قطرات در وضو باقی مانده بلکه در موضع وضو و غسل و هر جا که غسل یا
ملاقات با او نموده هر چند خشک شده باشد باید شسته شوند نظر به اینکه اگر کسی وضو گرفت یا غسل نموده باید
که یکسابق یقین داشت که نجس بوده و لکن بعد از وضو و غسل شک کرده که آن را پاک نموده و وضو گرفته یا خیر
وضو نیز در این وقت صحیح است و لکن قطرات در وضو یا باقی مانده بلکه بعد از وضو یا غسل جمیع اجزای آب
با او رسیده است شسته شوند هر چند خشک شده باشد و قطع از آن باقی نمانده باشد بنا بر احوط امر
چهارم اینکه لازم است بر مجتهد اینکه اعلام کند مردم را با اجتهاد خود در صورتی که آنکه بدانند که مردم
شخصی اگر شایسته فتوی باشد ندارند و اموال ایشان معطل است و هم آنکه میدانند که اعتماد ایشان صحیح
هست و لکن خود این مجتهد میداند که او شایسته است و هم آنکه میداند که مجتهد است بلکه مرجع ایشان است صالح
و شایسته اعتماد هست و لکن میداند که کافی در امور ایشان نمی باشد در این صورت لازم است اعلام مطلقا از باب
تنبیه غافل مثل اینکه بر انبیاء لازم است اظهار نبوت و رسالت بلکه احوط در صورت جهل بها نیز اعلام است تا تغییر
کند که مردم تقلید بکنند مرجع و مجتهد جامع الشرائط دارند و اما آن از باب امر به معروف و نهی از منکر پس اگر امید تاثیر
و اجابت و رجوع بجهت اعلام خود داشته باشد این وقت اعلام واجب است و در دو صورت دیگر لازم نیست اعلام
صورت اولی اینست که مجتهد میداند که مردم اعتماد ایشان به شخصی هست که شایسته اعتماد هست و کافی نیز میباشد
در این صورت لازم نیست اعلام صورت دوم اینست که میداند که اعتماد ایشان به شخصی هست و لکن نمیداند که شایسته اعتماد
هست یا نه در این صورت نیز لازم نیست اعلام بجهت احتمال صحت و معنا نظر از استحباب اعلام نیست امر پنجم آنکه اجتهاد
مجتهد چگونه ثابت میشود اقوی ثبوت آن شهادت عدلین یا قوه بر شهادت عدل واحد چنانچه بعضی تصریح کرده اند و لکن
اقوی عدم ثبوت است مگر در صورتی که تحصیل علم باجتهاد عسر و حرج باشد سوم رجحان استعلام اگر شخص صالح
استخبار و استعلام و از اهل خبره باشد چهارم استشهاد شخص باجتهاد دیگری اهل خبره پنجم حکم حاکم مسلم
الاجتهاد باجتهاد شخص ششم مطلق مظنه باجتهاد اگر تحصیل علم شرعی یا وجدانی موجب عسر و حرج باشد و بدانکه
عدالت مدعی اجتهاد و اسلام او و نشستن در مجلس قضا و حکومت و عنوان باعث آن نمیشود که اگر ادعای اجتهاد نماید
تصدیق نموده نمائیم و لکن تکذیب او هم نمیکنیم و او را با این عمل فاسق هم نمیدانیم بلی اگر مظنه حاصل شود باجتهاد او و ممکن
نباشد تحصیل علم در این وقت کفایت مظنه حاصل از نشستن او در مجلس قضا و رجوع مردم به او بلکه مطلق مظنه
خالی از قوه نیست امر ششم آنکه لازم نیست بر مجتهد هر گاه رجوع از اجتهاد خود نموده که اعلام مقلدین نماید
بر رجوع خود هر چند احوط است فصل دوم در مسائل تقلید است و بیان آن نیز در ضمن چند امر است امر
اول آنکه آنچه در شرع بحسب حکم عقل و اخبار اهل بیت علیهم السلام لازم است اینست که هر عامل عمل را از روی معرفت بجا
آورد پس آنچه لازم است علم است چنانچه در حدیث است که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و چون علم هر کسی

مقدمه در اجتهاد و تقلید است

مخفی نماند که انسان پس از علم اجمالی به تکالیف اجتهادی ناچار است که رجوع بعلماء منصوبین از شارع نماید رحمهم الله
تا بجهت رجوع فهمید شرعی خطاب یا با رجوع بعلماء و مفتین یا بکتب ایشان بنماید اخذ مسائل از اجتهاد کنند
اینکه حکم ... شود کلاً حسب جمع علماء شیعه تقلید که لازم است ... که علاء او علماء اهل حجت باشند
علماء ... باشد اینست که اما اعلم است ... عمل خود بقول مجتهد و اعتقاد کند با اینکه حکم الله همین است
مجتهد ... اگر هم بگوئیم که تقلید ... عوام ... بقول غیر ... باشد
نماید ... که مقصود ما از تقلید ... است که عمل او و عمل اهل حجت شود ... مذکور شد
... اینکه علم ... حاصل شود ... که عمل او و عمل اهل حجت شود
... الاصول ... مقام معلوم ... که از ... کور
... تقلید ... مجتهد ... رساله ...
از ... رساله ... تقلید ... شکل ... باشد
اخذ ... مجتهد ... مجتهد ...
که ... استنباط ... الزام ... مجتهد ...
استنباط ... تقلید ... الزام التقلید ... و لکن ...
... تقلید ... مجتهد ... تقلید ... مسئله را
... تقلید ... تقلید نماید و الا
... مسئله ... تقلید است ... باشد
... معلوم ... تقلید ... باشد ... واجب ...
... تقلید ... تقلید ... اینکه عقل قاطع
... واجب باشد ...
... اجتهاد ... حکم ...
... تقلید ... اجتهاد ... مجتهد
... تقلید ... اجتهاد یا
تقلید ... احتیاط ... احتیاط ...
اجتهاد و تقلید ... واجب یا حرام باشد
... حرام باشد ... واجب باشد ... باشد چون ...
... علم ... احتیاط ... مجتهد غالب

احتیاط بمعنی [illegible] و طریق عمل با آن

مثلاً ممکن نیست وجوب بعضی علما که مجتهد باره از شبهات مثل شرط علم بوجه قصد و جواز وجوب
و شرطیت تمیز در مقام ثبت احتیاط الطهارت و نحو آن است تا آنکه افضل است اجتهاد و تقلید در
احتیاط است که شخص احتیاط کند در عمل بطوری که مع احتمال [illegible] عمل شود و [illegible] تمیز علما
غالباً ممکن است در بعض شبهه مبنا باشد و در بعض آنها بر چند قسم است اول آنست که محتاج بتکرار عمل نیست
و امر دائر است میان وجوب فعلی و عدم وجوب و غیر مثل آنکه عمل مستحب باشد و احتیاطاً عمل
و بعد معلوم شود که واجب بوده یا آنکه امر دائر شود میان وجوب فعلی و عدم وجوب فعلی مثل
آنکه عمل را [illegible] آنکه معتقد بوده روزه است یا [illegible] معلوم
بحسب تقلید یا اجتهاد که مقصد بوده یا آنکه امر دائر شود میان وجوب و استحباب مثل آنکه عمل را
سوره واجب است یا مستحب انداز بقصد قربت مطلقه نه بقصد وجوب و نه استحباب و هم چنین
غسل جمعه که عمل انداز واجب است یا مستحب [illegible] اورا بقصد قربت مطلقه [illegible] دوم محتاج بتکرار
عمل است و شبهه حکمیه است و اجتهاد یا تقلید ممکن نیست مثل آنکه عمل را انداز که [illegible]
رفتن و برگشتن حکم او قصر است یا تمام و وقت [illegible] تقلید یا اجتهاد [illegible] با جمع میان قصر
و اتمام شود است که محتاج بتکرار عمل است و شبهه حکمیه است و در این ممکن است اجتهاد یا تقلید یا امکان
از ترک عمل میکند [illegible] میکند چون [illegible] آنکه شبهه موضوعیه باشد مثل آنکه مسافر میداند که
[illegible] قصر [illegible] ممکن است علم تفصیلی [illegible] و [illegible] آنکه [illegible]
حاصل شده [illegible] با وجود [illegible] جمع [illegible] مثل آنکه [illegible] لباسهای [illegible]
که تحصیل علم تفصیلی کند [illegible] با وجود [illegible] لباس [illegible] میکند [illegible]
احتیاطی [illegible] با امکان علم تفصیلی [illegible] اجمالی میکند [illegible]
و ترک علم تفصیلی [illegible] با امکان [illegible] احتیاط [illegible]
محتاج است [illegible] احتیاط [illegible] با امکان علم [illegible] اجتهاد یا تقلید [illegible]
تشخیص احتیاط [illegible] باشد که احتیاط [illegible] عمل [illegible]
خبر [illegible] مجتهد [illegible] شهادت دهند [illegible] احتیاط [illegible] بعضی [illegible]
نمود [illegible] لکن [illegible] شهادت عدل [illegible] مطلق [illegible] احتیاط
با امکان اجتهاد یا تقلید [illegible] بلکه [illegible] احتیاط [illegible]
[illegible] طالب علم [illegible]
علم از روی اجتهاد یا تقلید [illegible] اگر ترک کند و احتیاط [illegible]

اینکه گناه مذکور صغیره است یا کبیره بلکه سبب یا اینکه بخصوصه مخالف حکم واقعی است یا مجری یا بخصوصه مخالف حکم
ظاهری که اجتهاد یا تقلید باشد ذکر آن محل اهتمام نیست پس مدار اینکه تقلید یا اجتهاد نکرده اقدام
بیع معاطات یا شرب تتن غصبی نبیند چیز که حکمش را نمیدانند نماید اینکه اجتهاد یا تقلید نماید و لازم نیست
جزء از شرط و واجبات مستحب و غیر اینکه واجب اصلی است مثل حمد و سوره یا تبعی مثل لزوم شدن مجتهد رکوع
یا سجود و سهو هم چنین لازم نیست عمل مانع صحیح از مانع کال بلکه با علم بمطلق و بنا اگر برای عمل مجتهد فعل یا ترک
بجا آورد یا ترک نماید کافیست در صحت عمل بلی واجبست که هر کاری را اگر مجتهد اهل به مسائل آن را پیش از
عمل یاد بگیرد بلکه واجبست تعلم مسائلیکه عام البلوی میباشد یعنی که غالب مردم مبتلا میشوند
بآن مثل مسائل شک و سهو بلی اگر نادر الوقوع باشد که غالب الناس مبتلی نباشند لازم نیست تعلم احکام
او و همچنین لازم نیست تعلم احکام حج و اعتکاف قبل از عمل با علم بحاجت بآن امر چهارم اینکه عمل جاهل در
عبادات چه در معاملات هرگاه مطابق و موافق رای مجتهدی است که تقلید او جائز است در تکلیف این
شخص جاهل در رجوع باو میباشد پس اگر اختیار تقلید او را کرده و عمل او موافق رای او شده عمل او صحیح
میباشد چه از قبیل نماز و روزه و حج باشد یا از قبیل بیع و شری و اگر مخالف رای آن مجتهد است باطل و اعاده
یا قضا آن لازم است چه در وقت یا در خارج وقت و اگر مطابقت یا مخالفت معلوم نباشد در وقت اعاده
لازم است و حکم شک بعد از فراغ جاری نیست و در خارج وقت قضاء لازم نیست علی الاقوی مگر آنکه مجتهد
بگوید که قضاء لازم است امر پنجم اینستکه مدار موافقت و مخالفت بابقاء و فتوی رای حین السؤال میباشد
نه حین العمل پس اگر حین العمل رای مجتهد مقتضی بطلان عمل مقلد بوده و اعاده لازم شده ولکن بعد از
سؤال رجوع از آن قول نموده و حکم بصحت نموده اعاده ساقط است و اگر در خارج وقت باشد مدار بر رای
میباشد که مسقط قضا است رای حین العمل باشد یا حین السؤال زیرا که مدار در وجوب قضا بر صدق
فوت است بفتوا و با این فرض فوت بفتوی محقق نمیشود بلکه همین سیاق در وقت هم محتمل است که مدار بر رای باشد
مسقط اعاده میباشد و لکن احوط اینستکه مدار بر رای حین السؤال میباشد یا آنکه احراز موافقت
نماید امر ششم آنکه اظهر در نزد احقر اینستکه تقلید اعلم و اورع هیچکدام لازم نیست هر چند با
امکان تشخیص و عدم عسر و حرج در تشخیص تقلید اعلم و اورع بلکه اوثق در فتوی احوط است فالا
اعلم تنها و الا اورع تنها و با تعارض اعلم و اورع اعلم مقدم است و اورع هر چند اعلمیت اعلم مظنون
باشد و اورعیت اورع مقطوع باشد اگر اعلم مجتهد باشد و مراد از اعلم در خصوص مقام افقه میباشد
و مراد از افقه در نظر احقر اینستکه استادی او در استنباط احکام شرعیه بیشتر باشد بشرط آنکه در
غالب مسائل اجتهادش مطابق واقع باشد پس مراد از افقه اینستکه استنباطش و اصابه او بواقع

امر چهارم صحت عمل جاهل با رای مجتهد است

امر پنجم در بیان موافقت و مخالفت است

امر ششم در تقلید اعلم است

مقدمه اجتهاد و تقلید است

بشبهه باشد و استنباط او اقرب بواقع باشد و مراد از اورع آنستکه پرهیزکارتر باشد باجتناب از محرمات
و مکروهات و شبهات و تفصیل ورع در کتب احادیث و علم اخلاق مبین است و فقها الاورع اشبه
منتهی نمیکند که اورع در اینجا کیست و بهتر آنستکه اعلم و اورع حال الفتوی و حال الاستنباط هر دو باشد
هر چند اکتفا باخیر نیز میتوان نمود بلکه بعضی مدار اعلمیت را بر اخیر دانسته اند و اقوی نیز اخیر
بر اعلمیت و اورعیت حال الفتوی میباشد خصوص در اورع امر سوم آنکه تقلید اعلم و اورع اگر
بوجوب بشود مشروط میشود بشرط است اول آنکه احتمال وجود اعلم را بدهد و تفحص از آن اگر عسر و حرج
نباشد دوم آنکه تحصیل علم باید در اصل تقلید اعلم یا در بقاء بر تقلید اعلم که اگر عسر و حرج باشد در هر دو
بلکه از مراتب ثلثه نیز بوده لازم نیست تقلید اعلم سوم آنکه وجود اعلم معلوم بالاجمال یا بالتفصیل باشد
چهارم آنکه علم اجمالی بنحو شبهه محصوره در بلد خود یا بلاد متعارفه باشد پس اگر علم بالمره نداشته
باشد یا آنکه علم داشته باشد و شبهه غیر محصوره باشد تقلید اعلم لازم نیست بلکه مخیر است پنجم آنکه اعلمیت
او و عینا نیز مقطوع باشد پس با امکان قطع باعلم و اورع اکتفا بمظنه ننماید مگر آنکه مأیوس باشد از تحصیل
علم یا آنکه در تحصیل علم عسر و حرج باشد پس اگر فرض شود دو مجتهد یکی اعلمیت هر یک بالنسبه بدیگری
معلوم نباشد و لکن یکی اعلم باشد از دیگران قطعا و یکی دیگر اعلم باشد از دیگران ظنا مقدم میدارد
اعلم مقطوع را بر اعلم مظنون چنانچه اگر تقلید اعلم مقطوع ممکن نشود و در دست رس نباشد اعلم مظنون
مقدم است ششم آنکه علم بمخالفه مجتهدین در فتوی داشته باشد که در این وقت اعلم و اورع را تقلید
نماید پس اگر علم بموافقه داشته باشد یا آنکه موافقه و مخالفه معلوم نباشد لازم نیست تقلید اعلم
هر چند احوط تقلید اعلم و اورع است حتی با شک در مخالفه مجتهدین بلکه احوط تفحص از اعلم و اورع
با احتمال وجود آن بلکه احوط آنستکه تقلید اوثق در استنباط و فتوی نوعا و شخصا که ظن باصابت بواقع
در آن فتوی نیز باشد نماید و اقتصار بر مجرد اعلمیت نوعا ننماید هر گاه آن شخص مقلد از اهل معرفت نباشد
بلکه بهتر آنستکه در مرافعه و حکم و اذن در تصرف اموال مجانین و غیب و قصر نیز اقتصار باعلم و اورع نماید
و بغیر اعلم و اورع با وجود اعلم و اورع مراجعه ننماید و اگر دو مجتهد باشد یکی مقطوع الاجتهاد و دیگری
مظنون الاجتهاد مظنون الاعلمیه باشد مقدم بدارد مظنون الاعلمیه را اگر ظن محکم باشد و تقلید
اعلم لازم بداند و الا مقدم بدارد مقطوع الاجتهاد را و همچنین اگر فتوای مجتهد مقطوع باشد
و فتوای اعلم مظنون باشد و مثل اعلمیت بهمین نسبت که در مثل اجتهاد گذشت امر هشتم آنکه تقلید
از باب وصف مظنه بمطابقه حکم الله برای مجتهد نیست پس مادامیکه عقلا قاطع بخطاء مجتهد نباشد
باید عمل برای مجتهد نماید هر چند مظنه بخطاء مجتهد داشته باشد بلی بهتر آنستکه مقلد در تقلید

مقصد دویم در اجتهاد و تقلید است

افتاء نماید بانچه ارفق باو بکیرد در نظر او اقوی باشد باعتبار موافقت احتیاط و مشهور و غیر ان بلکه بعضی نقل کرده‌اند
که مقلد را در ابتداء تقلید لازم است که تقلید کسی کند که قول او مظنون الاصابه باشد بلکه
از بعضی ظاهر میشود که اگر تقلید کرده و بعد از ان ظن بخلاف ان قول بهم رسانده عدول نماید بلکه از
بعضی ظاهر میشود که اگر مظنون او قول میت شود متعین است تقلید میت و لکن حق انستکه تقلید دائر
مدار ظن مقلد نیست و مراعات مظنون مقلد لازم نیست بلکه اکثر مقلدین را اینهم معلوم نمیشود پس حال مقلد
بالنسبه بفتوی مجتهدین چند قسم است اول انستکه مقلد قاطع است بخطاء مجتهد در حکم مخصوص در این قسم
جایز نیست تقلید در ان حکم مخصوص دویم انستکه قاطع است بخطاء مجتهد در یکی از احکام معینه بنحو شبهه
محصوره در این قسم نیز جایز نیست تقلید در همه این احکام معینه و اگر مقلد یقین کند که این مجتهد در اکثر مسائل
ابواب فقهیه از طهارت تا دیات خطا کرده جایز نیست تقلید او بالمره بخلاف بعضی قسم اول که در کلی غیر مقطوع
تفصیلی اجمالی بنحو شبهه محصوره تقلید جایز است سیم انستکه قاطع است بخطاء مجتهد در یکی از مجموع
مسائل طهارت تا دیات یا بیشتر از یکی و لکن بنحو شبهه غیر محصوره هر چند در بیشتر مسائل غیر معین باشد بالنسبه
مجموع ابواب فقهیه در این قسم ضرر ندارد تقلید خطا و این علم اجمالی ضرر ندارد چهارم انستکه مقلد
قاطع بخطاء مجتهد باشد در دلیل حکم نه اصل حکم در این قسم جایز است تقلید پس در صورت مظنه بخطاء
مجتهد در دلیل حکم بخطاء او در حکم بطریق اولی جایز است تقلید پنجم انستکه مقلد بحسب فهم خود مظنه
داشته باشد بر خطاء مجتهد در اصل حکم در این قسم جایز است تقلید پس در صورت قطع بعدم خطاء مجتهد
در حکم یا ظن بعدم خطاء یا شک در خطاء او بطریق اولی جایز است تقلید ششم انستکه مقلد یقین
نداشته باشد بخطاء مجتهد در حکم معین و لکن دو شاهد عادل از اهل خبره هر چند مجتهد باشند
شهادت قطعیه بدهند بخطاء مجتهد در حکم مخصوص در این قسم نیز جایز است تقلید و حکم فرعی
در حق مقلد مورد شهادت نیست بلکه اگر دو شاهد عادل شهادت دهند بخطاء راوی در روایتش
از امام در این وقت اتباع روایت حجت نیست بجهت انکه سماع از امام و نحو ان مورد شهادت میشود بخلاف
اجتهاد و تخطئه مجتهدین یکدیگر را هر چند از روی قطع باشد باعث این نمیشود که قول او در حق
مقلد او از حجیت ساقط شود امر هفتم انکه لازم نیست بر مقلد که مجتهد خود را باسم معین کند
خصوص در صورتیکه مجتهد منحصر باشد یا انکه تقلید اعلم لازم بدانیم و اعلم منحصر در یکی
باشد بلکه اگر اعلم از دیگران دو نفر باشند و این دو نفر مساوی باشند و در فتوی موافق باشند
لازم نیست که تعیین نماید بلکه اگر تعیین کرده و خطاء در اسم نموده ضرر ندارد بلی اگر تعیین کرده
و ظاهر شده که ان معین اصلاً مجتهد نبوده در این وقت تقلید نکرده و همچنین لازم نیست قصد

امر هفتم در تعیین مجتهد

مجتهد پس اگر مجتهد متعدد باشد و رای ایشان موافق یکدیگر باشد جایز است که تقلید هر دو
بایشان نماید یا جمع کردن مجتهدین با توافق رای در تقلید ضرر ندارد بلکه از بعضی از جهات
بهتر است که مبادا آنکه معین نموده مجتهد نبوده یا عادل نبوده یا اعلم نبوده و مقلد خطا نموده بلی
حصول تقلید و صحت آن شرط است اول آنکه اطلاع بهم رساند بر رای مجتهد در آن مسئله
و بفهمد رای او را دوم آنکه آن اطلاع و فهم مسئله از روی علم باشد یا امکان نه از روی
مظنه و احتمال سیم آنکه بنای عمل بر آن گذاشته باشد و جازم باشد پس اگر علم حاصل نمود
و هنوز جزم بر تقلید او نکرده تقلید حاصل نشده بلکه اگر بر او بر عمل کند با عمل بالتقلید نخواهد
بود پس مجرد متابعت مجتهد بدون علم بحکم و بدون نیت تقلید تقلید نیست چهارم آنکه معلوم او مطابق
با رای مجتهد در واقع باشد پس اگر مجتهد فتوی بطهارت عرق جنب از حرام داده است و مقلد از کلام مجتهد
اعتقاد کرد که عرق جنب از حرام نیز پاک است در این وقت تقلید نخواهد بود و اگر عکس فرض شود که مجتهد
فتوی بطهارت عرق مطلق جنب داده و مقلد اعتقاد نموده که مجتهد فتوی بطهارت عرق جنب از غیر حرام داده
اینهم تقلید مجتهد نیست بحسب تحقیق و فهمیده است بلکه اگر تقلید باشد تقلید در طهارت مطلق عرق باشد
فرض اینستکه مقلد نفهمیده او را پس تحقیق آنکه مقلد فهمیده است مطابق واقع نیست پنجم که مطابق واقع
مقلد نفهمیده او را پنجم آنکه اخذ بقول المجتهد و فتوی مجتهد کرده باشد و اما اگر اخذ باحتیاط مجتهد
کرده باشد چه آنکه مجتهد فتوی داشته باشد یا آنکه فتوی نداشته باشد آن تقلید نخواهد بود بلکه
اخذ باحتیاط خواهد بود بلی اگر احتیاط وجوبی یا استحبابی باشد و مقلد اخذ باحتیاط از جهت احتیاط نکرده بلکه
از جهة عنوان وجوب و ندب نموده آن وقت تقلید خواهد بود و بسا میشود که آن تقلید است باحتیاط
بلکه اگر اخذ بقول نموده باعتقاد آنکه فتوی آن مجتهد او نیست و بعد معلوم شد که آن قول فتوی مجتهد نیست
آن مجتهد بود در این مسئله تقلید نموده و فایده آن یا بقول او تقلید نموده ششم آنکه آن فتوی فتوی بالفعل
نه آنکه آن فتوی فتوی تقدیری باشد باین معنی که از مذاق مجتهد بفهمد که اگر سؤال کند فتوی همین خواهد
داد مثل اینکه میداند که مجتهد اجتماع امر و نهی را جایز میداند یا آنکه اخبار آحاد را عبادات لازم میداند این
مسئله از فروع این دو مسئله میباشد ولکن هنوز سؤال نکرده که فتوی فعلی بدست آورده باشد هفتم
آنکه مسئله از ضروریات و قطعیات نباشد هشتم آنکه در احکام شرعیه فرعیه باید در مفاهیم موضوعات
شرعیه و لغویه و عرفیه و همچنین مصادیق آنها اگر خفیه باشند و اما مصادیق ظاهره مثل آب بودن
خاک بودن و نحو آنها مورد تقلید نیست و اتباع مجتهد در آن لازم نیست پس اگر مجتهد اعتقاد نماید
که صحیح باطل شده است یا آنکه این مایع آب است و مقلد خلاف آنرا اعتقاد نماید باعتقاد مجتهد عمل ننماید

در بیان تحقق تقلید و صحت آن

شرایط تحقق تقلید و صحت آن است

بلکی

بلی اگر حاکم حکم کند با اینکه در حکایت فراغت شد اگر فراموش شد اگر نقض آن لازم دارد و بنحو اجمالی مسلم است و نقض حکم او جایز
نیست اگر حکم حاکم را مطابق و بدهیم با فتوای نایم نیز اگر در آن مسئله مسبوق به تقلید نباشد یا آنکه باشد
رجوع از تقلید را جایز بدانیم که اگر مسبوق به تقلید باشد و رجوع از تقلید را جایز بدانیم تقلید او خواهد
بود بلکه اگر تقلید مجتهدی را نموده و فراموش نموده تقلید مجتهد دیگر نموده که مخالف فتوای اول است تقلید
ثانی صحیح خواهد بود [illegible] آنکه مجتهد به همه را باشد پس صحیح نیست تقلید دیگری از مجتهد مرده ما مجتهد زنده یا از
[illegible] آنکه تقلید در متوجه حکم فقهی است کلی یا افرادش و حکم یا موضوعات باشد چنانچه بعض مسائل تعرض
در تقلید ها بیابد [illegible] آنکه جایز باشد تقلید در این مسئله اجرای حکم در این مسئله پس اگر حرام شد یا
باحرام شرعی بواسطه معارضه با حکم مجتهد در مسئله مخصوصه یا مجتهد عدم لیاقت مجتهد در تقلید آن مجتهد یا فوت
یا فاسق بودن یا اعلم بودن یا میت بودن مجتهد هر گاه تقلید اعلم را لازم بدانیم و تقلید میت را حرام
بدانیم در آن موقف تقلید صحیح خواهد بود [illegible] آنکه اگر کسی تقلید مجتهدی نموده و آن مجتهد بعد
تقلید مرده است اقوی آنست که آن تقلید باطل نمیشود بلکه مقلد بعد از موت مجتهد مخیر است در باقی بودن و
رجوع نمودن از تقلید او و تقلید مجتهد حی پس موت او مبطل آن تقلید نیست و اگر تقلید آن مجتهد را نموده
اصلا یا در مسئله خاصه مثلا و بعد از موت آن مجتهد بخواهد که تقلید میت نماید بدعوی از این تقلید خالی
از قوه نیست خصوص در کسی که درک زمان آن مجتهد کرده باشد و خصوص در جائی که آن میت اعلم باشد
و خصوص در جائی که ظن مقلد بصحت قول آن مجتهد میت اقوی باشد از حی و لکن مجتهد مشهور نقل اجماع
بنا بر عدم جواز تقلید میت ابتداء احوط ترک آنست [illegible] آنست که نایب نواب مجتهد
تصرفات ایشان بعد از موت مجتهد بر چند قسم است اول آنست که تصرف نایب قبل از موت مجتهد تمام شده باشد
مثل اینکه نایب خانه غایب یا صغیر را اجاره داده و بعد مجتهد فوت شد در اینصورت آن تصرف نافذ است و آن
اجاره لازم است تا تمام مدتش و این محل کلام نیست دویم آنست که موت مجتهد قبل از تصرف نایب میباشد
و لکن مقصود از نیابت وکالت از جانب مجتهد میباشد در این قسم موت مجتهد موجب بطلان
میشود سیم آنست که این نحو نیست بلکه مقصود اثبات ولایت و قیمومیت میباشد برای امنای از جانب
خدا یا وکالت از جانب صاحب الامر عجل الله فرجه مثلا و وکالت از مجتهد در اینصورت اقوی بقاء
آنست هر چند اشکال در جواز جعل قیم و ولایت میباشد و لکن جوازش خالی از قوه نیست بلکه ظاهر
آنست که مجتهد در مقام نصب شخصی تصریح بوکالت از جانب خود نماید تا امر بر مردم بعد از فوت
مجتهد مشکل و مشتبه نشود [illegible] آنکه اگر مجتهد را تقلید کرد در حالتی که جامع
الشرایط بوده و بعد از تقلید آن مجتهد فاسق یا کافر یا مجانین یا جاهل شد که ملکه اجتهاد از او

مقصد در اجتهاد و تقلید است

زایل شده یا مجنون شده یا رجوع نموده از رای سابق خود یا آنکه اختلال حواس برای او از جهت
پیری حاصل شده احوط در جمیع صور مرقومه اینست که تقلید او باطل میشود و با تقلید باقی
خصوص در رجوع و فسق و کفر هر چند در جمیع صور مرقومه اینست که حکم اینها حکم موت است و ظاهر
ادله این است که عدالت و نحو آن شرط است در حال استفتاء نه آنکه شرط است در حال عمل و شیخ استاد
اعلی الله مقامه در بحث قضاء جواهر الکلام تصریح فرموده اند که چنانچه حکم مجتهد بموت و فسق و نحو
آن باطل نمیشود فتوی مجتهد نیز بموت و فسق باطل نمیشود پس از این تصریح ظاهر این است که اگر تقلید
مجتهدی نمود رجوع از آن نکنند که رجوع از تقلید [illegible] جایز ندانسته اند و نقل اجماع
بر آن نموده هر چند خالی از مناقشه نیست بلکه جواز رجوع در بعضی صور مناسب است بعد از عمل و چه قبل
از عمل و لکن احتیاط شاید بعد در ترک رجوع است خصوص بعد از عمل [illegible] این است که بر
مقلد لازم نیست که تفحص از حال مجتهد خود نماید که آیا فاسق شده یا نه رجوع نموده یا نه بلکه اعتماد
نماید بهمان یقین سابق مگر اینکه علم بنحو شبهه محصوره داشته باشد که مثلا مجتهد رجوع در یکی از این
مسئله متعلق بوضو مثلا رجوع نموده که در این صورت اگر اینها را محل تقلید بداند لازم است بر مقلد که
تفحص نماید و لکن بعد از اطلاع بر رجوع لازم نیست که اخذ برای تازه نماید بلکه جایز است که تقلید
مجتهد دیگر نماید یا مخیر [illegible] است که جایز است در مسائل متعدده تقلید دو مجتهد یا بیشتر نماید
و لازم نیست که اخذ مسائل را جمیعا از یک مجتهد نماید بلکه میتواند که در مسائل وضو تقلید مجتهدی نماید
و در مسائل غسل تقلید مجتهد دیگر نماید و هکذا الی آخر و شرط در جواز تبعیض اینست که مسئله [illegible]
یا قطع بمخالفت واقع نباشد مثل آنکه مسئله کلیه که فروع بسیار دارد در بعضی از فروع آن تقلید مجتهدی
نماید و در بعضی دیگر تقلید مجتهد دیگر مثل آنکه در مسئله نجاست غساله و طهارت آن در غساله نجاست
از خون یا بول در غیر مخرج بول تقلید قائل بنجاست نماید و در غساله نجاست منی و غایط تقلید قائل
بطهارت نماید و مثل آنکه در اشتراط بیع بصیغه و عدم حصول آن بدادن و گرفتن در ماکولات و
مشروبات و البسه و اقمشه تقلید کسی کند که صیغه شرط نیست و مجرد تعاطی و دادن و گرفتن بقصد انشاء
بیع بیع حاصل میشود و حاجت بصیغه ندارد و در مثل خانه و کاروانسرا و غلام و کنیز تقلید کسی کند
که بیع بی صیغه را باطل میدانند و میگوید که بیع بمعاطات حاصل نمیشود بلکه مفید [illegible]
تقلید کسی کند که صیغه را شرط میدانند [illegible] و لکن در وقف مثلا تقلید کسی کند
که صیغه را شرط میدانند مانند نکاح و مثل آنکه در مسئله جواز ارتکاب [illegible]
بواجب مضیق فورا و عدم جواز آن تقلید کسی کند که مثلا نماز در مسجد [illegible]

بالنیة یکی سبب که اخلال بازالهٔ نجاست در مسجد نماید با فقد تغییر از اله و با اینکه خود باعث اخلال نجاست در مسجد
و تقلید مجتهد نیست که تمام نماید که نه بگوید وضو گرفتن با اخلال بواجب فوری صحیح نیست یا اینکه بگوید نماز
و شغل نفس صحیح نیست هرگاه اخلال بواجب فوری نموده از قبیل اخلال باداء دین با مطالبه صاحب
دین یا قدرت بر اداء دین و از قبیل اخلال برد سلام در زمان یا رد سؤال جاهل بحکم مسئله یا اخلال با تعلیم
جاهل در زمان حاجت یا اخلال با امر معروف و نهی از منکر با اجماع شرائط از قبیل ظن تأثیر و نحو آن که تبعیض
در امثال این مسائل جایز نیست و مثل اینکه تبعیض نماید در حکم و موضوع حکم یا آنکه جاری نماید حکم مجتهد
بر فردی که آن فرد در نظر مجتهد از افراد محکوم علیه نیست مثل اینکه تقلید مجتهدی نماید که نجس میداند
خون حیوانی اگر نفس سائله داشته باشد و مار را از صاحبان نفس سائله میداند و مجتهد دیگر نیز همین حکم را میکند
ولکن مار را از صاحبان خون جهنده نمیداند و این شخص مقلد در خصوص مار تقلید کسی بکند که مار را
صاحب خون جهنده نمیداند ولکن در حکم تقلید این مجتهد نکند بلکه تقلید مجتهد بکند که مار
صاحب نفس سائله میداند یا اینکه روزه منوط به سفر را تقلید کسی نماید که جایز نمیداند و چهار
فرسخ ملفق از ذهاب و ایاب را سفر نمیداند و مقلد در حکم تقلید این مجتهد می نماید ولکن در چهار
فرسخ مرکب از رفتن و برگشتن را تقلید کسی میکند که او را سفر میداند ولکن صوم منوط و بر او در سفر جایز
میداند که در این هنگام در اصل حکم تقلید او آن مجتهد مجوز صوم در سفر نموده و لکن در سفر تقلید او
ننموده بلکه تقلید مجتهد دیگر نموده که چهار فرسخ ملفق را سفر میداند پس بنا را میگذارد بر اینکه صوم در
چهار فرسخ ملفق حرام شد لهذا حرمتش برای مجتهد اول و اما سفر بودن آن نه برای مجتهد اول
بلکه برای مجتهد ثانی که این تبعیض نیز محل اشکال است هر چند سفر بودن چهار فرسخ را اجتهاد کرده
باشد یا اینکه علم وجدانی داشته باشد زیرا که مناط حجیت تقلید معتقد مجتهد است و معتقد
مجتهد حرمت صوم در سفر غیر چهار فرسخ است نه حرمت مطلق چهار فرسخ و هیچ کدام از دو
مجتهد اعتقاد ندارند و فرق نیست در این عمل خواه از مبانی آنکه حکم یا مفهوم محکوم علیه شود یا در
علاوه آنکه حکم فتوائی همه جا در مفاهیم کلیه است که فتوائی و فصل خصومت در مصادیق نیست و کلام در
حکم قضا نیست نسبت به تبعیض در رواة اخبار اگر این اختلاف فرض شود جایز است برای مجتهد که در حکم اخذ بروایتی
نماید و در موضوع اخذ بر روایت دیگر زیرا که روایت اخبار از حکم الله بالنسبة بموضوعات و افهمیت منشاء
نه موضوعات معتقد و در اختلاف و مجتهد در معنی تقلید خواهد آمد که مدار در معنی تقلید
برای مجتهد نیست که تقلید او نماید امر شانزدهم آنکه طرق اخذ مقلد مسائل شرعیه را از مجتهد
بسیار است اول آنست که بمشافهه و مواجهه بدون واسطه مقلد اخذ مسئله از مجتهد نماید در فقه

امر شانزدهم در طرق اخذ مسائل از مجتهد

اینست که اخذ از دو عادل نماید که این دو عادل رای مجتهد را برای او نقل نمایند سیم اینست که اخذ
عادل واحد نماید که رای مجتهد را نقل نماید و اگر دو عادل یا یک عادل بگویند که رای مجتهد اینست
نه بحسب سماع از مجتهد بلکه بحسب مقتضای کتاب او بنا بر دلالت عبارات او و از برای مجتهد میباشد این هم بسا باید که رجال ضبط
باشد که اگر مجتهد یا عادل ناقل از مجتهد دیده یا بسیار پیر شده باشد که اختلال حواس برای او حاصل شده یا
با آنکه کثیر النسیان شده باشد اعتبار بقول او نیست چهارم آنکه اخذ از کتاب مجتهد نماید بشرط آنکه خود دیده باشد
که آن کتاب از مجتهد است یا آنکه دو شاهد عادل شهادت دهند یا آنکه مشهور باشد انتساب آن کتاب با مجتهد که اطمینان
و علم عادی حاصل شود برای آنکه آن کتاب از مجتهد است و بشرط آنکه آن کتاب مجتهد فتوی او نسبت داده شده باشد نه مجتهد غیر او
دیگر و بشرط آنکه آن کتاب خالی از اغلاط باشد و غلطی که مضر بفتوی باشد نداشته باشد و کافی است ظن او و مظنه
و یقین نبودن غلط شرط نیست که غالبا برای مؤلف کتاب نیز یقین بصحت ممکن نیست چه جای دیگران و بشرط آنکه
تالیف کتاب در حال بلوغ و عدالت و ضبط باشد و بشرط آنکه در حین عمل و عمر احتیاط آن کتاب از مجتهد
جامع الشرایط باشد و لکن در عمل احتیاط زیاده باشد و بشرط آنکه رجوع از آن مجتهد در کتاب نسبت نکرده باشد علی
الاحوط و بشرط آنکه از برای آن کتاب معارض مساوی یا اقوی نباشد مثل اینکه مقلد از خود مجتهد یا عادل
دیگر خلاف آنچه در کتاب نوشته باشد شنیده باشد یا بکتاب دیگر خلاف آن قول نبوده باشد که با شرایط مشتمل و جامع
اخذ کتاب و اگر معارض برای کتاب حاصل شود اخذ نماید بآنچه در اخر صادر شده است و اگر تاریخ معلوم
نباشد اخذ نماید بآنچه اعتماد بآن بیشتر است مثل آنکه قول خود مجتهد اقوی است از کتاب او و کتاب بخط او اقوی است
از کتاب بخط غیر او و عادل خبر فهیم اقوی است از عادل غیر فهیم و اگر تاریخ معلوم نباشد و اقوی نیز معلوم
نباشد اعتماد نماید بآن تقلیدی که در سابق بوده است و اگر ابتدای تقلید باشد اخذ با احتیاط نماید و الا اخذ
با حوط قولین نماید و اگر احتیاط ممکن نباشد و توقف نیز ممکن نباشد و منحصر باشد طرفین اخذ بطرفین مخیر است
متعارضین مخیر است در اخذ هر یک از اینها […] آنکه هر گاه مسئله عارض شود و حکم مسئله را
نداند مخیر است که احتیاط نماید یا اجتهاد نماید اگر قابلیت اجتهاد داشته باشد و اگر احتیاط ممکن نباشد و لکن
اجتهاد ممکن باشد بقدر عسر و حرج اجتهاد واجب است و اگر هیچکدام ممکن نشد واجب است که از آن بلد هجرت
نماید ببلد دیگر اگر هجرت ممکن باشد و عسر و مشقت نباید در هجرت باشد و اگر هجرت ممکن نباشد یا آنکه
عسر و حرج داشته باشد اعتماد نماید بمجتهد که بنظر او قوه داشته باشد که او حکم الله است هر چند مجتهد اعتماد
[…] باشد یا بقول اعلم اموات باشد یا اعتماد بکتب متاخرین از قبیل لمعه و منظومه و رساله نجاة العباد
شیخ استاد اعتماد بصاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه و دلائل الاحکام سید استاد اعلی الله مقامه و بعضی
گفته اند که اگر بمقلد نرسد […] طریق اخذ احکام مجتهد نبوده مجتهد یا عدم امکان وصول بمجتهد خوف

مقدمهٔ اجتهاد و تقلید است

یا عسر و حرج در رجوع باو یا رجوع بکتاب یا رجوع بواسطه رجوع با احتیاط نماید با امکان و عدم عسر و حرج
و الا تجزی نماید با امکان و عدم عسر و حرج و الا یا قاقا بلبث فی الجمله اعتماد بترجیح خود نماید بحسب الحی از
ادله [illegible] و اعلم [illegible] اعتماد نماید باحد مشهور اصحاب فی الا باشهر و الا اشهر منقول اعتماد نماید
مثل بحر العلوم و آقا باقر و شیخ جعفر و بعد از اینها مثل شهید اول و محقق بنفسه یا بواسطه و الا رجوع بما
[illegible] یا بواسطه و اگر از همه اینها متعذر شد نظر بما حاصل از [illegible] یا استقراء عمل نماید و
[illegible] اول مذکور شد امر چهارم آنکه هر گاه وکیل و موکل و وصی و موصی مختلف
باشند در اجتهاد یا تقلید در شرط صحت وکالت آنستکه برای وکیل جایز باشد مباشرة آنکه اگر حرام باشد
وکیل مباشرت آن جایز نیست فلا تنعقد چنانکه جایز است مباشرة و وکیل پس اگر قطع دارد که موکل انعمل صحیح
میداند میتواند که مباشر ان عمل شود و اگر شک دارد [illegible] یا قطع بموافقت [illegible] داشته باشد یا آنکه
موکل تقلید یا اجتهاد [illegible] یا آنکه شک دارد که اجتهاد یا تقلید دارد یا آنکه [illegible]
[illegible] تقلید یا اجتهاد خود نماید و فحص از حال موکل لازم نیست اما وصی کسی در حج [illegible] آنکه
[illegible] یا بمخوانه امر میکند بموافق رای خود از اجتهاد یا تقلید و اما در
[illegible] مباشد مثل نماز و روزه و حج و حقوق الناس [illegible] ظاهر اینستکه حکم
وکیل میباشد پس اگر وصی سوره را لازم میداند در نماز و موصی سوره را لازم نمیداند در نماز
[illegible] استیجار صلوة بی سوره نماید و همچنین اگر [illegible] سفر موصی فوت شده و موصی
[illegible] صلوة [illegible] وصی اعتقاد قصر [illegible] موصی [illegible] استیجار نماز قصر نماید [illegible]
[illegible] قطع داشته باشد بخطاء موصی در موضوع یا حکم [illegible] اعتقاد وصی
میباشد و اما وصی صغیر [illegible] اشکال [illegible] ملاحظه رای خود میکند و لکن صغیر بعد از
بلوغ باید ملاحظه رای خود نماید [illegible] اگر وصی تقلید کسی نموده که خمس فاضل
مؤنه [illegible] واجب [illegible] فاضل مؤنه [illegible] صبی بعد از بلوغ باید خمس [illegible]
فاضل مؤنه [illegible] تقلید کسی [illegible] خمس فاضل مؤنه را واجب [illegible] اختلاف [illegible] طفل مثل
اختلاف [illegible] باعتبار تقلید در مجتهد در دو زمان یا مجتهد واحد که رجوع کند
از قول [illegible] شارع [illegible] نماز و قضا [illegible] مثل [illegible] اینستکه او [illegible]
خود میکند [illegible] فوت شده و همچنین [illegible] نماز [illegible] میکند و همچنین است که
استیجار صوم و صلوة نماید [illegible] ملاحظه رای خود میکند [illegible]
آنکه اگر مجتهد یا تقلید نمود و بعد از فوت آن مجتهد رجوع بمجتهد حی نموده و چون [illegible] احرام [illegible]

مقصد [illegible] در اجتهاد و تقلید است

عدول نمودن و تقلید کردن از مجتهد ثانی [illegible] باز رجوع بمجتهد میت نمودن [illegible] بمجتهد [illegible]
[illegible] از [illegible] الا آنکه تقلید مجتهد اول [illegible] عدول [illegible]
ثابت [illegible] و عدول از مجتهد [illegible] حکم ظاهری [illegible] مجتهد ثانی [illegible] التقلید [illegible]
واجب [illegible] اعاده [illegible] تقلید ثانی [illegible] اول [illegible] عدول [illegible]
[illegible] تقلید [illegible] جمع [illegible] ممکن باشد [illegible]
[illegible] معامله [illegible] و [illegible] معاملات [illegible] اجتهاد [illegible] مختلف شوند در حکم
[illegible] صحیح باشد [illegible] فاسد [illegible] بعضی [illegible] علماء [illegible] باطل [illegible] معامله [illegible]
[illegible] معامله [illegible] مختلف [illegible] شود [illegible] صحیح و فساد [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible] باطل [illegible] عقد [illegible] باطل [illegible] عقد [illegible]
[illegible] واقعی [illegible] صحیح است [illegible] حکم ظاهری اجتهاد [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] و [illegible] مصلحت [illegible] اصول [illegible] البته [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] عمل [illegible] شرع [illegible]
[illegible] حکم [illegible] مخالفت [illegible] احکام [illegible]
[illegible] بالتقلید [illegible] صحیح است [illegible] مجتهد [illegible] صحیح است
[illegible] تقلید [illegible] مجتهد [illegible] عمل [illegible] شود [illegible]
[illegible] صحیح است [illegible] تقلید [illegible] صحیح است [illegible]
[illegible] صحیح [illegible] عمل [illegible]
[illegible] شود [illegible]
[illegible] شرع [illegible] شود [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] قضا [illegible] شاهد [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] صحیح باشد [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible] عدالت [illegible]
[illegible] شاهد

و بعضی از فضلاء هم عصر فتوی به منع از آن داده‌اند بلکه بعضی گفته‌اند که جایز نیست رجوع به مجتهد در فتوی بلکه لازم است
حکایت کند از رای مجتهد و انشاء نماید به عهد آن مجتهد که دلیل فتوی با اجتهاد خود در جائیکه معلوم نباشد که مجتهد
نیست نفع نبخشد و این احوط است هر چند جواز اخبار مقلد از حکم الله بحسب فتوای مجتهد که دلیل او مسئله‌ای آورده خالی
از قوت نیست و لکن احتیاط باید ترک نشود امر بیست و سوم آنکه لازم نیست بر مقلد در جهت صحت عمل خود که بداند
مذهب مجتهد خود را در معنی تقلید بلکه لازم است که مجتهد بکر مثلا باقی بودن بر تقلید میت و رجوع از تقلید
امر بیست و چهارم آنکه هر گاه تقلید مجتهد کند در زمان حیوة او بعد نموده که تقلید عبارت از حاصل مبانی است با اخذ
کتاب به قصد عمل با نیت در کار نیست و اخذ کتاب نیز با آن قصد نموده جایز است بعد از وفات آن مجتهد باقی ماند بر
کار و تقلید میت ابتداء نیست بلکه مبتنی است بر همین تقلید را بدو رجوع مجتهد زنده بر جایز بداند مادام که معلوم
نشود که مذهب مجتهد زنده منافی مذهب مجتهد اول است مثل آنکه مجتهد زنده التزام تقلید را نکند امر
بیست و پنجم آنکه اگر رای مجتهد [illegible] در یک مسئله با شاء احتیاط بود و عمل نموده [illegible] مجتهد فوت شده و لکن [illegible] او بر
بوده که عمل شرط تقلید نیست در مذهب مجتهد زنده که تقلید میت بعد از موت جایز و احتیاط [illegible] است که تقلید
عبارت از عمل بقول غیر و عمل شرط تقلید است پس اگر تقلید مجتهد در معنی تقلید [illegible] نموده که [illegible] باقی ماند و
باقی ماند فی الحقیقه تقلید ابتدائی میت نموده مگر آنکه باقی بر تقلید شده و اگر تقلید مجتهد اول را در معنی تقلید
نموده پس باقی بودن بر تقلید در این مسئله جایز است و هم چنین اگر عکس فرض شود که مذهب مجتهد اول آن بود که شرط
حصول تقلید عمل می‌باشد و مذهب مجتهد ثانی آنست که تقلید مشروط بعمل نیست پس اگر در مسئله تقلید تقلید
مجتهد اول کرده فوت شده نموده مثل آنکه باقی ماند بر مجتهد اول [illegible] آنکه این بقاء بر تقلید نیست بلکه ابتداء
تقلید است و اگر در مسئله تقلید تقلید مجتهد اول نموده در این وقت یا مسائلی که اخذ نموده به تقلید باقی باشد
مجتهد آنکه بر مجتهد ثانی تقلید بعمل آمده و لکن اگر در هر دو فرض مدار معنی تقلید را بر رای مجتهد ثانی قرار
دهد بنا اول چه تقلید مجتهد اول در معنی تقلید کرده باشد چه نکرده باشد خالی از قوت نیست بلکه اولی است
بجهة آنکه قاعده آنست که هر مجتهد که اذن در بقاء بر تقلید میت دهد با آنکه حکم موضوعی را بیان نمی‌نماید
این موضوع بمعنی می‌باشد که مجتهد را اعتقاد است که معنی بکر یا مجتهد بکر با معنی معتقد است پس
تقلید باید رجوع بمجتهد حی شود چه مجتهد اول [illegible] معنی تقلید از نزد مساوی یا اعلی یا مبانی باشد امر
بیست و ششم آنکه جاهل از مسائل می‌باشد که در آنها تقلید کردن مشکل بوده باشد مثل آنکه در اصل لزوم
تقلید تقلید کند یا آنکه در جواز عمل بقول میت اعتماد بقول میت نماید یا آنکه در جواز اعتماد بقول
غیر اعلم و غیر اورع اعتماد بقول غیر اعلم و غیر اورع نماید یا آنکه در اصل جواز اعتماد بمجتهدین متجزی اعتماد
بقول مجتهدین نماید یا آنکه در رجوع بمتجزی اعتماد بمتجزی نماید مطلقا و هکذا پس در امثال این مسائل باید که

امر بیست و سوم
امر بیست و چهارم
امر بیست و پنجم
امر بیست و ششم

مقدمۀ کتاب در اجتهاد و تقلید است

اجتهاد نماید یا آنکه اخذ بقدر متیقن نماید اگر قدر متیقن موجود باشد و بعضی تصریح کرده اند که اشخاص
بحسب اختلاف مراتب این حکم بر چند قسم میباشند اول آنکه قادر بر اجتهاد قطعی میباشند دوم آنکه قادر بر
اجتهاد ظنی نفسی میباشند سیم آنکه قادر بر اجتهاد و ترجیح جواز باطل نیستند باشند مگر بعد از آنکه برای او القا
شود ادله از طرفین از فتوی ترجیح دهند چهارم آنکه قادر بر انفهام نباشند لکن بعد از القاء اقوال مجمع علیه
مختلف فیه و مشهور بتوانند که بفهمند و بدانند که در دوران امر بین مخالف بین با شیئین متساویین یا بعضی
ترجیح و ثبوت تکلیف و عدم امکان احتیاط تخییر متعین است و هم چنین بدانند که در دوران امر بین راجح و مرجوح
یا مظنون و موهوم راجح و مظنون مقدم است فقط قادر بر تمیز متیقن یا راجح یا مشهور یا مظنون باشند قسم
پنجم قادر بر تمیز متیقن و اقرب بواقع در نظر خود یا تخییر باشند و این حکم صغروی و کبروی را در حال انسداد اقلا
بفهمند پنجم آنکه هیچ وجه تمیز ندارند مگر آنکه تقلید نمایند اصلا فقط اگر بعضی بتقلید با یک عمل بتقلید
خود نمایند نه تقلید بخلاف قسم خامس که او باید تقلید نماید لکن چون این در مقام اثبات است
حکم در واقع و امر اسهل است پس اگر کسی تقلید مجتهد نماید نه اخبار و غیر عالم نماید نه اعلم و تقلید مجتهد
نه مطلق او واقع شد بلکه جواز تقلید از برای عامی که قدرت بر اجتهاد ندارد قطعی میباشد و از مسائل
محسوسه مسائل تقلید که از باب ظن است نباید از باب تعبد بخوانیم مشکل او بنا میشود امر دائر بین المحذورین
میباشد هر چند با اعتبار افضل به همه باشد و بعد از ثبوت تکلیف و دوران امر بین محذورین با متساویین
یا عدم ترجیح در طرفین تخییر متعین و بعد از تخییر تعیین احد طرفین مختار است مگر بر ...
شخصی اعتقاد با اجتهاد خود نموده و حکم الله را بطور یکه فهمیده و بعد معلوم شد که مجتهد نبوده یا آنکه
مقلد بحسب فهم خود از کلام مجتهد یا از کتاب مجتهد یا عبارت ناقل از مجتهد حکم الله را بطوری فهمیده
شد که خلاف واقع بوده مثل اینکه از عبارت مجتهد استحباب غسل جمعه را استحباب سوره را فهمیده و بعد واقع
مجتهد وجوب سوره و وجوب غسل بوده در این وقت این شخص که اعتقاد با اجتهاد خود نموده و ... هیچ کدام ...
نبیند و اعاده در وقت و قضا در خارج وقت نماید و اما اگر اعتقاد مجتهد با اجتهاد و اعتقاد مقلد بحکم
مجتهد بواسطه اخبار عدلین و حکم مجتهد بخوان از ادله شرعیه و امارات مجعوله شارع باشد پس احوط
لزوم اعاده و قضا میباشد هر چند عدم لزوم قضا و اعاده خالی از قوه نیست بجایی که اخلال برکن یا شرط
واقعی نشده باشد والله العالم فصل ستیر یا رادایی الخلاف ...
نبیند و لون عورتین بحجاب هر چند سرج ... باشد باشد هر چند بتواند و کم
عقل باشد مگر زن بالنسبه بشوهر و کنیزی که تماما ملک ... باشد و از او نشده باشد بشوهر ...
باشد و شوهر او و اوراء کسی حلال نکرده باشد و در عده کسی نباشد و عورت ...

[illegible] و [illegible] خصیتین [illegible] نه چیزی که [illegible] باشد و کسیکه [illegible]
که [illegible] بپوشاند [illegible] عورت خود [illegible]
و [illegible] بپوشاند [illegible] است [illegible] باشد [illegible]
[illegible] عورت [illegible] و اگر [illegible] واجب [illegible] عورت [illegible]
کرده [illegible] انکشف عورته و مع ذلک [illegible] هر چند احوط [illegible]
و عورت خود را از او بپوشاند [illegible] بقبله [illegible] نشستن [illegible] پشت بقبله [illegible]
رو بقبله و پشت بقبله [illegible] و اگر [illegible] باید و لکن [illegible]
[illegible] اگر [illegible] عورت خود [illegible] حرام نیست هر چند احوط [illegible]
شود [illegible] بقبله [illegible] مقدم [illegible] و اگر [illegible]
بقبله و پشت بقبله [illegible] بقبله [illegible] و اگر [illegible] ممکن باشد [illegible]
و الا [illegible] باشد [illegible]
مطلقا احوط است و اگر علم اجمالی [illegible] باشد [illegible] ممکن [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] حرام نیست [illegible] بقبله [illegible] پشت بقبله [illegible]
[illegible] بول [illegible] احتمال [illegible]
[illegible] چهار [illegible] نشستن [illegible] مسجد [illegible]
[illegible] نشستن [illegible]
باشد [illegible] و [illegible] باشد [illegible]
علی الاحوط [illegible]
هر چند [illegible] کرده [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بول [illegible]
[illegible] باشد [illegible] علم
[illegible] و اگر [illegible]
و [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بول [illegible]
[illegible] الا [illegible]
[illegible]

مقصد ... آداب التخلی ...

خصوصاً اگر ممکن نشود الا به نشستن بخلاف ... و جهت ...
مخرج غائط پس به سنگ پاک و چوب پاک و خزف و پنبه و امثال آن از طاهرات ... و جایز است
که به سنگ و انگشتان ... استنجا کنند با آن ... شرط آنکه مخرج
باشد و دیگر شرط آنکه نجاست دیگر از خارج یا داخل مخرج نرسیده باشد هرچند نجاست خارج کرده غائط نرسیده
از خصوص مقدار متعدی باشد و دیگر شرط آنکه نجاست مخرج تعدی فاحش کرده باشد والا آب متعین است
مثل استنجا غائط با سنگ عدد تمام نشده بلکه پاک شده ... آب استنجا
نشده باشد علی الاحوط ... مثل استنجا به سنگ ... و امثال آن از شرط است
طهارة و لو ... هرچند نجاست مخرج زایل شود و شرط است ...
بودن پس اگر رطوبت ... باشد ... باشد ...
شستن آب ... خصوص مقدار متعدی بلکه مطلقاً علی الاحوط ...
... استنجا ... طهارة ... استنجا به سنگ
... استنجا ... آب ... استنجا ...
... لازم ... استنجا
... غائط ...
... مخرج غائط ... آب ...
کرده باشد علی الاحوط ... استشفا ...
آب ... علی الاحوط ...
... غائط ...
... مخرج غائط ...
... استنجا ... طهارة ... مخرج
... علی الاحوط ...
... مخرج غائط ...
...
... الاحوط ...
...

و لکن ... نبود بنابر آنکه فقیه خالی از قوه نیست بلکه مقصود از استبراء اینست که مخرج بول پاک شود ...
... باشد بلکه ذکر ... باشد بیشتر کشیدن اکتفا کند و ...
... باشد ... کشیدن اکتفا کند چنانچه شرط نیست که از انگشتان باشد با آنکه خود
... باشد ... استبراء ... مقصود از استبراء ... بوده باشد
والله العالم فایده استبراء اینست که اگر بعد از استبراء رطوبتی ببیند ... بول ... باشد
... پاک است و ... از وضو ظاهر شود و ... باطل نمیشود و اما اگر استبراء نکرده و رطوبتی
مشتبهه ببیند ... بول ... و ... وضو ... ظاهر شود و وضویش
شکسته میشود و اگر ... خارج شود ... باشد ... با او بول هم ...
... وضو هم نیست ... استبراء نکرده باشد هر چند
... باشد که با او بول هم ... رطوبت مشتبه ... ظاهر ...
پاک است ... میشود ... استنجا از بول و غایط ... پاک است ...
آنکه آب استنجا متغیر نشود ... بول ... باشد مثل خون ...
و غیره ... آنکه ... استنجا ... بول و غیره ... نجاست ...
... طهارت غسالة ... استنجا ... هر چند ...
غسل ... باشد ... اجتناب ...
آنکه ... استنجا ...
دست ... استنجا ... باشد ...
... آنکه ... استنجا ... باشد ... احوط آنست که اجتناب نماید
... بدو ... باشد ... احتیاط آنست که اگر ... نجاست ... باشد ... هر چند
... باشد ... بول ... اصلی ...
... استنجا ... خارج ... غسل ...
... اجتناب نماید از آب استنجا ...
... باشد ... غسله ... و مطهر ...
... غسله ... باشد ... مطهر ... غسله ...
... اولی ... اینست که غسله ... نجاستی ...
... استنجا ... باشد ...

مقصد اول در بیان احکام وضو

شك كند در استبراء بايد استبراء و كبر الثالث نباشد بنا بر اين اكر بر بكذارد تا يقين حاصل شود يا اينكه محل
آورده همچنين است بيت الخلاء بيرون بيايد و محل را بكذارد اكر اينكه زمانى كذشته باشد كه شك در آن
از جمله وسواس محسوب شود و اكر نداند كه با آن آب ازاله نجاست نموده و لكن ميداند كه ازاله نجاست بول و غائط
بوده يا نه و بر فرض بودن بول و غائط نداند كه ازاله بول و غائط از مخرج نموده يا آنكه آب استنجا
محسوب شود و پاك باشد يا غير مخرج تا اينكه نجس باشد احوط نجاست و اقوى طهارت است خصوص اكر
احتمال ازاله نجاست مثل خون و منى بوده و آب استنجا هر چند بعد از شرائط متقدمه پاك است لكن
وضو و غسل با آن جايز نيست بنا بر احوط پس رفع حدث نميكنند بلكه وضو و غسل غير رافع حدث
با آب استنجا نيز بجا نيارند مثل وضوء جنب و حائض و اغسال مستحبه بلكه ازاله نجاست با آن جايز است و
خوردن آب استنجا اكر چه بعضى جايز دانسته اند و لكن دور نيست كه جايز نباشد بجهة
قوة احتمال الخباثة خصوص در بعضى حالات اما مقاصد پس مقصد اول در بيان
است بدانكه وضو عبارت از شستن دو رو و مسح كردن است كه در شستن [illegible]
اعضاى وضو باشد همه وضوئات مسح بنماست اما صاحب [illegible] شود كه عوض شستن مسح مينمايد همه اعضا
و بدانكه در وضو چند چيز واجب است اول مباح بودن فضائيكه در آن وضو ميكيرد و شستن اعضا
ميكند بجهة شستن وضو يا مسح وضو و همچنين مباح بودن مكان وضوگيرنده على الاحوط
مثل زمين و فرش و كفش كه بر روى آن وضو كرد خصوص اگر مسح پا با آن بر روى كفش غصبى خصوص
اگر مسح مستلزم تصرف باشد در كفش شود مثل اينكه باعث حركت كفش شود خصوص اكر وضو عبا
با خيمه كه غصبى بوده يا خيمه حاصل از غصب شود و همچنين مباح بودن تمام ملبوس و محمول وضوگيرنده
مثل پول جيب و خياطه مغصوبه در لباس خصوص اگر به وضو تصرف در آن حاصل شود مثل اينكه بحركت وضو
متحرك شود و همچنين مباح بودن تمام خيمه نماز و كشتى بجائيكه در آن وضو ميكيرد [illegible]
خشتى از آنها و مثل آن از انگشتى و بغل اسبيكه بر آن سوار است وضو كيرنده [illegible]
كرده يا غسل كنند و همچنين مباح بودن ظرف كه بجهة وضو [illegible] از ظرف آب [illegible]
انظر في الوضوء تمام [illegible] انظر و غصبى با طلا و نقره آب بردارد و همچنين مباح بودن
محل ريختن آب وضو و قطرات آن هر چند [illegible]
وضو يا تيمم متحد با حرام شود مثل غصبى بودن فضا يا خيمه يا آنكه ظرف غصبى وضو بگيرد يا او
وضو بگيرد يا آنكه وضو و غسل مستلزم تصرف باشد در غصب باشد مثل آنكه مسح نمايد با انگشتر غصبى
زمين غصبى [illegible] هوا و فرش غصبى و كفش غصبى [illegible] وضو نيست خصوص اكر مسح

اما مقاصد
مقصد اول در احكام وضو

در واجبات وضو [illegible]

مكان

مقصد اول در احکام وضوست

مکان مباح نماید واما شستن در وضو وغسل با انگشتر غصبی ضرر ندارد مگر آنکه محتاج شود در وضو
وغسل بحرکت دادن که مستلزم حرکت انگشتر شود واگر انگشتر در دست دیگری باشد واز دست یا انگشت
کاری نکند یا آنکه وضو گیرنده وغسل کننده انگشتر غصبی در دست نداشته باشد ضرر ندارد واگر وضو
وغسل در مکان غصبی ویا در ظرف غصبی بعمل بیاورد ولکن در صحن [illegible] غصبی [illegible] وضو وغسل
[illegible] در این وقت قوت دارد صحت وضو وغسل [illegible] مطلق وضو [illegible] مضاف
مثل گلاب [illegible] باشد [illegible] مثل آب [illegible] علی الاحوط [illegible]
[illegible] مثل آب [illegible] باطل [illegible]
[illegible] اضطرار یا اختیار [illegible] مباح باشد [illegible] غصبی [illegible] اذن [illegible]
[illegible] باشد یا فراموش کرده [illegible] ولکن اگر [illegible] وضو [illegible]
[illegible] باشد [illegible] وضو [illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قصد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] قصد [illegible]
[illegible] قصد وضو [illegible] در حال [illegible]
[illegible] قصد [illegible]
لازم نیست [illegible] قصد قربت مطلقه [illegible]

مقصد اول در احکام وضو

واگر در وضو یا غسل قصد رفع حدث معینی نماید به قصد غیر آن بی آنکه وضو میسازد [illegible] رفع حدث
حاصل از خواب نماید و حال آنکه وضو نیز صحیح است و رفع حدث بالمره میشود نه خاصه آن اگر قصد نماید که وضو
تجدیدی میسازد و معلوم شد که وضو باطل شده بود صحیح است بنابر اقوی با آنکه قصد رفع حدث
باین وضو نداشت بلکه قصد تجدید داشت لیکن احوط آنست که باین وضو اکتفا نکند و اگر در اجزای
اجنبیه وضو سازد یا غسل کند با آنکه ملتفت نقصان آن نباشد [illegible] وضو یا غسل خود را
و این قصد با افعال وضو داشته باشد نه غفلت اما چه مثل برهنه بودن خود را برای غسل و یا
کردن است نه برای وضو در این وقت وضو و غسل او باطل است هر چند ملتفت نباشد [illegible]
وضو سازد یا غسل نماید در صورتی که [illegible] وضو یا غسل [illegible] او [illegible]
قصد نماند [illegible] باشد [illegible] اقوی هر چند احوط ترک آنست [illegible]
هر که برای او شک لازم است چهار [illegible] روی خود را از رستنگاه موی پیشانی تا آخر زنخ در طول
و آنچه را که فرا گیرد انگشت میانه و ابهام از موی و [illegible]
بیرون باشد که [illegible] لازم نیست [illegible] از روی [illegible] نهان باشد شستن آن
نیز لازم نیست و شستن خود [illegible] لازم است [illegible] و اگر [illegible] باشد
در میان موی [illegible] باید شستن [illegible]
که [illegible] باشد شستن از مقدار [illegible] و لازم نیست [illegible] شستن [illegible] انگشتان
و اگر مانعی مثل انگشتر داشته باشد از حرکت دادن [illegible] مانع وصول آب نشود با آنکه
یقین بداند که چیزی مانع وصول آب به باطن می باشد که در این وقت لازم نیست [illegible] هر چند علم [illegible]
چیزی به صورت علم [illegible] و اگر بعد از [illegible] طهارت از وضو یا غسل
با تمیز چیزی در موضع [illegible] یا غسل [illegible] مانع [illegible] و اگر بداند که آیا مانعی [illegible]
وضو از [illegible] هست [illegible] اقوی [illegible] با آنکه ظن یا یقین [illegible]
هر چند [illegible] یقین یا [illegible] با عدم امکان [illegible] احوط است و اگر بعد از طهارت از وضو یا غسل
با تیمم مانعی بر اعضای خود ببیند یا چیزی ببیند مثل [illegible] که مانع بوده یا [illegible]
اعتبار بآن نکند چه یقین داشته باشد که بیش بوده یا [illegible] اگر یقین داشته باشد که [illegible]
نکند که مانع از وصول آب شده [illegible] لازم است که اعاده وضو نماید در صورت عدم بقاء موالات
اعاده آن جزء و ما بعد آن نماید در صورت بقاء موالات [illegible] تمام شستن [illegible] ابتدا از
اعلا نماید [illegible] که [illegible] از بالا [illegible] و این حاصل میشود با آنکه بالای

هر سه را از اول بشوید هر چند بالا تر از آن اراده سمت دیگر نشسته باشد پس واجب نیست که بشوید چیزی
از پایین را پیش از بالا هر چند در سمت شستن باشد چنانچه لازم نیست ابتدا با اعلا آن حقیقی در هر چشم
باطن چشم و باطن بینی که منزله باب الفقه نیست و نباید پس هر تعاب اعلی قالا علی حقیقی لازم نیست و احتیاج لازم
شستن از اعلا است تحقیق از اعلا مستحب است ششم مسح بشره مقدم سر که بنفع پیر است
از سمت جبهه از شستگاه موی بطوری است از آب وضو نه از خارج بقدر مسمی و مسح هر دو پا از سر انگشتان
تا قدمین و لحوط آنست که مسح کند تا اکر دن پا در طول بقدر عرض مسمی کافیست و اگر از انگشت کوچک
یا ابتدا نماید باید بحوی نماید که خط مسح از شب پا بکند و حاکم حرم باشد و مسح موئی که مخصوص
مسح باشد ولو تنهای یکسر پا ماعم نسکه باشد و مماده موضع مسح باشد کافیست و این هر دو مسح باید بات تازه
نباشد چنانچه گذشت و باید که از عضو برطوبت باطن نیست باشد نه جای دیگر و اگر شب خشک شد از اعضای وضو
کم رطوبت را دیگر از هر جا که خواهد بیابرا قوی هفتم آنکه مسح نماید بباطن کف دست یا باطن انگشتان
با زنهایت حال الحنا مسح به پشت دست یکی در حال الاضطرار جایز است هشتم موالات یعنی پی در پی شستن
باین معنی که چون بشوید و مسح نماید که قبل از شستن و مسح نمودن عضو جمیع اعضای سابقه خشک نشود
پس کافی نیست موالات در وضو اینکه شروع کند بعد از مسح عضو لاحق و در نماید که رطوبت در بعضی از اعضای
سابقه باقی باشد نهم ترتیب یعنی بسکه اول رو را بشوید و بعد دست راست را و بعد دست چپ را و بعد مسح
سر نماید و بعد مسح پاها و در مسح پاها ملاحظه ترتیب نماید بنابر احوط و لازم نیست مسح نمودن سر بدست
راست و همچنین لازم نیست که مسح پای راست را بدست راست نماید و مسح پای چپ را بدست چپ نماید لکن احتیاط
نیست دهم آنکه وضو کننده خود افعال وضو را بجا آورد مگر اینکه متعسر یا متعذر باشد یازدهم
آنکه آب وضو را باید بجا نماید بر اعضای وضو نه بلکه بگوید که این عضو مثل رو و دست را شستم
نه اینکه بگوید که مسح کرده است دوازدهم آنکه آب وضو در ظرف غصبی و ظرف طلا و نقره نباشد که
اگر باشد و منحصر باشد وضو باطل است و اگر دو آب باشد یکی در ظرف غصبی یا طلا یا نقره و دیگری در
ظرف مباح باطل یا مسرّا وقت وضو صحیح است هر چند از ظرف غصبی یا طلا و نقره وضو بسازد بشرط آنکه از
ان ظرف آب بر ندارد علی الاحوط و در ان ظرف وضو ارتماسی نکند سیزدهم آنکه جازم باشد و مرتب بنا بنیت
بجا آورد و مجانبا ... چهاردهم آنکه اعضاء وضو پیش از شستن
و مسح نمودن پاک باشد اما اگر اعضای وضو نجس باشد ضرر ندارد پانزدهم آنکه مانعی شرعی
از استعمال آب مثل مرض و مانند آن نباشد و همچنین شرط است که وضو منافی حق غیر نباشد
حق غیر نباشد پس صحیح نیست وضو اجیر خاص و وضوی بنده و کنیز و غلام بدون اذن مستاجر و آقا

ششم مسح سر و پاها

هفتم مسح

هشتم موالات

نهم ترتیب

مقصد سوم در احکام وضوء است

بیان اسباب وجوب غسل و وضوء است

بدانکه وضوء فی نفسه واجب نیست بلکه برای سه چیز واجب است اول برای نماز واجب غیر نماز میت که وضوء برای آن
لازم نیست بلکه جنب و حائض هم میتوانند بجا آورند و در حکم نماز واجب است نماز احتیاط و قضاء
اجزای فراموش شده نماز و هم چنین سجده سهو بنابر احتیاط دوم طواف واجب بعض حج و عمره نه
طواف مستحب که آنرا بجا آورد سوم برای مس خط قرآن اگر واجب شود بسبب نذر یا عهد یا قسم یا بجهة
کرفتن از جائی باشد بجهة حرمت قرآن از دست کافر یا بجهة جمع کردن قرآن بجهة آنکه بابی حرمتی افتاده
شده باشد و مس آن واجب شده باشد اگرچه [illegible] و احتیاط [illegible] مس خط قرآن و هم
چنین اسماء الله و اسماء انبیاء و اسماء ائمه معصومین بنابر احتیاط و بدانکه اگر کسی وضوء خود را
فاسد نماید باینطور که شستن وضوء یا مسح نمودن او بقصد ریا نماید یا اگر [illegible] وضوء
باشد وضوء باطل است و اعاده وضوء لازم است و اگر [illegible] یا مسح [illegible] نماید
بلکه [illegible] اعاده وضوء است [illegible] نماید [illegible] والا باقی
باشد و اگر [illegible] وضوء [illegible] باشد اگر موالات باقی [illegible] اعاده همان جزء نماید
اگر باقی نیست اعاده وضوء نماید و اگر کسی [illegible] باشد [illegible] وضوء
بوده و غفلت از وضوء [illegible] وضوء [illegible] موضع وضوء را [illegible]
وضوء صحیح است [illegible] لازم است [illegible] موضع وضوء [illegible]
از آب وضوء [illegible] باشد لازم است [illegible] لازم است [illegible]
کرد وضوء خود را [illegible] نماز کند و لکن وضوئش صحیح است [illegible] بعد از فراغ از
[illegible] و اگر کسی شک کند در شستن یا مسح نمودن عضوی از اعضاء وضوء و هنوز فارغ از وضوء
نشده باشد لازم است [illegible] و اگر این شک بعد از فارغ شدن از
وضوء باشد اعتبار ندارد و اگر شک [illegible] جزء آخر باشد [illegible] مسح [illegible]
مشغول بکار دیگر شده یا آنکه منتقل شده باشد از محل وضوء [illegible] اعتبار [illegible]
و هم چنین اگر در مکان وضوء [illegible] باشد و لکن طول [illegible] باشد [illegible] وضوء [illegible]
[illegible] اعتبار ندارد و اگر طول [illegible] باشد و مشغول بکار دیگر نشده و از محل وضوء [illegible]
[illegible] مسح نماید اگر موالات باقی باشد و الا اعاده وضوء نماید و اگر [illegible] حدث [illegible]
که بعد از وضوء [illegible] لازم است که وضوء بگیرد [illegible] طهارت باشد و لازم
نیست که وضوء بگیرد اگر این شک بعد از فراغ از عمل [illegible] باشد [illegible]
مثل نماز ظهر که بعد از فراغ از آن شک نماید که وضوء [illegible] نماز [illegible] صحیح میباشد و از برای نماز

بیان احکام کسیکه [illegible] مطلقا عفو [illegible] وضوء است

بیان احکام شک [illegible] بعد از فراغ

نجد

بعد از آن باید وضو بگیرد و اگر این شک در اثنای عمل باشد مثل اینکه در اثنای نماز ظهر شک کرد که آیا
وضو گرفته یا نه باید قطع نماز بکند و بعد از طهارت نماز را از سر گیرد بنظر حقیر این حکم وارد نشده و لکن
چون حکم مشهور اقرب است اگر نماز را اتمام نماید و بعد اعاده کند بهتر است بلکه تمام نمودن نماز
بقصد رجا و بعد اعاده نمودن قوی میباشد مراد شک بعد از فراغ هر چند برای نماز بعد باید وضو بسازد علی
الاحوط و همچنین اگر در اثنای نماز شک کند در استنجاء یا در تطهیر اعضا یا شرائط دیگر نماز که محلش پیش
از نماز باشد اگر شک بعد از نماز و محل احتیاط شود که این شک نیز اعتبار ندارد بلکه برای نماز بعد عدم
اعتبار این شک هم قوی میباشد هر چند خلاف احتیاط است و همچنین اگر یقین بهر دو دارد و شک دارد
در تقدم و تأخر که نمیداند که کدام پیش بوده حکم همین اقسام ثلاثه را دارد این فرض برخی نماید و اما اگر یقین بطهارت
دارد و شک در حدث و نقض طهارت نماید این شک را اعتنا نکند و خود را با طهارت بداند در همه اقسام
ثلاثه خواه قبل از شروع بعملی که مشروط بطهارت باشد یا در اثنای آن یا بعد از فراغ از آن خواه بالنسبه بهمان عملی باشد
که از آن فارغ شده یا غیر آن بلکه اعاده وضو مشروع نیست مگر بقصد تجدید یا احتیاط و بدانکه اگر در موضع
وضو جبیره یعنی تخته ای باشد که شکسته را بآن میبندند یا از جهت اصلاح آن دوا [illegible] که زیر جبیره را در موضع مسح
مسح کند و در موضع غسل بشوید یا آب زیر جبیره برساند بجهت خوف ضرر یا نجاست یا علت دیگر لازم که تمام
جبیره را مسح کند اگر جبیره در موضع غسل باشد و اگر در موضع مسح باشد اکتفا نماید بمسح همان قدر که
لازم است مسح آن موضع قبل از جبیره بلکه لازم نیست مسح آن موضعی که تعذر یا تعسر داشته باشد مسح آن مثل
همان نحو که جبیره میبندند پس مسح جبیره در موضع شستن همانست میکنند از غسل بشره هر چند قادر
بر مسح بشره باشد و واجب نیست که بعد از تعذر شستن بشره اولا مسح بر بشره کند و بعد از تعذر غسل بشره
و مسح آن مسح بر جبیره نماید بلی واجب است در مسح جبیره در موضع مسح قصد مسح نمودن و بکف دست و باطن
کف مسح نمودن و اما در مسح موضع شستن شرط نیست که بکف دست باشد و لازم است که جبیره در موضع
غسل را مسح کند با آب و کفایت میکند هر چند تر و رطوبت داشته باشد بخلاف جبیره در موضع مسح که رطوبت دست کافی نیست
و دوا و مرهم و کهنه که بر روی زخم و جراحت میگذارند همه حکم جبیره است که مسح بر روی اینها نماید و لکن
مخصوص است مسح همان کهنه و جبیره و چیزی که از موضع صحیح را مسح نکند مگر آنکه موقوف باشد تحقق جبیره و کهنه
و دوا بقدری موضع صحیح و اگر بر روی زخم و دمل و شکستگی چیزی از جبیره و دوا و کهنه نباشد بلکه مکشوف باشد
و شستن ضرر نداشته باشد بشوید و اگر ضرر داشته باشد مسح کند و اگر مسح آن موضع تعذر یا تعسر داشته
باشد یا نجس باشد کهنه پاکی را در آن موضع بگذارد و مسح بر روی کهنه نماید و اگر متعذر یا متعسر شود از
کهنه و مسح بر روی آن اکتفا کند بشستن اطراف آن و اگر متعذر یا متعسر باشد عمل بحکم جبیره تیمم نماید بلکه

جبیره [illegible]

مقصد دوم در احکام وضو است

آنست که بدل موضع جبیره تیمم را بر تیمم نماید هرچند اقوی اکتفا بوضوء جبیره میباشد الا آنکه تیمم فرض او
نیست و حکم موضع غسل در جبیره حکم موضع وضو میباشد و در دو چشم جبیره نیست علی الاقوی
بلکه اکتفا میکند بتیمم تنها هرچند احتیاط در وضوی جبیره اگر ممکن شود ضرر ندارد و اعاده غسل یا وضو
جبیره لازم نیست از برای نماز دیگر هرچند رفع عذر جبیره بشود بلی اعاده احوط است خصوصا اگر وقت آن
است که در وضو جبیره باقیست و همچنین غسل قصد رفع حدث ننماید بلکه قصد اباحه صلوة نماید والله العالم
و بیان آنکه شکننده وضو و باعث نقض وضو هشت چیز است اول و دوم خروج بول و غایط هرچند
آنکه از موضع معتاد و معتاد مخالف باشد هرچند متعارف غالب مردم نباشد و آنچه از غیر ...
هند مانند و شیاف و نحو آن اگر خارج شود آلوده بغایط نباشد ضرر بوضو نمیرساند ...
قبل از هضم که اسم غایط بر او صادق نباشد و ملوث بغایط نباشد ضرر بوضو ندارد ...
مثل قی نمودن و خلط از معده بیرون آوردن سیم خوابیکه دل و گوش و چشم بخواب برود و آنقدر ...
شور و شیرین نکند و حواس معطل شده باشد و چنین باعث نقض وضو میشود هرچند ...
و بین النوم و الیقظه حالتی است معروف و چنانچه خواب نیست بلکه حالتی هست معروف ... بخواب بدن
اغمیا آنکند و همچنین مظنه ... این نواقض معتبر نیست هرچند از قول ... عادل حاصل شود ...
معتبر است هرچند مظنه حاصل شود چهارم هرچیزیکه غالب بر عقل شود چون بیهوشی و مستی و صرع و خوف
زیاد و همچنین خشم الی زیاد یکه بر عقل غالب شود یا باعث زوال عقل شود چون دیوانگی پنجم ...
و همچنین متوسطه برای غیر نماز صبح و استحاضه کثیره برای عصر و عشاء و اما متوسطه برای صبح ...
برای ظهر و مغرب و صبح پس باعث نقض وضو و غسل هر دو میباشند ششم و هفتم و هشتم ...
که نافض وضو و باعث نقض وضو میشوند ... بول اگر قبل از استبراء خارج شود ...
از مجرای معتاد یا غیر معتاد خارج شود بشرط آنکه از معده باشد خواه باصل باشد یا بسبب ...
زن باذکر مرد اغماض ندارد مگر آنکه معتاد شود علی الاحوط و جنابت شکننده وضو میباشد لکن ...
نقض وضو و از برای غیر این چیزها وضو لازم نیست مثل مذی که خارج میشود ...
خروج منی و ودی بدال مهمله که خارج میشود بعد از خروج منی و ودی بذال معجمه که خارج میشود بعد از
بول و مثل رعاف که خون دماغ شود یا آنکه بفرج زن بازی کند یا آنکه قی کند یا آنکه ...
باعث نقض وضو نیست مقصد سیم در غسل ... آنکه غسلهای واجب شش است اول غسل جنابت
دوم غسل حیض سیم غسل استحاضه کثیره و متوسطه که خون از پنبه بگذرد یا فرو رود هرچند نگذرد
و اما اگر خون استحاضه قلیله باشد که روی پنبه را بگیرد و فرو نرود غسل واجب نیست بلکه وضو لازم است ...

فصل در نواقض وضو
اول و دوم
سیم
چهارم
پنجم
ششم و هفتم و هشتم
مقصد سیم در غسل

غسل

فصل اول در احکام غسل جنابت است

غسل نفاس و غسل استحاضه و غسل مس میت و غسل میت و بیان این مقصد در ضمن چند فصل است فصل اول

در غسل جنابت است بدانکه جنابت حاصل میشود به دو چیز اول جماع و انما حاصل میشود بانکه از ذکر بقدر ختنه‌گاه

داخل فرج شود هرچند حشفه بریده باشد و اگر دخول کند در دبر زن و یا دبر مرد و انزال نشود غسل واجب میشود

هرچند مرده باشد بلکه اگر وطی نماید در فرج حیوان یا دبر حیوان نیز غسل کند و احتیاط آنکه بعد از غسل اگر

بشکند وضو بسازد و نماز کند دویم بیرون آمدن منی چه در خواب و چه در بیداری چه مرد و چه زن چه از فرج

معتاد و چه از غیر معتاد و چه از سبب جماع به صورت خود باید بیرون آید و شناخته میشود بخروج منی بشهوت و جهیدن

و سستی بدن و در بیمار کافیست دو علامت اول [illegible] در مسئله جماع بالفعل بر آنکه ذکر

جماع بطوریکه حشفه یا تمام ذکر غایب شود در فرج و لکن آنست که حاصل نشود با غیبت [illegible] فرج با آنکه اغلبا

درازی قضیب حشفه خود را در دبر خود فرو برد و بخوان از فروع مشکله البته احتیاط نماید بلکه هر وقت

که احتمال جنابت در خود بدهد بهتر آنست که غسل کند به نیت قربت و بعد از آن بشکند وضو بسازد و نماز

کند و اگر هم نشکند لازم او وضو را بسازد و بدانکه طفل اجنبی اگر بالغ شود [illegible] جنب اگر عاقل شود و کافر

جنب اگر مسلمان شود لازم است که غسل کنند و بدانکه در غسل چند چیز شرط است اول مباح بودن مکان

بنحوی که در وضو گذشت دوم طاهر و مطهر و مباح و مطلق بودن آب سیم طهارت هر عضو پیش از

آن هرچند احوط آنست که اولا ازاله نجاست از جمیع بدن نماید و بعد از آن شروع بغسل نماید حتی آنکه اگر

در ناخن او چیزی باشد [illegible] شروع بشستن سر نماید چهارم مقارن نیت در غسل ترتیبی [illegible] مقارن

نیت اول سر و گردن را بشوید [illegible] من باب الله [illegible] و بعد جانب راست [illegible]

من باب الله [illegible] و بعد جانب چپ [illegible] و نصف ناف و عورتین [illegible] از نصف

من باب الله [illegible] جانب راست [illegible] نصف [illegible] جانب چپ بشوید بلکه [illegible]

تمام [illegible] غسل ارتماسی نیت را مقارن فرو بردن همه عضو نماید و اگر جمع نماید

در نیت [illegible] حال فرو بردن اول عضو و میان نیت حال فرو رفتن آب تمام عضو

که در هر دو نیت نماید بهتر است و اگر [illegible] نیت [illegible] میباشد و غسل [illegible] میباشد حاجت بجمع

نیست هرچند احوط است و اگر جزئی از اجزاء بدن [illegible] فرو برده باقی را [illegible] جایز است [illegible] آنکه غسل

کنند خود افعال غسل [illegible] مگر آنکه عاجز باشد [illegible] آب را بجمیع بدن [illegible] آنکه مانع

از رسیدن آب [illegible] آنکه آب [illegible] برساند تا آنکه آب به بشره برسد [illegible] باقی بودن حکم

[illegible] آنکه آب [illegible]

[illegible]

فصل در ذکر احکام غسل جنابت است

خصوص غسل ترتیبی بنحویکه ذکر شد بلی ابتدا نشستن اعلی بر جمیع اعضا غسل قسمی رطوبت بلکه...
اسفل قبل از شستن اعلی نیز جایز است و لذا هم ترتیب بسبب جسد و تبعیت از هر گاه وجوب غسل بسبب نذر
و عهد و نحو آن باشد یا آنکه غسل مستحب باشد بلی در غسل واجب مثل جنابت و نحو آن نیت رفع حدث قربت
و اشتراط محرر قوم احوط است و اقاموا الا انه در غسل ترتیبی شرط نیست ... جنب میشوند ...
بشوید و بعد از ساعتی باقی جانب راست را بشوید بلی در خصوص غسل استحاضه ... منقطع نشده
باشد لازم است که ... اعضا فصل واقع نسازد و در اعضای غسل ... ترتیب نماید ...
بیرون نباید بآنکه غسل در غالب ... و احکام ... میباشد ... معلوم میشود ...
در ابتدا با علی ... ذکر شد و هم چنین اگر شک کند در شستن ... بعد از دخول در جانب ...
با آنکه شک کند در شستن جانب ... بعد از دخول در جانب چپ التفات باین شک نکند علی الاقوی ...
وضو هر چند احوط ... غسل ... وضو در این حکم و غسل ارتماسی حاصل میشود ... در آب ...
آب جمیع بدن ... حصول غسل ... آب جمیع بدن ... آنکه غسل ...
حاصل میشود بلکه حاصل میشود ... آب جمیع بدن ... غسل ارتماسی
خارج شدن از آب ... بعد ... غسل ارتماسی ...
بلکه اشتراط ... جهت ... آب ... تمام بشره میباشد ...
و بدانکه اگر اغسال واجبه جمع شوند یک غسل بنیت همه کفایت میکند و هم چنین اغسال مستحبه ...
کافیست ... واجب و مستحب هم جمع شوند ... هر چند احوط ...
بنیت خصوص غسل مستحب ... کفایت ... واجب ...
اغسال واجبه جمع شوند ... جنابت باشد اگر قصد غسل جنابت نماید کافیست ...
و اگر قصد غیر غسل جنابت نماید اکتفا ... غسل نکند علی الاحوط تا اینکه غسل جنابت ...
است ... بواسطه غسل جنابت ... حایض بعد از ... جنب شود یا قبل از ...
جنب شود یا آنکه زن جنب بود و حایض شد قصد ... غسل نماید ... غسل جنابت نماید
و وضو ... غسل حیض ساقط است یعنی وضو ... و بدانکه روزه دار ... واجب ...
احرام حج ... است ... غسل ارتماسی ... و هم چنین صحیح نیست غسل ارتماسی ...
ایشان چنانکه صحیح نیست غسل ارتماسی ... غسل ... باشد ...
... غسل ترتیبی ... ارتماسی ... غسل ارتماسی ... باطل ...
... و اما احکام جنب ... آنکه جنب ... بعد از غسل ... واجب ...

فصل دوم در احکام غسل جنابت است

مگر نماز میت که بر جنب حرام نیست و اما اجزاء فراموش شده در نماز پس آنها در حکم نماز است و همچنین سجده سهو
برای احتیاط نه سجده تلاوت قرآن و نه سجده شکر و قسم طواف کعبه پس واجب است منع جنب مس کتابت قرآن حتی
اعراب آن و همچنین مس اسماء مبارکه خدا و چهارده معصوم بنا بر احتیاط هر چند دلیل واضح نداریم و حرام است
داخل شدن در مسجد مکه و مدینه هر چند بگذرد و مکث کردن در سایر مسجدها بلکه داخل شدن در آنها مگر به عنوان
گذشتن و مرور عبور و نیز حرام است خواندن چیزی از سوره‌های عزائم که سوره اقراء و النجم و الم تنزیل و حم سجده است
که حرام است خواندن هر یک از آنها بر جنب حتی آنکه اگر بسم الله را به قصد این سوره‌ها بگوید هم مرتکب حرام شده است و اگر
بخواند آیه سجده را تماما واجب است که سجده نماید هر چند بقیه سوره کرده باشد و اما نوشتن جنب قرآن را پس حرام نیست
بلکه مکروه است و قول به حرمت آن در غایت ضعف است و اما مشاهد مشرفه و روضات مطهره و ائمه علیهم السلام پس دخول جنب
در آنها نیز حرام نیست بنا بر اقوی هر چند احتیاط شدید در ترک است خصوصا در رواق شریف و صحن مبارک مخصوص
برای عبور زوار بلکه احوط آنست که مرور در رواق و صحن شریف نیز نکند مثل مسجد الحرام بلکه احوط آنست که
با امکان داخل روضات انبیا و امام زاده نیز نشود بلکه احوط آنست که جنب داخل خانه سادات نیز نشود و همچنین
دخول حائض و نفساء در مشاهد مشرفه نیز حرام نیست بلکه مکروه است مگر اینکه سبب تلویث حرم و هتک حرمت
حرم شود که در این صورت حرام است و گذاشتن چیزی در مسجد که داشتن و برداشتن بجهت سایر اینها
حرام است و اگر این امور مذکوره واجب شود غسل برای اینها نیز واجب می‌شود و غسل جنابت واجب لنفسه نیست
بلکه بسبب غیر واجب می‌شود از امور مذکوره و بخوان مثل نذر و عهد و قسم و در بیان چند مسئله اول
آنکه اگر شخصی در اثنای غسل ترتیبی محدث شود بحدث اصغر تمام کند غسل را و بعد از تمام کردن غسل
وضو بگیرد بلکه احتیاط این است که غسل را نیز اعاده نماید و اگر تمام نکند و اعراض کند از تمام غسل و از سر
غسل ارتماسی نماید پس شاید بهتر باشد بدون حاجت بوضوء و اگر در اثنای غسل حدث اکبر واقع شود اگر
همان حدث باشد که غسل برای آن میکرد اعاده لازم آید و غیر سلس البول و استحاضه مثل اینکه در اثنای غسل جنابت
دوباره جنب شد و اگر غیر آن باشد مثل نفاس و مس میت پس همان غسل جنابت را اعاده نماید دویم آنکه بر
ماسوای غسل جنابت وضو واجب است و مخیر است در تقدیم و تاخیر وضو هر چند احوط تقدیم وضوء است
سیم آنکه اگر بعد از غسل جنابت بسبب انزال نه جماع بدون انزال رطوبتی مشتبه ببیند اگر استبراء و بول
هر دو کرده باشد پس چیزی نیست و آن رطوبت پاک است و اگر استبراء بعد از بول نکرده باشد وضو بگیرد
و اگر هیچ کدام را نکرده است اعاده غسل لازم است هر چند غسل سابق و اعمال سابقه از نماز و غیره
همه صحیح می‌باشند و اگر استبراء کرده و بول نکرده خصوصا با امکان بول پس اگر بعد از بول یا بعد از
بول تنها رطوبت مشتبه ببیند که احتمال منی بودن بدهد واجب است که غسل دیگر بکند و غسل سابق و نماز صحیح

[illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

بلکه احوط آنست که جنب اگر پیش از استبرا به بول غسل کرده اعاده غسل نماید اگر بعد از بول هر چند
مشتبه ظاهر نشود فصل سوم در حیض و احکام حائض بدانکه خون حیض که [illegible]
و جهنده و با سوزش بیرون می آید و غالب اوقات [illegible] بهم میرسد و هر گاه
ضعیفه [illegible] ده روز [illegible] بند شود
عادة [illegible] و اگر [illegible] روز [illegible] اول ماه [illegible]
و [illegible] و اگر [illegible] اول ماه و [illegible] مثلا آخر ماه [illegible] روز باشد این
صاحب عادة [illegible] و بعضی [illegible] اند که هر گاه عادة [illegible] و بعد تغییر یافته
مثل [illegible] عادة اول عادة دوم معتبر [illegible] اگر [illegible] عادة اول [illegible] مثل [illegible]
ببیند [illegible] اول و دوم عادة [illegible] معتبر [illegible] و هر گاه ضعیفه شک کند که خون از او خارج شده یا نه
[illegible] خارج نشده [illegible] خارج [illegible] و اگر چیزی از او خارج
شود و [illegible] که خون است یا نه [illegible] نجاسات [illegible] اگر
خون [illegible] ببیند [illegible] از حیض آمده یا از جای دیگر [illegible] خون مجری است و غسل [illegible] و اگر
خون [illegible] مثل آنکه چیزی بیرون آید و شک کند [illegible] غیر از حکم مخصوص
خصوص [illegible] حیض [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible]
ببیند حیض [illegible] و اگر موجب غسل باشد [illegible] واجب است غسل [illegible]
و هم چنین هر خونی که [illegible] ببیند حیض [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد بعد از [illegible] مشهور و اگر [illegible]
باشد و خون [illegible] حیض [illegible] شرایط حیض [illegible] و همچنین اگر [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] خون ببیند [illegible] زیاده [illegible] نباشد حیض
[illegible] باشد و اگر [illegible] خون [illegible] امتحان کند [illegible] بردارد [illegible]
کند [illegible] طوق [illegible] بیرون آید خون بکاره است و [illegible] خون حیض است و اگر [illegible] شود که [illegible] نکند
و [illegible] باید [illegible] موضع [illegible] و اگر [illegible]
معلوم نشود [illegible] آنست که [illegible] معلوم شود [illegible] اگر [illegible] باشد که
[illegible] کند و [illegible] و نماز کند [illegible] اگر [illegible] معلوم شود که [illegible]
[illegible] باشد [illegible] خون حیض [illegible]
در باطن رحم باشد که هر [illegible] بردارد [illegible] کند و بیرون آورد [illegible] خون آلوده باشد اگر [illegible]

فصل در حیض [illegible]

خون بیرون نیاید و اگر پنبه را بیرون آید و خون آلوده نباشد حیض نیست و شب اول و شب چهارم را اعتبار نیست
و خارج از سه روز آم همچنین شب یازدهم که انتها است و حیض زیاده از ده روز و کمتر از سه روز نمیشود و احتیاط
زنان معتاده در ده هرگاه سه روز متفرق ببیند در ده روز خون ببیند حیض نیست و هرگاه ده روز ظهر
خون دیدن و ظاهر شد از آنها روز چهارم و دید باطن هم موجود بوده که هر وقت اگر پنبه را داخل میکرد رنگین
بیرون میامد و لکن بخودی خود ظاهر نشده مجتهد کی از آن را حیض است پس شرط خون حیض چند است
اول آنکه خارج شود هر چند بقدر پنبه باشد پس اگر خون در رحم بوده و بیرون نیامد از آن و لکن هیچ
خارج نشده حکم حیض بر او جاری نیست دویم آنکه کمتر از نه سال و زیاده بر پنجاه سال در غیر قرشیه و شصت
سال در قرشیه نباشد و الا استحاضه است سیم آنکه کمتر از سه روز نباشد و زیاده بر ده روز نباشد چهارم
آنکه این سه روز متصل باشند چنانچه گذشت که سه روز در ضمن ده روز کفایت نمیکند در حالی که
پنجم آنکه این خون در این سه روز مستمر باشد بنحوی که گذشت ششم آنکه ایام ثلاثه
تام باشند هر چند بتلفیق باشد چنانچه گذشت و هر گاه سه روز مستمر خون دید بعد قطع شد پیش از ده روز
باز روز دهم دید و قطع شد تمام حیض است یا آنکه خون قطع شده بود و اگر سه روز متصل خون دید
و قطع شد باز روز دهم دید اما قطع نشد تا یازدهم یا و از دهم خون اول حیض است و بقیه استحاضه در غیر
ذات العاده و اما ذات العاده پس بقدر عادتش حیض است اگر خون بایام عادت برسد و باقی استحاضه است و اگر زنی
دو خون که بصفت حیض باشد ده روز فاصله نشود با استحاضه باکی هر دو خون حیض است و صاحب عادت
وقتیه در وقتش اگر خون ببیند ترک عبادت کند اگر چه بصفت حیض نباشد و اگر چه یک روز یا دو روز
هم پیش از عادت باشد مگر آنکه یقین کند به نبودن حیض که با آن وقت عادت ترک نکند و صاحب عادت عددیه
اگر خون ببیند بصفت حیض ترک عبادت کند و اگر بصفت حیض نباشد اقوی ترک عبادت است لیکن احتیاط
استمرار تا سه روز و لکن اگر ترک کند احتیاط را
تا معلوم شود ... احتیاط ... مستحاضه ...
رساله دیگر ذکر شد و اما اگر خون از عادتش بگذرد تا ده روز صبر کند تا معلوم شود و اگر خون از ده
بدانند باکی نیست ... اگر صفت حیض داشته باشد هر چند اگر جمع نماید ...
مستحاضه است ... صفت حیض داشته باشد و بعد از ده روز اگر بداند ... معلوم میشود
که همه حیض بوده و اگر از ده بگذرد ...
حیض نباشد ...
احتیاط نماید ... مستحاضه ...

شرایط خون حیض

فصل دوم در غسل حیض است

خونش قطع شود بعد از ده روز پس بیک قسم باید دید که حیض است ان قدر اول استحاضه اگر چه خون اول
زمان عادتش هم بوده باشد و اگر زمان عادت در تمام عادتش خون بیند و بعد از عادتش هم
قطع نشد تا از ده گذشت و تمیز هم نباشد یا خون ایام عادتش الا آنکه تمیز موافق با عادت باشد یا
زمان عادت حیض و زیاده استحاضه و اگر تمیز باشد و تمیز مخالف عادت باشد و ممکن باشد حیض
بودن هر دو مثل آنکه تمیز بعد از انفصال بده روز تمام باشد حکم میشود که ایام عادت و تمیز هر دو حیضست
و هر گاه ده روز فاصله نشود و لکن مجموع زمان عادت و تمیز از ده تجاوز کند در همه حیض است و اگر از ده تجاوز کند
رجوع بزمان عادت و عدد عادت اولی است که رجوع بتمیز و مبتدئه و مضطربه که عادت برای او مستقر
نشده باشد یا آنکه نسیان عادت کرده باشد بطوریکه حفظ ایام عادت ندارد هر چند بطول انجامد یا
همیشه خون ایشان از ده تجاوز کند عمل به تمیز کنند اگر تمیز شود خون ایشان باشد پس هر چه بصفت حیض
است حیض کنند و هر چه بصفت استحاضه است عمل استحاضه کنند بشرط آنکه خونیکه بصفت حیض است کمتر از سه
روز و بیشتر از ده نبوده باشد و اگر تمیز با شرط تمیز برای او نبوده باشد رجوع نماید مبتدئه بزنیکه عادت مستقر
ندارد بعدد وقت عادت خویشان خود یا بعدد عادت ایشان عمل کند و اگر مختلف باشند غالب ایشان و اگر
ممکن نباشد که خبر از ایشان بگیرد یا اگر خون منتهی باشد یا بجهت مختلف استعمال کند بعدد سه روز در ماهی و ده
روز در ماه دیگر یا در هر ماهی شش روز یا هفت روز حیض قرار دهد و هر گاه خون منقطع شده
تا یکماه بلکه همان یکماه و از ده تجاوز نموده و از مختلفات ما بین سه هفت و هفت و ده روز اختیار قرار دهد که
آنکه یقین کند که حیضش بده روز میرسد پس در این صورت هر قدر که یقین نماید اقل آن را حیض قرار
دهد و اگر از ابتدا و بداند که هفت روز قرار دهد احوط است و مبتدئه هم هفت روز قرار دهد هر
و باقی را استحاضه و هر گاه صاحب عادت و قتیه خون از ده روز تجاوز کند دو صفت حیض اندا شند باشد که آن عادت
صفت حیض را داشته باشد و ممکن نباشد که هر دو حیض باشد عادتش حیض قرار دهد اگر چه صفت حیض را
نداشته باشد و اگر صفت احتمال داشته باشد باید هر دو احتیاط کند باید اجتناب از محرمات و عبادت کند پس بر آرد
فصل و صبر کند و بعد بینند اگر آلوده بخون نیست پاک است و اگر آلوده بخون نیست پاک و واجب است غسل کند تا
آنکه یقین کند که خون عود میکند و اگر بعادت او استمرار کند که بیشتر از ده روز باز خون عود میکند باید
باز واجب است غسل کند و عبادت کند و اگر ظن داشته باشد که عود میکند باز واجب است غسل کند و عبادت کند بطریق
اولی بلکه اگر ظن داشته باشد که خون عود میکند احتیاطا غسل کند و عبادت کند هر چند اگر عادت او نبود داشته باشد
از ده روز تجاوز نکند و صبر کند تا پاک شود اگر چه در این صورت هم اگر غسل کند و عبادت کند احوط و اولی است
و اگر بعد خون نبیند تا ده روز گذشته غسل کافی است و اگر بعد از آنکه حرام استحاضه اخراج شد

فصل دویم در بیان حیض است

بدانکه غسل حیض شرط طهارت است و اکرچه از وضو صحیح هم بیستی مثل غسل و نماز و روزه و حرام است باجماع کردن وطی
حایض را و همچنین حرام است جواز وطی با حایض و اولی و احوط اجتناب است هرچند جوازش قوی است و همچنین
اقوی بر حیض ... احوط در صورت حیض بد نیست بر اجتناب از وطی ... کفاره وطی در قبل
حایض اکر زن آزاد باشد ... در اول حیض ... و در وسط آن ... و در آخر آن چهار
نخود ... کفاره ... اکر ... میکند بنا بر اقوی و قول
در حایض بودن ... و هرکاه بعد از وطی خلاف اعتقاد شخص معلوم شود باول یا وسط
یا آخر حیض ... باعتقادش و همچنین ... بودن یا امه بودن بجهة کفاره
داند و اکر ... عاجز از کفاره باشد ... و ... بکشد ... و استغفار نماید ... بعضی ... است
که استغفار بدل ... کفاره هرچند توبه و استغفار کفاره را ساقط نمیکند علی الاحوط و کفاره وطی
در ... حیض ... و همچنین ... باشد و ... کنیز دادن ... مسکین و وضو ساختن ...
غسل حیض و غیر آن ... صحت غسل ... بلکه غسل ... وضو هم صحیح است ... نماز ... نمیتواند بخواند مکر بعد از
غسل و وضو ... وضو پیش از غسل باشد چه بعد از آن باید ... از ... غسل افضل بلکه احوط
استحباباً ... و هرکاه زن پاک شده باشد از حیض ولکن هنوز غسل حیض نکرده باشد وطی با او جایز است
با کراهت و اکر فرج خود را بشوید کراهتش کم میشود و حایض قضا نمیکند نماز یومیه را و احوط قضاء
نماز ... باشند با کسوف و خسوف واجب شده و هرکاه از اول وقت ... بقدر ... واجب از ...
نماز ... و قصر یا تمام و اجتماع شرائط از طهارة و غیران پس اکر بقدر قصر در سفر
و تمام در غیر مسافر ... حایض شود قضا برا او واجب است و اما هرکاه از اول وقت درک
کند ... واجب است ... قضاء نماز هرچند ... چهار رکعتی سه رکعت را درک کند و در نماز
... دو رکعت را درک کند و در نماز ... یک رکعت تمام را درک کند و اکر از ... بقدر یک رکعت تمام ...
و از آخر وقت بقدر یک رکعت درک کند ولکن با تیمم از جهت عدم ... استعمال آب بجهت بودن آب ...
ضرر ... تیمم ... واجب است ... علی الاحوط و اکر در اول وقت بجهت ...
و بعد ... آخر وقت ... ادا ... لازم است قضاء علی الاحوط و همچنین اکر ... از وقت با طهارة
بوده ... وقت ... و ... ادا ... واجب ... نماز ممکن بوده
... لازم است علی الاحوط هرچند وجوب قضاء مشکل است و اما
اکر طهارة ... عدم وسعت وقت باشد ... ادا ... لازم است و قضا
هرچند احوط ادا میباشد و با علم ادا قضا ... احوط است و ... نمود

فصل سوم در غسل استحاضه

وضو نساز بعد در موضع پاکی از مکان نماز بنشیند رو بقبله و مشغول بتسبیح و تهلیل و حمد خدا و
بتسبیحات اربعه و تلاوت قرآن شود اگرچه در این وقت در غیر این وقت نسبت بحایض تلاوت قرآن
کراهت دارد یعنی ثوابش کم میباشد و مکروه است بر حایض خضاب کردن و قرآن همراه داشتن و مس حاشیه قرآن
و دست بمیان سطور و روغن مالی نمودن و از مسجد عبور کردن و هرگاه زن جنب حایض شود غسل جنابت نکند که صحیح
تا پاک شود و بعد از پاکی بنیت هر دو یک غسل کند که کفایت میکند هر دو را چنانچه گذشت فصل سوم
در احکام مستحاضه است بدانکه خون استحاضه در غالب اوقات فاسد و زرد و رقیق و صاف و بی سوزش
سنگینی خارج میشود بدون سوزش بخلاف حیض و خون استحاضه بحسب علامتیکه دارد که پنبه را بقدر
بر میدارند و بر روی هم میگذارند و میبندند بر روی فرج و مطابق فرج میکنند و مانعی از نفوذ خون
نداشته باشد و تکلیف باشد بعد از بستن بقدر مقداری که ترتیب با طول نکشد و نه بسیار زود بگیرد بر سه
قسم است قلیله و کثیره و متوسطه اما قلیله آنستکه خون به پنبه برسد و پنبه را سوراخ نکند که فرو رود
و متوسطه آنستکه خون پنبه را سوراخ کند و فرو رود و کثیره آنستکه خون به پنبه فرو رود و بگذرد و از پنبه
و بکهنه برسد و شرط است در تحقق هر یک از اقسام استحاضه آنکه خون از باطن خارج شود هرچند بقدر رزقه
باشد و استمرار خروج شرط نیست بلکه کافیست بعد از خروج بمقدار اندکی وجود خون در باطن بنحویکه بتوان
بیرون آورد و اگر هیچ بیرون نیامد بالمره هرچند در باطن موجود باشد اثری برای او مترتب نمیشود و هرگاه
از زن جنس خون استحاضه آمد واجب است که اختبار خود کند که خون او چه قسم از استحاضه است اگر معلوم شد که چه
قسم از خون است همان عمل کند و اگر معلوم نشد و ممکن نباشد بحسب اعلم اگر ابتدای خون باشد استحاضه
قلیله احتیاط کند و اگر ابتدای خون نباشد عمل بحالت سابقه نماید و حکم استحاضه قلیله آنستکه واجب است
صورة متصل بودن خروج خون آنکه پنبه را عوض کند در صورة رسیدن خون بر پنبه و ظاهر فرج را
که در وقت نشستن برید و قدم ظاهر میشود بشوید بلکه فلذلک از باطن فرج انبرض باب المقدمه بشوید
و از برای هر نمازی از نمازهای واجب وضو بسازد و در حال وضو و نماز فرج خود را محکم ببندد و بعد از
وضو بلافاصله نماز کند و نماز احتیاط در شکوک و اجزای منسیه مثل تشهد و سجده سهو حاجت بوضو
علیحده ندارد بلکه بوضوی همان نماز آنها را بجا آورد و همچنین آنستکه از برای هر دو رکعت نافله هم یک وضو
بسازد و در متوسطه همه آنچه را که در قلیله بجا میاورد بجا آورد و علاوه بر آن غسل هم برای نماز صبح بجا
آورد اگر پیش از صبح خون متوسطه بیند و هرگاه بعد از نماز صبح متوسطه شود از برای نماز ظهر و
عصر یک غسل بکند احتیاطا نه وجوبا و همچنین از برای نماز مغرب و عشا اگر قبل از مغرب و عشا یا بعد از نماز
عصر متوسطه شود و همچنین در کثیره باید بجا آورد آنچه را که مستحاضه قلیله بجا میاورد و از برای

فصل سیم در احکام مستحاضه است

در احکام مستحاضه قلیله است

در احکام مستحاضه متوسطه

پلنه

فصل سوم در غسل استحاضه

بلکه خون در کرسف [illegible] نشستن فرج و وضو بجهة هر نماز و علاوه بر آنست غسل باید بکند یکی برای نماز
صبح و یکی بجهة نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا و هرگاه استحاضه کثیره یا متوسطه بعد از نماز صبح
شود یا [illegible] از برای نماز دیگر غسل [illegible] باید بکند که مستحاضه کثیره شده باید از برای نماز و باید که غسل جمع کند
لکن جایز است از برای هر نماز یک غسل بکند هرگاه [illegible] شود میان دو نماز [illegible] فاصله شود [illegible]
نماز است و اگر فاصله [illegible] شود [illegible] نماز نباشد واجبست از برای هر نماز یک غسل بکند
هرگاه بعد از شروع بغسل یا وضو [illegible] تا آخر نماز یا بغسل یا وضو [illegible] و اگر
بعد از غسل و پیش از نماز خون [illegible] استحاضه [illegible] ظاهر و باطن قطع شود غسل رفع حدث استحاضه باید بکند
و بغسل اول اکتفا نکند [illegible] اگر [illegible] قطع شود و نماز [illegible] وضو و غسل و نماز را
باشد اعاده طهارت باید علی الاحوط و اگر [illegible] باشد [illegible] نماز غسل [illegible] کند و اگر
[illegible] باشد [illegible] بکند یکی برای وضو [illegible] برای غسل و بغسل اول [illegible] بعد از انقطاع [illegible] ظاهر
[illegible] نکند [illegible] و اگر [illegible] اعاده [illegible] باشد [illegible]
[illegible] غسل [illegible] در باطن قطع شده [illegible] و اگر [illegible] شود [illegible] باطن
قطع شده بود اعاده طهارت نماید [illegible] اعاده [illegible] در اثنای نماز [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و اعاده طهارت و نماز باید و اگر [illegible]
و اعاده طهارت و نماز باید [illegible] در باطن قطع نشده و [illegible]
و [illegible] بعضی [illegible] شود و [illegible] انقطاع نشود و نماز
[illegible] اعاده طهارت و [illegible] اعاده طهارت و نماز [illegible] باشد
[illegible] اعاده [illegible] در اثنای نماز [illegible] در باطن قطع شده بود [illegible]
[illegible] اعاده طهارت و نماز باید [illegible] انقطاع [illegible] در اثنای نماز
[illegible] بکند [illegible] طهارت و نماز [illegible] انقطاع [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] باشد و هرگاه استحاضه متوسطه [illegible]
[illegible] نماز مغرب و عشا [illegible] نماز [illegible] واجبست [illegible] نماز صبح [illegible]
[illegible] قطع شود از برای نماز ظهر و عصر [illegible] کند [illegible]
و نماز [illegible] خون [illegible] خارج نشود [illegible] اگر [illegible]
خارج شده [illegible] اعاده نماز نباید بلکه وضو و غسل [illegible] اعاده نماید و [illegible] و اگر [illegible]
شود [illegible] هرگاه [illegible] نماز صبح [illegible] متوسطه شود نماز [illegible]

کند و نماز را اعاده کند و اگر وقت تنگ باشد تیمم کند [illegible]
از خون دیده شود بعد از [illegible] هرگاه مستحاضه کثیره پیش از هر نماز از خون او قطع شود [illegible]
ببیند شب یا روز [illegible] پنج غسل بر او واجب شود بشرط آنکه زمان قطع وسعت غسل [illegible] داشته باشد
اگر در بین غسل استحاضه یا بعد از غسل استحاضه حدث اصغر [illegible] و غیر [illegible]
اگر بغیر اختیار باشد [illegible] می‌تواند که اکتفا کند باتمام الغسل [illegible] و لکن وضو [illegible]
سابق وضو گرفته باشد و نماز کند و احوط اعاده وضو و غسل [illegible]
اکبر [illegible] همان حدث باشد که غسل از برای او می‌کند [illegible]
در اثنای غسل کثیره اعاده نکند غسل را اگر تقصیر نکند در حفظ خود از خون و تقصیر [illegible] تمام
غسل یا تا آخر [illegible] شروع بنماز نکرده باشد و اگر غیر آن حدث [illegible]
غسل متوسطه کثیره عارض شود یا آنکه [illegible]
الحدث غسل دیگر بکند **فصل چهارم در احکام نفاس** است بدانکه بعد از وضع حمل [illegible] اسقاط
اگرچه مضغه یا علقه باشد خون ببیند و تا ده روز قطع شود یا اگر از ده روز [illegible]
بلحظه باشد که قطع شود نفاس است و اگر شک کند در ولادت [illegible] نفاس نیست [illegible]
و خون پیش از تولد طفل حیض [illegible] بشرط آنکه [illegible] روز [illegible]
روز فاصله باشد و الا حیض نیست و هرگاه [illegible] خارج [illegible] نفاس است [illegible] تمام
طفل که متولد شد ابتدای ده روز نفاس است [illegible] بطول انجامیده باشد [illegible]
در روز [illegible] طفل خون ببیند [illegible] و روز دهم باز خون ببیند [illegible] تمام ده روز نفاس است
بعد از تولد طفل خون نبیند و روز پنجم [illegible] تا روز دهم قطع شد نفاس همین [illegible] روز [illegible]
اگر [illegible] روز دهم مثلا خون ببیند [illegible] نفاس است و هرگاه بعد از تولد [illegible]
تا ده روز هر وقت که خون قطع شد نفاس همانست و هرگاه خون از ده روز [illegible]
[illegible] ده روز [illegible] نفاس [illegible] و اگر عادت در حیض دارد عادتش را نفاس [illegible]
قرار دهد و احوط آنستکه جمع کند ما بین تروک نفساء و اعمال مستحاضه و احوط [illegible]
بعد از عادتش تا ده روز و هرگاه خون نفاس در بین ده روز قطع شد [illegible]
و در بین ده روز باز خون ببیند [illegible] افطار کردن [illegible] صاحب عادت [illegible] باشد
عادتش باشد یا غیر ذات العاده باشد و اگر بعد از عادتش باشد احوط تمام [illegible]
حکم نماز [illegible] و اگر [illegible] عادت هفت روز [illegible] باشد [illegible]

در احکام غسل

فصل چهارم در احکام نفاس

فصل پنجم در غسل مس میت است

تا هشتم و روز هشتم خون ببیند و از ده روز بگذرد نفاس نیست بنا بر اقوی اگرچه احوط آنست که از نفسا
ترک کند آنچه ترک کند و آنچه مستحاضه باید بعمل آورد عمل کند و این سه روز نماز و روزه بگیرد و بعد قضاء روزه را
بگیرد احتیاطا و هرگاه صاحب عادت هفت روز در حیض بعد از تولد طفل خون ببیند و از ده بگذرد هفت روز
نفاس قرار بدهد و باقی را استحاضه چنانچه گذشت و اگر روز هفتم را خون ببیند و از ده بگذرد همان روز
هفتم نفاس است و اگر در چهار روز اول مثلا خون ببیند و قطع شد باز روز هفتم خون ببیند و از ده گذشت
تا هفتم را نفاس قرار بدهد و باقی را استحاضه و هرگاه روز اول خون ببیند و قطع شد و دیگر نبیند تا آنکه روز
هفتم عادت حیض گذشت و روز هشتم دید و قطع نشد و از ده گذشت همان روز اول نفاس و باقی استحاضه
و احوط آنست که این سه روز را باحتیاط عمل کند که ترک افعال نفسا و عمل مستحاضه باشد و در جمیع احوال لازم است که
نفسا استبرا با احتمال انقطاع نماید تا معلوم شود قطع شده خون از باطن رحم و واجبات غسل از برای انقطاع
خون نفاس مانند حیض است و حرام است بر نفسا هر چه حرام است بر حائض و مکروه است بر او هر چه مکروه است بر حائض و مستحب
است از برای او هر چه مستحب است از برای حائض و صحیح نیست طلاق او و بعضی گفته‌اند که مستحب است نفسا را
که هر روز غسل کند و مستحب است بر او که بر جای نماز بنشیند و ذکر خدا و تسبیح کند بقدر ادای
نماز و مشغول به ذکر شود و مشهور آنست که اکثر نفاس ده روز است و اولی آنست که احتیاط
تا هیجده روز جمع نماید ما بین اعمال استحاضه و تروک نفاس و هرگاه ضعیفه دو طفل بزاید تولد طفل اول
و ثانی پس ممکن می‌شود که هر کدام نفاس علیحده داشته باشند و هرگاه بفاصله ده روز نفاس اول تمام شود
طهر و آن بعد نفاس دیگر نیست فصل پنجم در غسل مس میت است و غسل مس میت واجب است
بر کسی که مس میت کند بنا بر اقوی هرچند معصوم باشد بعد از سرد شدن تمام بدن میت و قبل از تمام غسل
یا غسل با اضطرار یا تیمم باشد بدل غسل و مس میت و هر جزئی از او که جدا شود
لازم است غسل مس میت و هرگاه جزئی از او جدا شود بسبب مس باطن رحم و باطن فرج
مس او و مخوان هرچند مس نبود بعضی تولد و خروج از طفل میت باشد و اما اگر بعد از تولد
مس حاصل شود هرچند بی‌اختیار و بی‌قصد باشد غسل لازم است علی الاقوی هرچند مس باطن فرج حاصل
شود و لازم نیست غسل مس استخوان و مو و دندان و ناخن میت و مس آن که مانع غسل میت باشد
چنین لازم نیست غسل کسی که مس کند عضو قطع شده از حی لازم نیست غسل مس عضو جدا شده
غسل مس قطعه‌ای که از میت قطع شده و همچنین لازم نیست غسل مس استخوان جدا شده
استخوان گوشت جدا شده از زنده اگرچه مشتمل بر استخوان باشد هرچند استخوان باشد اگر عضو کندی
استخوان بخصوص کسی که استخوان را مس کند یا بعد از غسل داده و خصوص کسی که مس کند

فصل در بیان غسل مس میت است

چنانچه در حدیث است و شاید مراعات سال بجهت وقوع احتمال جنینیست که گوشت داشته باشد قبل از یکسال البته لازم نیست
غسل مس بعضی از بدن که جدا شده باشد چه از خود و چه از غیر و چه از مرده و چه از زنده هرچند که گوشت
با دندان باشد بلی اگر مس کند قطعه را که مشتمل بر گوشت و استخوان هر دو باشد لازم است غسل حتی اگر قطعه از زنده
جدا شده باشد علی الاحوط هرچند آن قطعه هنوز سرد نشده باشد و همچنین لازم نیست غسل بمس شهید
که غسل از او ساقط است و همچنین بمس میت بعد از تمام غسل اصلی و اما اگر غسل بعضی از اعضای بدن بجا آورده و تمام
کرده و خواهی پس بعد بقاء حرارت اصلیه فوت شود علی الاحوط الیه نیست بعض بکند و اگر بعض عضو و بعض شود
مس آن عضو موجب غسل نمی‌شود و اگر بعد از اتمام شدن اغسال ثلاثه در بعضی و مس آن عضو نماید غسل واجب
علی الاقوی چنانچه و لیکن غسل بمس میت بعد از اتمام شدن علی الاقوی عدم وجوب غسل است بمس
در وقتیکه میت را غسل داده باشند بغسل اضطراری مثل اینکه بجهت تعذر اعتبار غسل بقراح تنها
ولکن نباشد سدر و کافور از جهت نبودن آنها یا آنکه بجهت نبودن آب بقدر کفایت اقتصار بر یک غسل یا یک غسل شده
اقوی بدان صور و سایر صور غسل اضطراری نیز عدم وجوب غسل است بمس او هرچند احوط غسل نمودن است
خصوصا در جائیکه با غسل تیمم نیز داده شود عوض غسل با آنکه متعذر شده است و اما در جائیکه تیمم داده شود
بدل اغسال ثلاثه پس اقوی وجوب غسل است بمس او چنانچه نسبت بمشهور داده اند و مثل تیمم است غسل کافر مسلم را در حال
اضطرار که مرده مسلم را بشوید و همچنین مثل تیمم است غسل اهل خلاف میت را چه میت اهل خلاف باشد
غسلش لازم بدانیم یا آنکه از اهل خلاف نباشد و چه آنکه غسل بطور اهل خلاف باشد یا بطور اهل حق
بلی لازم نیست غسل مس میت بعد از تمام شدن اغسال بطور صحیح و قول بوجوب غسل مس در اینجا البته
ضعیف است و فرقی نیست در وجوب غسل بمس میان آنکه مس باطن با باطن میت شود یا ظاهر بظاهر یا مختلف
بلکه احوط آنستکه غسل نماید هرگاه مس نماید جزئی را که صاحب حیوة نباشد هرچند بجزوی باشد که از نمو صاحب
حیوة نباشد خصوصا مثل ناخن و مو و اگر مس کننده صغیر یا کبیر دیوانه یا بیهوش باشد واجب است که
بعد از کمال غسل نماید هرچند علم بلزوم غسل بر صغیر نیست خصوصا اگر خارج شود صغیر از فرج مادر
مرده خالی از قوه نیست مثلا علم بلزوم غسل بر مادر هرگاه فرزند مرده از او خارج شود مس بدن حین خروج یا
خروج فرض شود و بعد از خروج تمام یا بعض آن چنانچه گذشت هرچند احوط غسل آن هر دو و فرض حین
صغیر بعد از بلوغ و مجرد غسل میت باقیست نه مس بدن میت با غسل نمی‌شود و مس کننده اگر کافر باشد یا آنکه
کافر شود یا آنکه میت کافر باشد غسل بمس آن لازم نیست بلی لازم است غسل بمس کسیکه پیش غسل نموده تا
آنکه اجراء حد بر او نمایند هرچند احوط غسل نمودن بمس او میباشد و با وجود حدث مس میت بتوانند که
داخل مسجد شود و روزه بدارد و سوره عزائم بخواند پس حکم این حدث اکبر حکم حدث اصغر است مگر اینکه رفع آن

در بیان عدم وجوب غسل مس شهید

در بیان حکم مس میت ... ۸ صفحه

حدث

باشد محتاج بغسل نیست و وضو رفع حدث میکند بنابر اینکه اصل عدم تداخل است مگر اینکه این غسل محتاج بوضو
نباشد مانند غسل جنابت و غیر آن و اقوی آنستکه مس میت با قطعه جدا شده باشد چنانچه اقوی آنستکه مس
در حال خشکی نیز موجب غسل است و اگر تر باشد احوط است و اگر شک کند که آیا مس باعث
وجوب غسل میشود یا نه بجهة احتمال آنکه بدن میت سرد نباشد یا آنکه آدمی نباشد یا مرده نباشد یا آنکه شهید نباشد
یا آنکه مس نموده باشد بدن غسل داده شده را پس غسل بر او واجب نیست یا آنکه غسل را صحیح بجا آورده باشد
نمیکند یا آنکه در حال مس بی تمیز باشد یا آنکه مس او مثل مس بیرون ... از پیش اعضای عضو
مقصود نبوده باشد و مس میت آیا ثابت شود یا نه بجهة آنکه بعد از تمام شدن غسل باشد لازم نیست غسل
لازم نیست غسل از جهت شک در اصل مس تا آنکه یقین کند و یا اینکه یقین کند که ... باشد یا آنکه غسل
واجب است بر میت پس بعد از آنکه عالم شود که مس واجب است غسل نماید احوط آنستکه صبر و ... غسل
نمودن است و اگر بداند که مس بعد از تمام غسل است بنابر اینکه معلوم باشد اما ... باید غسل واحد
این غسل را بجا آورد و نماز بخواند و اگر واجب ... با اعاده آن واجب است اعاده ... شک کرد
بعضی از اعضا یا آنکه انسان مرده و شک شود و لکن ... باشد مس نموده ... غسل میشود ... بر ...
یا اینکه شخص ... شده غسل لازم است که ...
او بعد از ... تمام شده و بعد ... اگر ... بعد از ... شده یا ... اگر ... او
در ... بعد از ... آیا ... صورت ... شده ... اگر
... بعد از ... غسل
لازم است چنانچه اگر ... باشد ... بدیگری ... مس میت ... شخص
... غسل ... واضح است ... ساقط شده
پیش از آنکه تمام ... از ... احوط آنستکه ... نماز
غسل کنند ... غسل ... اگر در اثنای صلوة مس میت ... شود اقوی
... غسل ... یا ... و اگر در
اثنای غسل مس میت ... غسل باطل نمیشود و لازم است اعاده غسل و اعاده وضو لازم است اگر ... پیش از
غسل وضو گرفته باشد و اگر ... کند ... از ... خود ... شک ... و قبل
از غسل واجب است ... غسل ... و ... غسل ... احتیاطاً و لکن
... غسل ... کند ... غسل ... جماع کنند ... و ...
... غسل ... و ... غسل ... و ...

فصل ششم در بیان غسل میت مطلب اول در بیان امور متعلقه به مریض

حضرت امام رضا روحی له الفداء که فرموده اند که [illegible] غسل میت [illegible] انسان از نطفه [illegible]
[illegible] اینست که اینها همه [illegible] و [illegible] باشند [illegible] باشند [illegible]
زنده و اگر [illegible] میت [illegible] باید که [illegible] غسل [illegible] و این تمام [illegible]
جسد سایر حیوانات [illegible] غسل واجب [illegible] طاهر است [illegible] غسل و [illegible]
[illegible] از همین [illegible] غسل [illegible] اینست که چون روح از بدن [illegible]
شود [illegible] از آفات [illegible] غسل [illegible] به جهت آنکه [illegible] غسل [illegible]
جهة [illegible] بدن [illegible] از آفت [illegible] اینست [illegible]
و [illegible] حاصل [illegible] غسل [illegible] فصل ششم در بیان
غسل [illegible] است [illegible] غسل میت [illegible]
و [illegible] مطلب اول در بیان [illegible] متعلق به مرض [illegible] اجر و ثواب
ناخوشی و صبر [illegible] عبادت [illegible]
خصوصاً [illegible] مؤمن و شکایت [illegible] مبتلا [illegible] مبتلا نشده
و اگر اظهار [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در بعضی از اخبار وارد است که [illegible]
[illegible] مریض [illegible] که [illegible] مریض [illegible]
[illegible] اخبار [illegible] عبادت [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] بنده [illegible] ناخوشی [illegible] عبادت [illegible] طعام
[illegible] خداوند [illegible] ناخوشی [illegible] کریم [illegible]
[illegible] مؤمن [illegible] طعام او [illegible]
[illegible] حاجات [illegible]
و در [illegible] عبادت [illegible]
و عیادت [illegible] مریض [illegible]
است [illegible] مریض [illegible] ناخوشی [illegible]
[illegible] مؤمن [illegible]
رجوع [illegible] و اگر [illegible] رجوع [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] اشکال دارد به جهت آنکه طفل [illegible]

مطلب اول در بیان امور متعلقه بمریض است

وبی جزعی میباید کرد تا آنکه بسبب نادر وابله بیشتر مبتلا نشود یا آنکه اصلا مبتلا نشود بلکه اگر ولی اطفال
وصیبان اختیار نشود مطمئن باشد که این تجدید وابله باعث هلاک یا مرض دیگر نشود و این وقتی ورنگستن
کم جائز باشد و همچنین باید که مریض بلکه غیر مریض پرهیز کند از هر چیز که مظنه سلامت در او نداشته
باشد چنانچه در احادیث است که چیزی نفع داند … برای بد نیست پرهیز و ترک کردن چیزی که … آن
و از اینجا است که جایز است فرار کنند از مکان وبا و طاعون و ناخوشیهای دیگر که خوف هلاک است و مثل
فرار از دیوار و دیوار شکسته و شیر درنده بلکه در بعضی احادیث وارد است که … صلوات الله علیها
که طاعون در بلدی … فرمودند … برویم فرمودند … عرض کردیم که در …
از اینجا برویم فرمودند … عرض کردیم که … برویم فرمودند … عرض کردیم
که … از رسول خدا صلوات الله علیه و آله که فرار از طاعون مثل فرار از جنگ است فرمودند که
… مخصوص جماعتی بود که اهل … در مقابل دشمن بودند و فرار میکردند از مکان
… ظاهرا … از این حدیث مستفاد میشود که فرار اهل … جائز
… خوف هجوم دشمن باشد بلکه … از اشخاص فرار از وبا و طاعون و امثال آنها …
واجب باشد … در حدیث وارد است که اگر طاعون در اهل مسجدی افتد فرار از آن شاید …
که این حدیث شامل اعتبات و مشاهد … بلکه هر مکان شریفی باشد که فرار از آنها … نیست بخصوص آنکه
در حال مرض توبه کند و وصیت باعمال خیر و واجبات کند خصوصا آنکه ترک کند … رفع …
… و اما … باعث طول مرض میشود … اعلام کند بعد از سه روز …
که … دعا کند … که بعد از سه روز … العیادة و اگر عیادة کنند نشستن
نزد مریض طول ندهد … مگر آنکه مریض … باشد طول دادن او و نشستن نزد مریض و احوال
پرسیدن شرط عیادت نیست و مستحب است که عیادة کننده دست خود را بگذارد بر … ناخوش یا بر سر مریض یا آنکه
بازوی ناخوش را بگیرد و دعا کند و مستحب است که عیادة کننده ببرد با خود … از میوه های خوش بو …
برای مریض و نزد مریض چیزی نخورد که اگر بخورد حبط اجر عیادت میشود و دعا کند او را … الفاظی
باشد … بگوید اللهم اشفه بشفائک وداوه بدوائک وعافه من بلائک و اگر در صبح عیادة
نموده در شام نیز عیادة کند زیرا که وارد شده است که کسی که در صبح عیادة کند هفتاد هزار ملک
تا شام از برای او طلب رحمت میکنند و اگر در وقت شام عیادة کند تا صبح هفتاد هزار ملک از برای او
طلب رحمت میکنند و … شفای او بخواند زیرا که وارد شده است که
فاتحه سبب شفای هر مرضی است … و بعد از فاتحه … مطلب … در بیان …

مطلب ششم در امور متعلقه بمحتضر است تا زمان غسل

متعلق است بحالت احتضار کند تا زمان غسل دادن و اینها چند امر است اول آنکه مریض را باید حسن ظن بخدا
داشته باشد و از رحمت او مایوس نباشد بلکه بعد غرغره حال باید چنین باشد و بعضی بوجوب آن قائل اند
در جمیع احوال و این احوط است دوم آنکه روی بقبله بخوابانند باینطور که اگر بنشیند رو بقبله
شود و وجوب این خالی از قوت نیست بلکه احوط است و اگر قبله مشتبه باشد و علم بمشرق و مغرب داشته باشد ما
بین مشرق و مغرب را قبله قرار دهند و اگر علم بمشرق و مغرب الشبهه باشد و مشتبه باشد در چهار جهت
و مظنه نباشد اختیار یکی از جهات مشتبهه را نماید بر دیگری اگر قطع دارد که فلان جهت نیست و اگر در همه جهات
مشتبه باشد و مظنه نباشد ساقط میشود و اگر مظنه باشد عمل بمظنه نمایند هر چند ضعیف باشد و اگر
ممکن نباشد رو بقبله خوابیدن بپهلوی راست که رو بقبله بخوابانند و اگر بهیچ وجه امکان نداشته باشد
رو بقبله بنشانند و اگر متعذر شده باشد ساقط است و بایدکه این امر را اقربا و اولیا محتضر اقرب بحال
باعلام ایشان لکن باذن ایشان و باید که غیر از مرد نباشد بعد از آن بشرط آنکه مریض مسلم باید در حکم
باشد چه صغیر باشد چه کبیر بشرط آنکه محتضر معتقد باشد و جوابا استقبال او الا بر کسی واجب
کسی او را بقبله کند سیم آنکه تلقین کنند محتضر را شهادتین و اقرار بائمه اثنی عشر و کلمات فرج
تا شیطان او را فریب ندهد و بعد دعاهای وارده خصوصا دعا بکلمه دعای یا من یقبل الیسیر و یعفو
عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف عنی الکثیر و به اللهم ارحمنی فانک رحیم چهارم آنکه سوره یس و
الصافات و آیة الکرسی و سوره احزاب و آیه سخره و سه آیه از آخر سوره بقره را بالای سر او بخوانند پنجم آنکه
او را نقل کنند بجائیکه همیشه در آنجا نماز میکرد تا جان کندن بر او آسان شود بشرط آنکه باعث اذیت
محتضر نشود ششم آنکه بعد از جان دادن چشم و دهان او را برهم آورند و تحت الحنک و غیر آن ببندند
هفتم آنکه دستهای او را به پهلوی او بکشند هشتم آنکه او را جامه بر او بپوشند نهم آنکه
اگر در شب مرده است چراغی نزد او روشن کنند که دست تاریکی نماند بلکه چراغی در منزل او تا صبح
اگر امام او روشن کنند دهم آنکه اعلام کنند مؤمنین را از برای تشییع او یازدهم آنکه تعجیل در
تجهیز کنند در دفنش اگر چه در شب مرده باشد مگر آنکه جهت انتظار ولی یا مکان خوب یا جمعی مؤمنین از برای
تشییع یا آنکه مردن محقق نباشد یا آنکه بر دار کشیده اند و غرق شده اند یا زنی باشد که
زن حامله است و بچه اش در شکمش زنده است که باید تا خبر شود یا آنکه شکمش را از جانب چپ شکافته طفل را
زنده بیرون آورند و شکمش را بدوزند و اگر دوازدهم آنکه تشییع کنندگان مشغول ذکر لا اله الا الله
و قرآن و دعا باشند و مکروهست حاضر شدن جنب و حایض و نفسا نزد محتضر و میت و مکروهست
خوابیدن بر شکم محتضر و میت گذاردن آهن و تنها گذاشتن میت و بر آنکه باعث مشقت بر کسی است نزد دیگران

داخل بهشت شود و باز او بهشت بکند و مکروه است بدست حایض و جنب دست زدن نزد محتضر و گریه کردن نزد او و دست زدن به تن
مالیدن و واگذاشتن محتضر را با زن بدون مرد و حضور جنب و حایض نزد محتضر و در حال احتضار و اگر موت
بعمل آید خوف محتضر و اسراع در او [illegible] میشود مطلب سیم در ثواب غسل میت است بدانکه ثواب
غسل دهنده میت بسیار است در خبر است که خداوند میشوید گناهان او را از او روزیکه از مادر متولد
شده است و بعدد هر موی از میت ثواب آزاد کردن یک بنده در نامه عملش ثبت میکند و صد درجه در بهشت
از برای او بلند میکند بشرط آنکه اگر عیبی در بدن میت ببیند مستور کند و بکسی نگوید که اگر بگوید ثوابش
و اجرش ضایع میشود و خداوند او را در دنیا و آخرت رسوا میکند مطلب چهارم در غسل میت بدانکه
غسل میت واجبست و صحیح است بچند شرط اول آنکه سرد شده باشد بنابر احوط هر چند اقوی جواز غسل
پیش از سرد شدن است دوم آنکه مسلمان باشد و غسل کافر و غالی و نواصب و خارجی لازم نیست بلکه باید مؤمن
باشد و بچه مسلم در حکم مسلم است اگر چه احد ابوین او کافر باشد و بچه که گم شده که در بلد مسلمانان او را جسته
باشند نیز در حکم مسلم است و همچنین بچه اینکه در دار الکفر پیدا شود در حکم مسلم است بشرط آنکه در دار الکفر
مسلم هم باشد و احتمال تولدش از مسلم نیز برود و کافر هم ادعا نکند که این طفل از من است و طفلی که اسیر
شود از کفار تابع اسیر کننده است در اسلام اگر اسیر کننده مسلمان باشد و طفل نیز بی پدر و مادر بلکه بی جد و جده
اسیر شده باشد و ولد الزنا مادام که صغیر است در حکم مسلم است هر چند از کافر باشد علی الاقوی و بعد از بلوغ
اگر اظهار اسلام کرد مسلم است و الا کافر است و بچه کافر در حکم کافر است خلاف تابعه است در حکم مسلم سیم
آنکه شهید نباشد پس شهید یعنی کسی که در جهاد با کفار با اذن امام یا نائب خاص امام در رکاب امام [illegible]
است شهید شود غسل و کفن او واجب نیست بشرط آنکه مسلم یا در حکم مسلم باشد و از لشکر مسلمین بوده و جان
شود در حال جنگ یا بعد از جنگ در جنگگاه کشته شود و اگر شهید را برهنه کرده باشند کفن نیز واجب است
و لیکن واجبست دفن شهید با لباسش [illegible] از لباس شهید شد با همان خون و جوب کفن از شهید [illegible] قطعه
و [illegible] آنکه لباس شهید [illegible] بپوشانند [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] کفن [illegible] آنکه صاحبش راضی شود و کرهمای لباس [illegible] کفن [illegible]
[illegible] کشتن او بجهت قصاص یا حد واجب شده باشد پس اگر میخواهند بکشند [illegible]
او را [illegible] غسل میکند [illegible] کافور [illegible] و کفن [illegible]
[illegible] غسل میت از او ساقط [illegible] و موت [illegible] غسل [illegible]
[illegible] غسل کافی [illegible] اعاده [illegible] لازم نیست [illegible] اقوی و اگر غسل [illegible]
[illegible] امور مذکوره ساقط میشود بجهت آنکه [illegible]

نفسا یا حائض شود در این صورت غسل ساقط است و تیمم بدل از هر غسل داده میشود ششم آنکه طفل ناتمام
شده که از چهار ماه کمتر باشد زیرا که بسقط کمتر از چهار ماه غسل واجب نیست بلکه در خرقه پیچیده دفن
میکنند هفتم آنکه غسل دهنده که شرعاً غسل دادن او صحیح باشد یافت نشود و کسی یا ملتفت نبود یا شک
همانا که اینها اثر غسل شود پیش از آن که مرد غسل دهد یا زن که در موضع پنجم خواهد آمد و اگر یافت
نشود باید نسبت داشته باشد چون غسل او ثابت نیست و تیمم هم چون شرعاً معلوم نیست مثل آنکه زن در صحرا آید و مرد
با مردی از محارم او یافت نشود که او را غسل دهد یا اینکه مردی در صحرا آید و مرد یا زنی از محارم او یافت نشود که
این وقت غسلش ساقط است هشتم آنکه هر بدن میت را حکم آن باشد مثل سینه میت یا تمام استخوان میت یا قطعه از
میت که در او گوشت و استخوان باشد یا گوشت تنها یا استخوان تنها یاد آنها از میت جدا شده باشد یا آنکه این قطعه گوشت
از زنده جدا شده باشد غسلش واجب نیست اگرچه احوط است خصوصاً در مثل دست جدا شده از زنده و اما دندان
دندان جدا شده یا گوشت یا بی گوشت پس غسل برای هیچکدام لازم نیست **مطلب پنجم** در بیان مواضعی که
میتوانند زن مرد را یا مرد زن را غسل دهد و آن چند موضع است اول زن و شوهر که جایز است که هر یک دیگری را
غسل دهد خواه زن آزاد باشد یا کنیز و خواه متعه باشد یا به عقد دوام باشد یا منقطع اگرچه بعضی گفته‌اند که دیگری را
غسل ندهند در حال اختیار و در حال اضطرار غسل بدهند و لکن ترک کنند نظر به عورت زن و مطلقه رجعیه
در حکم زوجه است که میتواند او شوهرش را و شوهرش او را غسل دهد بلکه بعضی گفته‌اند که زن بعد از عده وفات
میتواند شوهرش را غسل دهد و فرضا که شوهر دیگر نکرده باشد و با عده اوانده باشد اگرچه شوهر کرده باشد
دوم آقا و کنیز که جایز است که آقا کنیز خود را غسل دهد و همچنین کنیز آقای خود را غسل دهد علی الاقوی
بشرط اینکه کنیز به شوهر نباشد و در عده کسی نباشد و بعضی گفته‌اند آزاد نشده باشد و از بیرون ...
نشده باشد و خود را از آقا خریده باشد که در این وقت جایز است باشند و از بیست سوم آنکه غسل دهنده محرم باشد
محرم از مرد و زن میتوانند یکدیگر را غسل دهند محرم نسبی باشد یا رضاعی چهارم دختر سه ساله و پسر
سه ساله که جایز است مرد بیگانه دختر سه ساله را و زن بیگانه پسر سه ساله را غسل دهد اگرچه دختر یا پسر
باشند و بعضی پنج ساله و کمتر از آن را نیز تجویز کرده‌اند لکن احوط ترک است بلکه احوط آنست که دختر و پسر
کمتر از سه ساله باشند و خنثی مشکل اگر کنیز یا محرم دارد غسلش میدهد و الا غسلش ساقط است
اگر پاره از بدن میت باشد که معلوم نباشد مرد است یا زن **مطلب ششم** در غسلهای میت و کیفیت آن
بدانکه میت را باید سه غسل داد یکی با آب سدر و یکی با آب کافور و یکی با آب خالص و ترتیب این غسلها
و بدانکه واجبات غسل میت چند چیز است اول ازاله نجاست از بدن میت پس اگر بدنش از نجاست غسلش دهد
باطلست اگرچه جهلا یا سهوا یا اضطرارا باشد بلکه احوط اینست که نجاستی که بر بدن میت یا بعد از ازاله

نجاسه

مطلب ششم در ذکر اغسال میت

چهارم آنکه پیش از اغسال باید بجهت ازاله غسلها و قطرات باقیه اگرچه اقوی آنست که واجب نیست و قصه آنست که نجاست بالمره
از بدن میت زائل کنند و بعد شروع بغسل کنند هرچند اقوی اینست که شرط نیست ازاله نجاست از
جمیع اعضاء میت از برای شروع بغسل بلکه آنچه شرطست ازاله نجاست از هر عضوی پیش از غسل آن
عضو و این کافیست پنجم نیت قربت بنحوی که در وضو و در سایر اغسال مفصلا ذکر شد پس اگر قصد ریا
یا قصد اجر کنند باطلست و اگر ازاله نجاست و سایر چیزها که خارجست از غسل اینها را بقصد اجر بعمل آورد
ضرر ندارد و در هر سه غسل یک نیت کافیست نیت کند که غسل میدهم این میت را باب سدر و باب کافور و آب خالص قربة
الی الله اگرچه بهتر اینست که از برای هر غسلی نیت علیحده کند و هم چنین متعرض استقلال این اغسال نشود
و جایز است که غسل دهنده یکنفر یا متعدد باشند که در جمیع اغسال و اجزای آن شریک باشند یا هر یک از سه
غسل یا از اعضا را هر یک غسل دهند که هر یک در یک غسل یا بعضی عضو مستقل باشند پس در صورت شرکت باید همه
نیت کنند با نظر باین نحو غسل میدهیم این میت را قربة الی الله و در صورت استقلال هر یک باید مستقلا نیت
کنند و اگر غسل دهنده یکی باشد و دیگری معین باشد نیت کردن معین لازم نیست اگرچه احوط است ششم
آنکه مقارن باشد نیت بشروع شستن هفتم ترتیب در اعضا است که واجبست مثل ترتیب در اغسال یعنی
اول غسل باب سدر دهند و بعد غسل باب کافور و بعد باب قراح و اگر اخلال بترتیب کنند باید تلافی نمایند و الا غسل
باطلست ... طاهر بودن آب بنحوی که شستن بگویند نه مسح کردن ... مضاف نبودن آب بسبب سدر و کافور بغیر آن
هفتم بودن سدر و کافور بقدری که بگویند که آب سدر و باب کافور غسل داده پس باید آنقدر از برگ
سدر یا کافور در آب بریزند که صدق عرفی داشته باشد و اشهر آنست که ... سدر ... ضرر ندارد
اگر باقی بماند ... ضرر ندارد هشتم طهارت آب و طهارت سدر و کافور است نهم مباح بودن آب و
سدر و کافور و مکان و آلاتی که در غسل استعمال میشود پس هر یک از اینها اگر مغصوب باشند و عالم
بالغصب و عامدا استعمال کرده باشند غسل باطلست و اگر جاهلا باشد غسل صحیح است ولکن قیمت المثل یا اجرة
المثل را باید صاحبش بدهند دهم آنکه در حال اختیار بعض افعال آن و ... اختیار ... باشد و الا
غسلش باطلست یازدهم ترک نظر بعورت میت در حال غسل که نظر حرام است ولکن غسل صحیح است مگر زن
و شوهر و کنیز و مولا و طفل سه ساله یا پنجساله ... دوازدهم آنکه زن را زن و مرد را مرد غسل دهد مگر
اینها که ذکر شد سیزدهم آنکه غسل دهنده عاقل و مسلم مؤمن و ممیز باشد و اگر بالغ باشد احوط است
چهاردهم آنکه غسل دهنده کسی باشد که عملش مملوک او باشد پس بنده و اجیر خاص نمیتوانند بی اذن
مولا و مستاجر غسل دهند و اگر بی اذن غسل دهند باطلست مطلب هفتم اینکه وارد شده است
خبر از ابی عبدالله علیه السلام که هر گاه مرد مسلمانی بمیرد و یافت نشود مرد مسلمان و زنیکه محرم او باشد از مسلمان

مطلب هفتم در بیان کسی که غسل میت میدهد

ولکن

ولکن مرد نصرانی که زن نامحرم از مسلمان موجود است حضرت فرمودند که غسل کند مرد نصرانی او را بعد
از غسل دادن همه میت را و هم چنین سؤال کردند که زن مسلمه مرده است و یافت نمیشود زن مسلمه و محرمی
از مسلمان و لکن یافت میشود زن نصرانیه و مرد نامحرم از مسلمان باز حضرت در جواب فرمودند که
غسل کند زن نصرانیه و بعد از آن غسل بدهد زن مسلمان او را و قریب بهمین مضمون خبر نبوی نیز وارد شده
است در جواز غسل دادن اهل کتاب بدانکه وجود وضوء و عمل باین اخبار ضرر ندارد بلکه منسوب است بمشهور
ولکن بهتر آنست که مسلمان اینکه حاضر است نیت غسل کند و کافر بدستور غسل بدهد و کافر در حال رطوبت باب و بدن میت
برسد و بعد احتیاطاً میت را تیمم بدهند و بعد اگر مسلمان مماثلی پیدا شود غسل را اعاده کنند و اگر
مؤمنی که مثل میت باشد یافت نشود لکن از مخالفین موجود باشد در این وقت هم از مخالف غسل میدهد
دیگر واجب است غسل کردن مخالف پیش از غسل میت نیست و اما شرائط دیگر مثل الفرض وجوب نیت و
قطع و ضمایم مباحه و واجب است پوشیدن عورت در طرفین و ازاله موانع پس همه را باید مراعات
مانند غسل جنابت و حاجت بذکر آنها علیحده نیست مطلب بیستم در آداب متعلقه بغسل میت است بدانکه
آداب و مستحبات آن بسیار است اول آنکه ذکر شده که پیراهن میت را به پهلو بکشند بلکه بهمان حالتیکه
خوابیده از طرف پا بیرون آورند اگرچه موقوف به پاره کردن جامه باشد لکن اگر میت مدیون باشد یا وارث
بالغ و عاقل نداشته باشد یا کسی بوصیت میت مال الخالص شده باشد احوط آنست که از بدن ایشان
جامه را پاره کنند و بهتر اینستکه همین جامه را ساتر عورت میت کنند در حال غسل دوم اینکه انکشاف
او را بالا اندوخته کنند سوم اینکه میت را در حال غسل مثل حال احتضار رو بقبله بخوابانند چهارم
اینکه میت را وضوء بدهند پیش از غسل یا بعد از آن بدون مضمضه و استنشاق و نیت رفع حدث و مبا
بودن کفن و نماز میت نیز با مرشد ... نمایند و وضوء میت را بشویند و سر و پای میت را
نمایند و احوط ترک بجا آوردن این مستحب است پنجم آنکه از برای غسل گودالی علیحده بکنند که آب
غسل را جمع شود ششم آنکه در وقت غسل حائلی میان میت و آسمان قرار دهند مثل سقف یا خیمه
هفتم اینکه غسل دهنده در پهلوی میت بلکه در پهلوی راست میت بایستد هشتم اینکه دو دست خود را
پیش از غسل تا مرفق بشویند نهم اینکه بدست خود عورتین میت را سه مرتبه با اشنان و سدر یا بکف
سدر بشویند و در غسل با آب کافور و در غسل با آب خالص نیز عورتین را سه مرتبه پیش از غسل بشویند و هم
دو دست میت را پیش از هر یک از سه غسل از سر انگشتان تا نصف ذراع سه مرتبه بشویند دهم اینکه
میت را بکف سدر یا خطمی پیش از غسل خوب بشویند و مبالغه نمایند در شستن و لکن بحدی که آب
گوش و دماغ میت نرود یازدهم اینکه در غسل اول و دوم دست بشکم میت بزنند و آهسته بکشند مگر

در مستحبات و مکروهات و محرمات غسل میت

اینکه میت زن حامله باشد که خوف سقط ولدش باشد دوازدهم اینکه میت را بر روی بلندی یا تخته از برای
غسل بخوابانند و بعضی گفته‌اند که بر تخته‌ای بیست در آن چهار گوشه که از زیر تخته بیرون کنند که آب در
رو بقبله بشود و بعضی گفته‌اند که شاید از آن تابوت سامانی باشد که از هند میاورند بنا بر این سیزدهم اینکه
جای پای میت پستتر باشد که غساله باسانی جاری شود چهاردهم اینکه بعد از غسل بدن میت را
خشک نمایند که کفن تر نشود و پوسیده نشود پانزدهم اینکه غسل دهنده در وقت ازالهٔ نجاست و ذکر در وقت شستن
عورتین میت خرقه در دست کند و بنا میشود که بسبب حرمت مس عورتین و احتیاج بستن بستن باشد
بعورتین از جهت غسل واجب میشود که خرقه در دست نماید شانزدهم اینکه در وقت غسل دادن بگوید
رب عفوک عفوک یا بگوید اللهم ان هذا بدن عبدک المؤمن وقد اخرجت روحه من بدنه وفرقت
بینهما فعفوک عفوک هفدهم اینکه چون بشستن کف میت رسد ابتدا از دست راست بزند هیجدهم
انکه قطع آب نکند تا غسل تمام شود نوزدهم اینکه یکی بشوید و یکی آب بریزد بیستم اینکه بنرمی و
آهستگی بشوید بیست و یکم اینکه دست بهیچ اعضای میت نمالد مگر اینکه بترسد که چیزی از بدن میت
ساقط شود پس در این صورت استحباب ندارد بیست و دوم انکه عورت میت را بپوشاند چه نظر کردنش
حرام باشد یا بحلال بیست و سوم اینکه غسل دهنده دو دست خود را تا مرفق بلکه تا دوش بعد از هر غسل
دفعه بشوید بیست و چهارم اینکه آب غسل بقدری گرم باشد بیست و پنجم اینکه عیبهای بدن میت را
بپوشاند و بکسی خبر ندهد بیست و ششم اینکه میت برهنه و پوشیده عورت باشد بیست و هفتم اینکه
در هر سه غسل از جانب راست سر میت شروع نماید بیست و هشتم اینکه در هر غسلی از آن سه غسل
هر یک از جانب سر و راست و چپ را سه نوبت بشوید اما مکروهات غسل پس آنهم بسیار است اول نشاندن
میت در حال غسل دادن دوم در میان دو پای خود گرفتن سوم بر سر شراو بشستن ناخنها رشراو تراشیدن چهارم
موی زیر بغلش اگرچه زن بعد باشد پنجم بریدن موی شاربش ششم گرفتن ناخنها و اگر فرش چهار هفتم پاک کردن
زیر ناخنهای او را با خلال بلکه بنزاوار است که از الچرک زیر ناخنها را بچوب نرم نمایند بلکه اگر پنبه
دو کش کنند و بعد القاء از الچرک نمایند بهتر است هشتم ریش یا موی شانه کردن نهم گرم کردن
آب غسل را باتش و بغیر اینکه بدن میت با گرمی سست میشود و هر چه باعث سخت شدن بدن میت میشود
بهتر است انچیزی که باعث سست شدن ان میشود مگر در زمان حاجت و ضرورت مثل سرمای شدید
دهم کام زدن بر میت مطلقا خصوصا در حال غسل یازدهم ریختن آب غسل در کنیف الخلاء و در بالوعه
خصوصا اگر بالوعه نجس باشد دوازدهم درست مالیدن بر شکم زن حامله هر چند بترسد که مرده باشد
و اما محرمات اینکه حرام است کسی بسیار است اول ختنه کردن میت ختنه کرده را دوم شانه زدن بجا فور کسر

مطلب نهم در حنوط و جریدتین است

که در احرام حج یا عمره مرده باشد سوم حنوط کردن محرم و ملکین با کافور **مطلب نهم در حنوط**
بدانکه واجبست بعد از غسل حنوط کردن میت و آن مالیدن کافور است به پیشانی و کف دستها
و زانوها و دو انگشت بزرگ پاها و دیگر از این هفت موضع که مواضع سجود است واجب نیست
و شرط است در وجوب حنوط چند چیز اول آنکه میت مسلم یا در حکم او باشد مثل اطفال و مجانین از مومنین
دوم اینکه محرم نباشد سوم اینکه محل حنوط باقی باشد چهارم اینکه کافور بوی دار موجود باشد
نه اینکه اصلا نباشد یا اینکه فاسد و بی بو باشد پنجم اینکه متمکن از کافور یا مال کافی باشد
که خریدن بآن ممکن باشد یا اینکه متبرعی بهم نرسد والا وجوب حنوط ساقط است و صحت حنوط
مشروطست بچند شرط اول آنکه محرم نباشد دوم اینکه با امکان باذن ولی باشد و اگر اذن ولی
ممکن نباشد از گرفتن ساقط است سوم اینکه بعد از غسل باشد بلی اگر غسل یا تیمم ممکن نباشد
حنوط را ترک نکند چهارم اینکه بکافور باشد نه بغیر آن پنجم اینکه کافور بوم یا سائیده باشد که بمالید
به بشره شود و اگر بوم نشود کفایت نمیکند ششم اینکه نجس نباشد بلی نجس شدن بسبب محل ضرر ندارد
هفتم اینکه غصبی نباشد پس اگر کافور هم نرسد مگر غصبی حنوط ساقط است هشتم اینکه بسیار کهنه
نباشد که بی بو شده باشد و در حنوط نیت قربت شرط نیست و بلوغ نیز شرط نیست در مباشر و سیما
کافور کافیست و مستحب است که کافور حنوط کمتر از یک مثقال شرعی نباشد و بقدر هفت مثقال صیرفی
افضل است و اینکه کافور را بکف دست نرم کنند نه با او نه غیر آن و اینکه سر بینی و سینه و کف پاها
و سر کردن و دوش و ریش و جمیع مفاصل و محل بند بغلین و جاهای بدبو و فرج را حنوط نمایند
لکن غیر زن و شوهر حنوط بر فرج ننمایند و ایشان بمالند و اینکه ابتدا بحنوط پیشانی کنند و دیگر
کافور کم باشد که کفایت غسل و حنوط هر دو را نکند غسل بکافور مقدم است و حنوط ساقط
و اگر کافور حنوط همه مواضع را کفایت نکند جبهه را مقدم بدارد و در تقدیم و تأخیر باقی مخیر است
و حنوط کردن بعد از کفن ضرر ندارد و لکن قبل از کفن بهتر است و اینکه مخلوط کنند بکافور حنوط
قدری از تربت جناب سید الشهدا روحی له الفداء را و لکن باید که محلی که منافی احترام باشد نگذارد
مثل فرج و انگشت پاها و غیر آن و مخلوط کردن حنوط را بمشک و عنبر و غیر اینها از بوی خوش مکروه است
و مستحب است جریدتین یعنی دو چوب سبز بقدر ذراعی از درخت خرما یا سدر یا بید یا سایر درختها با آن
میت بگذارند چه میت مرد باشد یا زن صغیر باشد یا کبیر یکی را بطرف راست میان پیراهن و بدن میت و
دیگری را در طرف چپ میان پیراهن و لفافه بگذارند و افضل آنست که بنویسند که فلان اسم میت و شهادتین
و اقرار با ائمه علیهم السلام تفصیلا یا اجمالا بر جریدتین با تربت بنویسند تتمه در بیان چند امر است اول

جایز است که غسل را غسال اثنا عشری بدهد یا هر چو که اوّل غسل دهد به سدر در آب کثیر ببرند و میت را در آب
و بعد کافور را در آب کثیر یکبار آب سدر بدان تا شسته ببرند و غسل با آب کافور دهند و بعد در آب
کثیر یکبار آب کافور بدان تا شسته باشد یا خالص غسل دهند اگرچه این غسل اثنا عشری جایز است و لیکن
احوط و افضل این است که هر گاه آب سدر و کافور ممکن باشد و اگر آب ممکن نشود مگر برای یک غسل
یا دو غسل واجب است علی الاحوط که میت را به آب اوّل که عرف تیمم نمایند و غسل با آب سدر دهند و فرض اوّل
یا با آب سدر و کافور بدهند فرض ثانی با آب کافور و با آب خالص فرض اوّل با آب
خالص فرض ثانی تیمم بدهند بر آنکه غسل باقی ماند و تیمم دهند و اگر یکی باقی ماند یک تیمم بدهند
و اگر سدر ممکن نشود و کافور ممکن باشد و آب هم باشد مگر قدر یک غسل صرف نمایند الا آنکه در عوض
غسل سدر بنابر اقوی و برای غسل کافور و آب خالص و تیمم بدهند و اگر سدر و کافور ممکن نشود و آب
نباشد مگر قدر یک غسل صرف نمایند الا آنکه در عوض غسل سدر و کافور و برای غسل آب خالص تیمم
بدهند زیرا که ترتیب این غسل ... اجنبی و لیکن ... یک تیمم ... بکر بدل از هر
غسل بدهند و اگر بعد از آن آب یافت شود پیش از آنکه دفن کنند غسل لازم است ... و اگر بعد از
دفن و بعد از نماز آب یافت شود غسل و نماز را اعاده نمایند علی الاحوط ... شرط نیست که آب
تازه و پوشیده باشد ... معتبر ... و لیکن ... اگر آب به حد
شستن ... ربع مثقال ... باشد بلکه اگر ... باشد چنانچه بعضی گفته‌اند ضرر ندارد
اگر آب مضاف نشود چهارم آنکه اگر سدر و کافور بسیار باشد که ... نباشد باشد یا ... اهل
کر ... آب غسل واجب نیست لکن احوط است پنجم آنکه اگر غسل دادن میت ممکن نباشد به جهت نبودن
آب یا به جهت خوف پاشیدن بدن میت ... تیمم بدل از آب سدر و آب کافور و آب
خالص و ... یک تیمم دیگر هم بدل از هر سه مجموعاً بدهند و باید که تیمم دهنده دست خود را بر خاک
بزند و به پیشانی میت ... بعد به پشت دستهای میت مسح کند و ... اندیشه
از برای مسح دستها یک ضربه دیگر بزند و در جمیع این احوال ... باشد ششم
آنکه اگر بدن میت قبل از غسل یا در حال غسل یا بعد از غسل و قبل از دفن نجس شود ازاله واجب است
اگر در اثنای غسل بول یا غایط یا منی یا خون حیض و استحاضه بیرون آید غسل باطل نمی‌شود و اعاده لازم
نیست لیکن احوط بعد از ازاله اعاده غسل است یا اعاده وضو پیش از غسل و اگر بعد از گذاردن میت
در قبر نجس شود ازاله واجب است مگر آنکه ممکن نباشد یا آنکه ... باشد یا آنکه قبر ... کرده
باشند که تطهیر مشکل ... و اظهار میت شود هر چند محتاج باخراج بدن نشود یا آنکه ...

مطلب در کفن میت است

هنگام غسل میت شود بجهة عدم امکان تطهیر یا آنکه میت را از قبر بیرون آورند یا آنکه از پهلوی پهلو
دیگر برگردانند یا بروی بیندازند و بسبب آن هنگام غسل شود هرچند برابر یکدیگر باشند دیگر از آلم
اثر در این چهار صورة واجب نیست نهم آنکه اگر میت مسلمان مشتبه شود بمیت کافر یکی را بغیر غسل شهید
محصور و غیر محصور یکی لازم است از جهة احترام مسلم همه را غسل دهند و کفن نمایند و نماز کنند و در مقبره مسلمانان
دفن کنند بلی اگر ممکن باشد تفحص کردن بعید نیست که واجب باشد و اکتفا بمجرد بعضی از علامات اسلام کردن
بعید نیست نمایند زیرا که بعضی از اهل کتاب نیز ختنه مینمایند بلی بخصوص نص وارد شده است
که هر که ذکرش کوچک است قبلش نمایند مطلب در تکفین میت است بدانکه کفن کردن واجب است بر
مکلفین و اگر یکی بعمل آورد از دیگران ساقط میشود مثل غسل و واجب از کفن سه جامه است اول لنگ
و حد آن از ناف است تا زانو از همه اطراف و بهتر اینست که سینه تا ساق باشد که هر دو را بپوشاند و
واجب آن قدری است که صدق عرفی داشته باشد که لنگ بپوشاند اند و زیاده بر فرض علم و صیت تا قیمه
باید از ورثه کبار یا از وثیقه کبار و طلبکاران اذن گرفت دوم پیراهن و قدر واجب آن قدر بصدق
۳۳ عرفی است و لکن بهتر اینست که از سر شانه تا نصف ساق باشد که هر دو را بپوشاند از همه اطراف و زیاده بر واجب
علم و صیت تا قیمه مثل قدر زائد از ثلث مباشد در اذن از ورثه کبار و طلبکاران سیم سرتاسری که لفافه است که
باید همه بدن میت را بپوشاند از طول و عرض و احوط اینست که بحدی باشد که از طرف سر و پای میت بتوانند گره زدن
و عرض بحدی باشد که دو جانب آن بر روی هم بیفتند عقب بپوشانند و این سه پارچه همه اینها خوب است که
شد و اگر یافت نشود مگر چیزی که کفایت یکی از آنها کند لفافه را بر همه مقدم بدارد و اگر کفایت نکند مگر لنگ را پس بعد
پیراهن مقدم است هر چند تقدیم لنگ خالی از قوه نیست و اگر بقدر ستر تمام عورتین یافت نشود ستر قبل مقدم است
بر بیرون رفتن سر و پا و در پارچه چند چیز شرط است اول اینکه نازک نباشد که بدن نما باشد و اگر پارچه کلفت یافت نشود
پارچه نازک را دو لا و سه لا کنند تا اینکه بدن نما نشود و اکتفا بستر حاصل از مجموع خالی از قوه نیست دوم آنکه
مباح باشد نه غصبی سیم آنکه حریر محض نباشد هرچند میت زن باشد چهارم آنکه طلا بافت نباشد اگرچه میت زن
باشد پنجم آنکه پاک باشد ششم آنکه از پوست یا سایر اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم نباشد هفتم آنکه
بافته شده از پشم حیوان نباشد مگر در حال ضرورة هشتم آنکه از پشم و مو و کرک حیوان غیر ماکول اللحم
نیز علی الاحوط نباشد در حال اختیار مثل شال و عبا و مانند اینها کفن کردن خلاف احتیاط
است و مناسب در این مقام ذکر چند چیز است اول آنکه در حال ضرورة و اختیار جایز است کفن کردن میت
بشرط آنکه از مرده نباشد پوست ماکول اللحم بلکه از غیر ماکول اللحم که تذکیه شده باشد هم چنین
در حال ضرورة و اختیار کفن حریر محض مخصوص بمرد و زن و طفل و هم چنین در حال ضرورة و اختیار کفن

مطلب هفدهم در کفن میت است

بجامه منسوج خصوص کرمها ناشکرده باشد و بیدن سرایت نکند و پوست ماکول اللحم مقدم است بر حریر و طلا باف و حریر
و طلا باف مقدم است بر پوست غیر ماکول اللحم و منسوج مقدم است بر حریر و طلا باف و موی غیر ماکول اللحم
مقدم است بر پوست آن و سیم آنکه کفن واجب از اصل ترکه است و مقدم است بر وصیت و دین و حق رهن پس اگر دویم
میت قدر تنها اشته باشد مگر یک کفن لابد بجا آن شود از رهن باشد و چیزی نداشته باشد که از رهن آن بیرون آورند پس
همانکفن باید کفنش کنند اگرچه مرتهن راضی نباشد بلکی از رضا مرتهن بهتر است و اگر زاید باشد از حال میت بدون
رضا مرتهن در قدر زیاده جایز نیست و در کفن مراعات حال میت میشود در بلندی و پستی پس اقتصار نکنند در کفن
بجنس پستی که باعث ذلت و خواری میت باشد مگر اینکه شخص غنی خودش بکفن پست وصیت کرده باشد و در حکم
کفن است آب غسل و سدر و کافور و قیمت مکان دفن و اجرت مکان دفن که قدر واجب انها باید از اصل ترکه اخراج
شود و بر سایر حقوق مقدم است مثل کفن بلکه همچنین است پولیکه ظالم بجهت دفن میگیرد ظلما اگر در اماکن
مشرفه متعارف که اولیاء هر مکانی مقداری برا معین کرده اند بتفاوت پس اگر دفن در مکان اعلا قیمة مناسب حال میت
است بنحوی که اگر در غیر آن مکان مناسب دفن کنند ذلت و خواری میت باشد همانجا دفن میکنند و از اصل ترکه بر میدارند
مگر اینکه خودش بمکان اقل قیمة وصیت کرده باشد و اگر مکانیکه اعلا قیمة باشد مناسبتر بحال میت باشد و لکن دفن
در غیر آن مکان هم مناسب است و ذلت و خواری ندارد در این وقت اگر زمین مناسب را سبیل کرده اند یعنی وقف
دفن آنها نموده اند که پول نمیگیرند در انجا دفن کنند و اگر دفن در زمین مناسبتر بخواهند بکنند که محتاجست بصرف
مصرف خواهی در این وقت همه آن مصرف را از ثلث باید داد و اگر زمین مناسب هم محتاج بمصرف باشد و مناسبتر محتاج
بمصرف زیادتر باشد در این وقت اگر اختیار زمین مناسبتر را کرده اند زیاده را از ثلث حساب کنند اگر وصیت
بثلث کرده باشد و مصرف خواهی معین نکرده باشد سیم آنکه مستحب است که هر کسی کفن خود را در حال حیات سیم
مهیا کند و همچنین سدر و کافور را چهارم آنکه واجب نیست در کفن کردن نیت قربة بلکه بلوغ و عقل و اسلام و چهارم
ایمان هم شرط نیست اگرچه بهتر است پنجم آنکه مستحب است که مرد عمامه و ران پیچ و زن مقنعه و پستان بند بکفن پنجم
خود زیاد کنند ششم آنکه کفن زن و جمیع ما یحتاج از سدر و کافور و غیر آن بر شوهر شر واجب است هر چند ششم
زن صاحب مال باشد و هرچند شوهر صغیر یا مجنون یا غایب یا سفیه باشد چه زن صغیره باشد یا کبیره کنیز باشد
یا ازاد مطیعه باشد یا ناشزه دائمه باشد یا منقطعه یا معتده رجعیه و لکن وجوب کفن بر شوهر مشروط است
باسلام زن و باینکه شوهر زاید بر قوت شبانه روز خود و عیال واجب النفقه و مستثنیات دین چیزی از مال داشته
باشد که متعلق حق دیان و حق رهانت و حق جنایت و بخوان نباشد و اینکه زن پیش از شوهر مرده باشد و وصیت
بکفن نکرده باشد و اگر بعد از کفن کردن جنازه زن غرق شود یا حیوانی او را بخورد یا سیل او را ببرد و کفن باقی
بماند کفن بشوهر بر میگردد و بکفن کردن از ملکش بیرون نمیرود و همچنین اگر دیگری کفن کند میت را و بعد

کفن میت را آب ببرد مثلاً و کفن نمانده باشد بعد از آنکه کفن نو بهم رسید و اگر پیدا شود بعد از آنکه کفن کرده اند میت را و لکن کفن نو

بنحوی که میت محتاج بکفن دیگر نشد الاقوی آنست که دوباره لازم نیست بپوشند هر چند بالنسبه بزن و بر وارث بالنسبه

دوباره کفن بپوشانند خصوصاً اگر بعد از دفن باشد هر چند احتیاط در کفن دوباره است با هر حاضر

شود بلکه خالی از قوت نیست نظیر دفن که اگر بکسی بی دفن شده بواسطه سیل و نحو آن از قبر بیرون آید دوباره نبش

دفن لازم است ششم آنکه اگر کفن میت نجس شود پیش از دفن ازاله اش واجب است اگر تبدیل نکنند و اگر بعد از

گذاشتن در قبر نجس شود با امکان ازاله بشستن یا بمقراض کردن یا به تبدیل اگر دربی نیز واجب است لکن باید

باشد که بمقراض کردن از کفن عرفی بیرون نرود و به تبدیل اهانتی بمیت نشود هفتم آنکه تکفین کسیکه در

احرام مرده است مثل تکفین دیگران است حتی در پوشیدن سر و رو و مستحبات کفن بسیار است اول آنکه کفن میت

باشد و موسی بن جعفر روحی له الفداء را کفن نموده اند بکفنی که دو هزار و پانصد اشرفی تمام شده بود

قرآن بر او نوشته بود دوم آنکه بنویسند بر حاشیه یا چهار و اجی و مستحب است حتی عمامه اسم میت

شهادتین و اقرار بائمه اثنی عشر را تفصیلاً یا اجمالاً و اقرار بحقیقت بعث و صراط و میزان و ثواب و عقاب

بلکه مستحب است نوشتن جمیع قرآن یا بعضی از آن و چیزی که حضرت رضا علیه السلام برای اهل نیشابور خوانده اند

روایت کرده اند باسانید بلکه حضرت فرموده اند در آن بنویسند و همچنین دعائی را که حضرت امیر در کفن

نوشتند و جوشن کبیر و بعضی از دعوات جلیله را بنویسند سوم آنکه زیر و بر کفن و ... باشند چهارم

آنکه کفن از پنبه سفید باشد پنجم آنکه در ریسمان که کفن را بآن میدوزند از کفن بیرون آورند ششم آنکه تربت

بر عورتین میت بگذارند هفتم آنکه کهنه و چرکین و شبیه آن نباشد هشتم آنکه کفن از ثوب احرام یا

بلکه بصلوات متصل و تربتهای متبرکه و آب زمزم و قرآن متبرک شده باشد نهم آنکه تربت جناب سید الشهداء

نوشته شده باشد بنحوی که نوشته در آن ظاهر باشد دهم آنکه در قیمت کفن امثال آن نکنند بلکه سهل انگار

نمایند و مکروهات کفن چند چیز است اول بریدن کفن با آهن یا فولاد دوم ... اگر نکنیم داشته

باشد ... سوم آنکه ... باشد ... اگر میت ... آهن ... کفن کهنه ... چهارم

... آنکه کفن را ... با ... بخور دادن کفن را بعود و نحو آن ششم ... کتان خالص

یا ممزوج کفن کردن هفتم نوشتن کفن را سیاه در حال اختیار هشتم خوش بو کردن آن نهم ...

غیر نظیف کفن کردن دهم ... مخلوط بغیر حریر کفن کردن یازدهم ... پارچه کفن بلکه باید ...

... زیاد نمودن عدد پارچه ها از مقدار یکه واجب یا مستحب است سیزدهم ... کفن

و ... کردن در آن ... چهاردهم عمامه را تحت الحنک نگذاشتن ... تحت الحنک ...

که عمامه بی تحت الحنک عمامه اعرابی و شیطانست مطلب پانزدهم در تشییع جنازه است و اجر مشایعت کننده

در اخبار

مطلب یازدهم در ثواب تشییع جنازه و اجر مشایعت کننده آن

در اخبار معتبره بسیار ذکر شده است و اقلش اینست که از برای او ثبت میشود بهر گامی صد هزار حسنه و محو میشود
صد هزار گناه و بلند میشود صد هزار درجه و اگر نماز بر او بکند صد هزار ملک [illegible] که از برای او استغفار
نمایند و اگر در وقت دفن حاضر باشد صد هزار ملک مشغول باستغفار از برای او باشند تا وقتیکه از قبر مبعوث
شود و آداب آن بسیار است اول آنکه چون جنازه را ببیند بگوید انا لله و انا الیه راجعون الله اکبر هذا ما
وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة و
قهر العباد بالموت و بگوید الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم دوم آنکه بردارنده جنازه بگوید
بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات سیم آنکه جنازه را بدوش
دارند نه بر حیوان بار کنند مگر در حال ضرورة و حصول مشقت چهارم آنکه مشایعت کننده پیاده مشایعت کند
نه سواره مگر با علتی پنجم آنکه جنازه را از چهار جانب چهار دور تربیع نماید باین طریق که ابتدا کند بدست
راست میت و بعد بپای راست و بعد بپای چپ و بعد بدست چپ تربیع جنازه باعث آمرزش چهل گناه کبیره میشود
بلکه آمرزیده شود مثل روزیکه از مادر متولد شده باشد ششم آنکه تعجیل نمایند در دفن میت هفتم
آنکه پشت سر جنازه یا از دو جانب آن راه بروند هشتم آنکه جنازه را بشوید [illegible] فاتحه بخوانند
نهم آنکه طواف دهند جنازه را بقبور انبیاء و ائمه علیهم السلام یا بقبور علما و صلحا دهم آنکه صاحب
عزا پای برهنه باشد بتغییر هیئتی که او را بشناسند راه رود یازدهم آنکه از راه نزدیک بقبر ببرند و از راه دیگر
باز آیند دوازدهم آنکه همراه میت چراغ و آتش مجمره نبرند مگر آنکه شب باشد [illegible] سیزدهم
آنکه حرف نزنند مگر بذکر و دعا و صلوات حتی آنکه وارد شده است که ترک سلام کنند بر مشایعت کنندگان
چهاردهم آنکه ننشینند اگر از برای دفن تعطیلی نباشد تا آنکه میت را در لحد بگذارند پانزدهم آنکه خنده
و لهو و لعب را ترک کنند شانزدهم آنکه زنها مشایعت نکنند اگر چه میت زن باشد هفدهم آنکه ترک کنند قول
ارفقوا به و ترحموا علیه و استغفروا له غفر الله لکم را زیرا که این کلمات شعار اهل سنت است [illegible]
و هم چنین ترک کنند قول ارفقوا به را بجهة اینکه منافی تعجیل است هیجدهم آنکه [illegible] جنازه از جای
[illegible] در جنازه [illegible] از بالای سر [illegible] عبور کند [illegible] جنازه [illegible]
از بالای سر او عبور نکنند بیستم آنکه منع کنند [illegible] از مشایعت مطلب دوازدهم
در نماز میت بدانکه نماز میت واجب کفائی است که بر همه واجب است لکن بفعل بعضی از دیگران ساقط میشود
و اجر نماز میت بسیار است بلکه روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که بر میتی نماز کند نماز کنند و
هفتاد هزار ملک [illegible] و هرگاه بعد از نماز بایستد تا آنکه میت را [illegible] کنند
[illegible] بهر قدمی [illegible] ثواب از برای ایشان نوشته میشود مثل کوه احد بلکه وارد شده است [illegible]

مطلب یازدهم در تشییع جنازه

مطلب دوازدهم در نماز میت

مطلب دوازدهم در نماز میت است

که هیچ مؤمنی نماز بر جنازه نمیکنند مگر آنکه بهشت را خدا واجب کند برو مگر اینکه منافق باشد یا آنکه عاق والدین
باشد و فرق نیست که میت مرد باشد یا زن یا شهید ختنه کرده باشد یا نباشد مدیون باشد یا نباشد
یا فاسق و بیان آن در ضمن چند فصل است فصل اول در بیان کسی است که نماز بر جنازه او واجب است
و آن مشروط است بچند شرط اول و دوم و سوم آنکه میت مسلم و مؤمن و شش ساله تمام شده باشد یا غیر
بر هر طفلیکه زنده متولد شود کمتر از شش سال باشد و بمیرد مستحب است نه واجب چهارم آنکه میت تمام
باشد یا بعضی از آن بنحویکه موجب غسل شود پس قصد از بر همین بعض را میکنند که اگر بعضی که از آن
میت پیدا شود نماز از آن ساقط نیست پنجم آنکه حاضر و دسترس باشد ششم آنکه معلوم الاسلام
والایمان بظاهر شرع باشد و اگر میت مشتبه شود بغیر اثنی عشری همه نماز باید کرد چنانچه در غسل
هفتم آنکه نماز کردن باقلّ واجب خوف فساد یا تلف جنازه نباشد هشتم آنکه پیش از دفن باشد
اگر بعد از دفن باشد باید پیش از خاک شدن بدن باشد که اگر نماز نکرده دفن شده است نماز بر قبر میت
مادامیکه بدن متلاشی و خاک نشده باشد علی الاقوی فصل دوم در شرایط نماز کننده بر میت است
بدانکه نماز کننده باید مسلم و مؤمن اثنی عشری و بالغ و عاقل باشد و نماز از طفل ممیز اگر چه صحیح است
بلکه موجب سقوط از دیگران بودن نیز قوی است لکن مراعاة احتیاط اولی است که اکتفا بنماز طفل ممیز نکنند
هر چند بنحو صحیح بعمل آورده باشد و باید که نماز کننده ولی میت یا ماذون از ولی میت باشد پس بدانکه ولی
اولی است بنحو دو ولایت مختص باو است و مقدم است بر همه ورثه و ارحام و بعد از او پدر مقدم است
از همه حتی بر جد و احوط آنستکه از جد و پدر میت هر دو رخصت حاصل نمایند بلکه احوط آنست که اگر
ولد ذکور بالغ عاقل داشته باشد از او نیز رخصت حاصل نمایند خصوص اگر ولد اکبر باشد و بعد از او
اولاد و اولاد اولاد میت است که اولی میباشند از برادر و خواهر میت و از عمو و سایر ارحام و لکن طبقه
از اولاد مقدم است بر اولاد اولاد و هکذا و اگر همه ذکور باشند از همه اذن بگیرند مگر آنکه پسر بزرگ
موجود باشد که در این وقت اذن از اکبر معتبر است نه همه و اگر همه اناث باشند از همه معتبر است و اگر مختلف باشند
در ذکوریت و انوثیت ذکور مقدم است و احوط استیذان از اناث هم میباشد و بعد از طبقه اولاد اجداد
و برادران و خواهران که طبقه ثانیه میباشند مقدمند بر عموها و خالها که طبقه ثالثه میباشند
پدری مقدم است بر جد مادری تنها و بر برادر پدری تنها و هر یک از این طبقات که از یک طرف و مادری
باشند مقدم است بر پدری تنها یا مادری تنها و هر یک از اینها اگر نزدیکتر است مقدم است از آنکه دورتر است
و وارث مقدم است بر غیر وارث و آنکه ارث بیشتر است مقدم است بر آنکه ارثش کمتر است و اگر چنانچه وارث کسی
محروم شود از گرفتن ارث مثل آنکه پسر پدر را کشته یا بعکس یا آنکه پسر مسلم کافر باشد یا آنکه آزاد نباشد

در بیان کیفیت نماز میت است

این وقتیست که میت ... و اولویت انواع و اقسام ولی میت ... طبقات وارث است که اقامه مقدم است بر ...
هر چند شوهر آزاد باشد بلکه آزاد ... بهتر است ... مملوک و ایشان الا ... است و اگر وارث از اولیا ... نباشد و لیشان کسی است که ولا آزاد کرده باشد و اگر مولای معتق نباشد ولیش ضامن جریره است و اگر کسی
اینهم نباشد ولیش حاکم شرع است و اگر اینهم نباشد ولیش عدول مؤمنین است و چون تشخیص ولی بجهت کثرت
مشکل است احتیاط اولی آنست رجوع بحاکم شرع یا عدول مؤمنین و هرگاه احتمال اولویت او برود ... نزد
فقها و اگر ولی میت صغیر یا دیوانه یا غایب باشد اختیار با ولی اینها است و اگر میت وصیت کرده که نماز شرا فلان
معین کند پس اگر ولی میت قبول وصیت کند لازم است علی الاحوط که آن شخص نماز کند و ولی نتواند خلاف
وصیت کند و اگر قبول نکرد اختیار با ولی است یا وصی و اگر ولی خود نتواند نماز کند اذن بدهد بدیگری
نماز کند و اگر اولیاء در ذکوریت و انوثیت و در رشد و در علم و سن برابر باشند اذن از همه حاصل کنند و
با وجود همه اولیاء اگر امام عصر عجل الله فرجه حاضر باشد مقدم است بر همه و اگر ولی رجوع از اذن نماید
بنماز نکند یا قطع نماز کند و اگر امام مأذون از ولی در اثناء نماز بمیرد مأمومین اقتداء بدیگر
کنند یا اذن تجدید ... نیست و اگر ولی زن باشد جایز است که خودش نماز کند یا اذن بدهد بمرد یا
با امامت یا بانفراد و اگر زن امامت کند باید که زنها با او اقتدا کنند نه مردها و باید که مقدم بر زنها نشود
بلکه در صف ایشان بایستد و نیز باید علی الاحوط که سایر شرایط جماعت مراعات شود از عدالت امام و سایر شرایط
امامت و آنچه واجب است پنج تکبیر است و در اثنای ذکر افعال و دعا و پیش از امام تکبیر نگفتن چنانکه بعضی گفته اند که اگر کسی
از تکبیرات پیش از امام بگوید گناه کار است و اگر امام یا ماموم شک کند در عدد تکبیرات باید که رجوع کنند
بحافظ ضابط که بضبط او ... و شک ندارد مثل نماز یومیه و باید که میت را با اسم یا باشاره معین کند و مباح بودن
و میت ... مانع ... نباشد و مکان او و میت ... بلند نباشد و اینکه سر میت بجانب راست نماز کننده
باشد و ... بجانب ... باشد و بعد از غسل میت یا تیمم و بعد از کفن و حنوط باشد و اینکه میان او و میت
بسیار دور نباشد و نماز کننده رو بقبله باشد و اینکه ایستاده و مستقر باشد و اینکه مکان و لباس نماز
کننده مباح باشد و ... نباشد و اینکه تکبیرات را کم نکند و عربی بگوید و اولی آنست که جمیع شرایط
نماز یومیه و موانع آن را در این نماز با امکان ملاحظه نماید فصل سیم در بیان کیفیت نماز میت و طریقه
آنست که اول نیت کند که نماز بر این میت حاضر میکنم از جهة اینکه واجب است قربة الی الله و تکبیر بگوید و بگوید اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس تکبیر بگوید و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد پس تکبیر
و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات پس تکبیر چهارم را بگوید و بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و بعد تکبیر پنجم
بگوید و جنازه را بردارند و بهتر اینست که بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها

فصل سیم در بیان کیفیت نماز میت است

٥٩ واحداً احداً صمداً فرداً حياً قيوماً دائماً ابداً لم يتخذ صاحبة ولا ولداً واشهد ان محمداً عبده ورسوله
ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون پس تکبیر دوم را بگوید و بگوید اللهم
صل على محمد وال محمد كافضل ما صليت وباركت وترحمت على ابراهيم وال ابراهيم انك حميد مجيد وصل
على جميع الانبياء والمرسلين پس تکبیر سیم را بگوید و بگوید اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين
والمسلمات الاحياء منهم والاموات تابع اللهم بيننا وبينهم بالخيرات انك على كل شيء قدير پس تکبیر چهارم
را بگوید و بگوید اللهم ان هذا المسجى قدامنا عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خير منزول
به اللهم انك قبضت روحه اليك وقد احتاج الى رحمتك وانت غني عن عذابه اللهم انا لا نعلم منه
الا خيراً وانت اعلم به منا اللهم ان كان محسناً فزد في احسانه وان كان مسيئاً فتجاوز عنه پس تکبیر پنجم را بگوید
که نماز بان تمام میشود و مستحب است که بعد از تکبیر پنجم بگوید ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة و
قنا عذاب النار و جنازه را بردارند و هرگاه میت مخالف باشد بعد از تکبیر چهارم بر او نفرین و لعن کند
اگر مستضعف باشد که حق و باطل را نداند باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر للذين تابوا
واتبعوا سبيلك وقهم عذاب الجحيم و اگر مذهب او معلوم نباشد و مجهول الحال باشد بگوید اللهم
ان كان يحب الخير واهله فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه و اگر طفل باشد و پدر و مادرش مؤمن باشند بعد از
تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابويه ولنا سلفا وفرطا واجرا و اگر پدر و مادرش مؤمن نباشند ترک دعا
والدین کند و اگر میت زن باشد بجای عبدك امتك بگوید و بجای ابن ابنة بگوید و همه ضمیرهای مذکر را مؤنث
بگوید فصل چهارم در بیان آداب مستحبه و مکروهه نماز میت چنانست اول آنکه نماز کننده
با وضو یا با غسل یا با تیمم باشد دوم آنکه مقابل کمر میت بایستد اگر مرد باشد و محاذی سینه اش بایستد
اگر میت زن باشد سوم آنکه اگر جنازه‌ها متعدد باشد و خواهند یکبار کنند مرد را نزدیک امام بگذارند
و بعد طفل شش ساله را و بعد از آن خنثی را و بعد از آن زن را و بعد از آن پسر کمتر از شش ساله را و بعد از آن
دختر کمتر از شش ساله را بگذارند و این ترتیب مستحب است نه واجب چهارم آنکه کفش را از پا بکنند [illegible]
خود را بخاک برسانند پنجم آنکه در تکبیر اول دستها را بلند کند تا نزدیک گوش و همچنین در باقی تکبیرها
علی الاقوی ششم آنکه نزدیک جنازه بایستد هفتم آنکه نماز را بجماعت بجا آورند هشتم آنکه از جای خود
حرکت نکند تا بعد از نماز جنازه را بلند کنند نهم آنکه ادعیه و تکبیرات را بلند بخوانند دهم آنکه ماموم
در پشت سر امام بایستد یازدهم آنکه نماز را [illegible] اگر ماموم تنها باشد دوازدهم آنکه بعد از
فارغ از نماز مکث کند در جای خود بقدر دعا [illegible] آنکه نماز میت را بجا آورند در مواضع
که محل اجتماع مردم باشد چهاردهم آنکه بعد از تکبیر چهارم وقت دعا خواندن برای میت [illegible]

عن

بدعا

در بیان کیفیت نماز میت

بدعا یا نزد همه آنکه جائز وجه کند بدعا و قصد شفاعت کند شان ز همه آنکه منع کنند کافر و منافق از حضور
هفت همه آنکه نزد بیا نماز نکنند هیچ همه آنکه قبل از نماز بسه مرتبه الصلوة بگویند و بدانکه اذان و اقا
وحمد و سوره و قنوت و رکوع و سجود و تشهد و سلام و شش تکبیر افتتاح و دعای توجه بقصد مطلوبیت
در این نماز بدعت و حرام است فصل پنجم در بیان نماز بر میت صلوة است بدانکه کسی را بحکم شرع او را
بر دار کشیده اند چون بعد از سه روز او را از دار بزیر آورند بر او نماز کنند مگر اینکه از زیر آورند پیش
ما و ... باشند و پیش از سه روز که بر دار است بر او نماز نکنند و اگر بغیر حکم شرع او را بر دار کشیده اند
مطلقا بر او نماز نکنند تا او را بزیر آورند مگر بعد از یاس بجهت تعذر یا تعسر فصل ششم بدانکه
اگر در اثنای نماز بر میت میت دیگر حاضر کنند مخیر است نمازگزار میان آنکه نماز بر میت اول را تمام کند و
از آن نماز بر میت دویم کند و اینکه نماز بر میت اول را قطع کند و بر هر دو یک نماز کند ... قطع
موجب ... مستوفی ... جنازه اول باشد نشود و اینکه نماز بر میت اول را قطع نکند بلکه شریک کند
میت دویم را در تکبیرات باقیه و لکن از برای هر میتی دعای مخصوص بتکبیر او را بخواند پس اگر پیش از تکبیر
سیم جنازه اول جنازه دویم را حاضر نمودند تکبیر سیم را بقصد تکبیر سیم جنازه اول و تکبیر اول جنازه دویم بگوید
و دعای اللهم اغفر للمؤمنین را بقصد اول و شهادتین را بقصد میت دویم میخواند و همچنین در تکبیر چهارم
دعای هر یک را بقصد هر یک جدا جدا بخواند و تکبیر پنجم را بقصد تکبیر آخر میت اول و بقصد ... میت
دویم میخواند و بعد از آن دعای مخصوص میت دویم را میخواند و بعد تکبیر چهارم مختص بمیت دویم را با دعا
میخواند و بعد تکبیر پنجم مختص بمیت دویم را میگوید و جنازه ها را بر میدارند و اگر در اثنای نماز امام کسی
بخواهد اقتدا کند با امام تکبیر بگوید و همان تکبیر را تکبیر اول خود حساب کند و دعای مخصوص تکبیر اول را بخواند
و همچنین در تکبیرات باقیه متابعت امام کند و دعای مخصوص بتکبیر خودش را بخواند و بعد از فراغ امام تا باقی
تکبیرات خودش را با دعاهای مخصوص مخففه بخواند یا بعد اختلال شرائط و عدم حصول منافی و یا اختلال
شرائط مثل برداشتن جنازه یا دور شدن زیاد یا دور بودن ... از تکبیرات باقیه را بی دعا پی در پی
همان مکان بگیرد ... است بگوید و بدانکه مکروه است دوباره نماز کردن بر یک شخص ... یک نفر بجماعت
مگر اینکه میت از اهل شرف و علم و تقوی باشد و کسیکه نماز نکرده است کراهت ندارد که بجماعت یا فرادی
نماز کند و اگر یک شبانه روز از فوتش گذشته باشد بهتر اینست که دوباره بر قبرش نماز نکنند و بدانکه ترک
نماز میت عمدا جایز نیست تا اینکه دفن شود بلکه باید نماز کنند پیش از دفن و ترک نماز پیش از دفن نماز
ساقط نمیشود بلکه باید بعد از دفن تا جسدش باقی است بر قبر نماز او را بکنند و لکن هر قدر که ممکن مبادرت
و تعجیل کنند بهتر است بدانکه نماز میت در هیچ وقت کراهتی ندارد بلکه بر فریضه موسعه مقدم است

فصل پنجم در نماز بر مصلوب است

فصل ششم در تداخل جنازه است

کراهت تکرار صلوة

مطلب بیست و هشتم در دفن میت است

واگر زمان فریضه مضیق باشد و نماز بر میت نیز مضیق باشد بسبب خوف فساد بر میت نماز یومیه را مقدم دارند
و میت را دفن کنند و نماز بر قبرش کنند بلی اگر با خوف فساد دفن نیز ممکن نشود الا بترک نماز یومیه در اثنای وقت
نماز یومیه را ترک کند و دفن را مقدم بدارد بر نماز میت و نماز یومیه هر چند با امکان اگر در حال دفن
نماز فریضه را با ایماء و اشاره بجا آورد و بعد از دفن فریضه را اعاده نماید و نماز میت را بعد از دفن نیز بجا
آورد بهتر است فقه آنکه جایز نیست نماز بر جنازه در اثنای نماز یومیه و غیر آن از فرایض اگرچه محو صورت نماز
نشود و بدانکه جایز است تیمم برای نماز جنازه اگرچه مانعی از استعمال آب نباشد و اگرچه محدث بحدث
جنابت باشد فایده تیمم قصد بدلیت از وضو یا غسل لازم نیست ولکن بهتر است که با خوف فوت نماز میت
نباشد با تمکن از استعمال آب تیمم نکند چنانچه در مطلب بیست و هشتم در بیان دفن میت است که در ضمن
چند فصل بیان میشود فصل اول در کیفیت وجوب دفن و واجبات آن است بدانکه دفن میت واجب کفائی
است چنانکه سابقا ذکر شد و شرط نیست در آن نیت و بلوغ و عقل پس اگر غیر بالغ یا مجنون مباشر دفن شود
کرد عاقل بالغ ناظر باشد که رو بقبله و با آداب شرعیه دفن شود کافیست و بدانکه واجبات دفن آنست که بعد از
ولی میت را بعد از غسل و حنوط و کفن و نماز در زمین مباح دفن کنند پس جایز نیست دفن در زمین غصبی
در زمین وقفی غیر قبرستان مثل مسجد و مدرسه بنابر احتمال و یا قبر دیگری که او دفن شده باشد میت دیگری
بطریق شرع و باید آنکه بجانب راست بطریق اضطجاع او را روی بقبله در قبر بخوابانند بلی اگر میسر نشود
رو بقبله نمودن بعلت اشتباه قبله و عدم تمیز مغرب از مشرق و عدم ظن بقبله بسبب دیگر مثل خوف فساد
در بدن میت با انتظار علم بقبله ساقط میشود رو بقبله نمودن و واجب است که بنحوی دفن کنند در زمین که بدن
میت از جانوران محفوظ بماند و بوی بدن از قبر بیرون نیاید و اگر دفن منحصر باشد بنحوی که جسد میت
بسبب کثرت جانوران از زمین بدر رود یا در زمین محفوظ نماند باید قبرش را بقیر یا گچ و آجر محکم نمایند و باید
دفن در مکانی باشد که هتک حرمت میت نشود مثل بیت الخلا و بالوعه و دفن نکنند در مقابر اهل الذمه
در عرض ... و اجزاء میت که پاره پاره شده است باید مراعات قبله و سایر واجبات مذکوره در آن بشود
و اگر پشت و سینه بهم چسبیده باشد از همدیگر جدا ننمایند بلکه یکجا رو بقبله دفن کنند ...
ساقط است و اگر زن ذمیه که از مسلم حامله باشد بمیرد پشت او را بجانب قبله کنند تا روی طفل بجانب
قبله شود و اگر قبله مشتبه باشد و ظن بقبله در هیچ طرف نباشد و صبر و انتظار تشخیص قبله موجب ضرر بر
مباشرین شود در این فرض بهر طرف که بخواهند دفن نمایند بلی علی الفرض در تحصیل قبله ...
اینجا و در فرض سابق و اگر کسی در کشتی بمیرد بعد از غسل و کفن و حنوط و نماز اگر ممکن باشد که بخشکی برسانند
که دفنش نمایند واجب است که در خشکی دفن کنند و اگر نقل بخشکی متعذر باشد بسبب خوف از دشمن

فصل اول در کیفیت وجوب دفن و واجبات دفن است

در بیان کیفیت دفن میت است

باید بنده یا افتتاح نمیت و بخواند پس در این صورت لحد ... اندازه بیابان بنحوی که ...
بگذارند و بر سر او ... کنند یا آنکه سنگی یا آهنی یا آجری بر سر بنهند و روی بقبله بگردانند و ...
دو مکان ... خوف ... یا آنکه ... باشد یا اکثر باشد یا آنکه بدن میت محفوظ باشد بقدر امکان

فصل سوم در بیان آداب دفن میت و آن بسیار است اول آنکه دفن در مقبره نزدیک نمایند مگر
آنکه ترجیحی در مقبره دور باشد مثل آنکه قبر بزرگان دین در آن باشد یا آنکه زیارت اهل قبور در آن
بیشتر شود دوم آنکه جنازه را نقل دو ذراع یا سه ذراع پایین تر نزدیک قبر بگذارند و در وقت
گذاردن ... سه دفعه جنازه را نقل کنند هر دفعه قدری نزدیک قبر نمایند و ... نمایند و در
... سه دفعه ... داخل قبر نمایند و اگر میت زن باشد در جانب قبله بگذارند و از آنجا داخل قبر کنند و اگر مرد باشد
او را در جانب پایین قبر بگذارند و از جانب پا داخل قبر کنند و مرد را از سر داخل قبر نمایند و زن را عرضا
داخل قبر کنند و پرده بر سر قبر بکشند سوم آنکه مباشر دفن با وضو و سر و پا برهنه باشد چهارم
آنکه مباشر دفن زن شوهر یا یکی از محارم او باشد و اگر محرم نباشد ... ضرر ندارد لکن اولی آنکه
از صلحا باشد ... پنجم آنکه ... در وقت ... داخل قبر ... بگوید
بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله اللهم الی رحمتک لا الی عذابک اللهم افسح له فی قبره و لقنه حجته
و ثبته بالقول الثابت و قنا و ایاه عذاب القبر و در وقت ... بگوید اللهم اجعله روضة من ریاض
الجنة و لا تجعله حفرة من حفر النار و در وقت در لحد گذاردن بگوید اللهم عبدک و ابن عبدک و ابن
امتک نزل بک و انت خیر منزول به و بعد از گذاشتن در قبر بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه و صاعد
عمله و لقه منک رضوانا ششم آنکه گود کردن قبر با چیزی کردن باید بقدر قامت متعارف باشد هفتم آنکه
... میت ... جانب پیش و پایین ... روی ... قبله ... که میت را در آن بخوابانند
و ... خوف ... باشد و ... باشد ... بسط ... و اگر لحد ... از زمین
... شکافته ... باشد هشتم آنکه لحد را گشاده و بلند قرار دهند
بقدری که بتوان در آن نشست نهم آنکه بعد از گذاردن میت در قبر گره کفن را از جانب سر و پا بگشایند
و روی میت را باز کنند و بر خاک بگذارند و اگر خاک کربلا باشد افضل است و اگر خوف ... باشد
... باشد ... مقابل ... بگذارند مثل خشت ... و مانند آن و روایت شده است
که ... از ... اولاد ... بیرون انداخت ... خوف ... اهل خود ... الله
کسی مطلع نبوده مگر ... چون ... دفن کردند ... بیرون انداخت و قبول نکرد
نقل بجای دیگر کردند باز ... اهل ... خدمت حضرت امام جعفر صادق

فصل سوم در بیان آداب دفن است

در بیان کیفیت دفن میت است

روحی له الفداء و صحابه را نقل کردند پس حضرت از مادرش پرسیدند که این زن بد خلق بود
میکرد با مادرش و قصه را نقل نموده حضرت فرمودند که زن بد خوا عملکند بچهار اینکه عذاب
خلق خدا را بعذاب خدا در قبر او از تربت حسین صلوات الله علیه بگذارند پس بگذاشتن چیزی
سنگ را نیز تا همه آنکه خاک زیر سر او اندکی بلند کنند بازده آنکه خشتی یا چوبی در پشت
بگذارند تا اینکه بر پشت نیفتد بیست آنکه ولی او یا اندرون او رو بهمان خویش از بند کفن
میت بگشاید و شانه اش را بگیرد و سه مرتبه بجنباند و هر که را تلقین کند
او را با عقایدش حقه بگویند بادوم رتبه یا سه مرتبه بجوید که بعد از تنکیر و منکر و امثال آنها
بعد از آن تلقین بهتر آنکه میت بدانند که تلقین نماید که جمع کرده اند به تلقین عربی و تلقین
کردن بلغه و زبان خود میت شاید اولی باشد سیزده همه آنکه لحد را بخشت و خوان پوشند که
خاک بر میت نریزد و از جانب سر آن را پوشانیدن لحد کنند و در وقت پوشانیدن لحد بگوید
اللهم صل وحدته وآنس وحشته وآمن روعته واسکن الیه من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة
من سواک فانما رحمتک للظالمین واکرمینی باشد چهار اموات فرد چهارده
آنکه در وقت بیرون آمدن از قبر از جانب پا بیرون بیاید بجهة احترام و پانزده آنکه برای هر که
نزدیکی باشد و در قبر طرف پا میباشد و بعد از بیرون آمدن از قبر بگوید انا لله وانا الیه
راجعون اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین واخلف علی اهله فی الغابرین وعندک نحتسبه یا رب
العالمین بیست آنکه حاضران غیر اقوام میت خاک را با پشت دست در قبر بریزند سه بار هر آنکه در
وقت خاک ریختن با وقت پس از خاک ریختن بگوید انا لله وانا الیه راجعون و در حدیث
از حضرت امام رضا صلوات الله علیه وارد شده که هر که از پشت دست سه مرتبه خاک بر قبر بریزد
و بگوید اللهم ایمانا بک وتصدیقا بکتابک هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله
ورسوله میتوانیست خداوند بهر ذره حسنه هفده همه آنکه قبر را از زمین بلند کنند تا اینکه قبرش
معلوم باشد و قصد زیارت او بکنند و نبش نکنند هیجده همه آنکه بلندی قبر را بقدر چهار
انگشت نیم تا ازیکدیگر بود شده قرار دهند نوزده همه آنکه بر روی قبر ریگ سرخ بریزند بیست آنکه قبر را
بر سر قبر میت بگذارند بیست و یکم آنکه آب بر روی قبر بریزند و آب را بان طریق بریزند که از سر قبر بجانب پا آید
و از جانب پا بجانب سر باز گردند و اگر آب بماند در وسط قبر بریزند و استحباب آب ریختن تا چهل روز بلکه تا چهل ماه
نیز از احادیث بعضی باید دانسته شود که آب را قطع نکنند و متصل بریزند تا آخر بیست و سیم آنکه در وقت
آب ریختن رو بقبله باشد بیست و چهارم آنکه بعد از آن که آب ریختن حاضران دست بلکه کف دست بر روی قبر

در بیان کیفیت دفن میت

بر قبر بگذارند که نشان انگشتان با کف بماند بلکه تمام دست بر قبر بماند خصوصاً برای بنی هاشم و غیر ایشان بلکه بر
تکیه بر او استحباب این اثر دست در حال سنت اند در حال اول دفن یا بعد از آن فرقی نیست غیر آنجا که هم محتمل است و بعضی آورده اند که
به پیش نیست پنجم آنکه در وقت دست گذاشتن رو به قبله باشد بیست و ششم آنکه در آن وقت هفت مرتبه سوره
انا انزلناه بخوانند و بعد از آن دعای ... بخوانند بیست و هفتم آنکه ولی میت یا شخصی
از حاضران بر حسب وصیت بعد از رفتن حاضران و برگردیدن قبر با آواز بلند تلقین میت نماید که در خبر است که
این تلقین باعث این میشود که نکیرین داخل قبر نشوند و از او سوال نکنند و یکی به دیگری
میگوید بکم تلقین میت حجت شد ما را از سوال او و از بعضی ظاهر میشود که تلقین مستحب است در
چهار حالت در حال احتضار و بعد از کفن و در قبر پیش از برکردن و بعد از برکردن و رفتن مردم و این ضرر ندارد
بیست و هشتم آنکه در حال تلقین رو به قبله باشد بیست و نهم آنکه ولی میت پیش از تلقین سوره حمد و قل
اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد و آیة الکرسی بخواند بلکه پیش از قرائت اینها اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم بگوید و صلوات نیز بفرستد سی ام آنکه اسم میت را بالای قبر بر لوحی بنویسد
میان قبر با ... سی و یکم آنکه قبر را چهار گوشه نمایند سی و دوم آنکه قبر را پهن نمایند
باد از ... سی و سوم آنکه انگشتر عقیق در دهن میت بگذارند که در او نقش لا اله الا الله باشد و آنکه
الله ربی و محمد نبیی و اسماء ائمه باشد فصل سیم در امور مکروهه اول آنکه دو میت
در حال اختیار در یک جنازه گذارند و در یک قبر دفن نمایند بلکه از بعضی ظاهر میشود که مرد اجنبی و زن
اجنبیه را با هم دفن کردن حرام میباشد و اگر بجهة ضرورت دو جنازه را در یک قبر بگذارند فاصله بگذارند و
افضل را مقدم بدارند دوم آنکه زمین قبر را با آجر و سنگ و الواح فرش نمایند سوم آنکه خویشان
میت خاک بر قبر بریزند که باعث قساوت دل است چنانچه مکروه است برای خویشان بدن را ... نزول در قبر
مجلسی علیه الرحمه مقام کراهت نزول در قبر را مخصوص ولد قرار داده است چهارم آنکه خاک غیر آن قبر
کنده اند در آن قبر کار کنند یا بریزند در وقت دفن بلکه مطلقا بر میت گران است و از بعضی ظاهر میشود
اختصاص کراهت بریختن نه کار کردن چنانچه از بعضی اختصاص کراهت بوقت دفن ظاهر میشود
بعد از آن پنجم آنکه قبر را ماهی پشت قرار دهند ششم آنکه قبر را بعد از شکستن تعمیر کنند که خلل
عالم در دست میدارد ... قبر شکسته را الا قبور انبیا و ائمه و علما و صلحا و شهدا را که
مستحب است بلکه بنا میشود که واجب میشود هفتم آنکه بنا و عمارت بر قبر درست کنند بلکه خیمه و
نیز در حکم آنست مگر در قبور ائمه و صلحا هشتم آنکه قبر را گلکاری کنند اگر چه ... باشد
کاری کنند چه در ظاهر قبر و چه در باطن مگر بجهة ضرورت مثل لحد بستن قبر و بخوانند و مگر در قبور

در بیان کیفیت دفن میت است

۵۸ و اولیا و ائمه هدی نیز هم آنکه در سر قبور غیر انبیا و ائمه هدی مکث نمایند مگر برای اغراض صحیحه مثل
تلاوت قرآن و نیز هم آنکه بر سر قبر بنشینند که در حدیث است که اگر بالای آتش بنشینم که جامه ام بسوزد
خوشتر است مرا که بالای قبر بنشینم و نیز هم آنکه قبر را مسجد قرار بدهند که نماز بر بالای آن بکنند
یا آنکه او را محل سجود قرار دهند یا آنکه بالای قبر و پهلوی قبر مسجد درست کنند که نماز جماعت
یا فرادی نمایند ولکن در پهلوی قبر امام و نیز خواندن مسجد ضرر ندارد و نیز هم آنکه بالای قبر
راه بروند بدون غرض و داعی پس اگر زیارت اهل قبور موقوف باشد به گام نهادن ضرری ندارد
و در حدیث است که وقتیکه داخل قبرستان میشوی گام بنه بر قبرها و بالای ایشان راه برو که هرکه
مؤمن است از راه رفتن راحت می یابد و هرکه منافق است دردناک میگردد و نیز هم آنکه بالای قبر یا
در مقبره بول و غایط بکنند چهاردهم آنکه سر قبر بلکه در مقبره خنده بکنند پانزدهم آنکه از مکان
فوت شده قبل از دفن نقل بمکان دیگر بکنند مگر به مشاهد مشرفه و امکنه متبرکه و نقل از عرفات بحرم
که در حدیث است بلکه از حدیث عمر و غیره استفاده میشود که جایز است نقل از مشاهد به سوی مشاهد دیگر بلکه
بعضی از خواص و فضیلت میشود هر چند خصوص نقل از مشاهد به مشاهد دیگر خالی از اشکال نیست
و فی الجمله راجح می باشد و بعضی از بزرگان علما مثل صاحب مقامع اعلی الله مقامه ذکر کرده اند
که دفن در نجف اشرف بهتر است از دفن در کربلا ولکن گمان بهتر است که دفن در کربلا بهتر است از دفن
جمیع مشاهد مشرفه و مقابر ائمه و امکنه متبرکه حتی مکه و مدینه و نجف اشرف والله العالم شانزدهم
آنکه قبر را در خانه قرار بدهند که باعث وحشت اهل خانه میشود و نزول رحمت در او کم می باشد از
مقبره مسلمانان هفدهم آنکه قبر را آلوده بنجاسات و کثافات نمایند و اگر آلوده شده دور نمایند فصل
چهارم در احکام بعد از دفن آنچه حرام است ارتکاب آن و آنچه چیز است اول نبش قبر یعنی آنکه
حرام است نبش قبر انبیا و ائمه معصومین و فاطمه زهرا سلام الله علیهم پس نبش قبور ایشان مطلقا
جایز نیست و هم چنین نبش قبر مؤمن است هر چند طفل و دیوانه باشد ولکن حرمت نبش غالبا مشروط بچند
شرط است اول آنکه میت خاک نشده باشد یا مردم پس اگر خاک شده باشد جایز است که نبش نمایند بلکه جمعی
از علما تصریح کرده اند که اگر دفن در زمین وقف مثل مقبره مسلمانان شده باشد و میت خاک
شده باشد واجب است که قبر را خراب کنند و صورت قبر را باقی نگذارند و با زمین مساوی کنند تا اینکه
هر کسیکه خواهد میت خود را در آنجا دفن کند و وجوب خراب کردن و صورت قبر را باقی نگذاشتن محل
ضعیف است خصوص در وقتیکه حاجت باین معلوم نباشد لکن جواز شرعی نیز ندارد و بی مضایقه است
در غیر علما و صلحا و شهدا و اولاد ائمه و اما اگر جسد میت خاک شده باشد و استخوانش باقی باشد اگر

[illegible]

در بیان کیفیت نبش است

استخوان حیوان سست شده باشد که باندک صدمه ریزه و خاک شود پس نبش جایز است و اما اگر شک در حصول آن
باشد خلاف است اقوی جواز است و احوط ترک است و انکه اگر با یقین بخاک شدن میت نبش نمود
و بعد معلوم شد که خاک نشده و استخوانش باقی است احوط آنستکه دوباره پر کنند قبر را و بعد انکه شرط
جواز نبش در اینصورت آنستکه یقین بخاک شدن حاصل شود و اما اگر ظن بخاک شدن حاصل باشد نه یقین هر
چند از اهل خبره باشد پس اقوی عدم جواز اعتماد بظن است و بدانکه این شرط در حق غیر انبیا و ائمه
معصومین بلکه علما و عاملین محقق نیست و نخواهد شد زیرا که بدن ایشان نمی پوسد و زمین هم
تصرف در ابدان ایشان نمیکند و عقل و نقل نیز مؤید میباشد در این خصوص چنانچه شهید اول علیه الرحمه
مقامی در ذکری نقل میکند از طرق عامه و خاصه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که او فرمودند زندگانی
من خوبست برای شما و مردن من نیز خوبست برای شما عرض کردند یا رسول الله این چگونه میشود فرمودند اما
حیوة من خوبست بجهة آنستکه خداوند عالم فرموده در قرآن مجید که نیست خداوند متعال که عذاب کند ایشانرا
و حال انکه تو در میان ایشان باشی و اما مفارقت من از شما پس بدرستیکه اعمال شما عرض میشود بر من در
هر روز پس انچه خوبست از خداوند متعال طلب زیادتی میکنم و انچه بد است از خدا طلب مغفرت میکنم
عرض کردند چگونه میشود و حال انکه شما خاک شده اید حضرت فرمودند حاشا و کلا بدرستیکه
خداوند جل و علی حرام نموده است گوشتهای ما را بر زمین اینکه بخورد از او چیزی و حدیث صحیح و قول
جماعتی دیدند بلکه معروف است که اگر کسی عمل بجمعه نماید و متکلم باشد بدنش نمی پوسد دوم انکه
میت را بیرون آورند تا انکه ظاهر کنند که این نبش محرم است پس اگر میت ظاهر نشود اصلا مثل انکه میت را با
صندوق یا تابوت بیرون آورند ضرر ندارد و بسیار انکه مثل سرداب و نحو آن نباشد که در مثل سرداب و نحو
آن بیرون آوردن میت حرام است نه انکه سر سرداب را باز کنند که میت دیگر را در او بگذارند که این نبش
محرم نیست چهارم انکه بقصد دفن باشد پس اگر عاریه بگذارند در زمین مباح یا زمین غیر با اذن مالک
یا باجاره بقصد امانت تا بیجاه و بخواهند تا انکه نقل کنند جایز است و ظاهر آنستکه در اینوقت طوری
بگذارند که صدق دفن نکند پنجم انکه زمین تمام آن یا بعض آن غصبی نباشد پس اگر در زمین غیر دفن
شود سهوا یا جهلا جایز است نبش قبر هر چند منجر بهتک حرمت شود و واجب نیست بر صاحب زمین قبول اجرة
باقی ماندن یا قیمت فروختن هر چند وارث باشد بلکه از برای وارث بلکه از برای رحم میت بلکه برای هر
مؤمن قبول اجرة و قیمت میباشد و اگر اذن در دفن داده باشد و هنوز میت را در قبر نگذاشته باشند یا
گذاشتند قبر را پر نکردند و انشخص رجوع از اذن خود نموده با انکه مرده او بوارث او منتقل شده یا
با انکه به دیگری فروخته است پس اگر با اینحال بدون اذن جدید دفن نمودند جایز است نبش قبر و اگر بعد از پر نمودن

در بیان کیفیت دفن میت است

بی رجوع نموده یا آنکه بیهوش شده یا آنکه مرده یا آنکه بدبوئی منتشر شده در اینوقت جایز نیست ب
رای همچنین نبش و لازم است که میت در آن مکان باقی باشد تا آنکه خاک شود ششم آنکه بکفن غصبی یا غیر
جایز مثل حریر علی الاقوی دفن نشده باشد که در این وقت جایز است نبش و واجب نیست قبول قیمت
و چنانچه گذشت هفتم آنکه دفن در مکان نامناسب شده باشد پس اگر در مقبره یهود یا در مزبله یا بدر مکان
غیر مناسب دفن شود یا آنکه در قبر نجاستی حاصل شود که هتک حرمت میت شود یا آنکه با دشمن
خدا دفن شود یا با زن اجنبیه دفن شود یا آنکه در سر راه مسلمانان دفن شود که ضرر بماره شود یا آنکه
هتک حرمت میت شود بکثرت مرور در این وقت نبش قبر جایز است هشتم آنکه خوف باشد به بدن
میت از بیرون آوردن میت را دشمن او یا حیوانی که در این وقت جایز است نبش بلکه بسا میشود که وا
جب میشود نهم آنکه بجهت نقل بمشاهد مشرفه و قرب جوار اولیاء و صلحا و علما و هر مکانیکه رجای
ثواب در او بیشتر و امن از عذاب در او زیادتر باشد نباشد والا جایز است بلکه بعضی گفته‌اند که جایز
هرچند هتک حرمت میت شود بلکه بعضی گفته‌اند که هرچند مثله یا پاره پاره شدن میت شود
و این حکم خالی از قوه نیست حتی در شهید هرچند در شهید بلکه مطلقا احوط ترک است نبش
آنکه در قبر او یا در شکم او مال قیمتی مانده باشد چه از خودش باشد یا از غیر علی الاقوی حتی مثل
گوشواره و انگشتر قیمتی که وصیت بدفن با او نکرده باشد که در این وقت جایز است نبش یازدهم آنکه بجهت
اثبات حق و شهادت بر عین او نباشد پس اگر نبش کنند بجهت ارث یا بجهت عده زن یا بجهت جنایتی که بر
میت شده یا از میت شده جایز است نبش بشرط رجاء ثبوت حق به نبش پس اگر رجاء نباشد یا بجهت
تغییر صورت میت که نتوان شناخت جایز نیست نبش دوازدهم آنکه دفن شرعی شده باشد پس اگر در
گودی که بحد قبر نرسد دفن شده یا آنکه رو بقبله دفن نشده یا آنکه از روی جهت رو بقبله دفن شده
یا آنکه بی غسل و بی کفن و بی حنوط یا در غیر مکانیکه وصیت نموده و اذن اولیاء در آن نبوده دفن نموده
در این وقت جایز است نبش علی الاقوی و همچنین اگر فرض شود که میتی را دفن نمودند و هنوز پوسیده
نشده یا آنکه نبش قبر او جایز نشده با اینحال نبش قبر او نمودند و میت دیگر را در آن قبر دفن نمودند حال
بخواهند که این قبر را نبش کنند بجهت دفن میت ثالثی مثلا پس باید در جواز نبش ملاحظه میت اول را نمایند
نه دوم را که اگر استخوان جسد اول باقی است نبش مرقوم حرام است هرچند فرض شود که استخوان جسد میت
دوم خاک شده باشد و اگر استخوان جسد میت اول خاک شده باشد جایز است علی الاقوی نبش مرقوم هرچند
استخوان جسد میت دوم هنوز خاک نشده باشد بلی احوط ملاحظه میت دوم نیز میباشد بجهت آنکه
هرچند حدوث دفن در حال اول محرم بوده ولکن بقاء او بر وجه حرام نبوده در فرض مرقوم و شاید از این

در بیان کیفیت نبش قبر میت است

میت را باشد نقل اموات متعارف بوده که مشاهده شده که غالباً آسیبی ملوث نشده است و علما منع نقل نکرده‌اند بجهت
این احتمال یا از جهت احتمال وجود محل صحیح دیگر یا از جهت آنکه علم به نبش و حصول دفن در آن ندارند و تعیین
مکان آنکه بیرون خارج میشد از آنجا و حصول یا اشتباه شبهه محصوره بوده باشند و بر فرض که بدانند قاعده
شبهه محصوره معارضه با عموم قاعده تسلیط صحیح نمیکنند یا از جهت آنکه علما قائل به منع نیستند بلکه
جواز نبش قبر در وقتیکه خوف فساد میت یا پاره پاره شدن آن یا هتک حرمت میت باشد برای تدارک
اصل غسل که تمام اغسال ثلثه یا بعض آنها داده نشده باشد اصلاً هر چند بجهت عذر باشد یا بجهت
غسل فاسد یا بجهت اصل کفن یا اتمام کفن یا وصف کفن بلکه برای بیان و اجیاد کفن بلکه برای تدارک نماز خالی از
قوه نیست هر چند برای تدارک نماز غالباً حاجت به نبش نیست بجهت امکان نماز کردن بر قبر بسبب همان که بجهت
ادخال بعضی از اجزاء میت باشد پس اگر سر میت را بعد از دفن بیابند ملحق به نبش کنند ضرر ندارد هر چند
مشکل نبش قبر و اظهار جسد است علی الاقوی و لکن جایز اگر در ظاهر میت بچیزی دفن نمایند که
ظهور جسد میت نباشد جهارم آنکه مظنه زنده شدن میت در قبر نباشد پس اگر احتمال عقلائی برود که
زنده شده در قبر در این وقت نبش جایز است یا نه ظاهر آنکه نبش از روی احتیاط باشد نهایتش آنکه نبش قبر
بجهت اصلاح مشاهده بلکه امینت را در آنجا دفن کرده‌اند نباشد و الا جایز بلکه بعضی ذکر کرده‌اند که جایز
نبش اگر چه بجهت اصلاح محل دفن و مقبره باشد بلکه گفته‌اند که جایز است نبش اگر در خانه دفن شود و تعمیر خانه
موقوف باشد به نبش مثل آنکه از جهت اضطرار که باید محل قبر یا چاه قرار دهند یا آنکه بنیان دیوار قرار دهند
و بدانکه لازم نیست فرض نبش قبر چه حرام باشد چه نباشد آنکه میت را دوباره در همان قبر که نبش
کرده‌اند دفن کنند بلکه اولیاء میت یا دیگران یا اذن اولیاء هر جا که خواهند دفن کنند و بعضی تجویز کرده‌اند
بر کسیکه عمداً میت را از قبر بیرون آورده است بوجه غیر مشروع در حق او بخصوص نه دیگران فرموده‌اند
که ممکن است در حق او حکم بوجوب اعاده شود و این در صورتی متجه میباشد که این شخص نه اذن از ولی
در غیر مکان اول که دفن شده والا لزوم اعاده در همان مکان اول اشکال است پس مدار دفن بعد از نبش
در حق همه مردمان اذن اولیاء میباشد علی الاحوط حتی در جائیکه استخوان میت باقی باشد که بعد از نبش
استخوان را در همان مکان دفن کنند یا جائیکه ولی اذن بدهد هر چند احتمال سقوط اذن ولی در مثل
استخوان شده یا متلاشی شده خالی از قوه نیست و لکن احتیاط اولی است قدم و سوم و چهارم از محرمات
سیلی بر رو زدن و روی خراشیدن و گیسو بریدن بلکه جماعتی ذکر کرده‌اند که حرام است گریبان چاک
کردن جامه از برای غیر پدر و برادر و اقارب در حق پدر و برادر جایز است بلکه در حق پدر بلکه در حق برادر
نیز ممنوع مقتضای بعضی از اخبار بودن نیست که صحیح باشد و فرد خارج از متعارف و بعضی حرام دانسته‌اند

در بیان کیفیت دفن میت است

نوحه کردن مشتمل بر دروغ و بکلمه و باطل و هلاک باشد نیز حرام دانسته‌اند و امّا نوحه بحق چه بشعر و چه بغیر
شعر ضرر ندارد بلکه جایز است که نوحه کنند و مزد بگیرند نوحه‌سرایان چنانچه وقف بر نوحه کنندها
و وصیتهای ایشان نیز جایز است و بعضی نوحه در شب را مکروه دانسته‌اند و البته کریه و غلط
جایز و کراهت ندارد و حرمت نیز ندارد مگر آنکه مشتمل بر جزع و بی‌صبری و عدم رضا بقضای
خداوند باشد که در آن وقت اگر حرام باشد از جهت دیگر است و بعضی مکروه دانسته‌اند نشستن
از برای تعزیه را زیاده بر یکروز و نباید دو روز بلکه از بعضی حرمت استفاده می‌شود و حرمت و کراهت
هر دو ضعیف است و بعضی مضایقه نیست کراهت نشستن زیاده بر یکروز بالذات با قطع نظر از قصد
دیگر مثل آنکه قصد نماید در نشستن زیاده بر یکروز زیاده شدن قرائت قرآن و دعا و فاتحه برای میت را
تا اینکه از برای میت نفع شده و منحصر شود و لکن حرمت این مذکورات و کراهتش در حق غیر اولیاء الله است
است و اما در حق اولیاء الله از انبیا و ائمه اطهار و فاطمه زهرا بلکه علما و شهدا حرمتش محل اشکال
است چنانچه استحبابش نیز ثابت نیست بالنسبه بخصوص آنچه آن بزرگوار یعنی سیّد الشهدا روحی و روح
العالمین فداه کرده‌اند اهل بیت طاهره خود را از آن مثل روضه خوانی و شبیه‌ها و صدا بلند کردن و لطمه
سینه بر رو زدن بلکه مطلق طپانچه زدن چه بر سر و چه بر رو بلکه دست بزانو زدن که در بعضی از
احادیث هست که موجب حبط اجر و ثواب است هر چند آنچه را اهل در تعزیه‌داری و حرمت شعائر الله
باشد و حرمت آن معلوم نباشد ضرر ندارد انشاء الله تعالی تتمه هرگاه زنی حامله باشد و بچه‌اش در
شکمش مرده باشد و علم بمردنش حاصل شده باشد پس اگر خوفی در بودن طفل در شکم برای زن حامله نباشد
بودنش ضرر ندارد و اگر خوف باشد باید کاری بکنند که آن طفل از شکم بیرون بیاید بهر نحوی که ممکن باشد
و بهر علاجی که میسر شود و لکن مقدّم بدارند آنچه را که بحال طفل و حامله آسان‌تر و ملایم‌تر است هر چند
با اینطور که دست را داخل در فرج زن نمایند و طفل را پاره پاره نمایند و بیرون آورند از جهت حفظ
مادر و مباشر این امر اولا شوهر و بعد زنان شوند با امکان و با عدم امکان مردان اینکه محرم باشند
از پدر و برادر و پسر و با عدم امکان مردان بیگانه و اگر حامله بمیرد و بچه زنده باشد پس اگر ممکن
باشد بیرون آوردن بچه بدون پاره کردن شکم میت همان متعین است و با عدم امکان پهلوی چپ
بشکافند و بچه را بیرون آورند و بعد از آن بدوزند هر چند قطع نداشته باشند بزنده ماندن
بچه بعد از خروج بلکه اگر قطع داشته باشند که بعد از خروج نیز بچه خواهد مرد باز لازم است
اخراج طفل بلکه کافی است در لزوم اخراج طفل اینکه اگر در شکم بماند و دفن کنند زودتر خواهد مرد
و اگر موت و حیوة طفل معلوم نباشد شکافتن جایز نیست و هرگاه بچه زنده و حامله نیز زنده باشد

ولکن

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

ولکن فوت نشود در حق مادر و بچه هر دو باشد در این صورت لازم است که منتظر تقدیر الهی شوند

خاتمه در بیان اغسال مستحبه است بدانکه مجموع اغسال مستحبه چند قسم است اول قسمی است که زمان خاص دارد جهت شرافت آن یا حکمتی دیگر باعث مشروعیت و سبب استحباب آن شده و آن بسیار است اول غسل جمعه و آن علی الاقوی مستحب است نه واجب و استحباب آن ثابت است در حق مرد و زن هر دو و تاکید در حق مردان بیشتر است و همچنین از این رو بنده هر چند بنده باید از نماز مولی بگیرد که بجا آورد و زن مستحب [illegible] مثل سایر مستحبات [illegible] صحیح نیست بلکه استحباب او ثابت است در حق حاضر و مسافر و در حق کسی که بجا آورد نماز جمعه را یا بجا نیاورد بلکه برای طفل ممیز نیز مستحب است علی الاقوی و احادیث در فضیلت این غسل بسیار است از آن جمله منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و روحی له الفداء که غسل جمعه پاک کننده است از گناهان و کفاره گناهانی است که واقع میشود از جمعه تا جمعه دیگر بلکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و روحی له الفداء در مقام ملامت بعضی از اشخاص میفرمودند که تو عاجزتری از کسی که ترک غسل کند بلکه در حدیث است که غسل جمعه باعث پاکی غسل کننده است از جمعه تا جمعه دیگر بلکه در حدیث وارد است که غسل جمعه همیشه [illegible] تا جمعه دیگر بلکه از جمعه ما قبل [illegible] و زیادتی تاکید در ترک غسل جمعه به مرتبه ای است که از خداوند طلب آمرزش از گناه نماید بلکه در حدیث است که با ترک غسل عمداً [illegible] وقت نماز غسل کند و نماز را اعاده کند بلکه [illegible] جمله از اخبار کراهت ترک غسل جمعه نیز معلوم میشود و وقت آن علی الاقوی از ابتدای طلوع صبح صادق از روز جمعه است تا ظهر آن که بعد از آن قضا میشود هر چند احوط آنست که تا زمانی که وقت نماز جمعه باقیست بلکه تا غروب قصد ادا و قضا ننماید و جایز نیست مقدم داشتن غسل جمعه مگر آنکه در روز پنجشنبه خوف داشته باشد از نبودن آب در روز جمعه در وقت ادای آن یا [illegible] و غسل نیز برای مستحبات و مقدمات آنکه در این وقت جایز است که در روز پنجشنبه مقدم بدارد غسل جمعه را و غسل نماید به نیت تقدیم خصوصاً اگر خوف نبودن آب در وقت قضا نیز باشد بلکه جماعتی تقدیم غسل جمعه را بهتر از قضا دانسته اند و تصریح به افضلیت تقدیم نموده اند بلکه بعضی تصریح نموده اند که در این حکم با فضیلت تقدیم بر قضا مخالفی ندیده ام بلکه بعضی شب جمعه را نیز ملحق نموده اند به روز پنجشنبه در جواز تقدیم غسل جمعه با خوف نبودن آب بلکه بعضی مطلق خوف تعذر از استعمال آب را [illegible] باعث تقدیم غسل جمعه دانسته اند هر چند به سبب [illegible] باشد بلکه بعضی مطلق خوف فوت غسل در یوم جمعه را مجوز تقدیم دانسته اند بلکه با خوف عدم تمکن از استعمال آب یا نبودن آن در روز جمعه و در روز پنجشنبه با تمکن از آن در روز چهارشنبه تقدیم غسل در یوم چهارشنبه و همچنین تا یوم شنبه نیز محتمل است و بهتر آنست که اگر عدم تمکن از استعمال آب [illegible]

خاتمه در بیان اغسال مستحبه است

یا قبول نمودن تعالی بنحوی که ضرر بحال او نباشد و اعتقاد تقدیم غسل جمعه قربةً ... اگر مستحق
شود استعمال آب در روز جمعه متعسر که لا یتوقع وجود آن باشد این وقت مضایقه از تقدیم غسل جمعه در پنجشنبه
نیست و اگر با اعتقاد نبودن آب مقدم داشت غسل جمعه را و در اثنای غسل معلوم شد بودن آب تمام کردن
غسل بقصد مرقوم مشروع نیست فظاهر آنست که حتی بعضی نخوان بلکه جایز و اتمام از مشروعیت عمل
جمعه نیست چنانچه تقدیم یا تعقیب وضو شرط صحت غسل جمعه نیست علی الاقوی چنانچه بعد از آن
جمعه با نوم یخوان از مبطلات وضو مبطل غسل جمعه نیست بلکه بعضی ذکر نموده اند که حدث واقع
در اثنای اغسال زمانیه مطلقا ضرر ندارد بلکه بعضی ذکر نموده اند که هرگاه کسی غسل جمعه بکند باعتقاد
اینکه روز جمعه میباشد و بعد معلوم شد که پنجشنبه بوده و این روز جمعه بوده یا آنکه شنبه بوده
یا باعتقاد پنجشنبه از جهت تقدیم یا باعتقاد شنبه از جهت قضا غسل نماید و بعد معلوم شود که جمعه
بوده در هر دو فرض غسل صحیح است و مجزی از غسل جمعه میباشد و اگر نوعی دیگر از اغسال زمانیه را
قصد نموده و بعد معلوم شد که آن زمان مقصود نبوده بلکه جمعه بوده یا آنکه قصد جمعه نموده
بعد معلوم شد که جمعه نبوده و غیر جمعه از ایامی بوده که در آن غسل مستحب است در این وقت آن غسل فاسد است
ولکن صحت غسل در این فرض نیز خالی از وجه نیست و وقت قضا ممتد است تا آخر روز جمعه تا غروب
روز شنبه بلکه امتداد وقت قضا تا جمعه دیگر خالی از قوت نیست چنانچه در بعضی اخبار وارد است ولکن
چون خلاف مشهور است اقتصار نمایند در قضا به همان روز شنبه بلکه بهتر آنست که در شب شنبه هم قضا نکنند
که از بعضی ظاهر میشود که زمان قضا خصوص روز شنبه میباشد نه شب شنبه و بعضی شرط کرده اند
در مشروعیت قضا تمکن از ادا و ترک نمودن آنرا عمداً یا سهواً یا جهلاً که اگر ترک نموده از جهت عدم
تمکن از استعمال آب در وقت ادا مشروعیت قضا ثابت نیست ولکن مشروعیت قضا حتی با عدم تمکن از
ادا خالی از قوت نیست خصوص اگر نذر کرده باشد غسل جمعه را و ترک نموده عمداً یا سهواً هرچند
عمد کفاره را باید بدهد بلکه اگر مقدم داشت غسل جمعه را بجهت خوف نبودن آب در وقت ادا ولکن بعد
این متمکن از ادا شد اعاده نماید آن غسل را در روز جمعه هرچند بعضی اعاده را مشروع ندانسته اند
بلکه اگر در روز جمعه اعاده ننموده قضا نماید بلی اگر متمکن از ادا نشده قضا ساقط است بی شرط
اعاده و قضا با تقدیم غسل در پنجشنبه تمکن از ادا میباشد و اگر تمکن از قضا باشد نه از ادا اعاده یعنی قضا
مشروع نیست ولکن مع ذلک مضایقه از قضا در روز شنبه ندارم بجهت احتمال مطلوبیت والله العالم
و آخر وقت ادا افضل است از اول وقت قضا و اول وقت قضا هرچه نزدیکتر باشد به آخر ادا میباشد افضل از
آخر وقت قضا و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و روحی له الفداء منقول است که هرکه غسل جمعه نکند

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی
محمد و آل محمد و اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین پس از غسل و دعا پاک می‌شود ان شاء الله و اما جمیع دیگر
دیگر از اغسال مستحبه غسل در ماه مبارک رمضان است که در لیالی طاق آن جمیعا غسل مستحب است و در دهه
آخر در جمیعا غسل مستحب است چنانچه در حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در دهه آخر
ماه مبارک رمضان میان مغرب و عشا غسل می‌کردند و در شب بیست و یکم بخصوص غسل مستحب است در اول
و یکی در آخر شب جهت نماز شب و فقها از آخر شب که در آن نماز شب می‌خوانند و هر گاه اقتصار نماید بغسل اول شب
چنانچه جایز است که اقتصار نماید بغسل آخر شب بلکه جایز اگر بملاحظه غسل مطلق شب قدر یا طاق یا ماه
رمضان المبارک اگر غسل اول شب را نموده یک غسل در وسط شب و یک غسل در آخر شب نماید به نیت غسل در
سبب عدم مشروعیت غسل آخر شب نمی‌شود چنانچه مشروعیت غسل مخصوص با آن سبب عدم مشروعیت مطلق غسل
شد بلی اگر غسل مخصوص را اول شب بجا آورده ترک نماید غسل مطلق شب را بجهت قوت احتمال ان اغتسال در شب
بعضی از بزرگواران فرموده‌اند که اگر در شب غسل نموده ترک نماید غسل در آخر شب را بجهت احتمال اینکه
فضل مخصوص در مشروعیت غسل آخر شب و این بخصوص خالی از قوت نیست هر چند خالی از مناقشه نیست و در شب اول
غسل در نهر جاری مستحب است و مستحب است که سی کف آب بسر بریزد که باعث رفع تشنگی از بدن می‌شود تا آخر
نهر آن است که در او غسل کنند چه با ترتیب و چه با ارتماس ولیکن بعضی از بزرگواران تصریح کرده‌اند که اگر آب را
بریزند بجای نهر و غسل کنند در جای دیگر چه دور و چه نزدیک عمل بحدیث کرده است و شرط نیست بودن در نهر
و این هر چند احتمال افشان است ولکن مخفی نیست که ایشان کافیست و مخفی نیست که این سی کف را بعد از غسل بر سر بریزد
یا قبل از آن و ظاهر اینست که این سی کف عمل مستقلی می‌باشد نه جزء غسل می‌باشد و نه شرط آن بلکه ظاهر اینست که
در اول هر سال خیر مجدد نیز این غسل مستحب می‌باشد چنانچه استحباب الغسل مخصوص بشب نیست بلکه غسل و سی کف آب
بجهت در اول روز سال از محرم یا ماه مبارک نیز مستحب می‌باشد که هر یک اول سال می‌باشد بلکه مجلسی اعلی الله
مقامه در زاد المعاد می‌فرمایند که در جمیع شبهای ماه مبارک رمضان غسل مستحب است ولکن روایتی که ظاهر
الدلاله باشد بنظر نرسیده بلکه بر فرض دلالت استحباب غسل در جمیع لیالی شهر مبارک رمضان بدلیل ظاهر الدلاله
بر استحباب غسل در جمیع اجزاء شب نمی‌بینیم بلکه بر خصوص بین عشائین وارد شده است ولکن مخفی نماند فرمایش
این بزرگوار کافیست در استحباب غسل بقصد قربت در هر جزئی از اجزاء شبهای ماه رمضان که باشد بنا بر این عدد غسل
لیالی شهر رمضان المبارک بحسب ظاهر اخبار دیگر و غسل خواهد بود جایز اگر غسل شبهای ماه مبارک را
سقوط قرص شمس بعد از غروب آن بجا آورد چنانچه در حدیث است و از آنها غسل شب عید فطر و عید قربان که جمیع
اجزای این دو شب ظاهر اینست که غسل مستحب باشد هر وقت از شب که باشد و لکن بعضی [illegible]

اغسال لیالی ماه مبارک رمضان

غسل شب عید فطر

شب را بعد از غروب آفتاب نماید چنانچه بعضی از علما نقل کرده اند که روایت شده که غسل شب عید را قبل از غروب
بجا آورد اگر معلوم شود که شب عید است چهارم غسل در روز عید فطر و عید قربان بلکه بعضی این دو
غسل را واجب دانسته اند بلکه در حدیث است که اگر کسی غسل عید را فراموش نموده تا وقت منقضی شده
باشد و وقت باقی باشد غسل کند و نماز را اعاده کند بلکه در بعضی از روایات است که غسل عید قربان واجب
است ممکن است معنی وجوب مجهول السبب یعلم تاکد استحباب بجهت کسی که با ضیق وقت و این دو غسل را از طلوع فجر بجا آورد
تا ظهر و اگر از ظهر گذشت ترک کند غسل روز عید را و لکن بجا آورد نیت نه بقصد قضا و نه بقصد ادا
انشهر نیز دارد و مستحب است که غسل روز عید فطر را در نهر جاری بجا آورند و هرگاه نهر جاری نباشد خود
بنفسه از چاه و بخواند تحصیل آب غسل باید از روی خشوع و فروتنی و باید غسل را در زیر سقف نماید و
و مباشر در نشستن نماید و در وقت اراده غسل در روز عید فطر بگوید اللهم ایمانا بک و تصدیقا
بکتابک و اتباع سنة نبیک پس از آن بسم الله بگوید و غسل کند و بعد از غسل بگوید اللهم اجعله
کفارة لذنوبی و طهر دینی اللهم اذهب عنی الدنس خلاصه در یوم عید فطر وارد است و در عید اضحی نیز اگر
باین طریق عمل نماید شاید بد نباشد پنجم غسل روز ترویه که هشتم شهر ذی حجه باشد ششم
غسل در روز عرفه قبل از زوال یا هر وقت که بخواهد هفتم غسل در روز عید غدیر که هجدهم شهر
ذی حجه باشد پیش از زوال به نیم ساعت یا هر وقت که بخواهد و لکن پیش از نماز روز عید بجا آورد که بهتر
است هشتم غسل روز مباهله که بنابر مشهور بیست و چهارم ذی حجه می باشد بلکه اگر غسل مباهله را در بیست
یکم یا بیست و پنجم یا بیست هفتم بلکه در همه این ایام نیز نماید باحتمال آنکه روز مباهله باشد شاید بد نباشد
و بعضی گفته اند که این غسل بجهت عمل مباهله یا هر روز که شخص بنا بر مباهله می باشد نه آنکه بجهت روز مستحب باشد
و منتها از این بیست هرگاه مباهله با مطلق خصم وارد است اعضا مشروع باشد انتهی نهم غسل شب نیمه
شب نیمه شعبان دهم غسل روز مبعث که بیست هفتم شهر رجب است یازدهم غسل روز مولود که هفدهم ربیع
الاول می باشد و اگر در دوازدهم ربیع الاول نیز این غسل را بجا آورد باحتمال آنکه روز ولادت آن بزرگوار این
روز باشد شاید بد نباشد دوازدهم غسل در ربیع الاول سیزدهم غسل روز نوروز و در تعیین
اختلاف عظیم می باشد و لکن اگر در روز اول از سال فرس که روز اول انتقال شمس ببرج حمل باشد غسل نماید
بلکه هر روزی که احتمال بدهد که روز نوروز باشد نیز غسل نماید شاید بد نباشد چهاردهم غسل در
پانزدهم غسل روز نیمه رجب چنانچه بعضی ذکر کرده اند بلکه از بعضی روایات استفاده استحباب غسل در
روز اول رجب و روز آخر آن نیز میشود شانزدهم غسل روز دحو الارض که بیست و پنجم شهر ذی القعده است و بعضی گفته اند که روز
بیست پنجم شهر ذی القعدة الحرام است و از بعضی علما ظاهر میشود که غسل مستحب است برای هر زمان شریف بلکه

چهارم غسل روز عید

پنجم غسل روز ترویه

ششم غسل عرفه

هر مکان

خاتمه در اغسال مستحبه

هر مکان شریف و بعضی از اغسال مستحبه غسل مکانی میباشد که شرافت مکان باعث مشروعیت و علت و سبب آن
شده است مثل دخول مکه و مدینه و دخول حرم مکه و مدینه و غسل دخول خصوص مقامات که
مسجد الحرام و مسجد النبی است و غسل برای دخول مشاهد مشرفه و بدانکه اغسال اربعه از دخول حرم مکه
و دخول خود مکه و دخول مسجد الحرام و دخول بیت الله و اغسال ثلاثه در حرم مدینه و خود مدینه و
مسجد النبی صلی الله علیه و آله جایز است بلکه بهتر است غسل زیارت حضرت رسول الله تداخل اغسال اربعه نیز
جایز است و اگر مکرر داخل شود و غسل را مکرر کند بهتر است خصوص اگر فاصله زیاد شده باشد قسم سیم
از اغسال مستحبه اغسال فعلیه میباشد که بعد از فعل مستحب است و آن نیز بسیار است اول غسل بعد کشتن وزغ
که چلپاسه باشد که از برای ثواب کشتن او و نقل است که خارج از گناهان و شکرانه این نعمت غسل مستحب است بلکه
این غسل از غسل توبه میباشد بلکه بعید نیست که هر کس او را بکشد مثل اینست که شیطانی را کشته باشد
و بعضی گفته اند ثواب بیشتر از بعضی کشتنها است و گفته اند اگر کشتن بعضی دلیل بر کمال ایمان است دویم
غسل کسیکه رفته باشد به تماشای مصلوب بعد از آنکه غسل داده شده است سیم غسل مولود که مستحب است غسل طفل
بعد از ولادت و از بعضی محققین است ... غسل بیک روز یا دو روز شده است و امثال اینها تا روز هفتم نیز محتمل است حتی
اولی عدم تحدید به هر قوم است بلکه بعضی گفته اند که غسل مولود باید بالفعل طول نکشد بنحویکه عرفا غسل مولود
صادق نباشد و بعضی غسل ... در غسل مولود جایز ندانسته اند چهارم غسل توبه از معاصی
خصوص کبیره و خصوص توبه از کفر اصلی یا ارتدادی پنجم غسل برای کسیکه برود برای دیدن مصلوب که
او را بدار کشیده اند هر چه باشد یا محق باشد بشرطیکه سه روز گذشته باشد لذا باید ای بدار کشیدن
نماز روز مرده است و شرط آنکه نظر نیز محقق شود و بعد از سه روز اگر بخواهد بدار کشیده باشند چون دیدن
بر سه روز حرام است بلکه گذاشتن مصلوب بر دار بیش از سه روز حرام است چه عقوبت بلکه بعضی گفته اند که اگر
مصلوب باطل باشد به روز اول نیز غسل نماید بلکه از بعضی علما نقل شده است که حرام است رفتن
بسوی مصلوب و فصل بین بعد از سه روز و بعض قبل که نگاه کند اولا بعد از سه روز بلکه غسل اول
و واجب باشد توبه از او بلکه گفته اند که غسل شرط صحت توبه میباشد و حدیث است که هر کس برود بسوی
کسیکه بدار کشیده شده است پس نظر کند بسوی او پس واجب است غسل و بعضی شرط کرده اند که نظر و سعی
باید هر دو بعد از سه روز باشد که اگر هر دو در سه روز باشد یا آنکه سعی در سه روز باشد و نظر بعد
سه روز باشد غسل نیست و نیز شرط کرده اند که نظر از روی قصد و اختیار باشد نه نظر اتفاقی و نیز نظر
اجباری شرط کرده اند که نظر برای غرض صحیح مثل ادای شهادت یا تحمل شهادت بر عین او نباشد ششم
غسل کسیکه تفریط نموده است در بجا آوردن نماز کسوف و خسوف بدو قیدیکه تمام قرص گرفته باشد و احتمال

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

دارد که این غسل برای قضاء این نماز باشد که بعد بجا آورد هفتم غسل برای کسیکه شب ...
امر بکه موجب غسل و باعث حدث اکبر باشد از او صادر شده باشد و در این وقت عمل احتیاطا ...
آن امر غسل نماید هشتم غسل برای کسیکه به او آب مظنون النجاسة نجس شده باشد نهم ...
از دیوانگی خوب شده باشد دهم برای کسیکه غسل با نقص بجا آورده از جهت علت مثل جبیره و غیر
دیگر او و از جهت ضرورت و عجز و بخوانکه مستحبات که غسل را بعد از زوال العذر اعاده نماید یازدهم
غسل برای کسیکه در ثوب مشترک منی ببیند و شرعا معلوم نشد که از کیست دوازدهم غسل از برای کسیکه
قبل از مردن نجس شده بود یا آنکه مطلق سبب اغسال الواقع حدثا اکبر برای او حاصل شده بود ...
برای آن سبب پیش از غسل میت سیزدهم غسل از برای ظهور آثار سما و چهاردهم غسل از برای زنیکه
خود را خوشبو کند برای غیر شوهر خود که در حدیث است که قبول نمیشود از او نماز مگر آنکه غسل کند
از طیب خود مثل غسل کردن از جنابت و شاید مراد غسل نو بر باشد چنانچه احتمال دارد که مراد بشستن آن
طیب باشد نه غسل کردن از جهت آن پانزدهم غسل از برای صبی که بالغ شده باشد شانزدهم غسل
از برای کسیکه شراب خورده باشد و بخوابد ... که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
که نیست کسیکه در مستی بخوابد مگر آنکه عروس شیطان شود تا صبح پس چون صبح شود واجب است بر او
که غسل جنابت کند باعتبار آنکه شیطان با او جماع کرده است پس اگر غسل نکند قبول ننماید حق تعالی از او
نه توبه را و نه کار خوب را که بعد از او کند و غیر از اینها بسیار است ... شامل استحباب
از اغسال مستحبه اغسال فعلیه میباشد که غسل برای او قبل از فعل مستحبات ...
از برای وقوف بعرفات و وقوف بمشعر سیم و چهارم از برای طواف زیارت و طواف نساء پنجم و ششم احرام حج
و عمره چنانچه انشاء الله بتفصیل میآید و از برای زیارت پیغمبر و ائمه هدی و فاطمه زهرا و انبیا و اوصیا صلوات
الله علیهم بلکه بعضی ملحق کرده اند زیارت اموات مؤمنین را بلکه احیاء ایشان را نیز هر چند ...
تامل است و استحباب غسل زیارت ائمه چنانچه ثابت است در حال حیات ایشان همچنین ثابت است در حال رحلت ایشان
بلکه زیبنده ... آیه شریفه خذوا زینتکم عند کل مسجد تفسیر شده است بغسل در نزد ملاقات امام علیه السلام ...
نیست در استحباب غسل زیارت دور و نزدیک هفتم از برای نماز حاجت بلکه برای خود حاجت خواستن نیز
هشتم برای طلب باران نهم از برای نماز طلب خیر از خداوند استخاره و دعا ... بلکه ...
... دهم برای عمل استفتاح که در نیمه رجب بجا آورند ...
مرفوع است یازدهم از برای کسیکه جنب شده باشد بجماع و اراده عود بجماع داشته باشد و بعضی از
رساله ذهبیه نقل نموده اند که حضرت امام رضا علیه السلام فرموده که اعاده جماع بدون غسل باعث جنون ولد ...

[illegible]

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

۷۰ [illegible] دهم و سیزدهم غسل از برای کسیکه اراده غسل دادن یا کفن کردن میت نماید چهاردهم غسل برای
نماز شکر پانزدهم غسل برای اخذ تربت طاهره سید الشهدا روحی له الفداء بقصد اینکه در کتب
و شفا و غیر آن بکار برد شانزدهم غسل برای کسیکه اراده سفر دارد خصوصا سفر زیارت سید الشهدا
روحی له الفداء هفدهم غسل از برای کسیکه بخواهد ائمه هدی صلوات الله علیهم را در خواب ببیند که در
حدیث است که هر کس را حاجتی باشد بخدا و اراده داشته باشد که ائمه را ببیند و بشناسد قدر و مقدار
خود را در پیش آنها و بخواهد استعلام این را باشد که بشناسد موضع حاجت را است غسل نماید که در این
شب مناجات نماید [illegible] خواهد دید [illegible] خواهد شد بواسطه ما هجدهم
اعاده غسل احرام از برای کسیکه بخورد یا بپوشد چیزیکه جایز نیست از برای محرم نوزدهم اعاده غسل
احرام از برای نائم و محدث بحدث بیستم اعاده غسل [illegible] حرمین و مسجدین و زیارت از برای محدث بحدث
غسل بیست و یکم غسل برای نماز [illegible] بیست و دوم غسل مظلوم میکند ظلم کنند یعنی مظلوم میکند بخواهد
[illegible] اوقات [illegible] انتظار [illegible] و نماز کند پس غسل میکند و دو رکعت نماز میکند در زیر آسمان
پس دعا میکند و میخواند و ان [illegible] اللهم ان فلان بن فلان ظلمنی و لیس لی احد اصول به علیه غیرک
فاستوف لی ظلامتی الساعة الساعة بالاسم الذی اذا سألک به المضطر اجبته فکشفت ما به من ضر و مکنت له فی
الارض و جعلته خلیفتک علی خلقک فاسألک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تستوفی ظلامتی الساعة الساعة
و بجای فلان بن فلان اسم ظالم و پدرش را ذکر میکند و اگر زیان خود شده ظلم نماید بخود [illegible]
اگر بصورت دعا باشد بهتر است بیست و سوم غسل نماز برای کسیکه خوف از ظالم داشته باشد پس غسل
میکند و دو رکعت نماز بجا آورد و زانوی خود را برهنه میکند و نزدیک مصلای خود قرار
میدهد پس صد مرتبه میگوید یا حی یا قیوم یا حی لا اله الا انت برحمتک استغیث فصل علی
محمد و آل محمد و ان تلطف بی و ان تغلب لی و ان تمکر لی و لا تمکر بی و ان تکیدلی و لا تکید بی و ان تکفینی مؤنة [illegible] فلان
ابن فلان اسم شخص و پدرش را میبرد و ظاهر آنستکه دعای بعد از نماز و غسل شرط صحت نباشد بیست و
چهارم غسل از برای دفع نافله [illegible] که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم را روزه بدارد و
در وقت زوال روز پانزدهم غسل نماید و بیست و پنجم اعاده غسل [illegible]
بعضی ظاهر [illegible] هر چند [illegible] الا از اشکال [illegible] بیست و ششم [illegible] نمیرسد [illegible]
بیست و هفتم غسل از برای حجامت هر چند بعضی روایات وارد [illegible] بلفظ جمع [illegible]
و [illegible] غسل از برای نماز طلب باران
هر چند ظاهر بعضی [illegible] غسل از برای طلب باران [illegible] نماز طلب باران [illegible]

[illegible]

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

اول آنکه اگر غسل نموده برای زیارت یا عملی در اول روز باقیست غسل او تا تمام روز چنانچه اگر غسل نمود
برای زیارت مثلا در اول شب باقیست غسل او تا تمام شب بلکه اگر در اول روز غسل نمود باقیست غسل او
تا آخر شب بعد از آن روز چنانچه اگر در اول شب غسل نموده باقیست غسل او تا آخر روز بعد بلکه اگر در وسط
روز یا شب مثلا غسل نمود باقیست تا وسط روز دیگر یا شب دیگر پس در اغسال فعلیه که قبل از فعل بجا
میآورند یک روز یا یک شب بلکه یک روز و شب بلکه بقدر بیست و چهار ساعت باقی میباشد دویم
آنکه نواقض وضو حتی نوم مبطل اغسال فعلیه نمیشود پس هر غسلی نموده باقیست برای فعلی که برای
او غسل نموده اگرچه خوابیده باشد یا حدثی از او صادر شده باشد و همچنین در غسل احرام و سایر
افعال بلکه غسل برای او مستحب میباشد بلکه اعاده مستحب است هرگاه در اثنا صادر شود یکی از نواقض وضو خصوص
خواب و خصوص اگر نواقض وضو در اثنای اغسال مستحبه صادر شود سیم آنکه اغسال زمانیه از قبیل
غسل روز عید فطر و لیالی رمضان و نحو آن از چیزهائیکه مخصوص وقت مخصوص برای آن وارد نشده جایز است قضا
نمودن خصوص اگر با احتمال مطلوبیت باشد هرچند احوط ترک قضا نمودن است در غیر غسل جمعه و در غیر
غسل در شبهای قدر چهارم آنکه بعضی تقدیم غسل زمانیه را جایز ظاهرا دانسته اند با اخبار مشروعیت ندانسته اند
الا در غسل جمعه از برای کسیکه خوف نبودن آب داشته باشد و محتمل است که این حکم را جاری بدانیم در
سایر اغسال زمانیه پس خوف نبودن آب یا تعذر استعمال آب در آن زمان مجوز تقدیم بدانیم و غسل را در
غیر وقت با احتمال مشروعیت تقدیم میشود که مشروع بدانیم پنجم آنکه از بعضی از علما ظاهر میشود که بعضی
با قطع نظر از اسباب و غایات فی نفسه طاعت و خیر میباشد مثل نماز و روزه و این محل تامل میباشد هرچند
مراعات این قول ضرر ندارد ششم آنکه اغسال فعلیه که گذشت که بر دو قسمند یک قسم آنکه فعل یا امری
سبب مشروعیت غسل شده که استحباب غسل بعد از حصول آن امر میباشد مثل تقصیر در بجا آوردن نماز
کسوف یا خسوف یا سعی بجهت دیدن بر دار کشیده یا بجهت کشتن چلپاسه و قسم دیگر آنکه غرض و غایت انسان
باشد اما اغسال که فعل سبب مشروعیت آن شود غسل او موخر میباشد و ممتد است وقت آن تا مدت العمر
آنکه موقت بوقت خاصی باشد هرچند فوری میباشد چنانچه بعضی تصریح کرده اند و اما غسلیکه غایت
آن فعل باشد پس مقدم میباشد غسل او ولکن با فاصله زیاد مثل یک روز و یک شب یا بیشتر باشد از آن فعلی که
برای او غسل کرده هرچند تعجیل و مقارنه شرط نیست هفتم آنکه اغسال مستحبه مکانیه و زمانیه و
فعلیه هیچیک رافع حدث نیستند پس محتاج میباشند در رفع حدث شرعی بوضو و هیچیک از آنها بعد
از آن و چه در اثنای آن هشتم آنکه اگر غسلها واجبه و چون مخصوص شود مثل دخول وقت نماز یا ادا
نماز قضا یا نحو آن ولکن سبب موجود شده باشد مستحب است بجا آوردن آن باستحباب نفسی چنانچه

دویم نواقض وضو نواقض اغسال فعلیه نمیشود

خاتمه در بیان اغسال مستحبه

بنا میشود که مستحب نیز میشود بجا غسل برای عمل زیارت و خواندن دعا و تلاوت قرآن نه همه
آنکه اغسال زمانیه را با اختیار بهایی نیست که مفصل بیاید زیرا زمان مکرر غسل لیالی فرد ماه که
غسل شبهای عید ماه مبارک رمضان را چنانچه گذشت بلکه غسل شب عید فطر را نیز چنانچه بعضی از
علما ذکر کرده‌اند چنانچه گذشت و احوط با اختیار علامه نقل اعاده اغسال زمانیه است مطلقاً و اما غسل
مکانی پس باید که پیش از دخول در امکان باشد هر چند جواز غسل بعد از دخول در امکان خالی
از قوت نیست ... آنکه اگر کسی غسل واجب کند حاجت بغسل مستحب نمودن ندارد هر چند التفات
بغسل مستحبی نداشته باشد یا آنکه التفات داشته و قصد آن نکند بلکه قصد عدم نیز بکند کفایت
واجب از غسل مستحب نیز خالی از قوت نیست بجهت قوت احتمال حصول غرض از غسل مستحب بغسل واجب نیز
و اکمل این اگر کسی غسل جنابت نموده در روز جمعه مثلاً احتیاج باعاده غسل از برای روز جمعه و زیارت
و سایر اغسال مستحبه ندارد هر چند تداخل اغسال را در واجب و مستحب جایز ندانیم با آنکه بر فرض جواز
تداخل وقوع تداخل مشروط بقصد آنها جمیعاً بدانیم بلکه اگر بملاحظه احتیاط و احتمال زیادتی
کمال بعد از غسل واجب غسل مستحبی نیز بجا بیاید باید بنا بر اینها باشد بعد از هم آنکه مقصود از اغسال
فعلیه غالباً و چنانچه اینست با کمال فعلی می‌باشد که بعد از آن بجا می‌آورد که غسل رفع منقصت آن نماید
یا جبران عمل یا هر دو می‌باشد که از او صادر شده و غسل مولود یا بجهت حصول معنویت در طفل
یا بجهت رفع مس شیطان از او است و بخوان دعوا از هم آنکه بعضی از اجلاء علما ضبط اغسال مسنونه
نموده‌اند بلکه ... بسیار رسانیده‌اند و همه اغسال را بر سه قسم نموده‌اند زمانیه و فعلیه و مکانیه را
داخل در فعلیه نموده‌اند که دخول در مکان فی الحقیقه بسبب شرف و عزت غسل است و فعلیه را دو قسم نموده
غایتی که فعل ... غایت غسل است و سببیه که فعل سابق سبب شرعیه غسل شده است و این تقسیم هر چند
ضرر ندارد چنانچه تقسیم ما باربعه نیز ضرر ندارد هر چند ضبط عدد بعضی با کمتر یا بیشتر و ارجاع همه اغسال
بثلاثه یا اربعه و اندراج بعضی از افراد در بعضی از اقسام نیز محل مناقشه است والله العالم مقصد
در تیمم است بدانکه تیمم واجب است در صورتی که ممکن نشدن وضو و غسل بجهت اول آنکه نداشتن آب بجهت
بیرون رفتن وقت نماز هر چند در خارج وقت آب یافت شود چه بودن آب در حضر باشد یا در سفر سفر
معصیت باشد یا طاعت دوم آنکه نرسد آب بجهت ترس درنده و دزد و فساق و رختوون و غلام امرد و صاحب
طلب ... بغیر حق یا اهانت بغیر حق یا خوف جان و ناموس و مال اگر معتنی به باشد نه مثل آنکه چند
این خوف سبب ... مؤمن باشد و مدار خوف بر غالب ناس می‌باشد جبان و شجاع رجوع بغالب ناس نماید
بلی اگر ترسد و بسبب پیدا شدن دشمن یا شیر درنده بکند و تیمم بکند و خلاف آن معلوم شود تیمم صحیح است

مقصد

٧٩ چنانچه اگر جنب مفرط منشاء عرق و ضرر دیگر مثل آنکه خوف شود یا جنون شود باعث تیمم میشود سیم آنکه ترسد از
بسبب رفتن بجایی که نتواند خود را باب برساند یا آنکه بترسد از ... یا آنکه برساند
بنودن رفتن بچاه و نه بودن آلات آب کشیدن و چنانچه نبودن جامه و مثال آنکه عمامه را بخواهند
بیکدیگر ببندند و هرچند پاره کردن عمامه باشد یا برساندن جامه باب چه گاه آب کند و اگر دلو
بسازند مادامیکه متضرر نشود پاره کردن نظر بیکه محتاج باشد نماید یا آنکه باعث نقص عقلا گردد
چهارم آنکه خوف ضرر بدن داشته باشد باستعمال آب یا شدید بحادث شدن مرض یا زیاد شدن یا طول کشیدن
مرض و هرچند شک داشته باشد بنحویکه باعث صدق خوف شود اگرچه شکش از وسواس نباشد
و قول طبیب کافر باعث مظنه باشد شود معتبر است و الا مراعات مظنه خود نماید از ... اشراق
یا آنکه بحسب غالب احوال خود و تجربه سابقه بفهمد و اگر مرض جزئی و بسیار کم باشد که عقلا اعتنا بان
نمیکنند باعث تیمم نمیشود و اگر مرض در محلی باشد که شستن آن من باب المقدمه واجب باشد احوط آنست که جمع
کند میان وضو یا غسل که مقدمه علمیه و تیمم چنانچه اگر دو مرض متضاد داشته باشد که علاج یکی
باستعمال نکردن آب باشد و علاج دیگر منحصر باستعمال آب باشد و تحمل یکی از آنها اصعب یا خوف یا طول
از دیگری نباشد یا آنکه هر دو مرض از جمیع جهات مساوی باشند جمع نماید میان تیمم و وضو یا غسل و هرچند
هر دو مرض ... اقوی ... باشد و اگر تیمم نمود باعتقاد آنکه وضو یا غسل ضرر دارد و بعد خلاف
آن معلوم شود ضرر نداشته ... چنانچه اگر استعمال آب کند بگمان آنکه ضرر ندارد و خلاف آن معلوم شود ضرر ...
یا غسل ندارد علی الاقوی و اگر چنانچه جنب شود عمدا با وجود آنکه بداند غسل ممکن نیست یا آنکه متضرر
بغسل میشود جایز است جنب شدن با حلال خود و صحیح است تیمم و حرام است غسل با فرض تضرر و نماز با صحیح
است و قول بوجوب غسل با فرض ضرر ضعیف است ... میسر نبود آب بجهه آنکه آب ... است که
نمیدهد بکسی و ... بانکه ... بخرد ... اصلا یا آنکه بقیمتی ... که ... قیمت آن
هرچند بچهار برابر باشد که صاحب آب زیاده روی در قیمت میباید بخرد بلکه ... ضرر بحال او داشته باشد
بالفعل یا بالمال مثل ... که ... آب ... نفقه خود را در سفر و توقع وصول مال در
سفر نداشته باشد و خصوصا اگر ضرر ... باشد که باعث هلاک یا فقر و فاقه او شود یا آنکه باعث بی غذایی
یا بی لباسی او ... شود پس مجرد زیادتی از ثمن مثل که معتبر است امکان و زمان باشد باعث تیمم نمیشود
یا اضعاف مضاعف زیاده بر متعارف باشد و بمقدار هزار اشرفی باشد یا زیاده باشد در حق بعضی از اشخاص
بلکه اگر بذل قیمه مزبور ضرر بحال او داشته باشد در آنوقت لازم نیست اگرچه بنحوی باشد که مذکور شد
یا آنکه مثلا ... او را از اعتبار ... بیندازد و از بعضی ظاهر میشود که فوت مقصود و حاجت ...

مقصد سیم در بیان تیمم است

ضرورت نباشد و ضرورت باعث جواز تیمم است مثل اینکه هرگاه کسی یا قاصدی یا صیادی که صید کند بجهت تجارت یا بجهت
لهو و لعب اگر برگردد بجهت تحصیل آب مطلوبش از دستش میرود و اینها هر چند خالی از قوت نیست و لکن با خوف
یا امکان ندرک هرگاه کسی برگشتن نتواند مگر اینکه برگشتن سبب فوت رفقا و شود ششم خوف تشنگی
بر خود یا غیر خود از انسان یا حیوان از خود یا غیر خود داشته باشد خواه ماکول اللحم باشد یا نه و معنا
باشد کشتن آن حیوان و لکن اراده کشتن نداشته باشد یا اینکه ممنوعا نباشد کشتن آن هر چند آن حیوان
در حیوان مملوک که در ذبحش ضرری باشد و بر نهد ذبح نمودن است بلی شرط است که آن حیوان یا انسان محترم
باشد و خونش هدر نباشد مثل انسانی که بجهت کفر یا غیر آن خونش مباح شود و مثل سگی که بی نفع
که سگ خانه و باغ و گله و مانند آن نباشد و از نبودنش متضرر نشود و عطش بحدی بوده باشد که خوف
هلاک یا عروض مرض یا مشقت شدیده یا ضعف باشد و آب قدر زائد نداشته باشد که کفایت
ضرورت او بکند از خوردن بقدر ضرورت و طبخ بقدر ضرورت یا نان پختن بقدر ضرورت چه ضرورت
بالفعل باشد یا بالمال و با خوف تشنگی اگر وضو بسازد یا غسل کند اقوی صحت وضو و غسل است
هفتم آنکه در استعمال آب درد شدیدی عارض شود که بحسب عادت نتوان متحمل آن شد یا آنکه موجب
بدتری مفرطی باشد که چاره بدان نباشد که معتد شود یا آنکه خائف باشد یا آن بدتری و کرمی را باید
از حصول عروض مرضی در حکم مرضی باید بحیری باشد بالفعل اگر خوف سوء عاقبت داشته باشد و عادة تحمل او ممکن
باشد باعث تیمم نمیشود چنانچه بحیری سرب و کرمی نیز چنین است که باعث تیمم نمیشود مگر با خوف سوء
عاقبت یا عدم تحمل او عادة و هم چنین کلام است در تیمم که استعمال آب سبب تکرر ابو بشت شرعی شود
خوف شود یا سبب درشت شدن آن شود بنحوی که قبیح المنظر شود که بدان آیه میر از دیدن آن هشتم آنکه
بیابان آب محتاج باشد بدلیل فحشا کما سیجی که مالک شخص نباشد پس تیمم میشود که خواستن آب یا سوال
یا قبول یا هبه آن یا قرض آن یا هبه و قرض ثمن و مقدمات تحصیل آب از ریسمان و دلو و مانند آن بعاریه و غیره
از واجب نمیشود بلکه قبول امور مزبوره مطلقا بی منت نیز محل تامل است هر چند احوط قبول است مطلقا
ما دام ممکن ذلک و غیره هم بی منت قبول نباشد علاوه بر امتنان نفس قبول بلکه احتیاط آنست که
ما دام ممکن آب یا قیمت آن یا مقدمات تحصیل آن موجود باشد تیمم ننماید حتی در فرض استکراهی قبول آنچه
و هم چنین بلکه صحیح عملش آنکه وقت ضیق شود از استعمال آب طهارت آنکه وقت کفایت وضو یا غسل
نداشته باشد هر چند بقدر یک رکعت باشد بجهت دور بودن آب یا مسافتی که اگر ببرد اجزاء در وقت خارج بجهت آن
وقت خارج شود و بقدر یک رکعت از وقت ادراک نماید خواه معطل گذاشتن یا تحصیل آن را تا آخر وقت
یا اضطرار او و هم چنین اگر آب موجود باشد و لکن وقت وسعت وضو یا غسل نداشته باشد مثل آنکه

مقصد سیم در بیان تیمم است

از خواب بیدار شود در وقتیکه اگر وضو بگیرد یا غسل بکند آفتاب طلوع میکند یا آنکه خوف طلوع آفتاب ٨١
باشد که در آن وقت تیمم میکند علی الاقوی نه آنکه غسل کند و نماز را قضا کند بلی احوط جمع است
بین ادا با تیمم و قضا با وضو یا غسل و اگر ترک تیمم نماید و مرتکب وضو و غسل شود بنیت قضا [illegible] نماز
یا غیر آن از غایات دیگر احوط حکم ببطلان میباشد خصوص در وقتیکه از برای همین نماز وضو یا غسل
بعمل آورد هرچند صحة وضو و غسل خالی از قوه نیست خصوص اگر وضو یا غسل از برای غیر آن نماز
از غایات دیگر بعمل آورد و اگر کسی برای نماز جمعه حاضر شده باشد و حدثی از او صادر شود یا [illegible]
ناسی برای جمعه [illegible] باشد که اگر بیرون رود و وضو بسازد نماز جمعه از او فوت میشود تیمم کند
و نماز جمعه را بجا آورد و احوط آنست که نماز ظهر را نیز بکند با وضو [illegible] با جامه نجس
بنجاستیکه معفو نیست و آب کفایت از غسل یا وضو و ازاله نجاست هر دو را نکند هر چند جمع قطرات
غساله وضو و غسل را باشد و لکن کفایت از ازاله آن بکند و چیزی داشته باشد که تیمم بآن نماید [illegible]
لازم است که نجاست را بشوید و برای وضو یا غسل تیمم نماید و اگر چیزی نداشته باشد که تیمم بآن نماید
آب را در وضو یا غسل صرف نماید و نماز را با نجاست نماید چه نجاست در بدن باشد یا در لباس و اگر آب کفایت [illegible]
[illegible] بکند [illegible] ازاله یا غسل [illegible] پس [illegible] اگر تمام [illegible] هر کدام را بنماید
کفایت نکند مخفف نجاست [illegible] احوط است [illegible] تیمم [illegible] آب موجود است [illegible]
شود از استعمال آب و [illegible] وضو یا غسل کند هرچند بعنوان [illegible]
انکه محتاج شود یا خوف احتیاج داشته باشد مثل شرب یا [illegible]
صرف کند آب را در طهارة پس در این وقت تیمم کند پس اگر آب [illegible] داشته باشد که اگر صرف کند در طهارة
خوف [illegible] باشد [illegible] حرام داشته باشد وجوب طهارة با آب ساقط است و اگر کسی در مواضع غسل [illegible]
اسم خدا [illegible] یا قرآن نقش کرده باشند متعین میباشد در حق او اینکه وضو بگیرد یا غسل نماید [illegible]
ممسوح [illegible] هرچند بعضو او مماسی یا غسل او مماسی باشد یا آنکه محو آن نقش نماید فی الامکان و اگر [illegible]
ممکن نباشد مثل اینکه آب [illegible] داشته باشد که محتاج [illegible] باشد در اجرای آب بآن نقش [illegible]
غیر از دست نباشد که با او استعانت در اجرای آب و ایصال آب بآن نقش یا اینکه آن نقش در موضع مسح وضو باشد
بنحو استیعاب در این وقت تیمم نماید چنانچه بعضی تصریح کرده اند که اگر وضو یا غسل موقوف [illegible] باشد
محرم باشد تیمم نماید بنا بر این اگر آن نقش در مواضع تیمم نیز باشد [illegible] ساقط میشود [illegible]
میشود و لکن احوط آنست که با تیمم وضو نیز بسازد یا غسل کند و لکن با [illegible] ایصال آب
نقش اگر آن نقش در موضع غسل باشد یا مسح آن عضو و اگر آن نقش در مواضع مسح وضو یا تیمم باشد

٨٣ و مع ذلك وضو یا غسل یا تیمم جبیره نیز نماید که چون نسبت بالا اینکه نقش یکند اید و صحیح نماید و با عدم امکان
و منع و مسح اقتصار کند نیست یا مسح موضع ما عدای اینکه نقش یکند طهارت ما ثبت بالقضا
کند مسح ما عدای اینکه نقش یکند طهارت تراب به و اکر مع ذلك نیز وضو بسازد یا غسل نماید یا تیمم نماید
یا مسح آن عضو کند این اضطرار از مجوز و صحیح به تیمم نیز و تیمم چنانچه از شهید و غیر ان ظاهر میشود و در
امر ایرشو یا نه طهارت ما ثبت و تیمم بجای اینکه باید باشد و اکر آب بکفایة تمام وضو نکند
جمع غسل و قطع اینها باید اکرچه مضاعف الاحوط که باعث بطلان نشود با بستن زمین
نماید باید ترک کردن اعضا آنچه وضو میتوان از زمین اکر باعث هلاك کند لازم است تیمم و اکر
کسی آب باشد یا شد و عمدا اینرا از وقت باید از وقت تلف کند یا بخشد بدیکری یا صرف کند
دیکری کند با آنکه بداند که در وقت نماز آب نخواهد داشت با آنکه با طهارت بوده و عمدا طهارة خود را
باطل کند با آنکه بداند عمدا وضو یا غسل نماز را از آب باشد از تحصیل آب در آخر وقت تیمم بعد از آن
صحیح است هرچند بعضی صورتها از معصیت کرده باشد و اکر با طهارة باشد و بداند که اکر وضو را
بشکند تیمم کند وضو برای نماز در وقت نخواهد شد البته نشکند وضوی خود را اما اکر ممکن او
ضرر بدنی حاصل نباشد نکند غذای نباتی با جزئی که محتاج بتجدید وضو شود یا اکر
اکر وضو و غسل هر دو واجب شود بر مکلف و آب بقدر وضو باشد یا آب غسل تنها باشد هیچ
و عوض یکی تیمم نماید و اکر آب بقدر یکی از آنها باشد که یا وضو یکند یا غسل تنها بکند مختار است
ما بین وضو ساختن یا غسل کردن هرچند احتیاط یا غسل اولی است خصوص با الاشتغال مکلف یکی محتاج غسل
نباشد یا شد چون مکث در مساجد و قرائت سوره عزایم و اکر از برای هیچکدام آب نباشد اصلا یا بقدر
هیچ یکی از این دو نیز تیمم کند علی الاحوط و احتیاط این است که یك تیمم بجای وضو و تیمم دیکر
بجای غسل نماید و اما کافی است برای جنب که محتاج به وضو و غسل هر دو نباشد
اشکال است هرچند کفایة بیك تیمم بقصد البدلیة وضوی یا غسل خالی از قوه نیست و بدانکه
اکر کسی آب نداشته باشد یا آنکه علم داشته باشد که در وقت نماز آب نیابد و بداند هرچند تفحص بکند
این وقت و جستجو نفعی ندارد و اکر آب نداشته باشد و نداند که در فلان مکان آب هست باید برود
و آب بیابد بشرط بقاء وقت نماز و عدم خوف عدو و ضرر بدنی و عدم مشقت شدید الا که خوف نباشد
باشد تا موضع آب و رفتن باید بقدر انداختن تیر باشد و اکر نداند که آب در فلان موضع است او
بکند هر چهار سمت اکر تفحص کند آب نیابد تیمم باید نماید و در وقت باید که در زمین هموار بلند
و پستی و بحال الشجار جانب بقدر مسافت دو تیر پرتاب ضعیف و از جهت تیر انداز و هواء و بیاد

مقصد سیم در بیان تیمم است

۶۱۳ جهات که مدخلیت در شنیدن آواز دارد و بقدر پرتاب یک تیر یا دو تیر در زمین سنگلاخ یا ناهموار و یا پر
و بلندی و یا اشجار طلب آب نماید و اگر مکلف رفتن خود را مثل مرکز دائره قرار دهد و از جهات تیمم مشار الیه
تفحص نماید ضرر ندارد بلکه شاید بهتر باشد و اگر بعضی از این سمت هموار و بعضی ناهموار باشد
احتیاط ملحوظ نماید همه را از زمین هموار و از تحدید بدو شرط لعده هر نیست بلکه در مثل بیابان شاید
و اندازه برای طلب آب در غیر بیابان نیست بلکه هرجا که احتمال دهد وجود آب را در او باید تفحص نماید
هرچند در میان محله و قافله و جماعت باشد چنانچه از بعض ظاهر احکام فقها برای تیمم اندازه نیست
بلکه باید با بقاء وقت و عدم خوف و انقضای وقت این قدر طلب کنند تا آنکه مایوس شود یا آنکه خوف
فوت وقت حاصل شود و با یأس از وجود آب یا تحصیل آن طلب ساقط است و باید در همه جهات
داشته باشد یا در بعضی از جهات بلکه احوط آنست که با عدم یأس تفحص نماید هرچند علم بخبر عدلین
که آب نیست اگر از خبر عدلین یأس حاصل نشود بنا بر اقوی سقوط وجوب تفحص باشد و خبر عدلین به
نبودن آب یا عدم امکان تحصیل آن چنانچه احوط بلکه اقوی عدم سقوط وجوب تفحص است با اخبار عدل
واحد اگر باعث یأس نشود و اگر ممکن نشود که خود طلب آب نماید واجب است که غیر او را بقدر نائب بگیرد باجرت
یا تبرع بشرط آنکه بذل اجرت بنحوی باشد که ضرر رساننده نباشد و احوط آنست که نائب محل اعتماد باشد
بطوری که از خبر او علم حاصل شود اگر ممکن شود و الا دو عادل نائب بگیرد و الا یک عادل و الا اقرب
و الا هر که ممکن باشد بشرط آنکه مفید ظن باشد اگرچه اطمینان باو بیشتر حاصل باشد و وقت طلب آب
بعد از دخول وقت نماز است و اگر پیش از وقت یا بعد از وقت قبل از شروع بنماز یا بعد از یک نماز تفحص نموده
دوباره تفحص نمودن لازم نیست مجددا خصوصا برای نماز ثانی مگر آنکه احتمال تجدید آب را بدهد
علی الاحوط و اگر با وسعت وقت و احتمال تحصیل آب طلب آب ننماید و تیمم کند تیممش باطل است هرچند
بعد ظاهر شود که آب نبوده یا آنکه تحصیل آب ممکن نبوده و بدانکه اگر جمع شوند میت و کسی که بی وضو
باشد و کسی که جنب باشد و آبی که کافی هر سه را نکند هرچند بجهت غسل میت وضو برای غسل جنب و غسل جنب
برای غسل میت بجهت آنکه غسل میت غسل طاهر و مطهر است علی الاقوی نیست اگر آب مال یکی از اینها باشد
لازم است که صرف در مصرف همان کس شود و اما اگر آب مال غیر باشد اختیار با مالک است که بهر کدام بخواهد
بدهد الا آنکه بهتر آنست که مالک اختیار جنب نماید و باو بخشد چنانچه در بعضی از اخبار است
نظر بآنکه غسل جنابت فرض است که در قرآن ذکر شده است بخلاف غسل میت که واجب است از سنت
پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب شده است و در قرآن ذکر نشده است و در بعضی از اخبار هست که میت را نیز
غسل دهند و بدانکه تیمم بدل میشود از برای هر غسل و وضوئی که رفع حدث کند یا مبیح شود

مقصد سیم در واجبات تیمم است

مس خط او و غسل او و مسلس البول و المنی و غسل جنب برای داخل شدن در مسجد و مکث در آن و دست گذاشتن
خط قرآن و بخواند از جنب و حایض بنا بر آنکه وضو و غسل شرط جواز ارتکاب این امور باشد پس جایز است بودن
این مثلا تیمم برای داخل شدن در مسجد و مکث در آن و دست گذاشتن خط قرآن و غیر آن هر چند وضو و
غسل شرط ارتکاب این امور نباشد پس واجب می‌شود برای هر چه که وضو و غسل برای او واجب است و مستحب است
برای هر چه که وضو و غسل سنت بوده برای رفع حدث حتی وضوی تجدیدی بنا بر آنکه رفع حدث می‌کنند حتی
آنکه گذشت که اقوی این است که وضوی بقصد تجدید بعد بفرض عدم صحت وضوی اول رافع می‌باشد
حتی بر وضوی قبل از وقت بجهت آماده شدن برای نماز در اول وقت هر گاه فرض شود که مکلف
بداند که از اول وقت تا انقضای چهار رکعت بعد از آن به انقضای مقدار تمکن از طهارت عذر مسقط
تکلیف حاصل می‌شود از جنون یا حیض و بخواند که در این وقت هر چند لازم نیست تحصیل الطهارة
قبل از وقت لکن اگر با طهارت هم بوده وجوب اقدام بنماز فوری محل تامل است لکن ظاهر این است
وجوب اقدام بنماز فوری با الطهارة الاختیاریة یعنی وضو و غسل در حال الاختیار و با تیمم در حال
اضطرار محل کلام نباشد و اما وضو و غسلی که رفع حدث نکنند و مبیح صلوة هم نیست مثل
وضوی حایض و وضوی جنب و غسل جمعه و غسل احرام و غسل زیارت پس بدل شدن تیمم برای اینها
خالی از قوة نیست و اشهر ندارد و بنا بر آنکه هر گاه بر کسی واجب شده باشد خصوص طهارت بآب
بنذر یا عهد یا استیجار بخصوص که طهارت مائیه استیجار باشد و متمکن از آن نشود تیمم بدل آن
نمی‌شود و همچنین اگر نذر مطلق طهارت کند بلی اگر نذر متعلق بخصوص طهارت ترابیه نماید
در مقامی که طهارت ترابیه مشروع باشد یا آنکه نذر صلوة یا چیزی کند که مشروط بطهارت مائیه
باشد یا امکان در این وقت تیمم مشروع است و تیمم بدل می‌شود در مثل نذر و بخوانند و اما در استحباب
صلوة و بخواند که مشروط بطهارت مائیه می‌باشد و منعقد نشود پس مشروعیت تیمم در اینجا مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی واجبات تیمم چند چیز است اول اباحه مکان ضرب و مکانی که در آنجاست
و اباحه فضائی که در انقضاء دست و امر ثانی مسح می‌نماید و خصوص اگر محل تیمم کند و مقارن
باشد ضرب به تیمم نداد و علی الاقوی بقیه خاک بودن یا آنکه در حکم آن است مثل سنگ و لو
اقتضا بر خاک نسبت سفید باشد یا سرخ چنانچه هر چند اقوی در حال اختیار جواز تیمم
بر زمین حتی بر سنگ و آهک قبل از پخته شدن چنانچه اقوی جواز تیمم در حال غبار و مستعمل
تیمم در جاوی مسلک ... است بلی جواز تیمم بر سفال و آجر و گچ و آهک پخته در حال خالی از اشکال
نیست هر چند جواز تیمم به مثل سفال و آجر بلکه گچ پخته و آهک پخته خالی از قوة نیست لکن

وضوء تجدیدی حدث

مقصد سیم در واجبات تیمم

کن استعمال در تیمم نماید و اگر استعمال غبار نمود قضا را نیز ترک نماید الی آخر معادن تا آخر نماید و قسم
خاکستر از چوب سوخته و مانند آن نه از خاک شود بلکه از خاکستر مطلقا احتراز نماید علی الاحوط و اگر
مین و انچه در هنگام زمین است ممکن نشود تیمم نماید بغبار بلکه صاحب غبار باشد مثل نمد و یال حیوان و
خت و مانند آن از چیزهایی که صاحب غبار از خاک یا از مباح باشد نه خاکستر و مانند آن و مقدم بدارد
نحو و انکه غبار او بیشتر است و تیمم بغبار بدو نحو میشود اول آنستکه بدست تکان بدهد تا از شیء
ماحب غبار و اما اینکه غبار او جمع شود و بر خود غبار تیمم نماید دوم آنستکه بر همان صاحب
غبار که غبار را جمع نکرده و تکان نداده دست بزند و تیمم نماید و این هر دو جایز است هر چند
ولی بهتر آنست دوم بلکه بعضی دوم را جایز ندانسته اند با امکان اول و در تیمم بغبار قسم سیم
ض میشود و آن آنستکه ثوب و نمد و مانند آن را تکان دهند تا آنکه بر روی او از کثرت اجتماع غبار
خاک جمع شود بنحوی که خاک بگویند نه غبار در این صورت تیمم با امکان مقدم است بر دو قسم
ولو در حال اضطرار اگر فقد خاک شد و نداشته باشد که تمام کف دست را مرکب کند بخلاف ضرب او
زخال و سنگ با غبار و تیمم بگل نیز از سنگ خالص یا غبار خالص نماید و اگر گل بخاک بخشکاند تیمم
میکند فاصل باشد از احاطه تمام باطن هر دو دست مگر آنکه بنهد هر دو دست را بر آن برای احاطه
سایر مواضع و اگر تکرار ممکن نشود اکتفا بآن ضرب نماید و لکن نماز را قضا نماید چنانچه در
حال اضطرار اگر تیمم بیخ بخشد و آهک بخته و خاکستر نماید نیز صورت دارد و لکن بعد از آن نماز را
قضا کند و در حال اضطرار اگر ممکن از گل شود تیمم بآن جایز است بشرطیکه قدرت بر خشک
کردن آن بخشکیدن نداشته باشد و الا باید دست آلوده کردن تیمم مالید تا آنکه خشک شود و خاک شود و مانند آن نداشته
باشد بجهت ضیق وقت یا از جهت دیگر چنانچه در حال اضطرار تیمم بر برف را نیز بعضی گفته اند و تیمم
کل مقدم است بر خود گل چنانچه گل از خاک مقدم است بر گل از غیر خاک و اما ممکن است دست را تر نماید
بر دست گل شد و بعد از دست زدن هر دو دست را بهم بمالد و تیمم را تمام نماید هر چند لازم نیست که هر دو
دستی را بهم بمالد و اما برف و یخ پس اگر ممکن است که تر کردن آن و آب تحصیل نمودن از آن بقدر بلکه مسمی غسل
و نام شستن صادق شود پس همان مقدم است و الا پس اگر بمالد و اما مواضع وضو یا غسل و ثانیا بمواضع
تیمم ثالثا مثل خاک بر او دست زدن شاید بهتر باشد هر چند هر یک از این اقسام ثلاثه بمعنی است مخصوص
آخر که تیمم بر برف و یخ مثل تیمم بر کاه و چوب و مانند آن میباشد بر اعتماد بآنها نکند و بعد از آن نماز را قضا
کند و لازم نیست بودن مثل خاک و مانند آن در زمین پس جایز است تیمم بر دیوار و خاک جمع شده بجهت
دست تمام الواقع و کسی که تیمم میکند طاهر باشد و نجس نباشد حتی از نجاست معفو

وباعث قدرة بر تحصیل خاک طاهر تیمم ساقط نشود چهارم آنکه خاک و نحو آن مباح باشد پس اگر تیمم نماید
بر خاک غصبی عمداً و اختیاراً هر چند جاهل بمسئله باشد تیمم باطل است و اگر سهواً یا جهلاً باشد چهارم
بنحوی که در جهل بان معذور باشد مثل آنکه جاهل یا صغیر باشد بغصب خاک یا جاهل بحکم غصب بوده بجهلی که
معذور بوده پس تیمم او صحیح است و اگر قیمتی یا اجرتی فرض شود لازم است بر شخص تیمم کننده اداء
آن بمالک خاک و محبوس در مکان غصبی میتواند که تیمم کند در هوای غصبی و فضای غصبی و خاک پنجم
غصبی بشرط آنکه خود غاصب یا معین غاصب نباشد و کراهتی از مالک ظاهر نباشد و ضرری بر
مالک نرسد از تیمم براو پنجم آنکه خالص باشد عرفاً از چیزیکه تیمم بر آن جایز نیست هر چند کم باشد ششم
علی الاحوط ما دامیکه مستهلک نباشد ششم آنکه باطن هر دو دست و اعضای تیمم در وقت زدن و
مسح کردن همه طاهر باشد و نجس نباشد حتی از نجاست معفوه در نماز قبل از تیمم و نجاست سایر اعضا
ضرر ندارد در حال اضطرار و اختیار و لکن بهتر آنست که هرگاه آب موجود باشد بقدر ازالهٔ نجاست
اول ازالهٔ نجاست از بدن نماید و بعد از آن تیمم کند و اگر باطن دست و مواضع تیمم نجس باشد و ممکن
نباشد ازاله همه یا بعض آن تیمم کند با نجاست بشرط آنکه تعدی بخاک نکند یا آنکه نگذارد که تعدی کند و
اگر خیال تعدی نماید و ممکن نباشد منع آن تیمم نماید به پشت دست و اگر آن هم ممکن نباشد احوط
آنستکه تیمم بباطن دست نماید با همان نجاست متعدیه بخاک و نماز کند و بعد از آن قضا نماید و اگر بر هفتم
ظاهر و باطن هر دو دست نجاست متعدیه باشد یا آنکه در مواضع ممسوحه نجاست متعدیه باشد و ممکن
نباشد تطهیر یا خشک نمودن ساقط است تیمم هفتم نیت قربت و مقارن بودن نیت بزدن هر دو
دست که زدن دست بخاک اول افعال تیمم است نه مسح پس اگر حدثی بعد از زدن دست عارض شود
باطل میشود تیمم پس لازم است مقارنهٔ نیت بزدن با تعیین بدلیت از غسل یا وضو در صورت تعدد
بلکه مطلقاً علی الاحوط و نیت رفع حدث نکند بلکه نیت اباحهٔ صلوة و نحو آن نماید و اگر تیمم کند بدل
وضو یا غسلی و معلوم شود بعد از تیمم خلاف آن اعاده نماید تیمم بدل وضو را یا اعاده نماید
تیمم بدل غسل را مثل اینکه تیمم نموده بدل غسل جنابت و بعد معلوم شده که جنب نبوده بلکه غسل
مس میت یا غیر آن داشته هر چند عدم اعاده در تیمم بدل غسل نیز قوی است چنانچه هرگاه تیمم کند برای عبادتی
بزعم وجوب آن و بعد خلاف آن معلوم شود و لکن مشغول الذمه بود بعبادت دیگر که تیمم برای او جایز
بوده عدم اعادهٔ تیمم قوی است و احوط اعاده است و هرگاه تیمم نموده برای وضوهای متعدده یا
اغسال متعدده و بعد معلوم شود که بعضی از آنها نبوده تیمم صحیح است و هرگاه بداند که یک تیمم بر ذمه
دارد و لکن نداند که بدل وضو میباشد یا بدل غسل جنابت یک تیمم کند بقصد واقع و اگر احتمال تعدد

مقصد سیم در واجبات تیمم

تیمم بدل از جهت اینکه غسل جنابت در نفس واجب نیست باشد در این وقت بدل تیمم نماید و اگر مضطر
به تیمم غیر مشروع از جهت ترس و نخوان مان تیمم مشتمل باشد بر مشروع و زاید بر آن واجب نیست
داردن خصوص مشروع را به نیت فخارج نمود زاید را در مقام نیت هر چند احوط است [illegible] تیمم
دور کردن چیزیکه مانع باشد در موضع تیمم مثل انگشتر و نحو آن علی الاقوی و اگر حایلی غیر از جبیره
میان مسح کننده و خاک یا ممسوح باشد و ممکن نباشد رفع آن احوط آنستکه تیمم نماید با آن مانع
و نماز کند و قضا هم بکند و جبیره و موی در مواضع مسح مانع نیست بلکه اگر مسح جبیره یا موی جبهه
یا پشت دست نماید و بعد در اثنای تیمم جبیره برداشته شود یا آنکه موی تراشیده شود ضرر ندارد [illegible]
چند احوط اعاده است خصوصا [illegible] احتیاط نماید و تیمم مطلقا خصوصا تیمم بدل از غسل با آنکه باطن [illegible]
مسح نماید شاید بهتر باشد [illegible] رسانیدن تیمم کننده بنفسه هر دو دست خود را بر خاک [illegible]
بنحویکه از زدن صادق باشد عرفا نه آنکه آهسته [illegible] بگذارد که اسم زدن صادق نباشد یا [illegible]
محل شک باشد و نه اینکه مبالغه و اغراق در زدن نماید و اگر در زدن هر دو دست [illegible]
لازم است [illegible] معین [illegible] با اجزاء بنحویکه در مسائل سابقه گذشت و اگر زدن هر دو دست [illegible]
حتی با معین [illegible] زدن یکی و دیگری با معین بگذارد و اگر قادر بر زدن [illegible] کدام از دست
نباشد که خود بزند و لکن قادر بر گذاشتن هر دو دست بر خاک باشد اختیار نماید خود بگذارد [illegible]
نه آنکه نایب هر دو دست مریض را بزند و اگر از زدن و [illegible] با عانت و هم چنین از گذاشتن [illegible]
باشد در این وقت نایب هر دو دست خود را بر خاک بزند و بتیمم [illegible] و ظاهر آنستکه اگر
تعارض شود ما بین [illegible] اولا واجب لکن نه بمباشرة و استقلال و مرتبه بعد از آن لکن [illegible]
تیمم کننده و با استقلال مرتبه بعد مقدم است و لکن احوط جمع است و یک ضرب کافی است [illegible]
تیمم چه بدل وضو باشد و چه بدل غسل و احوط دو مرتبه است [illegible] در بدل وضو و احوط از آن
مرتبه است یکی برای جبهه و دیگری برای دستها است و یکی برای دستها [illegible]
آنستکه سه تیمم نماید حتی در بدل وضو یکی با یک ضرب و دیگری با دو ضرب و دیگری با سه ضرب [illegible]
ضرب برای غسل و وضو خاص نیست [illegible] مسح تمام جبهه بلکه قلیلی از بالا تر از هر چهار جهت [illegible]
بباطن هر دو دست بلکه [illegible] و [illegible] دو متعاقب هم از رستنگاه موی تا بالای [illegible]
بلکه تا مسح تمام جبینین من باب الاحتیاط و ابتدا با علی نماید در تیمم با مراعات الاعلی فالاعلی [illegible]
در وضو گذشت بلکه مراعات الاعلی فالاعلی بالنسبه بجمیع اجزاء جبهه نه بالنسبه با علی [illegible]
که مراعات الاعلی فالاعلی در یکسمت کفایت میکرد در وضو چنانچه گذشت و کشیدن تا اسفل دماغ

مقصد دویم در واجبات تیمم

و تیمم بدنی بهمواست و غسل کردن تمام جبینین و مسح احوط است و کذا [illegible] الامر نیست مسح کردن
مو و [illegible] و مثل کسیکه موی سر او بر پیشانی رسیده هر چند اینها تیمم بدل غسل باشد و اگر از جهة
اضطرار بسبب بعضی جبیره مثلا شود بایدکه تیمم نماید [illegible] با آنکه جمیع اعضاء را در غسل و جمیع مواضع
وضو را در وضو مسح [illegible] نماید هر چند [illegible] تیمم صحیح است [illegible] مسح ظاهر تمام پشت دست راست
از بند دست [illegible] الا [illegible] المقدم بباطن دست چپ و مسح ظاهر تمام دست چپ از بند دست
بالا و مسح ما بین انگشتان و اطراف [illegible] و زیادتی [illegible] الامر نیست [illegible]
استیعاب [illegible] مسوح حاصل نشود [illegible] مسوح نشود هر چند [illegible]
[illegible] انکه زدن [illegible] و مثل [illegible] باشد [illegible] جبیره و با امکان
اگر زدن باطن ممکن نشود اصلا اکتفا کند بزدن ظاهر کف یا بظاهر یکی و باطن دیگر و اگر زدن
باطن بعضی [illegible] با ظاهر [illegible] ممکن نشود و لکن [illegible] بعض [illegible] ممکن شود جمع
[illegible] امکان [illegible] نماید [illegible] وضع نماید و لکن اکتفا بوضع قوی
است [illegible] شود ما بین زدن باطن دست [illegible] و کذا [illegible] جبیره جمع احوط
چنانچه اگر [illegible] شود ما بین زدن [illegible] پشت [illegible] و کذا [illegible] احوط هر چند اول
اول قوی است [illegible] باشد و اقوی [illegible] اقوی است که [illegible] باطن
دست [illegible] اگر زدن بباطن ممکن نشود اکتفا نماید [illegible] باطن و اگر آنهم ممکن نشود اکتفا
نماید بزدن به پشت دست و اگر آنهم ممکن نشود [illegible] پشت دست نماید و [illegible] مسح
نشود که [illegible] شده پس اگر [illegible] صحیح [illegible] نماید [illegible] باطن نماید و اگر
دستها هر دو بریده باشد از فوق مفصل مسح دستها ساقط است [illegible] خود را بر زمین بزند
و جبهه را با او مسح کند با امکان و الا نائب بگیرد بلکه احوط آنست که خود نیز پیشانی را بخاک [illegible]
بمالد و اکتفا به نائب نکند چنانکه اگر [illegible] نشود پیشانی را بخاک باید [illegible] الاعلی فالاعلی
الاعلی [illegible] انکه [illegible] و اگر یکدست او [illegible] از بالای مفصل [illegible] تیمم نماید [illegible]
بخاک بمالد [illegible] جبهه را [illegible] علی الاحوط مسح نماید و پشت دست [illegible]
نماید [illegible] انکه خود افعال تیمم را بجا آورد [illegible] اشاره [illegible] با امکان نائب بگیرد هر چند
با اجرة باشد و لکن [illegible] در مسائل سابقه [illegible] تیمم [illegible]
و بعد مسح جبهه نماید و بعد مسح پشت دست [illegible] نماید و اگر خلاف ترتیب نماید
عمدا یا جهلا یا سهوا یا اضطرارا باید عود [illegible] نماید [illegible] و الا باعاده تیمم نماید

مقصد سیم در واجبات تیمم

۸۹ بر فرض اخلال بموالاة پایرهم موالاة هر چند تیمم بدل غسل باشد ولکن معنی آنکه فعلها
را پی هم بجا آورد که فصل عرفی حاصل نشود بلکه فاصله اگر چه ضرر ندارد شاید هم آنکه چیزی
که بر او تیمم میکند از خالص زمین و غبار و مثل آن مطلق باشد نظیر آب مطلق باشد که اسم آنها
بدون التزام با اضافه بر آنها صادق باشد مثلا اگر خاک [illegible] اگر اشنان و غبار [illegible]
نباشد چنانچه اشاره شد مقصد هم آنکه دستها را ماسح جبهه قرار دهد نه آنکه جبهه را ماسح دست
قرار دهد یا آنکه تماسح نمایند و هم چنین باطن یک دست را ماسح پشت دست دیگر قرار دهد نه آنکه پشت
دست را ماسح باطن دست قرار دهد و نه آنکه بنحو تماسح باشد پنجم آنکه مسح جبهه باید
بطول دو دست و طول جبهه باشد چنانچه در مسح پشت دست عرض ما سوی باید ملاحظه شود
و طول مسح در پس آخر و کف را منفصل از اول دست نگاه [illegible] جبهه را از [illegible] بکشد تا ابرو و در مسح
دست باید از بند دست بگیرد اعضا را از اول بند بلکه قلیلی بالا از مفصل ابتدا نموده بکشد بر طول
پشت دست دیگر و احوط آنستکه چیزی که بر او تیمم میکند از قبیل زمین و کلوخ سطح او مستوی با
و ناهموار نباشد و هرگاه دیوار باشد سوراخ نیز نداشته باشد و احوط آنستکه مسح
بتمام کف و باطن انگشتها هر دو قرار دهد نه آنکه اقتصار کند بکف دستها و باطن انگشتها و اولی
تنبیه اگر چیزی از خاک بدستش بچسبد هر چند مستحب است بلکه احوط آنستکه قدری بجنباند که
باز [illegible] کند هر چند تکان دادن دستها نیز مستحب است که [illegible] خاک بریزد چنانچه مستحب است که
در وقت زدن دستها بر خاک انگشتها را از یکدیگر جدا نماید چنانچه مستحب است که برای هر نماز
تیمم علیحده نماید و در اول تیمم بسم الله بگوید و [illegible] تیمم و دست را [illegible] عضو بلکه
تا مسح آن عضو تمام شود و اگر جنب تیمم بدل غسل نماید و بعد از آن حدث اصغر از او صادر شود
باید تیمم بدل غسل و [illegible] بدل وضو اگر آب [illegible] باشد تیمم بدل از وضو
اگر آب نداشته باشد هر چند [illegible] وضو تیمم بدل غسل با امکان آب [illegible] تیمم دیگر بدل وضو یا اعاده
آب احوط میباشد و تیمم برای عبادتی پیش از دخول وقت آن عبادت نباید مگر آنکه [illegible] باشد
که بعد از دخول وقت [illegible] قضا چهار رکعت عذری حاصل بشود که مسقط تکلیف نماز است مثلا
حیض که در آن وقت اگر تیمم نماید ضرر ندارد هر چند احوط در این فرض آنستکه تیمم نماید برای چیز دیگر
و بآن تیمم نماز کند در اول وقت و هم چنین باید بعد از دخول وقت تیمم نماید تا آنکه وقت تنگ
شود عرفا بلکه اگر با اعتقاد ضیق وقت تیمم کند و نماز کند و بعد معلوم شود وسعت وقت احوط اعاده
نماز است پس احوط نزد تیمم است با وسعت وقت هر چند اقوی جواز تیمم است خصوص بعد از یأس

تا آخر

مقصد هم در واجبات تیمم است

یا آخر وقت ... [illegible] زوال عذر در وسعت وقت نماز بجا آورد اول وقت ... [illegible]
... تیمم نماید ... تیمم نماز کند ... قصد کند ... تیمم قرائت قرآن یا نماز مستحبی ... نوافل ...
... تیمم جایز است و ... [illegible] نماز قضا ...
همیشه میتواند تیمم نماید بقصد ... [illegible] باشد و تیمم برای نماز ...
... وقت ... [illegible] الاحوط و اگر مطمئن باشد در وسعت وقت ... نماید
تیمم ... [illegible] ... حاصل شود برای نماز ... تیمم و احوط ... تیمم برای نماز استسقا ...
شروع امام بنماز ... [illegible] ... وقت ...
... [illegible] ... وضو و غسل را ... تیمم ... [illegible]
استعمال آب ... تیمم ... [illegible] ... وضو ...
... تیمم باطل میشود ... [illegible] ... تیمم ... آب ... باشد ...
و غسل ... [illegible] ... از نماز ... وضو یا غسل نماید
او باطل میشود ... [illegible] ... آب ... [illegible]
وضو یا غسل بجا آورد تیمم ... [illegible] ... وضو و غسل و تیمم ...
و از شرایط غسل و وضو ... [illegible] ... تیمم ...
... [illegible] ... تیمم ... [illegible]
مسح ... [illegible] ... شک ... [illegible]
... تیمم ... [illegible] ... وضو ... غسل باشد ...
... [illegible] ... احتیاط ... اگر شخص تیمم
ممکن از استعمال آب شود ... [illegible] ... باطل میشود تیمم و اگر ... رکوع ...
و بعد از شروع بنماز ممکن از استعمال آب شود باطل میشود تیمم و نماز و اگر بعد از رکوع باشد باطل ...
تیمم و لکن احوط الاعاده ... [illegible] ... وقت ... [illegible]
... احوط ... اعاده و قضا ... اسباب تیمم ... [illegible] ... نماز ...
... [illegible] ... آخر باشد ... اعاده و قضا ... [illegible] ... نماز ...
... [illegible] ... تیمم ... غسل ... [illegible] ... احوط ... نماز ... اعاده نماید
... غسل ... [illegible] ... تیمم ... [illegible]
جنازه ... [illegible] ... نماز جنازه ... باشد ... تیمم ... [illegible]

چه شب جنب باشد چه غیر جنب فراموش کرده باشد وضو را یا آنکه با عذر بتخت خواب شده باشد یا
چه آب نزدیک بتخت خواب باشد یا نه چه تعجیل در خوابیدن داشته باشد یا نه چه عازم بر وضو باشد
یا نه هر چند حدیث شامل همه صور نبوده نیست لکن یا این هم تیمم سابق غایت مباح میشود وضو نسبت
وضو یا غسل هم اگر در این تیمم نکند نیز ضرر ندارد و از بعضی از احادیث ظاهر میشود که این تیمم افضل از
وضو میباشد و باید دانست که مکروه است تیمم بر خاک راهها بلکه سنت است که تیمم کند بر خاک اعلی تپه‌ها یا کنار
راهها و هم چنین مکروه است تیمم بر زمین شوره زار بشرط آنکه نمک بر روی زمین نباشد و الا جایز نیست
و هم چنین مکروه است مطلق ریگ یا بر خصوص ریگ بیابان مرو بدانکه اگر کسی در مسجد الحرام یا
مسجد نبی صلوات الله علیه خوابیده و محتلم شده در خواب واجب است که بعد از بیدار شدن فوری تیمم
کند بجهت مباح شدن مرور و خروج از مسجدین و مرور نکند مگر بعد الاتمام تیمم و این حکم مخصوص
مسجدین میباشد نه سایر مساجد و الحاق مطلق جنب در این دو مسجد بمحتلم بعید نیست الحاق زن
بمرد و مثل الحاق حائض و نفساء بعد از پاک شدن و احوط آنست که در این تیمم قصد کند مباح بودن
خروج را و این را غایت تیمم قرار دهد و احوط آنست که اختیار نماید راهی اگر نزدیکتر باشد به بیرون رفتن یا
بلکه بعضی تصریح بوجوب آن کرده‌اند چنانچه احوط آنست که در افعال تیمم مسارعت نماید بلکه بهتر آنست که
مستحبات تیمم را نیز ترک کند اگر موجب زیادتی مکث باشد و بعضی گفته‌اند که اگر زمان در این دو مسجد یا
با نفاس عارض شود خارج نشود بدون تیمم و این حکم خالی از اشکال نیست بلی اگر زمان خروج کمتر
مکث باشد تیمم نماید بجهت خروج ضرر ندارد بلکه احوط است و ظاهر آنست که خروج بدون تیمم [illegible]
که بداند که در بیرون از مسجد متمکن از استعمال آب میباشد و الا احکم بوجوب خروج مشکل است بلکه
جایز است که تیمم نماید بجهت اباحه مکث و خارج نشود بلی احوط خروج است مقصد چهارم
در اقسام آبها است و آن نه قسم است قسم اول آب جاری و آن عبارتست از آبیکه از زمین بجوشد و [illegible]
اگر چه بدون جریان باشد مثل قنات و آن نجس نمیشود بملاقات نجاست هر چند کمتر از کر باشد بنابر اقوی
و نجس نمیشود بتغیر و لیکن بعد از زوال تغیر پاک میشود و در حکم جاری است حوضهای کوچک حمام
که متصل بخزینه باشد و هم چنین حوضهای کوچکیکه آب حمام از ساقیه در او ریخته شود و هم چنین آب
باران نیز در حکم جاری است چنانچه میآید و هم چنین چشمه ایستاده اگر چه جاری نشود کمتر از کر باشد بملا
قات نجاست نجس نمیشود بلکه اگر نجس شود بسبب تغیر پاک میشود بزوال تغیر و حاجت بکم کردن آب مثل
چاه و جوشش خوردن بآب تازه و امتزاج آب تازه با آب سابق نیست هر چند احوط است بلکه احوط ملاحظه
اشتراط کریت است در چشمه [illegible] ایستاده پس اگر [illegible] کر باشد نجس نمیشود مگر بتغیر [illegible]

91 بالجمله شرط آنکه عین نجاست باشد نه متنجس مگر آنکه بعد از حصول تنجس تغیر از اوصاف نجاست باشد مثل
آنکه خون که در آب بیفتد و آب سرخ شود نه مثل آب دوغ که سفید شود و بشرط آنکه تغیر بالفعل باشد نه بتقدیر پس اگر
نجاستی که اگر این نجاست رنگ یا بو یا طعم میداشت با آنکه این آب اگر [illegible] باشد
[illegible] از نجاست [illegible] میکند تغیر بالفعل هر چند [illegible] معلوم
نشود و ظاهر نشود بسبب [illegible] صفات آب باشد و بشرط آنکه بدانند که [illegible] تغیر در آب حاصل شده هر
چند [illegible] شرط است که تغیر بملاقات باشد نه بمجاورت چنانچه شرط است که متنجس مستقل در تغییر
آب باشد نه آنکه با انضمام چیزی دیگر تغیر حاصل شود [illegible] اگر جمع شود و بسر حد کر برسد پاک
نمیشود هر چند [illegible] کر باشد [illegible] و همچنین آب متنجس اگر کمتر از کر باشد بواسطه متنجس
آب طاهر [illegible] نجاست خود باقیست [illegible] اگر آب طاهر کمتر از کر را بقدر کر نمایند بواسطه آب متنجس
[illegible] نجس خواهد شد هر چند [illegible] شود [illegible] و اگر زوال التغیر شود پاک نمیشود
[illegible] با آب جاری یا کر [illegible] ملاقات [illegible] متصل شدن
و شرط [illegible] علی الاحوط [illegible] و شرط [illegible] چنانچه شرط [illegible] که
زوال التغیر [illegible] اگر آب قلیل [illegible] زوال التغیر شود و بعد از آن متصل
شود [illegible] شرط است که [illegible] بعد از کر [illegible]
و [illegible] مجموع [illegible] که [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و اگر شک [illegible] در کریت آب [illegible]
[illegible] آب [illegible] معلوم باشد حکم قلیل [illegible] کنند علی الاحوط و اگر قطع [illegible]
کریت و ملاقات نجاست هر دو حاصل باشد و زمان هر دو نیز معلوم باشد پس اگر زمان [illegible]
باشد و زمان ملاقات نجاست [illegible] واضح است که آب [illegible] و واضح است که [illegible]
و همچنین اگر تاریخ حدوث کریت معلوم باشد و زمان ملاقات نجاست مجهول آب پاک است چنانچه در عکس
آن [illegible] و اگر قطع [illegible] باشد [illegible] اقوی طهارت و احوط
اجتناب [illegible] بوده و اگر آب مسبوق بکریت بوده و قطع
[illegible] حاصل شده باشد و قطع بملاقات نجاست نیز حاصل شده باشد پس [illegible]
[illegible] آنکه معلوم باشد [illegible] زمان ملاقات [illegible] محکوم بنجاست
[illegible] معلوم نباشد [illegible] احوط حکم بنجاست [illegible] حکم بطهارت نیز [illegible]
اقوی [illegible] شرط آنکه عین نجاست [illegible] باشد [illegible] تاریخ ملاقات معلوم نباشد [illegible]

معلوم باشد در این قسم نیز احوط حکم بنجاست است هرچند حکم بطهارت نیز خالی از قوت نیست و اما فرق نبود
چهارم عکس این فرض است در این قسم آن آب محکوم بطهارت است مگر در جائیکه عین نجاست در حال
نقص موجود باشد پنجم آنکه تاریخ نقص معلوم باشد و تاریخ ملاقات مؤخر در این قسم حکم بنجاست
میشود ششم آنکه عکس این قسم میباشد در این قسم محکوم بطهارت است مگر آنکه عین نجاست باقی باشد در حال
نقص ششم [?] آب چاه و آن نجس نمیشود مگر آنکه رنگ یا مزه یا بوی آن بواسطه نجاست متغیر شود چنانکه رنگ یا بو
یا مزه نجاست در او حاصل شود که در این وقت نجس میشود و اگر آنقدر آب بکشند که تغیر از او زایل
شود پاک میشود و واجب نیست کشیدن مجموع آب با امکان نیست و همچنین اگر تغیر از او زایل شود بنفسه
بدون نزح باید بدون مطهر دیگر پاک میشود و واجب نیست نزح یا مطهر دیگر نیست هرچند احوط آنست که
آنقدر آب بکشند که اگر تغیر بود زایل میشد بلکه احوط آنستکه مراعات مقدار آن نجس را نیز نمایند
اگر زوال التغیر بکمتر حاصل شود و بمجرد زوال التغیر علی یا بتقدیر اکتفا نکنند و مستحب است کشیدن آب
چاه برای چیزهائیکه فقها در کتب خود ذکر نموده اند چون واجب نمیشود ذکر آن ننمودیم و اگر کسی خواهد
که نزح آن مقدار را نمایند رجوع بکتب فقها نمایند ضرر ندارد چهارم آب مضاف مثل آب غوره و آب
لیمو و گلاب که بدون اضافه اطلاق آب بر او صحیح نیست و قلیل و کثیر آن اگرچه بقدر دریا باشد بملاقات
نجاست نجس میشود هرچند یک سر آن در مشرق باشد و یک سر آن در مغرب و هرچند از نجاست بقدر
ذره باشد بلکه همان آنکه آب مضاف در سمت مغرب نجس شد در همان آن در سمت مشرق نیز نجس
میشود بالاتصال و لیکن نجاست تاثیر از پائین ببالا نمیکند در غیر اشیاء مثل گلاب که بر دست
و کمر میزنند یا نفطی که در ظرف نجس میریزند یا روغن که در حیوان و شبان از جائی و بخوان [?] میریزند
در زمین نجس یا هنگام ریختن از سطح از آن مجوف یا آب شیرینی که در مکان نجس میریزند
پس همان جزء ملاقی نجس نجس است اما اجزاء فوق که متصل بجزء متصل به نجس است نجس نمیشود
بجهت آنکه ریختن از مانع است از تاثیر نجاست در بالا بلی اگر آب مضاف ایستاده باشد نجاست
از پائین تاثیر میکند ببالا و آب مضاف و سایر اشیائیکه روان نمیباشند از قبیل عرق مضاف مثل عرق و
و بول شتر و مثل آن رفع حدث و خبث نمیکند و اگر نجس شود پاک نمیشود و قابل پاکی نیست مگر اینکه
اضافه از او زایل شود و از اسم خارج شود و منقلب بجامد قابل تطهیر شود یا منقلب بآب شود که در این وقت قابل
پاک میباشد پس اگر خمیر و نان نجس شود و او را بعد از نان کردن یا قبل از آن خشک کنند و در آب جاری
و کر بگذارند تا آب در او نفوذ نماید پاک میشود و همچنین شیر نجس شده را اگر پنیر نمایند و بعد از
آن قدری خشک نمایند که آب کر و جاری در او نفوذ نماید پاک میشود و اگر آب در او نفوذ ننماید که

اصلا مثل روغن یا آنچه منجمد شود هرچند طاهر شود یا طلا و مس اگر نجس شوند بعد التجربه بیانا هو
قابل تطهیر باشد و بعضی از اهل الظاهر است مگر آنکه اصلش نجس باشد که او نیز محتمل است مگر
اینکه بطور عرق گرفته باشند ولکن بهیچ افتادند و طهر جدید شود و نجس نیست در حال اختیار و نه در حال
اضطرار و اگر شک کنند در اطلاق و اضافه رجوع بحال سابقه کنند و اگر حال سابقه معلوم نباشد
پس در قلیل بی ماده حکم مضاف او را جاری کنند و او را رافع حدث ندانند و نه رافع خبث و اگر کر یا قلیل
ذی المادة باشد او را با ملاقات نجاست نجس ندانند ولکن مع ذلک او را نیز رافع حدث و خبث ندانند و
مظنه باطلاق یا اضافه را اعتبار نکنند هرچند در ظرفی باشد که آماده برای آب مطلق یا آب مضاف
باشد مگر آنکه علم عادی با حدهما حاصل شود بجهت اسبابی و حکم آنکه گذشت آنکه ...
در ازاله نجاست شک پس اگر غساله مزیله باشد مطهر که تطهیر بآن حاصل نشود نجس است
اینکه ازاله عین نجاست بآن شود ولیکن طهارت حاصل نشود بجهت عدم شرط تطهیر از وارد شدن
نجاسته بآن که شرط بلا تغیر چنانچه مبادا بجهت کم بودن آب بخوان و اگر غساله مطهره باشد که
طهارت با آن حاصل شود پس اگر آب از آبهای جاری یا باران باشد چون حوض اینکه در اینها دو مرتبه
ضروری نیست پس اینها غساله ندارند و غساله که دیدند مثلا آب فی میماند از آب کر و جاری و باران مشتبه
و آن پاکست و اگر از آب قلیل باشد و تطهیر حاصل شود ولکن عین نجاسته در او باشد و در ظرف قرار
گرفته باشد یا متغیر شده باشد نجس است و اگر تطهیر حاصل شود و متغیر نشده باشد و عین نجاسته هم
در او نباشد حکم بنجاسته میکنم بلکه قول بطهارته قوی است خصوص در مثل حجرها که بفرض
غساله تطهیر آن ممکن نشود مگر بجاری یا کر یا آفتاب مثل زمین و اطاق و بچره و آجر که فرش کرده اند و غاله
عسر و حرج است لکن احتیاط شدید در اجتناب از غساله است خصوص در مثل جامه و نشستن و آب از
چیزها که غالبا محل استعمال مردم میباشد و همچنین احتیاط بر اجتناب از غساله نجاستی که در بدن میت
باشد که پیش از غسل میت ازاله کنند و همچنین از غساله غسل میت خصوص غساله غسل اول و اگر
بخواهند که در تطهیر نجاسات و از غساله مطهر احتیاط کنند باین نحو عمل کنند که در مطلق نجاسات که
اکتفا نکنند در دفعه اول بقطر آنکه بمحل چسبیده که بسبب تکان دادن زایل میشود جدا نمایند و لکن این
جمیع رطوبات آنموضع اجتناب نمایند که ملاقی آن رطوبت و ملاقی آن محل را در حال رطوبت نجس بدانند
چه رطوبت جدا شده یا باقی مانده باشد و در دفعه دوم اگر مثل کر و جاری و چشمه و باران تطهیر نمایند
حاجت بغساله گرفتن ندارند و اگر با آب قلیل تطهیر کنند بعد دو مرتبه سوم نیز احتراز کنند از اینکه بنفسه ...
مجدد جدا شده و همچنین از قطر آنکه بمحل چسبیده که بسبب تکان دادن زایل میشود و از زیاده ...

٩٥ اقوی آن لازم نیست که مکرر تکان بدهند که هیچ رطوبت نماند که از رطوبت باقیه پاک است و اقوی آنست که اگر
زمین نجس فرش سنگی و آجری و نحو آن نجس شود و بشویند آن را بنحوی که صدق شستن شود که
آب غساله را فرو برد و آب غساله در جای دیگر جمع شود و آن را بجامه یا پنبه یا ظرف بکشند زمین نجس
موضع غساله هر دو پاک میشود بشرط رفع مکان مجمع فی النظر جوفی و ظرف مغصوب بلکه اقوی
آنست که اگر زمین نجس سخت بود که غساله اش بجای دیگر برود غساله اش ... اگر چه بسوراخ کرده
زمین باشد آن زمین پاک میشود و مجمع غساله اظهر آنست که اگر ... نجس شود و غساله او در
ظرف ... و الله العالم ... مقامه و مقامع سؤال کرده اند که ... آفتاب ... بقدر
قلیل ... جواب ... آب ... کسی ... مسح
شود ... نجس و خشک کرد ... العین ... الاقوی ... آنکه ... و احتیاط
... آب ... باشد ... غساله ... با آنکه ... باشد
چون ... صدق غسل و شستن ... الاشکال بوده ... بر زمین ... فالله العالم
مقصد پنجم ... وضو یا غسل جمع شده ... پاک ... اگر کسی وضو
یا غسل کند ... وضو یا غسل ... کند و وضو ... غسل کند ...
الا آنکه ... غسل ... کنند ... وضو ... غسل کنند ... آب نجس
وان ... حیوانات الا نجس العین مثل سگ و خوک ... نجس
یا ... جایز نیست استعمال آن ... ازاله النجاسه ... پاک میشود اگر
داشته باشد ... وضو و غسل ... وضو و غسل باطل است اگر
عالم باشد ... احتیاط ... لازم است ... لباس ... بدن ...
یافته باشد ... نماز ... ولکن ... خشک شد ... نماز ... کرده
بان لباس و بدن و ملاقی ... بخلاف ... و همچنین استعمال
... وضو و غسل ... جایز نیست لکن ازاله النجاسه جایز است بشرط ... باشد ...
پس اگر ... بشویند پاک میشود ... نجس میشود و اما ...
استعمال ... وضو و غسل و ازاله النجاسه مشروط است باینکه از ... باشد و
استعمال ... وضو و غسل و ازاله النجاسه کافی نیست مقصد ... مطهرات و آن ...
چیز است ... آب ... پاک ... اگر از آب نجس شده باشد پاک میشود
... آب ... قلیل ... بمحض ملاقات نجاسه نجس نمیشود مثل کر و جاری و چشمه و چاه و باران

در مطهرات

بشرط حصول تمام خشکی و اتحاد علی الاحوط حتی در تطهیر بوریا از آنکه چنان نمایند که آب باران و مثل آن باب
نجس بجمیع شود هر چند اقوی عدم اشتراط تمام خشکی میباشد بلکه ظهور دارد بدون باران یا انضمام بکر
و خشک شدن بحرارت پاک میشود چنانچه گذشت و آفتاب پاک میکند زمین و خاک
زمین و دیوار و عمارات و در و پنجره و چرخ چاه که مثل در منصوب باشد و هر چه را که در زمین فرش
نمایند از زمین و آجر و سنگ ها را ممکن که از زمین جدا نشده باشد و یا آنکه جدا شده باشد و لکن
از توابع زمین محسوب شود مثل خاک زمین و ریگ زمین و هم چنین درخت ها و متصل به درخت
و میوه متصل به درخت و گیاهها و رستنیهای زمین و جمیع چیزهای غیر منقوله مثل ...
و تحمره و امثال آنها اگر در زمین نصب باشند و پاک میکند از منقولات خصوص بوریا بلکه حصیر را
و ... تابع است ... و ظرف ... بزرگ ... غیر منقول میباشند اما خمره کلیدم
و مخوان ... علی الاحوط ... منقول هر چند ... بزرگ ... الا آنکه
و شرط تطهیر با آفتاب چند چیز است اول آنکه عین نجاست زایل شده باشد ...
باشد یا آنکه صدق خشک شدن حاصل شود و اگر رطوبتی نداشته باشد باید تر نماید
هر چند ... بول باشد ... رجال الاخبار ... آنکه با تابش آفتاب باشد
... و آن بدون ... باد و اگر ... در جمله معین آفتاب باشد ... و اگر ... شعاع
... کم شود ... از آن ... آفتاب ... شعاع ... خشکی حاصل شود
با ... بر خلاف ... و اگر نجاست ... نرسیده مثل زمین ... شروط ... طهارت باطن
... خشک شدن باطن ... اگر بعد از تابش آفتاب خشک شد باطن ... ظاهر ... کافی ... باطن
... اگر ... هر دو پاک است بلکه باید خشک شدن ظاهر و باطن با تابش ... واحد باشد
پس اگر خشک شد ظاهر ... بعد از آن تابش ... بغیر اشراق ... خشک شدن باطن حاصل شود طهارت حاصل
نمیشود علی الاحوط هر چند اقوی ... وصول ... باطن ... در مثل میوه و ...
ذی جهتین با وجوه ... اشراق ... میباشد ... شیء واحد ... چنانچه اگر ...
مثل ... باشند و نجس شوند ... تحتانی پاک نمیشود ... اگر ...
شود ... ظاهر و خشک شدن ظاهر و باطن ... پاک میشود ... تابش ...
و اگر باطن ... مستقلا نجس شود ... نجس نشده و خشک شدن ... علی
چنانچه اگر ... ذو جهتین با وجوه ... مستقلا نجس شود ... نجاست ... باشد
طرف ... متصل نشده باشد ... یک طرف ... طرف دیگر ... میشود

و هرگاه چیز منقول نجس شود و بعد از آن به بنا ملحق شود چنانکه داخل در غیر منقول شود مثل آنکه
تخته نجس را در آن بنا نصب کنند یا داخل بنا باشد یا آنکه جزو دیوار شود به واسطه تابش
آفتاب پاک می‌شود پس اگر کاهگل نجس را گاه بخواهند که به زمین بچسبانند و بعد از آن به آفتاب
[illegible] نجس شود پاک می‌شود به تابش آفتاب بلکه اگر [illegible] را [illegible] بخواهند
با زمین و بنا بچسبانند که جزو آن شود و بعد [illegible] آفتاب بر آن بتابد پاک می‌شود
و هرگاه منقول شود پاک نمی‌شود به تابش آفتاب [illegible] در اصل خشک باشد [illegible]
تا بلکه این خشک به واسطه تابش آفتاب شده باشد [illegible] محکوم به نجاست [illegible]
می‌کنند مقدم [illegible] کفش و نعلین را چند شرط [illegible] آنکه عین نجاست زایل شود [illegible]
به راه رفتن حاصل شود پس اگر نجاست مثل بول باشد به راه رفتن بر زمین [illegible] هرگاه
رطوبت باقی نماند پاک می‌شود [illegible] آنکه زمین پاک باشد [illegible] احوط [illegible] آنکه زمین
خشک باشد یا آنکه رطوبت متعدیه نداشته باشد [illegible] آنکه موضع نجس بر زمین [illegible]
با خاک [illegible] بکشند یا [illegible] خاک [illegible] موضع نجس [illegible] احوط [illegible]
حال رطوبت [illegible] نعلین [illegible] احوط [illegible]
شستن [illegible] موضع نجس بر زمین [illegible] راه رفتن [illegible] باشد [illegible]
نمایند [illegible] احوط هر چند اقوی اکتفا [illegible] است [illegible]
باشد [illegible] اگر نجاست [illegible] زایل [illegible]
اکتفا [illegible] اگر [illegible] کفش [illegible]
پاک شود [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] کفش [illegible] حکم [illegible]
[illegible] اگر [illegible] نجاست [illegible] زایل شده باشد و ظاهر [illegible]
[illegible] باطن [illegible] حکم باطن [illegible] باشد [illegible] ما بین انگشتان [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] اعضای [illegible]
و [illegible] پاک می‌شود هر چند احوط [illegible] باشد و احوط [illegible]
و نعلین [illegible] کفش [illegible] باطن [illegible] طبقات [illegible]
ظاهر [illegible] ظاهر است و ظاهر می‌شود [illegible] ظاهر [illegible] باشد [illegible]
ظاهر [illegible] پاک می‌شود [illegible] باطن [illegible] غسل [illegible] باشد [illegible]

تطهیر میکند [illegible] ماند یا اجزای دیگر بیرون برود و بعضی مثل [illegible]
مانند اجزای ضعاف در استنجای با حجار و در مثل چوب و اینها و چیزهای که منفذ و نجس باکردن
از [illegible] با احتیاط اولی است و اما نقل [illegible] تابع بدن حیوان است در حصول طهارت بزوال
عین هر چند که عین نجس باشد نقل [illegible] موزه کرد و ته موزه واقع شده است تابع ته موزه
میباشد و ظاهر اینست که [illegible] زمین [illegible] و بالاتر [illegible] زمین
و احوط اینست که اقتصار کنند بصورتی که اسم زمین باو صادق باشد [illegible] احتیاط [illegible]
زمین [illegible] با شرط اشتمال [illegible] از اسم زمین بیرون نرفته باشد مثل [illegible]
و قیر و کبریت [illegible] مطهر نخواهد بود [illegible] تابع زمین که از اسم زمین خارج
باشد مثل [illegible] زمینی [illegible] باشد [illegible] مطهر نخواهد بود هر چند
اکتفا [illegible] عین نجس [illegible] و انقلاب و استحاله [illegible]
[illegible] اینست که حقیقت [illegible] طاهر العین مثل نطفه که حیوان
شود [illegible] که خاک شود [illegible] بشرط آنکه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] شود با آنکه [illegible] با خاک شود و [illegible] حیوان ماکول اللحم
[illegible] شود و بول [illegible] شود و همچنین [illegible] عرق
حاصل [illegible] عرق حاصل از [illegible] و همچنین
اگر شراب [illegible] سرکه شود هر چند عصیر انگور [illegible] باشد بعد از آنکه
شود [illegible] و بعضی گفته اند که اگر عصیر [illegible]
[illegible] حصول انقلاب [illegible] مشکل است [illegible] مثل اینکه خون [illegible]
[illegible] خون [illegible] باشد و احوط آنست
در مثل خون [illegible] و اگر [illegible] عصیر عنبی بعد از جوش [illegible]
و قبل از ذهاب ثلثین [illegible] تا آنکه شراب شود و بعد از آن سرکه شود [illegible]
سرکه شود [illegible] انقلاب [illegible] عصیر [illegible] ولکن [illegible] احتیاط شرط حصول طهارت [illegible]
و انقلاب [illegible] عارض نشده باشد [illegible] متنجس [illegible]
[illegible] منقلب [illegible] مثل آنکه انگور [illegible]
از ذهاب ثلثین [illegible] جوشانند [illegible] از ذهاب ثلثین سرکه شود [illegible]
[illegible] ذهاب ثلثین [illegible] ثلثین [illegible] انگور [illegible]

حاشیه [illegible] استحاله [illegible] انقلاب و انتقال

[illegible] صحیح

[illegible]

با اینکه عصیر عنبی قبل از ذهاب ثلثین ابتدا سرکه شود یا آنکه انگور بجوشد بعد از جوش سرکه شود و
شود یا آنکه عصیر بجوشد و بعد از ذهاب ثلثین نشده سرکه شود یا بعد از ذهاب ثلثین شود پاک می‌شود و
محل بخار از همان نجس مانع طهارة باتحاد النسبة و الاستدلال بعدم ذکر تمکن می‌شود و شراب اگر سرکه شود
پاک می‌شود بجهة نجاست محل و اما هرگاه عین نجس اثر یا اشتعال شود و شراب نجس و اشتعال شود و کند و
از شود یا خمیر نجس نان شود پس اینها استحاله نخواهد بود و بر نجاست خود باقی می‌باشند و بول
با آب مخلوط شود و فرق نیست در طهارة باستحالة ما بین نجس و متنجس مگر آنکه استحاله در متنجس غالبا
متحقق نمی‌شود مثلا اگر چوب نجس اشتعال شود استحاله اش محل تأمل است بخلاف آنکه خاکستر شود چنانچه
فرق نیست در انقلاب شراب بسرکه و طاهر شدن آن میان آنکه بنفسه منقلب بسرکه شود یا بعلاج مثل
نمک و آهن و غیر آن خواه عین آن باقی ماند یا باقی نماند باشد بعد از علاج یا آنکه مستهلک
شده باشد و بعضی این را مطهر دانسته‌اند و حق آنست که مطهر نیست مگر استحاله حاصل شده
باشد و بعد از استحاله فرق نیست میان آنکه از اثر حاصل شده باشد یا از هوا یا برف یا زمین
یا نمک و حیوان پس هرگاه گل نجس اجزا باسقا نماید یا چیز نجس این زند یا آنکه در حال نجس بخو
شود یا آنکه خمیر نجس را نان نمایند یا آنکه تنور نجس را باتش سرخ کنند پاک نمی‌شود هفتم اسلام
است پاک می‌کند کافر اصلی را از نجاست کفر و همچنین کفر حاصل بارتداد اگر چه فطری باشد علی الاقوی
پس اگر مرتد توبه کند و مسلمان شود پاک می‌شود بدنا و علی الاقوی هر چند بعضی از احکام نسبت باو
باقی است مثل لزوم قتل بر مرتد فطری و بیرون رفتن زوجه او و عده وفات گرفتن زوجه او و قسمت اموال
او بین ورثه او پس ساقط نمی‌شود حد او و مال او باو بر نمی‌گردد مگر بتملک جدید و زوجه او نیز
باو بر نمی‌گردد هر چند جایز است که زن مسلمه دیگر بگیرد یا همان زن را بعد از عده بعقد جدید نماید
هشتم نقص و آن کم شدن دو ثلث از آب انگور است بعد از جوشیدن و قوام گرفتن که بکم شدن دو
ثلث آن طهارة باقی حاصل می‌شود هر چند با فتاب یا بحرارت آتش باشد و بهتر آنست که ذهاب دو ثلث
بحسب کیل و وزن هر دو ملاحظه نمایند هر چند اقوی اکتفا بیکی از آنها می‌باشد و احوط الحاق
و خرما با انگور می‌باشد بعد ذهاب ثلثین هر چند اقوی عدم الحاق است و اگر شک کند در اصل جوش آمدن
نماید باقی است بر طهارة و حلیت چنانچه اگر شک در ذهاب ثلثین نماید باقی است بر حرمت و نجاست و اگر
شک نماید که این عصیر انگور می‌باشد یا از غیر آن محکوم است بطهارة و حلیت و
هم لازم نیست بلکه مظنه هم کافی نیست و اگر مباشر اخبار کند بجوش آمدن یا اینکه این عصیر از عنب است یا آنکه
ذهاب ثلثین شده اخبار او حجت است بلکه اکل و مباشرت او که مشروط بطهارة نیز دلیل بر طهارة و

هفتم اسلام

هشتم نقص

حلیت

در مطهرات است

آن هم پاک باشد و اگر بیرون کشد دیگ انگور و میوه که از ذهاب ثلثین تلخ شود یا بسوزد مقابل آن
آب داخل کنند و بعد از آن بذهاب ثلثین پاک میشود مثلا اگر سه من آب انگور باشد و بیرون باشد من آب داخل
کنند و بعد از آن اگر شش من بسوزد پاک است و اگر قطره از عصیر پیش از ذهاب ثلثین بجای دیگر چکد و
خشک شود یا بذهاب ثلثین از آن قطره شود پاک میشود هر چند در لباس و غیر آن باشد و هر چند بعد از
ذهاب ثلثین از آن بچکد دیگر پاک است نشده باشد و اگر آن قطره بجای خود باقی باشد و خشک نشده تا
وقت ذهاب ثلثین آن قطره نیز نشده باشد پس اگر در لباس باید تماما شرط باشد و ذهاب ثلثین اصل
نیز بشود این قطره نیز پاک میشود بتبعیت و اگر در لباس و غیر آن باشد بایست که با آنکه در لباس مباشر باشد
ولکن همچون ذهاب ثلثین از اصل نشده آن قطره بنجاست خود باقی است و اگر بعد از جوش آمدن و قبل
از ذهاب ثلثین چیزی در او بریزند پاک میشود آنچه ریخته بتبعیت مثل نشاسته در باسلق و مربا و نخود
بشرط آنکه بذهاب ثلثین شود و اما اگر نشود پاک نمیشود مگر آنکه قبل از جوشیدن بیاندازند و نشاسته
و امثال اینها در او بریزند که اسم عصیر برو صادق نیاید و هر چند اسم باسلق یا حلوی بگیرد صادق
نیاید بعد آنکه شرط نیست که اسم عصیر پاک شود جزو آنکه جوش و غلیان از آتش باشد علی الاحوط
هر چند انتصار بر نجاست باشد پس بهتر احوط است که بقول آن نیز پاک شود بعد از آن
و با آنکه ده من آب انگور بجوشد و سه من آن بخار شود و شش من باقی بماند و بعد از آن ده من دیگر
داخل شود باید مجموع باقی و لاحق که پانزده من باشد به ثلث او که ده من باشد بعد و دو پنج من
بماند و آنکه حلال میباشد شود بسر آنکه دوازده من که ثلثین بود و نه من سابق و لاحق بسوزد
و شش من از این پانزده من بماند و هم چنین اگر در این فرض شش من بسوزد و سه من باقی بماند و بعد نه
من دیگر داخل کنند باید از مجموع دوازده من هشت من بسوزد و چهار من بماند نه آنکه شش از این
دوازده من بسوزد و شش من بماند به احتمال اینکه ازین سبب و امثال آنکه مطهر مخرج
غایط انسان که ذکر شد تهمه زوال عین نجاست و جفاف رطوبت از بدن حیوان و توابع
آن مثل نعل حیوانات مثل لجام و رکاب هر چند احتمال تطهیر آن نرود و باطن دهن و چشم و بینی
امثال آنها از انسان مسلمین مثل گوسفند و بره و کره اسب و حیوان حاجت به تطهیر آن نیست بلکه بزوال عین
نجاست پاک میشود و حیوان پاک میشود هر چند نجاست از خارج بحیوان رسیده باشد یا از ولادت
و خون نفاس حاصل شده باشد و هم چنین پستان حیوان اگر نجس شود بمکیدن بچه حیوان پاک
میشود و ملکه در مثل مکیدن بلکه ملاقیه حاجت بجفاف نیست در وقتیکه رطوبت از باطن دهن
با آنجا رسیده که رطوبت دهن نجس نمیشود تا آنکه متنجس بچکد شود بلکه رطوبت سابقه از محل نجس کما و عین

نجاست با او متعدی باشد باید خشک شود که جفاف از شرط حصول تطهیر است بنابر اظهر دهم تبعیت و آن
بر چند قسم است اول تبعیت در اسلام که والد کافر هرگاه مسلمان شود طاهر بودن اسلام است چنانچه اصل حکم
ذکر شد و تبعی مثل طفل صغیر کافر که اسیر مسلم شود یا پدر و مادر او یا جد و جده او مثل طفل
صغیر متولد از دو کافر که بالغ نشده باشد یا آنکه بالغ شود در حال جنون که تابع پدر یا مادر یا
جد یا جده میباشد هرگاه یکی از اینها مسلمان شود اولاد صغار اینها نیز محکوم باسلام میشوند
و پاک میشوند و ظاهر آنست هر چند ممیز باشند و اظهار اسلام نکنند یا آنکه اظهار کفر کنند اطفال
متولد بطهارت خود باقی میباشند هر چند پدر ایشان نجس باشند و مثل اطفال کشته در
دار الاسلام بلکه در دار الکفر نیز بشرط قطع بودن مسلم در آن و بشرط احتمال تولد آن طفل از
او مسلم و بشرط عدم التقاط کافر این طفل را شده از غیر اسلام این نیز شرط طفل صغیر تبعیت دار
به اسلام است سیم تبعیت در اسلام و لکن بشرط التقاط فقط و مثل [illegible] باشد باسلام هر
آب و هر آلتی که مس و سایر رطوبات نجسه از غیر کفر موجود باشد یعنی اینکه کافر حین اسلام و مثل لباسها
دیگر که در بدن کافر موجود میباشد از فضلات او یا از سایر نجاسات بشرط نبودن عین نجس
اسلام مثل محل استنجا و نخوانستن آنکه اگر کافر در کثافت خود آلوده باشد یا آنکه بدن او خود آلودگی
برای مضمضه نخوانند که او داشته باشد و مسلمان شود طاهر است بلکه طهارت باقی که در بدن
کافر حین اسلام موجود باشد و منجس بنجاستی که قبلا شده باشد نیز خالی از قوت نیست اگر عرق
جنب از حرام را نجس بدانیم و کافر یکه جنب از حرام شده باشد و عرق نیز کرده باشد [illegible]
یا بعد از آن عرق نیز خشک نشده باشد و مسلمان شود آن عرق مشکل است که بتبعیت اسلام پاک
شود مثل عرق حاصل بعد از اسلام که محل اشکال است قسم تبعیت در سایر مطهرات مثل ظرفیکه شراب در آن
سرکه شود و همچنین الاتیکه استعمال در شیره انگور شود یا [illegible] حاصل شود هر چند
شوند استعمال شود علی الاقوی هر چند احوط اقتصار با لات [illegible] که تطهیر با تحاصل شود
و همچنین رخت و لباس کسیکه متوجه امر غسل که در خصوص امر غسل استعمال شود تا فارغ شود هر چند
[illegible] باشد و همچنین چیزهائیکه در میان شراب یا انگور [illegible] مثل [illegible] هندوانه و غیر
که بعد از انقلاب و نقص در آنها نیز بتبعیت پاک میشوند چه از قبیل باشد که عصیر یا غیر آن
قبل از ذهاب ثلثین مثل گردو و بادام و پسته یا آنکه از قسمی باشد که عصیر داخل آنها نشود بلکه
عصیر جذب شود و بکسب رطوبت بزرگ شود مثل نخود و کشمش و از بعض ظاهر میشود که شرط
در طهارت قسم اول آنست که باید علم حاصل شود که در ثلث عصیر که داخل آن شده نیز کم شده و هم

شده

شدن دو ثلث عصیر بکرمی دیگر بلکه کفایت میکند در حلیت و طهارت آن بخلاف قسم ثانی و قسمیکه ندانند که جاری
رطوبت نموده یا آنکه عصیر از او داخل شده که [illegible] و قسم اول اکتفا میشود در طهارت آن بکم شدن دو ثلث
عصیر بکرمی بلکه در این فرق ضعیفست بجهت آنکه تمام قطرات چکیده بلباس [illegible] عصیر و انجوان بعد
اینکه پاک شود بتبعیت پاک شدن آنها حتی قسم اول بطریق اولی میباشد و لکن احتیاط اولی است و هم
چنین ظرف شراب پاک میشود اگر شراب آن ظرف سرکه شود هر چند ظرف شراب بوقت سرکه شدن پر از
شراب نباشد و صاحب جواهر گفته [illegible] نجاست بالای ظرف که شراب بجوش شده
نیز پاک میشود مثل نجاست [illegible] که تمام اند پاک میشود هر چند شیء باقی مانده در ته
ظرف باشد و دو ثلث او [illegible] باشد و هم چنین خون جنین تام الخلقه که اکتفا میشود در ذبح او بذبح
الحیوان که در شکم او است نیز پاک میشود بتبعیت الحیوان در وقتیکه خون متخلف در شکم و گوشت
عروق او پاک شود هر چند احوط اجتناب است بجهت آنکه بعضی تابع ندانسته اند و هم چنین بعضی
[illegible] آن غسل دهنده که بعد از غسل بتبعیت پاک میشود و هم چنین کسیکه بر عورت یا بدن
گذارند و هم چنین جامه که میت را در آن غسل دهند بلکه غالبا از خرقه و جامه نیز پاک است و هم چنین
[illegible] از لوازم عادیه که در [illegible] میت [illegible]
دست و لباس غسل دهنده هر چند متعدد باشند و [illegible] غسل دهند و احوط اقتصار در طهارت [illegible]
میباشد و هم چنین پاک میشود [illegible] بتبعیت محل استنجا [illegible] پاک میشود
[illegible] بزوال عین نجاست از [illegible] پاک میشود بزوال عین
نجاست از دهن هر چند احوط مضمضه بکرمی باشد در تطهیر آن با مضمضه بقلیل بلکه طهارت
[illegible] در طهارت [illegible] و هم چنین پاک میشود دلو و ریسمان و اطراف چاه
[illegible] باشد و لکن احوط عدم اکتفا بتبعیت است در طهارت
[illegible] و اظهر [illegible] و طفل [illegible]
[illegible] باشد و هم چنین [illegible] ظرف و فرش و سایر توابع او را با علم او بنجاست
و انقضاء زمانیکه احتمال الطهارة بالتطهیر از آن ممکن باشد هر چند احتمال تطهیر از غیر او باشد و
احوط آنستکه علم حاصل شود که آن مسلم [illegible] را استعمال نموده در چیزیکه مشروط بطهارت
میباشد و احوط از آن آنستکه علم حاصل باشد که آن مسلم در آن استعمال [illegible] و غافل و مجنون نبوده
بلکه استعمالش در آن [illegible] اختیار [illegible] بوده که ظاهر حال مسلم در اینجا آنستکه [illegible] استعمال
نمیکند [illegible] مطهر نیست بلکه [illegible] آنستکه در آن [illegible]

۱۰۳

پنجم زوال تغیر

مرتفع شود نجاست بنا بر قول بعضی و احکام [illegible] جاری کنند و ظاهر آنست که بحسب غلبه یا علم
و احتمال الطهارة کافی میباشد در حکم بطهارت سبزه و هم در آب باران بشرط آنکه تغیر نیابد و آنکه با ماده
باشد مثل آب جاری و آب چاه و آب حوضهای کوچک حمام که متصل بحوض بزرگ باشد یا متصل بجاری
حمام بنا بر قول بعضی و هر چند اعتبار امتزاج بماده بعد از زوال التغیر در غیر جاری احوط است چهارم

چهارم استبرا

استبرا کردن بعد از بول که مطهر رطوبت مشتبه است که بعد از بول میباشد پس اگر بعد از استبرا رطوبتی
مشتبه خارج شود باشد که این استبرا پاک کند بول [illegible] و اگر قبل از استبرا نجس بوده و استبرا
عبارة از آنست که [illegible] اعلاف [illegible] بعد از [illegible] و حال [illegible] مثل اینکه شتر را

ششم زوال

در چهل روز حبس کنند از نجاست خوردن و گاو را بیست روز و گوسفند را ده روز و
مرغابی و اردک را پنج روز و مرغ خانگی را سه روز و ماهی را یک شب و روز ششم زوال

غسل میت

غسل میت که مطهر بدن میت است [illegible] و امام میباشد که مطهر بودن تیمم بدل غسل در وقت
نبودن آب بدن میت را خالی از وجه نیست بلکه قوت مثل غسل با آب خالص و حال بودن سدر
و کافور که این غسل هم مطهر باشد ولکن ظاهر آنست که تیمم [illegible] و کفن و غسل باشد مطهر

هفتم منزوحات

هفتم نزح مقدر چاه اگر چاه را بجهت ملاقات نجس [illegible] بانکه [illegible] متغیر بنجس گردد از برای
مقدری باشد [illegible] التغیر را بعد [illegible] مقدر [illegible] هشتم [illegible] باشد [illegible]
که [illegible] و رطوبت [illegible] و هم چنین [illegible] آنکه [illegible] مغسول [illegible]
بعد از [illegible] مغسول [illegible] اگر [illegible] بعد [illegible] منفصل شود
پاک است و هم چنین [illegible] اجزای طاهر مغسول بعد از نجس شدن [illegible] غسل [illegible]

نهم جدا شدن غساله

و نوع [illegible] که [illegible] عادی غسل [illegible] خصوص در آب قلیل با انفصال غساله و جدا شدن آن [illegible]
باشد هر چند از نجاست مثل بول [illegible] و نوع محتاج [illegible] باشد و هم چنین [illegible] اجزای
بعد از [illegible] غساله با جزء مغسول و انفصال از جزء بجزء دیگر هر چند غساله از تمام مغسول
جدا نشود و انفصال غساله از جزء طاهر ملاقی [illegible] بنا بر نجاست غساله مطهر آن
جزء طاهر ملاقات کرده [illegible] میباشد هر گاه جزء از اجزاء واقعه [illegible] عادیه
جعلیه مغسول باشد حتی آنکه اگر اشیاء مختلفه یا اعضاء متعدده مثل اصابع یا غیر اینها
یک مغسول قرار دهد که [illegible] غساله [illegible] در این هنگام نیز انفصال غساله از مجموع
باعث طهارت مجموع میباشد پس [illegible] مثل انگشتان یا سر یا اعضای انسان هر گاه

انگشت

یکی از اعضا یا یکی از انگشتان نجس شود پس اگر همه را یک مغسول قرار دهد که ضم نماید

[illegible] اگر شخصی نجاست بیابد [illegible] که نجس است [illegible]
[illegible] بعضی [illegible]
و [illegible] نجس [illegible] اگر [illegible]
و [illegible] نجس [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible] اشد [illegible]
[illegible] نجاست [illegible]
شکر و عرق [illegible] نجاسات [illegible]
و [illegible] و آسمان [illegible] چنین [illegible] بخواند [illegible]
[illegible]
[illegible] نجس [illegible] نماید
[illegible] اگر [illegible] نماید [illegible]
[illegible] اگر [illegible] نجاست
[illegible] در بیان اقسام نجاسات [illegible] اول
بول و غائط حیوان حرام گوشت با آنکه صاحب خون جهنده باشد که اگر خون از رگ او بیرون آید جهنده
[illegible] باشد مثل شیر و [illegible] یا غیر [illegible] باشد یا حرام گوشت بالعرض مثل حیوان
حلال گوشت که موطوء انسان شود و مثل حیوان حلال گوشت که [illegible] غائط انسان
شود [illegible] حرام [illegible] و بول و غائط [illegible]
[illegible] دوم منی هر حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد [illegible] حلال
گوشت باشد [illegible] سیم خون هر حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد [illegible]
[illegible] خواه حلال گوشت [illegible] خواه حرام گوشت [illegible]
[illegible] خون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ندا فرمود که این شیطان بود و شوکه خود آنحضرت صیت فرمود که او را غسل بدهم پس لازم نیست
بجهة اینکه خود ایشان میفرمودند و امر شیعه نمیفرمودند و ابداً آلهها را و اینکه حاجت نشستن نیست
نکرده‌اند حتی اینکه از ابی بصیر که بی‌چشم بود منقول است که روزی داخل شدیم بر مولای خود امام
محمد باقر علیه‌السلام و آن بزرگوار مشغول نماز بوده پس عصا کش من گفت که جامه حضرت خون میت است
پس چون آن بزرگوار از نماز فارغ شد عرض کردیم که عصا کش من گفت که جامه شما خون آلوده است
حضرت در جواب فرمودند که خون ما اهل‌بیت پاکست و حاجت بشستن ندارد با اینکه ما نجس
ظاهر نبوده بلکه عذر گفت که من بقل نبادیدارم و میشویم جامه را اما اینکه خوب بشود و چرک
و ریم که از زخم ظاهر میشود نجس نیست هرچند اصلش خون بوده مگر اینکه با خون مخلوط باشد
شد و اما خونیکه ظاهر میشود از درخت و یا خونیکه ظاهر میشود در زیر سنگ و کلوخ بواسطه
مصیبت ائمه طاهرین علیهم‌السلام و امثال آن نیز پاکیست و خونیکه در تخم مرغ ظاهر میشود اگر قطع
کنند که این خون علقه است یعنی خون پارچه است که ابتدای خلقت است چون نطفه بعد از مدتی
خون پارچه میشود پس در اینوقت نجس است احتیاط اما دامیکه باقی است بصورت علقه بلکه
اگر مضغه شود نیز احتیاط آنست که اجتناب نمایند که از قطعه گوشت مضغه چه از انسان چه از حیوان
احتیاط اولی است و اگر ندانیم که علقه است نیز احتیاط اولی است و اما خون سفید چنانچه در
بعضی اخبار است که حضرت فصد کرده بودند که خون سفید ظاهر شد پس اگر در این زمان
معلوم شد که خون است و مع ذلک سفید است احتیاط نماید بجهة [illegible] و خون [illegible]
هرچند باطن و [illegible] آنها باشد و اما مسک و عنبر پاکیست یعنی [illegible] و اینکه
خون جهنده باشد مگر نبی و امام و شهید و معصوم غیر امام و نبی بود حکم امام است پس چون اینها
خون جهنده ندارد مانند سگ و ماهی و عقرب و مار و خرچنگ و سنگ پشت مرده آنها پاک
است هرچند بهتر آنست که از مرده مار احتیاط کنند و همچنین از مرده وزغ و اما اجزای میته
پس نجس است اگر اجزائی باشد که روح در او حلول کرده باشد و اگر از اجزائی باشد که روح در
او حلول نکرده باشد مثل مو و استخوان و شاخ و سم و دندان پس پاکیست و تخمیکه در شکم
مرغ مرده باشد پاکست بشرطیکه پوست سخت و [illegible] باشد و لکن بشویند و اولی آنست
و اگر پوست نازک [illegible] باشد و نشده باشد احتیاط نمایند و اما پنیر مایه که از شکم بزغاله
مرده بیرون می‌آورند پیش از آنکه علف خور بشود پاکست چنانچه شیر آن نیز پاکست علی
الاقوی هرچند احوط اجتناب از شیر آنست باشد بلکه بعضی گفته‌اند که شیریکه از حیوان مرده

مکاتبات

[illegible]

مقصد هفتم در کیفیت تطهیر است

۱۰۹ ثالثاً آنکه عالماً باشد بنجاست و بحکم نجاست از بطلان نماز و وجوب ازاله آن معذور نیست
چنانچه ناسی اصل نجاست و ناسی وجوب ازاله آن معذور نیست چنانچه مذکور شود بآن بعد از نماز
یا در اثنای نماز و حرام است نجس کردن محترمات اسلامیه که در دین اسلام محترم میباشد مثل
مسجد و قرآن و اسم خدا و کعبه و روضه نبی صلوات الله علیه و آله و همچنین محترمات ائمه
مثل مشاهد مشرفه و صحیفه سجادیه و تربت مقدسه حسینیه و همچنین است ازاله کردن نجاست
از اینها و لکن ادخال النجاسة با مسجد هرگاه خشک باشد و سرایت بمسجد یا قرآن و مخوان نکند ضرر
ندارد مگر آنکه موجب هتک حرمت شود مثل گذاشتن نجاست خشک بالای قرآن و اگر کسی ترک
ازاله نجاست از مسجد و سایر محترمات نموده یا التفات بنجاست نموده با قدرت بر ازاله نماز یا سایر عبادات اتیان نماید علی الاحوط و
اقوی صحت است و همچنین است ترک هر واجب فوری مثل امر بمعروف و نهی از منکر و تعلیم جاهل
و ادای خمس و زکوة و رد مظالم علی الاحوط و همچنین ادای دین با قدرت بر ادا و مطالبه صاحب آن هرچند
احوط ترک نماز و سایر عبادات است مگر در ضیق وقت خصوصاً در تزاحم ادای دین و بدانکه جایز نیست
منتفع شدن باعیان نجسه مگر در بعضی از موارد مثل کود کردن تمام یا سوزاندن نان و نجس
آن و تنور و خربزه و مخوان و همچنین جایز نیست انتفاع بمتنجس اگر قابل تطهیر نباشد مگر در
نجس مثل سوزاندن نان در تنور یا سماد علی الاحوط بلکه مطلقاً علی الاقوی و مگر آنکه قابل صیاغت
نجس شود که جایز است انتفاع بآن و همچنین بیع اجزائه بلکه بسیار مستثنی و ... انتفاع بآن
باشد مقصد هفتم در بیان کیفیت تطهیر است بدانکه اگر بسیار یا جز دیگر از قبیل رخت و ظرف و نحو نجس
شود و خواهند آنرا با آب قلیل بخواهند بشویند که ظرف و بدن و شغل و رخت هر سه یک شود و
نحو ... اول آنکه جامه نجس را در ظرفی بگذارند و بعد از آن آب را بر آن بریزند و بشویند و فشار دهند
اگر بول باشد دو مرتبه و لکن بشرط خود داخل از دو مرتبه بجای دیگر برسانند و اگر غیر بول باشد
یک مرتبه بشویند و فشار دهند علی الاقوی و دو مرتبه بشویند و فشار دهند علی الاحوط دوم
آنکه آب بریزند در ظرف و بعد از آن رخت نجس را در آن بگذارند و بفشرند و غساله را بریزند
دو مرتبه در بول و یک مرتبه در غیر بول علی الاقوی و اجتناب از نشستن ... اولی است و ظرفی
... در ظرف است بلکه ... بالمیشود هر چند در ظرف سه مرتبه شستن لازم
بدانکه اگر ... نجس بغیر بول یا ... نجس بغیر بول را در ظرف آب بشویند ... کفایت
و در بول دو مرتبه اکتفا کنند جایز است هر چند احوط سه مرتبه است بلکه اگر ... نجس ...
مجرد ... الظهر ...
... فیستمال

مقصد هفتم کیفیت تطهیر

در کیفیت تطهیر آبست

۱۰۹ نمی‌شود یعنی پاک نمیشود اما کیفیت تطهیر ظروف از ولوغ کلب پس باید که اگر ظرف را [illegible] آب
باشد و بخواهند بآب قلیل تطهیر آن دهند باید اول مرتبه در آن ظرف خاک پاک بریزند با [illegible]
و ظاهر اینست که بخاک ممزوج بآب نمی‌شویند و بعد از آن دو نوبت بآب بشویند و ظاهر اینست که اگر
خوک نیز در ظرفی آب خورده باشد همین عمل را نمایند بلکه ظاهر اینست که اگر ظرف نجس شود بلیسیدن
سگ یا بریختن آب دهن سگ یا بعضو سگ همین عمل را نمایند هر چند اکتفا بسه مرتبه شستن
بدون خاک قویست و ظرفی که خوک در آن آب خورده باشد یا شراب بلکه هر مسکری که روان باشد مثل شراب اگر هفت مرتبه
آن ظرف را بشویند بهتر است هر چند اقوی اکتفا بسه مرتبه است در نجاسات دیگر و موش صحرائی بزرگ
خصوص بزرگ در ظرف هفت دفعه باید شستن ظاهر اینست اگر بآب قلیل بشویند اما در آب کثیر یکمرتبه
فرو بردن کافیست بهر نجاستی که نجس شود حتی از بول و ولوغ سگ و خوک هر چند احتیاط
شدید اینست که خالی از [illegible] نکنند در ولوغ کلب هر چند در کر و جاری یا باران باشد و کافی
است در تطهیر حوض و ظرفی که نصب شده باشد در زمین مثل خم و تنگ بزرگ و نحو آن با آنکه
نقل نشده باشد اینکه در اطراف آن ظرف آب بریزند و آبی که در قعر آن جمع شده است از خرقه و پنبه پاک
و امثال آن برآرند و مرتبه دوم و سیم نیز چنین کنند که در این وقت آن ظرف پاک میشود لکن باید
که هر چند [illegible] ظرف [illegible] در مرتبه دوم و سیم [illegible] مگر آنکه [illegible]
در هر مرتبه از مراتب ثلثه پاک کنند در هر مرتبه از مراتب [illegible] ثلثه اگر تطهیر آن
حاجت نیست هر چند احوط است و فرق نیست در تطهیر مذکور با آب قلیل که ابتدا بالای ظرف یا
حوض نمایند و ختم کنند بپایین یا [illegible] با آب [illegible] اگر آب [illegible] بریزند [illegible] ظرف [illegible]
و مثل آن حرکت دهند [illegible] ظرف [illegible] پاک میشود اگر سه
آب بریزند و این عمل را نمایند چنانچه جایز است [illegible] تطهیر [illegible] ظرف [illegible] آب [illegible] کنند و بریزند
بلکه اقوی اکتفا بیک دفعه میباشد هر چند احتیاط [illegible] دفعه میباشد بلکه اقوی اینست که [illegible]
سجاده و فرش سنگ و آجری و نحو آن اگر نجس شود و بشویند [illegible] صدق شستن شود که آب
غساله را بخورد و آب غساله در جاهای دیگر که از لوازم عادیه غسل است پاک باشد [illegible]
بجامه [illegible] ظرف [illegible] مثل حوض و ظرف [illegible]
چنانچه گذشت در تطهیر آب قلیل [illegible] اقوی اینست که اگر [illegible]
[illegible] غساله [illegible] و لکن [illegible] غساله [illegible]
هر چند [illegible] باشد [illegible]

در کیفیت تطهیر آب

[illegible]

در کیفیت تطهیر

شستن آن از آب قلیل لازم است اما بدن و هم چنین ظرف اما بدن و غیر آن فشار
و دیگر بول بچه شیرخوار شستن یا فشار دادن لازم نیست آب ریختن کافیست و مانند آن نجاست بول
عین آن بکشد کفایت میکند بعد از شستن لازم نیست و اگر بخواهند که در تطهیر نجاسات و از غساله
مطهر اجتناب کنند که شک بر آن هم عمل کنند که طلق نجاسات بکشد قطع کند کفایت نمی کند بلکه
ظرف هم دو دفعه بشوید بعد دفعه اول تمیز و ظاهر نماید عوض اجتناب نجس بلکه رطوبت غساله
و باقی مانده هم چنین لازم نیست بفشار لیفد در اخراج رطوبت و انفصال آن و لکن اگر احتیاطا
از رطوبت باقیمانده در آنچیز را بشوید چنانچه از رطوبت باقی مانده اگر احتیاطا منفصل شده
بداند مثل دو دفعه اگر شک کند طهارت آن تطهیر کند احتیاطا
و اگر با آب قلیل تطهیر کنند در مرتبه دوم احتراز کنند از اینکه ترشح نجس شود و احتیاطا
از قطرات آنکه بمحل چکیده که بسبب قطرات دادن آن بمحل میشود و از زیاده بر آن احتراز لازم
تکان دهند که هیچ رطوبت در محل باقی نماند تجربه وسواس میشود و اگر آنچیز نجس بفشار
دو مرتبه فشار دهند در زیر آب که غساله آن چیز نجس نباشد و بعد از اخراج از آب هم فشار دهند
احتیاطا و اگر با آب قلیل تطهیر کنند با آنکه فشار دهد بالای آب هم دهند از غساله اش احتراز
مالیدن بدن هیچ نجاستی واجب نیست مگر آنکه نجاست عین باشد که زایل نشود الا بمالیدن
پس مثل آب نجس که خشک شده باشد بر بدن و در غالب افراد بول بچه و هم چنین
بهشتن مالیدن نیست هر چند خشک شده باشد و اگر شک کند که نجاست زایل شده
زایل شده یا زایل نشده بنا بر زوال حاصل شود بشرط آنکه وسواس نباشد
نشسته بعد از آنکه یکدفعه بشوید و بعد از آن نجاست زوال عین
از چیزهای طاهر و اگر بالطبع یا بول یا بماند رنگ حصول
اثر که نجاست و اما بو مثل خوانده لازم نیست ازاله
نجس باشد مثل روغن
که احتیاطا
بالعین مثل گوشت
بعد
اگر آب نجس
شود

در کیفیت تطهیر اسباب

هر وقت نباید آب نجس شود بالملاقات متنجس نمیشود و اما اگر بعد از انفصال آب انفصال شود نجس نمیشود [illegible] و اگر
بجهت [illegible] باید بعد از التعفیر [illegible] باید بعد از فشار دادن آب انفصال شود مثل لیفه [illegible]
[illegible] و اگر غسالهٔ بعد از التعفیر [illegible] ولکن آب [illegible] باید بعد از الاستیلا
باید بعد از فشار انفصال شود احوط اجتناب از آن است خصوص اگر متغیر [illegible] نجس باشد
[illegible] اقوی [illegible] انفصال شدن [illegible] تطهیر [illegible] غسالهٔ متغیره
[illegible] الانفصال [illegible] اگر [illegible] باید بعد از [illegible]
[illegible] متغیر شود [illegible] اقوی اجتناب بلکه اگر [illegible] متغیر شود [illegible] ندارد
[illegible] اصل اضافه [illegible] چنین [illegible] اعتبار [illegible]
[illegible] اعتبار [illegible] شرط [illegible]
[illegible] فشار دهند [illegible]
[illegible] اضافه [illegible] الظرف [illegible] الاوانی [illegible]
[illegible] ساختن [illegible] استعمال [illegible]
هر چند مثل [illegible] و چلو [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] چنین [illegible]
[illegible] علی الاحوط [illegible]
[illegible] مطلق [illegible] بعضی [illegible] میشود [illegible]
[illegible] باشد بلکه احوط اجتناب از مثل [illegible]
[illegible] برای [illegible] داشتن [illegible]
استعمال [illegible] بیع و شری [illegible] در ساختن [illegible]
[illegible] داشتن [illegible] میشود [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باخبار [illegible] بالاخبار [illegible]
[illegible] علی الاحوط [illegible]
[illegible] باشد و بعضی [illegible]
[illegible] الطلا [illegible] شود [illegible]

علی الاقوی هر چند احتیاط اولی است بمجتهد خلاف بعضی از اعاظم خصوص اگر بنحوی باشد که از آن
ظرف بعد از انقضا ظرف مستقلی ... و استعمال مجمر طلا و نقره خالص ...
بجا آورند ... مجلس ... سوزانند ... بوی خوش ... اشکال ... هم چنین ...
و سماور ... قلیان نخوان ... اهل مجلس نیز با امکان ...
مجلس معین ... انکه ... استعمال احتیاط ... مجتهد انکه استعمال ...
است و هم چنین احتیاط نماید از تزیین لجام اسب و مخوان بطلا و نقره و در حدیث نهی
ان وارد است اگر بنحوی باشد که قلعه برکنند زبان داشته باشد و قلیان اگر سرش طلا یا نقره
خالص باشد اما بجنسیتی که جای آتش و تنباکو هم طلا یا نقره خالص باشد اجتناب کنند و هم
اگر قلیان اگر تمام طلا یا نقره باشد نیز اجتناب کنند اما اگر میانه قلیان و نی قلیان طلا یا نقره
باشد ضرر ندارد و هم چنین باید کرانه و اگر طلا و نقره ممزوج باشد بغیر خود ضرر ندارد هر چند
تشخیص ممزوج بنظر اهل خبره باشد مثل چیز ممزوج مادام که مستهلک نباشد و اگر ...
قلیان نقره نما یا ظرف نقره نما داشته باشد باید مجلس آورده باشد رد نکنند و ...
مگر آنکه یقین نماید که از نقره خالص است و هم سفید و زرد طلا و نقره خالص ...
نقره کوب و طلا کوب بیع عیب ندارد و هم چنین مفضض و مطلا مگر اینکه احوط ...
بموضع نقره بلکه طلا نیز نرسانند و اما فرش طلا و انگشتان طلا برای خیاط و آینه طلا یا
نقره و حلقه طلا و نقره بر آینه یا ظروف غیر از طلا و نقره و دسته طلا بر تفنگ و غلاف
شمشیر و بندان و هم چنین تزیین سقف بطلا و نقره و تزیین قبر و مشاهد مشرفه و ...
بطلا و نقره و قندیل از طلا و نقره پس ضرر ندارد و آنچه حرام است تزیین مرد است در لباس یا بدن
بطلای خالص نه نقره خالص نه زن و نه طفل و نه خنثی و نه تزیین مرد در غیر لباس و بدن بطلای خالص
مثل زنجیر طلا برای ساعت نه لباس مرد و در مثل کمربند طلا و تکمه طلا و نعل طلا احتیاط نماید و نقره
ضرر ندارد بلی در مثل دندان از طلا یا چیز ... دندان را به بندند از طلا یا آنکه بجای عضو بریده از ...
و انگشت و مخوان از طلا درست کنند پس آن نیز ضرر ندارد **کتاب الصلوة** و در آن یک مقدمه و
چند مقصد است مقدمه در عدد نمازهای واجب است بدانکه نماز واجب شش قسم است اول نماز
یومیه دیگر از جمله آن نماز جمعه است دویم نماز عیدین سیم نماز آیات چهارم نماز طواف پنجم نماز که
واجب شود بامر خارج مثل نذر و عهد و استیجار و نماز پدر و نماز احتیاط بجهة شک ششم نماز
میت بدانکه نماز یومیه هفده رکعت است در حضر بدون خوف ظهر و عصر و عشا هر یک چهار رکعت

کتاب الصلوة

مقدمه

و مغرب

کتاب الصلوة

و مغرب سه رکعت و صبح دو رکعت و در سفر و در حالت خوف از هر چهار رکعتی دو رکعت ساقط می شود 114

مقصد اول در اوقات نماز یومیه است بدانکه ابتداء وقت نماز ظهر زوال آفتاب است از دایره
نصف النهار و وقتش ممتد است تا آنکه باقی بماند بغروب مقدار ادا کردن نماز عصر از اول وقت
تا بمقدار ادای نماز ظهر بحسب حال خود مختص بظهر است چنانکه از آخر وقت بمقدار ادا کردن نماز
عصر بحسب حال خودش مختص بنماز عصر و باقی اوقات مشترکست میانه ظهر و عصر پس اگر از آخر وقت
باقی نمانده باشد مگر مقدار نماز عصر پس نماز عصر را ادا میکند و نماز ظهر قضا است پس اگر کسی
از آخر وقت نه از اول وقت بقدر ادا کردن نماز ادا میباشد چنانچه اگر بالفرض شخص حاضر از آخر وقت
بقدر ادای پنج رکعت وقت باقی مانده باشد هر دو نماز را بقصد ادا بجا آورد و اگر شخص مسافر هم
بقدر سه رکعت از آخر وقت داشته باشد هر دو نماز را بجا آورد بقصد ادا و هرگاه باعتقاد بقدر
پنج رکعت از وقت هر دو نماز را از ظهر و عصر یا مغرب و عشا کرد و بعد معلوم شد که وقت بقدر
نداشته مگر برای نماز دویم هر دو نماز را باید قضا کند علی الاحوط و هرگاه باعتقاد اختصاص
وقت بنماز دویم شروع بنماز دویم کرده و در اثنای نماز معلوم شد که وقت مختص نیست عدول کند
بنماز سابق و اگر بعد از نماز معلوم شد عدم اختصاص وقت بآنکه هنوز وقت هست نماز اول از ظهر
یا مغرب را در وقت مختص بکند و بقصد ادا و قضا نشود هرچند ادا بودن خالی از قوه نیست و اگر
باعتقاد دخول وقت شروع بنماز نموده و در اثنای نماز معلوم شده که در اول شروع بنماز وقت
داخل نشده بود و لکن بعد از شروع وقت داخل شده نمازش صحیح است و هم چنین نمازش صحیح است
اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شد که وقت داخل شده بود بلکه نماز هرچند دخول وقت نماز در
حین سلام واجب باشد و ابتدای وقت نماز مغرب بعد از غروب واقعی آفتاب است و شناخته میشود
غروب واقعی بزوال حمره از سمت مشرق تا حد بالای سر و هرگاه ابر باشد [illegible] که در افق
یقین بغروب واقعی حاصل نشود و اگر پیش از این هم یقین بغروب واقعی حاصل شد کافی است نظر بطلوع
طلوع آفتاب که معلوم است و یقین است و آخرش آنست که باقی بماند به نصف شب بمقدار ادا کردن
نماز عشا و وقت نماز عشا بعد از مقدار ادای نماز مغرب متصل میباشد تا نصف شب مختار و هر
چه [illegible] و [illegible] اگر نصف شب گذشت بجهت مضطر نیز قضا است و لکن بهتر
آنست که مضطر ادا و قضا بعد از نصف شب نشود اگر قبل از صبح بجا آورد و ابتدای وقت نماز
صبح از وقت طلوع فجر [illegible] سفیدی [illegible] در افق آسمان از جانب مشرق و انتهای آن طلوع
آفتاب [illegible] و وقت [illegible] بدون عذر و شهادت دو عادل [illegible]

مقصد اول در اوقات صلوة یومیه

میکنند در دخول وقت نماز و اعتماد بیکی مطلق و ظن که اینها میکنند در حال عدم تحصیل علم اگر
یک عادل و اذان معتمدی باشد مثل روز ابر و محبوس و شب مهتاب و نحو آن و در وقت فضیلت
و اشتغال ذمه بآن نماز نافله کذا اول وقت هرچند نافله غیر موقته باشد مقصد ششم
در قبله استقبال آنکه واجبست استقبال خانه کعبه و فضائی که در آنجا خانه کعبه است از منتهای زمین
تا آسمان از برای جمیع مردم در حق کسانیکه می‌بینند خانه کعبه را و کسانیکه نمی‌بینند خانه کعبه
قبله ایشان جهت کعبه است یعنی جانبیکه خانه کعبه در آن باشد نه عین آن بلکه مقدار آن جانبی
که اگر خطی از مصلی اخراج شود بجزئی از اجزای خانه کعبه برخورد و آن شناخته میشود بعلا
مات ستاره ها و قبور مسلمانان و مساجد و محتمل علی الاظهر است با امکان تحصیل
ستاره جدی که بخلف منکب ایمن واقع شود تا محاذی گوش راست برای اهل عراق و نحو آن
و نحو آن غیر لعلم است و اگر ممکن نشود علم کار باینها میکنند در آنجا ظنه هرچند حاصل شود بقول
فاسق و کافر و اگر بعد از نماز ظاهر شود که پشت بقبله بوده اعاده در وقت لازم است و قضا
در غیر وقت لازم نیست ولکن قضا احوط است و همچنین اگر معلوم شود که انحراف از قبله بود
بحق یمین و یسار اعاده لازم است و قضا ندارد و اگر میان یمین و قبله یا یسار و قبله واقع شود
چیزی نیست و استقبال بقبله در نوافل که واجب نشده باشد بنذر و شبه آن واجب
نیست اگر در غیر حال استقرار بجا آورد و قبله در حال استقرار پس احتیاط اعاده و استقبال بقبله
ترک نکند هرچند قول بعدم وجوب استقبال و عدم شرطیت آن در نوافل مطلقا خالی از قوت نیست
در استقبال بقبله باید که عرفا بگویند رو بقبله شده هرچند احوط اعتبار جمیع مقادیم بدن
میباشد حتی انگشتان پا یکی در حق بیمار و خوابیده بپهلو قبله او نحو نشسته
و اگر پشت خوابیده باشد قبله او مثل قبله محتضر میباشد و اگر ممکن نباشد استقبال بقبله در جمیع
احوال اقتصار نماید بهر قدر که ممکن است و بدانکه در هشت موضع استقبال بقبله باید اول
نماز فریضه چنانچه گذشت دوم نماز نافله در حال استقرار علی الاحوط چنانچه گذشت سوم سجده سهو
علی الاحوط چهارم احتضار علی الاحوط پنجم نماز جنازه ششم دفن میت هفتم ذبح حیوان
هشتم قضاء اجزای فراموش شده و بدانکه هرگاه قبله مشتبه شود بچهار طرف نماز کند و اگر وقت
وسعت نداشته باشد اکتفا نماید بقدر یکه وقت وسعت دارد و بهتر آنستکه در وقت نماز مثل
ظهر و عصر اول نماز ظهر را بچهار سمت بجا آورد و بعد نماز عصر را بعمل آورد و هرچند اگر نماز
هر سمت نماز ظهر و عصر را در هر سمت باهم بجا آورد یکجا بوند که ظهر

در سمت دیگر و لازم نیست که بعد از فراغ از ظهر در چهار سمت اینکه ابتدا کند بعصر از همان سمتی که ظهر
ابتدا باو نموده بود بلکه مختار است که بهر یک از چهار سمت ابتدا کند و فوق الصلوة خانه در داخل فیل
و تیامن و تیاسر از جهت است اگر ممکن نباشد علم و اگر ممکن باشد علم بدون حاجت بتأخیر نماز از اول
وقت یا منع عسر و حرج مثل اینکه جدی را میشناسد و جدی بنظر العین پیدا نیست در این وقت احوط عدم
اکتفا باین میباشد هر چند جواز اکتفا در این فرض بی خالی از قوت نیست و تحری بیکه معصوم
او نماز کرده یا فرض معصوم یکه معصوم دیگر ظاهر شده است کرده معتمد علیه است هر چند بد
محراب اجمال التیامن و تیاسر نمیبرد و ساقط میشود در حال الاشتباه و وجوب التقلید در جمله
موارد و مثل ذبح و نحر و احتضار و دفن چنانچه گذشت مفصلاً بسمه در مکان مصلی است
بدانکه و امر واجبست اول اباحه مکان یا تمیمکه نماز کردن در آن مکان مباح باشد و اختصاص
میشود بمالک بودن عین و یا منفعت آنجهت هر چند مثلاً یا منفعت آنجهه اجاره مثلاً
یا انتفاعاً از جهه عاریه مثلاً یا باذن مالک هر چند بدلی باشد پس با بمکان غصبی نباشد
و حق غیر از جهه رهن و غیر باو تعلق نگرفته باشد و اگر غصبی باشد یا آنکه حق غیر باو تعلق گرفته باشد
اذن مالک مباح لازم است که بانو در اذن مثل اینکه بگوید یا ضمیر کرد
بشود یا التماس کرد بر نماز کردن یا اذن داده است هر چند در بدن شاهد حال اهل
که اگر بخواهد نماز کند اذن میدهد لا اقرب نیست وقت یکه بدر شرایط باشد و
روشن باشد و مثل اراضی وسیعه که آن عسر است که از مسیح در آنجا
کاروانسرا و امثال آنها میشود که نماز در آنجا ابواست باذن شاهد حال الاذن شاهد حال
دخول یا که اولی جواز صلوة است در مثل صحاری وسیعه هر چند مالک معلوم باشد بلکه اقوی
جواز صلوة است در مثل صحاری متصله از بلاد و قری هر چند اگر اجتناب از امکان بهتر
باشد هر چند مالک راضی نباشد و نماز در بعضی اماکن طاهر که مجاز نیست مثل بعض حیوانات
مکروه میشود حرام نیست و باطل هم نیست بلی اصح است در بعضی امور مثل اینکه
هم مبارک پیغمبر مبارک کنند و نماز کند بلکه احوط اجتناب است عقب قبر
یا بیت الله بلکه اقرب آنست که اگر مصلی محاذی یا جسد شریف نشود حتی میرسد عبر السجود و قبر
اقوی آنست که صحیح است نماز مرد و زن با محاذات یکدیگر یا با تقدم زن هر چند مکروه است و احتیاط
بیشتر است و میباشد حتی در محارم بلکه احوط اجتناب از محاذات است مطلقاً حتی در اثنای نماز
پس هر یک اعاده نماید هر چند محاذات در اثنای نماز حاصل شود پس باید زن در حال نماز مؤخر

شود از موضع نماز مرد بجهت آنکه موضع سجود زن برابر محاذی موضع قیام مرد نباشد بلی مخصوص است
کراهت باینکه هر دو مشغول نماز باشند پس اگر مرد نماز کند و زن نماز نکند یا عکس پس نقصی
در نماز محاذات ضرر ندارد چنانچه اقوی آنست که کراهت و احتیاط مخصوص بمقارنت یا موخر است
و لهذا مقدم چون نماز او صحیح است مطلقا چه مرد باشد چه زن پس اگر زن و مرد باهم شروع بنماز کنند آنکه
تکبیر او زودتر تمام شد نماز او صحیح است فقط کراهت و احتیاط در نماز متأخر است فقط بدانکه کراهت
و احتیاط رفع میشود بحائلی مثل پرده و دیوار و یا بدوری ده ذراع و با اختلاف زن و مرد در
محاذات ببلندی و پستی که مرد مثلا در پشت بام نماز کند و زن در زمین یا بعکس هرچند بودن
بکمتر از ده ذراع باشد [illegible] حال بودن مکان مصلی است از نجاستیکه تعدی نماید بلباس و بدن
بشرط آنکه عفو از آن نشده باشد مگر موضع سجده که طهارت آن لازم است پس صحیح نیست سجده بر مکان
نجس هرچند نجاست غیر متعدیه باشد و هرچند نجاست معفوه باشد علی الاحوط و کفایت میکند
طهارت موضع سجود بمقداری که مسمی سجده با آن حاصل شود پس اگر سجده کند بر چیزی که بعض آن نجس
باشد و بعض آن طاهر سجده کردن بر او جایز است هرچند محل مسمی طاهر متفرق باشد بشرط که آن
نجاست تعدی بجبهه نکند و لکن در مسمی طاهر متفرق احتیاط تمام باید [illegible] شد که نجاست جبهه [illegible]
قسم است اول نجاستیکه عفو از آن نشده باشد در این قسم باختیار و امکان پاک کردن نماز جایز
نیست چه سرایت بکند و چه سرایت نکند دویم آنست که نجس باشد بنجاستیکه عفو از آن شده است
ولیک سرایت بموضع سجده از جبهه [illegible] و غیره نکند این قسم نجاست ضرر ندارد و نماز با او جایز است
سیم آنست که همین نجاست معفوه سرایت بکند بموضع سجود بعلتیکه قدر مسمی سجود باقی نماند هرچند
متفرق باشد این قسم نیز مثل قسم اول جایز نیست علی الاحوط چهارم آنکه همین نجاست معفوه سرایت بکند
و لیک بقدر مسمی سجود باقی بماند هرچند متفرق باشد این قسم جایز است و اما مکان مصلی غیر موضع سجود
پس نجاست ضرر ندارد بشرط عدم سرایت یا عفو و میتواند نماز بخواند یعنی اینکه اگر بالای هر چیز نجس
چیز طاهری بگذارد مثل آنکه حصیر طاهر بر بالای حصیر نجس بگذارد جایز است نماز بکند [illegible] مکان مصلی
غیر موضع سجود نجاستش سه قسم است اول آنکه سرایت نکند نه ببدن و نه بلباس این قسم ضرر ندارد
دویم آنکه سرایت بکند لکن معفوه باشد این هم ضرر ندارد سیم آنکه غیر معفوه و سرایت کند باشد
این قسم ضرر دارد و اما موضع پیشانی و محل سجود پس نجاستش ضرر دارد مطلقا بشرط علم بقاء مسمی
و اما بجا آوردن نماز واجب در کشتی و بجائی از جهاتیکه [illegible] اختیار است [illegible] اضطراری [illegible]
که مصلی متحرک باشد بالعرض متحرک میشود پس با اضطرار و تعذر بجا آوردن نماز در زمین [illegible]

امکان

کتاب الصلوة

امکان خروج هرچند بجهة تنگی وقت باشد جایز است قطعا چه کشتی ایستاده باشد یا رونده و چه مضطرب
باشد یا نه ولکن اگر مکروهست و واجبست بقدر امکان استقبال قبله در جمیع اقوال و افعال و اگر ممکن
نباشد استقبال در جمیع افعال اکتفا باید نمود بقدر ممکن است هرچند باستقبال بتکبیرة الاحرام
باشد و اما در حال اختیار با امکان خروج و عدم اضطراب و حرکات فاحشه و امکان استیفاء
همه افعال و شرایط و باعث حرکه مصلی مستقر نیز نباشد فبالجمله نماز واجب در کشتی بطوری
فرض شود که مفضی بفوات […] نباشد الا آنکه باعث حرکه تبعیه مصلی شود پس احوط ترک است ولکن
اقوی جواز است بلکه قوی است جواز نماز حتی در صورتیکه حرکات فاحشه داشته باشد یکی
واجب است مهما امکن مراعات شرایط نماز از استقبال و قیام و طمانینه با امکان مراعات پس هر وقت که
سفینه از قبله برگردد در اثنای نماز او هم برگردد و هر وقت حرکات فاحشه نماید در میان نماز اگر صبر
اگر صبر باعث محو صورت صلوة نشود و اگر صبر کردن باعث محو صورت نماز شود در حال نماز
کند و اگر در میان نماز نتواند بایستد بنشیند و در حکم کشتی است تخته روان و چیزهای دیگر
روی زمین […] مثل گاری و […] متعارف شده است و اما بجا آوردن نماز واجب
بالای حیوان اینکه راه رود و نتواند که شرایط الصلوة را در بالای آن بجا آورد پس جایز نیست در حال
اختیار بلکه جایز است در حال اضطرار و عدم امکان بجا آوردن نماز در زمین یا بجهة آنکه نتواند
که از اسب فرود آید بجهة خوف […] چه حیوان رونده باشد یا آنکه ایستاده و مضطرب باشد
ولکن واجب است استقبال قبله بقدر امکان هرچند بتکبیرة الاحرام باشد و احوط آنست که
نماز را در اینحال تاخیر بیندازد تا آخر وقت خصوصا اگر بداند که نماز در زمین تا آخر وقت ممکن
میشود و همچنین اگر امید امکان داشته باشد و اما بجا آوردن نماز واجب بالای حیوان اینکه
ایستاده باشد و اطمینان بوقوف آن نیز باشد بنحویکه انسان عامل آن شود و همچنین بالای
چیزیکه میان […] آویخته باشد […] جایز است با اطمینان بعدم حرکت چنانچه جایز است
نافله در جمیع اینها حتی بالای حیوانیکه راه رود و مقصد […] لباس مصلی است
بدانکه واجب است بر مرد در حال اختیار پوشانیدن […] عورتین […] بحث […]
در عرف پوشانیدن بر او صادق آید در جمیع نمازهای واجبه و مستحبه […] و در اجزاء
نمازیکه قضا میکنند و همچنین نافله و نماز میت علی الاحوط هرچند ناظر نیز […] باشد یا آنکه
ناظر محرم باشد بلکه احوط پوشانیدن تمام عورتین نیز میباشد و عوره زن در حال الصلوة
جمیع بدن او میباشد و همچنین سر و موی خود […] مگر وجه و دستها و قدمین تا ساقین

مقدمات لباس مصلی

چه ظاهر آنها چه باطن آنها هر چند احوط ستر باطن قدمین است چنانچه احوط از آن ستر ...
عجز از وضع مسجد بخصوص در حال سجود و بدانکه کنیز با آزاد فرق ندارد مگر در اینکه کنیز را لازم
نیست سر خود را اگر چه با اذن آقایش بپوشاند و همچنین دختر نابالغ و اگر در اثنای نماز بالغ شود نماز را از
سر گیرد و اگر کنیز در اثنای نماز آزاد شود فوراً سر را بپوشاند و کنیزی که بعضش آزاد شده حکم آزاد
میباشد و لازم نیست بر زن بپوشانیدن آنچه از باطن چیزها پیدا میشود مثل زبان و دندان و همچنین
زینت بدن و روی و ابرو و سر چیزها شود حتی موی عاریه که به موی خود وصل کند هر چند با خبر موجود
باشد و بدانکه اگر مصلی اخلال به ستر عورت نماید عمداً یا از جهت جهل به حکم نمازش باطل است و اگر به غیر
اختیار از جهت باد یا از جهت غفلت یا از جهت جهل به موضوع که اعتقاد عورت نکرده ستر نموده یا اینکه این
لباس ساتر است و بعد خلاف آن ظاهر شد نمازش باطل نیست و اگر در اثنای نماز کشف عورت شد و فوراً
ستر نموده ضرر نمیرساند و اگر فراموش نموده ستر کرده تا در اثنای نماز یا از اول امر احوط اعاده است و
بدانکه در لباس مصلی چند امر واجب است اول آنکه غصبی نباشد بطریقی که در مکان مصلی مذکور شد
و محمول غصبی که به سبب ایجاد افعال و اقوال الصلوة تصرف در آن نشود ضرر نمیرساند و اگر شود
مثل اینکه به سبب خم شدن به جهت رکوع یا سجود یا در حال رفع راس از رکوع یا سجود یا راست شدن
برای رکعت ثانیه مثلاً آن شیء غصبی حرکت کند هر چند بلباس دوخته شده باشد بدانی است و احتیاط
اولی است بلکه بعضی حکم به بطلان نماز کرده اند و هرگاه جاهل به حرمت غصب یا باطل بودن نماز
معذور نیستند چنانچه ناسی حکم غصبیت معذور نیستند مگر اینکه در این جهل یا نسیان بالمره تقصیر
نکرده باشد و معذور باشند بلی جاهل با اصل غصب و ناسی اصل غصب هر دو معذور میباشند دوم
آنکه حریر محض نباشد برای مرد در حال اختیار و اما در حال ضرورت مثل سرما جایز است چنانچه برای زن
جایز است نماز در او مطلقا حتی در حال اختیار بنا بر اقوی و جاهل به حرمت حریر و ناسی به حرمت حریر معذور
نیستند مگر جاهل قاصر که کسیکه در نسیان حکم از معذور باشد و جاهل به حریر بودن و ناسی حریر بودن
هر دو معذور میباشند بنا بر اقوی و احوط اعاده است خصوصاً اگر حریر ساتر عورت کند و
غیر حریر پوشیده باشد بدانکه پوشیدن حریر فی الاصل برای مرد جایز نیست مگر در حال ضرورت
و دفع شپش و در حال حرب و آنچه حرام است عنوان پوشیدن است نه فرش و همچنین از لحاف حریر و پیچیدن
حریر به خود و نه خیمه حریر چنانچه جایز است حمل حریر و دستمال حریر و اولی اجتناب است از عمامه و کلاه
حریر و عرقچین حریر و جوراب حریر و بند زیر جامه تمام حریر در غیر حال نماز و همچنین از کمربند حریر
و دستمال حریر در غیر حال نماز و در حال نماز هم هر چند اقوی جواز است ... و در حال ... نماز

کتاب الصلوة

۱۱ باکراهت بلکه اولی اجتناب از بند زیر جامه است که سر شلوار ابریشم یا نخ المحض حریر پیچیده باشد و اما نخهای
حریر پیراهن جایز است و لکن احوط آنست که زیاده بر چهار انگشت مضموم نباشد و احوط بلکه اقوی
آنست که زیاده بر چهار انگشت مفرج نیز نباشد هر چند اقوی جواز سجاف است مطلقا هر چند زیاده
بر چهار انگشت مضموم یا مفرج باشد بشرط آنکه از اسم سجاف بیرون نرود و داخل در اسم لبس
و جایز است استعمال حریر مخلوط به پنبه و غیر آن مادام که خلیط غیر آن مستهلک نباشد مثلا
در تار یا پود آن ثوب باشد و اما اگر نصفی پود یا مثلا حریر محض باشد و نصفی دیگر
یا آنکه دامن قبا را مثلا حریر قرار دهند و باقی را غیر حریر و یا آنکه پارچه حریر را در وسط ثوب بین
آستر و ابره قرار دهند بجای پنبه پس اجتناب نمایند بلی اگر بجای پنبه در میان آستر و ابره ثوب ابریشم
قز و پیله بگذارند ظاهر آنست که جایز باشد و صدق پوشیدن حریر بر او نکنند و اگر نیز ثوب
باستعمال یا غیر آن زایل شود در جمیع ثوب یا بعضی مثل آستین و نحو آن و ابریشم آن باند بیرون
از او لازم است ... و احوط بلکه اقوی آنکه طلا نباشد که نماز مرد در آن باطل است هر چند
انگشتر و نحو آن باشد بنا بر احوط و حرام نیست با خود داشتن طلا اگر مسکوک باشد چه نباشد
بلی حرام است انگشتر طلا بلکه تزیین بطلا هر چند انگشتر نباشد بلی مردان و هم چنین احوط اجتناب است
از انگشتر مطلا یا انگشتری که بعضی از آن طلا باشد و ضرری ندارد داشتن شمشیر و خنجر مطلا یا دسته طلا
و مثل آن از اسلحه بر حال قطعا و هم چنین داشتن ساعت زنجیر طلا و قاب طلا اگر متصل باشد و نحو آن
از چیزهایی که می‌گویند که شخص تزیین بطلا نموده و از قبایی که جز آن از مفتول طلا باشد
یا زنجیره طلا یا پولک طلا داشته باشد اجتناب نمایند و اما عبای مطلا و قبای مطلا و نحو آن که عین
طلا در او نباشد بلکه آب طلا داشته باشد پس اقوی آنست که ضرری ندارد هر چند احوط اجتناب است
از بند زیر جامه که زری و کلابتون بندی بکار ببرند و نقره و کلابتون نقره هیچ کدام در حق مردان
ضرری ندارد چهارم آنکه طاهر باشد مگر از نجاستی که معفو است و آن چند چیز است اول خون قروح
و جروح مادام که خوب نشده باشد چه از بواطن باشد مثل بواسیر یا ظواهر هر چند اختصاص بظواهر
بدن اولی است چه مشقت در ازاله آن باشد یا نه مثل آنکه شخص مبتلا باشد بالعرض یا آنکه چرک بدن شده یا
باد دمل یا بغیر آن تحمل کرده باشد یا نه هر چند بعضی بجای آن نماید که متعارف نباشد و قول بنجاسه
با امکان تعرق متحمل از آن نیز معفو است علی الاقوی بلکه مطلق متحمل از آن و بدانکه عفو از خون
قروح و جروح نسبت بحی ... قروح و جروح ... نسبت بغیر معفو نیست مگر آنکه کمتر از درهم باشد
دوم نجاستی که ... ازاله آن مشقت شدید و عسر و حرج باشد و هم چنین نجاستی که لباسی که کند از آن با

سیوم

چهارم

کتاب الصلوة

انبیا انس ما و امثال ان باشد سیم بول در لباس مربیه طفل چه پسر باشد چه دختر بشرط انکه
شبانه روزی یکمرتبه طاهر کند و لباس دیگر نداشته باشد و مخیر است در غسل ثوب میان روز
و شب و لکن نشستن را اوفق نماز و پیش از نماز قرار دهد و اگر اخلال بغسل ثوب نموده همه نماز
ها را اعاده نماید خصوص انماز آخر که غسل در ان واجب معین شده چهارم خون کمتر از درهم چه از خون
و چه از غیر خود حتی انسان علی الاقوی چه از ماکول اللحم و چه از غیر ماکول اللحم هر چند در غیر ماکول اللحم
غیر انسان احتیاط اولی است و ان تحدید شده است بقدر باجقلو و بعضی بقدر بند بالای انگشت بزرگ
و بقدر گودی کف دست و اکتفا بهر یک خوبست و لکن تحدید باخیر اولی است بشرط انکه از نجس العین که سگ
و خوک و کافر است نباشد و همچنین از مردار نیز نباشد بنا بر احوط مگر خون مرده آدمی بعد از غسل و بشرط
انکه از خون حیض و نفاس و استحاضه نباشد و چنانچه کمتر از درهم از خون معفو است متنجس بخون که کمتر از
درهم باشد نیز معفو است علی الاقوی پنجم حمل نجس یا متنجس هر چند ساتر عورت باشد بنا بر
اقوی و لکن احوط اجتناب است در حمل نجس خصوص میته و همچنین احمل متنجس خصوص مما لا یتم به الصلوة
ششم نجاست هر لباسیکه ساتر عورتین نباشد هر چند در غیر محال باشد مثل دستمال و کوچک و
جوراب و نعلین و نحو انها مگر جلد مرده سگ و خوک که با انها نماز نکنند هر چند مما لا یتم به الصلوة
باشد و اما عمامه و شال کمر که بملاحظه شکل و هیئت ساتر عورتین نمی‌بستند پس با انها نماز نکنند که
نجس باشند مگر انکه بنفسه هم ساتر عورتین نباشند هفتم انکه پوست حیوان غیر ماکول اللحم
و سایر اجزای ان نباشد چه جوهه دار و چه حلول کرده باشد و چه نکرده باشد و چه ساتر عورت
باشد و چه نباشد و همچنین پوست میته نباشد و در موی از جایز است بشرطیکه حلال گوشت
باشد و همچنین جایز است نماز در پوست خز و سنجاب و لباس هشتم مجهول الحال بشرطیکه از دست
مسلم بگیرد یا انکه خود مسلم نماز بکند در ان و یا انکه در ید مسلم اذن در نماز بدهد و یا انکه بگوید
نماز در ان جایز است یا انکه بگوید که از ماکول اللحم میباشد و اجزای انسان ضرر ندارد بشرطیکه طاهر باشد
مثل مو و دندان و استخوان و عرق و شیر زن و همچنین ضرر ندارد موم عسل و چون عسل و خون
و کبد و امثال ان و بعضی حشرات الارض نیز ضرر ندارد و اگر اجزای حرام گوشت مثل موی گربه و نحو
ان بیدن یا لباس نماز گذار چسبیده نباشد ضرر ندارد و مثل اینکه دسته چاقو است و در میان قلمدان
است یا در میان جیب است بشرط انکه در توی قاب یا کیسه باشد و اجزائیکه معلوم نیست که از غیر ماکول اللحم
میباشد نیز ضرر ندارد هر چند بیدن یا لباس چسبیده باشد بلی اگر لباس درست کنند از پوست و
نحو ان که ندانیم از ماکول اللحم است یا غیر ان بنا بر احوط نماز در ان لباس نکنند و اما در مثل ماهوت و نحو ان

که مسلمانان استعمال میکنند و میپوشند و نماز در آن میکنند پس احتمال غیر ماکول اللحم یا نجس یا غصب بودن
آن از روی وسواس است و هر چند اجتناب بهتر است و هر چیز که احتمال بطلان نماز در او میرود که منجر بوسواس
نشود بخاطر خطور بسیار چند امر است اول آنکه جایز است نماز در چیزی که ستر تمام بدن نکند و لکن بهتر آنست
باشد بنحوی که چیزهایی از ساق و پا بپوشاند هر چند احوط ترک است و آخر ساق عبارتست از عورتین [illegible] پا و قدم
آنکه نماز در [illegible] هموار بدن جایز است علی الاقوی سیم آنکه هر گاه کسی دو جامه داشته باشد و
بداند که یکی نجس است و یکی طاهر و با هم مشتبه شوند عاریا نماز نکنند بلکه در هر یک علیحده نماز
بخوانند پس در مثل نماز صبح دو نماز بخوانند و در مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا بهتر آنست که
اول در هر یک از دو جامه نماز ظهر بنماید هر چند جایز است که ظهر را در جامه بنماید و عصر را نیز در همان
جامه بنماید و همچنین در جامه دیگر ظهر و عصر را با هم نماز بنماید یعنی ظهر را در جامه و عصر را در جامه
دیگر بنماید و اگر یک جامه پاک مشتبه بشود در میان دو جامه یا سه جامه نجس باید زیاده باید در هر یک جامه
نماز بخوانند و اگر یک جامه نجس مشتبه شود در میان دو جامه یا سه جامه پاک و زیاده کافی است نماز در
دو جامه چهارم آنکه حکم تطهیر و تحصیل لباس بجهت نماز از جهت خریدن و قبول عاریه و هبه خود
لباس و غیر آن مثل تحصیل آب و خاک است برای وضو و غسل و تیمم و در مبحث تیمم گذشت پس کسیکه نداشته
که لباس را باید خرید هر قدر بتواند و بخواند در نزد بعضی از اشخاص پنجم آنکه ستر عورت بجهت نماز
از طرف تحت غالبا لازم نیست مگر اینکه بنحوی باشد که از طرف تحت ناظر محترم باشد که ایمن از نظر کردن
او نباشد ششم آنکه اگر امر دایر شود در میان صرف آب بجهت وضو یا غسل یا بودن خاک و خریدن
ساتر عورت بجهت نماز تحصیل ساتر عورت مقدم است و اگر امر دایر شود در میان تحصیل خاک و ساتر
عورت تحصیل خاک مقدم است هفتم آنکه اگر کسی برهنه باشد و متمکن از ستر بشره عورت نباشد
حتی بعلف و برگ و گل و بخواهد برهنه نماز کند و لکن اگر ناظر محترم موجود باشد نماز را نشسته بخواند
و بجهت رکوع و سجود ایما بسر نماید و ایماء بسجود را اخفض از ایماء برکوع قرار دهد و از بعضی
ظاهر میشود که لذا اشتر و کف [illegible] و زانو و سر انگشتان پا بر زمین نهد لازم است در ایماء بسجود بلکه
از بعضی ظاهر میشود وجوب بلند کردن محل سجود را و گذاشتن جبهه را بر او و یا آنکه بدست خود
بلند کند ما یصح السجود را و نگذارد جبهه خود را بر او بگذارد و وجوب هیچیک از اینها ثابت
نیست و اگر ناظر محترم موجود نباشد ایستاده نماز بخواند و بجهت رکوع و سجود ایماء نماید و لکن
نشسته و سجده ام انسب است بخواند هشتم آنکه ستر عورت در نماز از خود مصلی لازم نیست بلکه
لزوم ستر نسبت بغیر لازم است و هم مصلی بجهت را اجابت خود نماز است که مقام [illegible] است

كتاب الصلوة

۱۲۳
واجبات نماز دوازده چیز است اول قیام دوم نیت سیم تکبیرة الاحرام چهارم قرائت حمد پنجم قرائت سوره ششم
رکوع هفتم سجود هشتم ذکر نهم ترتیب دهم موالاة یازدهم تشهد دوازدهم سلام
و رکن نماز پنج است اول تکبیرة الاحرام دوم قیام در حالت آن بلکه سایر شرایط آن از استقرار و
طمانینه و نحو آن بنا بر احوط سیم قیامی که بان رکوع کنند که قیام متصل برکوع مینامند چهارم
رکوع پنجم سجود و بدانکه مراد از رکن نماز آنست که عمداً و سهواً ترکش باعث بطلان نماز است
اما واجب غیر رکن پس آنست که اگر عمداً ترک کنند نماز باطل است و اگر سهواً ترک کنند ضرر ندارد و مثل
قرائت حمد و سوره و ذکر رکوع و ذکر سجود و یک سجده و تشهد که اینها رکن نیستند پس در اینجا
مقصد یک مقدمه و چند فصل است مقدمه در اذان و اقامه است و این هر دو سنت موکده اند
برای نماز یومیه مطلقا علی الاقوی چه ادا چه قضا چه در جماعت چه در فرادی چه مرد چه زن چه نماز
جهری چه اخفاتی و اقامه تاکیدش از او بیشتر است و در حدیث است از حضرت امام بحق ناطق مولانا جعفر
الصادق علیه السلام که اگر اذان و اقامه بگوئی نماز کنند در عقب تو دو صف از ملائکه که یک سر صف مشرق باشد
و سر دیگرش مغرب باشد و اگر اقامه تنها بگوئی نماز میکنند در عقب تو یک صف ملائکه که اضعاف
مشرق باشد تا مغرب و ثواب آن بانواع مختلفه روایت شده است مثل وجوب بهشت اگر تا یک سال در
شهری از شهرها اذان بگوید و مثل کرامت زن عمل چهل صدیق که اعمال ایشان نیکو و مقبول
باشد اگر تا چهل سال اذان بگوید و مثل آنکه اگر کسی اذان بگوید لله تعالی برای یک نماز از روی
ایمان و احتساب و تقرب بسوی خدا آمرزیده میشود گناهان گذشته او و منت میگذارد خداوند او را
بعصمت در باقی عمرش و محشور میشود با شهدا در بهشت و مثل آنکه اگر کسی مباشر اذان مسجدی
شود بجهت خدا عطا میکند خداوند ثواب چهل هزار هزار پیغمبر و مثل آنکه از حضرت رسول مروی است
که کسیکه اذان بگوید و مقصود او از اذان نباشد مگر رضای الهی عطا فرماید خدا او را ثواب چهل
هزار شهید و چهل هزار صدیق و داخل میشود بسبب شفاعت او چهل هزار گناهکار در بهشت
و همینکه موذن با معرفت بگوید اشهد ان لا اله الا الله دعا و استغفار میکنند در حق او
هفتاد هزار ملائکه و روز قیامت در سایه عرش الهی است تا اینکه خداوند از حساب خلایق فارغ
شود و مینویسند چهل هزار ملائکه در نامه عمل او ثوابیکه مرتب میشود بر گفتن این شهادت و از
رسول الله روایتست که هر کس مباشر اذان مسجدی از مساجد خدا شود و اذان را او بگوید و مطلب آنکه
مقصود او از اذان رضای خدا باشد عطا میکند خداوند عز و جل باو ثواب چهل هزار هزار پیغمبر
و چهل هزار هزار صدیق و چهل هزار هزار شهید و داخل میکند خداوند بسبب شفاعت او چهل

مقدمه در اذان و اقامه است

كتاب الصلوة

هزار هزار امت که در هر امتی چهل هزار هزار مرد باشد و بوده باشد از برای او در هر بهشتی از بهشتها چهل
هزار هزار مدینه که در هر مدینهٔ چهل هزار هزار قصر باشد که در هر قصری چهل هزار هزار خانه باشد
که در هر خانه چهل هزار هزار طاق باشد که در هر طاقی چهل هزار هزار تخت باشد که در هر تختی زنی
از حور العین باشد که وسعت هر طاقی چهل هزار هزار مقابل دنیا باشد و پیش روی هر زنی چهل
هزار هزار غلام و چهل هزار هزار کنیز باشد و در هر طاقی چهل هزار هزار مائده باشد و در هر مائدهٔ
چهل هزار هزار کاسه باشد و در هر کاسه چهل هزار هزار رنگ از طعام باشد و هر گاه تازل
شود بر او همه جن و انس هر آینه میتواند داخل کند بر ایشان طاقی از طاقهای خود که از برای او دنیا
باشد در آن طاق هر چه را که بخواهند از طعام و شراب و بوی خوش و لباس و میوه‌ها و انواع و اقسام از تحف
تازه و از زیورها و لباسها که هر طاقی از آن طاقها اکتفا کرده میشود با هر چه در او است از طاقهای دیگر
پس وقتیکه مؤذن بگوید اشهد ان لا اله الا الله احاطه میکنند او را چهل هزار هزار ملک که همه
صلواة میفرستند بر او و استغفار مینمایند برای او و در سایهٔ عرش الهی قرار گیرد تا اینکه از حساب فارغ شود
و مینویسند ثواب او را چهل هزار هزار ملک پس بالا میبرند بسوی خداوند عز و جل و در حدیث است که
بلال اول کسی است که پیشی میگیرد به بهشت بجهت اینکه اول کسی است که اذان گفت و عدد فصول اذان
هیجده میباشد چهار تکبیر بلفظ الله اکبر و دو شهادة بر واحدانیت بلفظ اشهد ان لا اله الا الله
و دو شهادة بر رسالة بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و دو حی علی الصلوة و دو حی علی الفلاح
و دو حی علی خیر العمل و دو الله اکبر و دو لا اله الا الله و اقامه مثل اذان است مگر اینکه تکبیر از اولش
دو تا است و تهلیل از آخرش یکی است و زیاد میشود بعد از حی علی خیر العمل دو قد قامت الصلوة پس
عدد فصول اقامه هفده میباشد و شهادة بر امارة و ولایة حضرت علی بن ابیطالب صلواة الله علیه
جزء اذان و اقامه نیست نه جزء مفوضه و نه جزء مستحب و قصد جزئیت نکنند و لکن بگوید بقصد استحباب
آن فی نفسه خصوص بعد از ذکر رسول خدا ص و بعضی گفته‌اند که اگر بگوید بقصد اینکه بگوید هر است بجهت
انکه شایعه جزئیت در آن کمتر است بلکه اگر در او ان بیت اذان قصد گفتن این شهادت را داشته باشد
بعنوان جزئیت بدعت و حرام است و اذانش هم باطل است بلکه بعضی حکم ببطلان اذان نموده‌اند
وقتیکه قصد جزئیت نماید هر چند قصد جزئیت در وقت گفتن آن یا قبل اذان نماید نه در اول اذان
و باکی نیست در نماز صبح بگفتن الصلوة خیر من النوم و لکن نه بقصد جزئیت و مخصوص استحباب
اذان و اقامه بیومیه و جمعه و برای غیر یومیه و جمعه مشروع نیست چه واجب باشد و چه مستحب و لکن
مستحب است در سایر نمازهائیکه بجماعت شود یا مطلق نماز خیر بقرائی و خصوص نماز عیدین و اذان و

كتاب الصلوة

۱۲۰ طلب باران و نماز میت اینکه سه مرتبه قبل از شروع بنماز بگوید الصلوة برفع هر سه یا بنصب هر سه
یا بوقف هر سه یا بمختلف و بالاحوط اسقاط همزه وصل در حال وصل و با احتراز از وقف بحرکت
و وقف بهیئت است و بدانکه اذان غیر الحج منقسم بر دو قسم است اول اذان اعلامیکه مقصود از او
مجرد اعلام بدخول وقت نماز میباشد نه ادراک فضیلت نماز و معلوم است که این اذان جایز نیست
قبل از دخول وقت مگر اینکه در خصوص نماز صبح رخصت داده شده بتقدیم اذان در غیر ماه مبارک
رمضان یا مطلقا بجهة بیدار شدن خفتگان و مهیا شدن ایشان برای نماز صبح و لکن بعد از
دخول مستحب است اعاده اذان گفتن غیر مؤذن اول یا همان مؤذن و احتمال آنکه این اذان صبح باشد
خلاف ظاهر از اخبار و فتاوی میباشد و بعضی اینقسم اذان را اذان اعلامی محضه نمیدانند بلکه
حکم کرده اند بجواز زیادتی و نقیصه در فقرات آن و تبدیل فقرات و غلط خواندن و جواز اخذ اجرة
و این حکم خالی از اشکال نیست دوم اذان برای نماز یومیه که مقصود بالاصاله از اذان دوم چیز است
یکی اعلام بدخول وقت و دیگری ادای نماز بر وجه کامل و این هر دو عبارت تشخیص قسم اول علی الاحوط الا
اینکه مقصود از قسم اول حاصل است یا اذان فاسد یا غلط بخلاف قسم ثانی پس جایز نیست اخذ اجرة باذان
اعلامی علی الاحوط و شرط است در صحة اذان و اقامه و اکتفا بان در جماعت و فرادی چند چیز اول نیت قربة
و استدامه و تعیین در خصوص [illegible] بلکه تعیین نماز در جائیکه دو صنف از نماز در ذمه داشته باشد
بلکه اگر معین نکرده و لکن عمدا قصد از نماز نماز دیگر کرده یا آنکه برای نمازی گفته که فاسد بوده یا
فاسد کرده و اراده غیر آن نماز نموده اعاده نماید علی الاحوط پس اگر در بین اذان و اقامه نماز را معین
نکرده و بعد از آن معین بکند خلاف احتیاط است و قصد اجرة در اذان برای نماز در مسجد و جماعت
و مخوان سبب بطلان اذان است و همچنین در اذان اعلامی علی الاحوط چنانچه صحیح نیست اذان و اقامه سکران
و هر کسیکه بقصد لعب باشد و قصد ریا و سمعه در اثنای اذان و اقامه نیز باعث بطلان میشود بلکه اقوی
اعاده ان میشود و کفایة میکند اعاده همان فقره که ریا و سمعه در آن فقره نموده بخلاف [illegible] و قصد
قطع اذان و اقامه که ضرر نمیرساند در صورتیکه فقرات اذان و اقامه را بقصد قطع نگفته که خالی از قصد اذان
و اقامه نگفته باشد و اگر در اثنای اذان و اقامه مرتد شود و بعد از آن رجوع کند بنا نهد علی الاحوط [illegible]
و اقوی عدم استیناف میباشد و نوم و اغما و سکوت و تکلم در اثنای اذان نیز ضرر نمیرساند مگر آنکه بهم
خورد موالاة و مخوان و همچنین در اقامه مگر در نوم و اغما و یا التفات [illegible]
در اقامه است و شرط بودن طهارة در خصوص اقامه احوط است [illegible]
در اذان بلکه نیز شرط است پس اذان [illegible]

کتاب الصلوة

سیم اسلام و نه هم شرط بودن اسلام در اذان بجهة حصول اسلام بشهادتین ضعیف است زیرا که مجرد گفتن
شهادتین بدون قصد شهادت سبب حکم باسلام نمیشود مثل نماز و تشهد نماز یا اینکه بعد از فراغ
از شهادتین حکم باسلام میشود پس مجزی نیست شروع چهارم ایمان حتی در اذان اعلامی علی الاحوط پس اگر
اقتدا بکند از جهة خوف یا کسیکه قابل اقتدا نیست بجهة فقد ایمان و بخواند باید اذان و اقامه را خود
بگوید حتی آنکه اگر خوف فوت اقتدا و نرسیدن برکوع در نماز داشته باشد اقتصار کند بر دو
تکبیر و قد قامت الصلوة پنجم موالاة که فصل زیادی مابین فقرات اذان و اقامه حاصل نشود بطوریکه
باعث محو صورت اذان یا اقامه شود ششم ترتیب بمیان اذان و اقامه و فصول هر یک و اگر خلاف
ترتیب نماید عود نماید بنحویکه ترتیب حاصل شود مثل اینکه اگر اقامه را پیش از اذان گفته باشد اقامه
تنها را اعاده نماید و همچنین در فصول اذان و اقامه مگر با فقد موالاة که منشاء اعاده همه میشود
و از بعضی ظاهر میشود که اگر کسی سهواً اخلال بترتیب بعضی از فصول اذان نماید و متذکر بآن شود
در اثنای اقامه حاجت بعود نیست بجهة مراعاة ترتیب و باتمام اقامه اکتفا نماید و همچنین بعد از اقامه
بطریق اولی هفتم اینکه گوینده اذان و اقامه مرد باشد نه زن اگر مرد و خنثی بخواهند باذان و اقامه اکتفا
کنند بر اذان و اقامه زن باعث سقوط اذان و اقامه مرد نمیشود مگر اینکه از محارم باشد بلی اذان
زن برای زن صحیح است اگر صوت او را مرد نامحرم نشنوند بلکه اگر هم بشنوند ضرر ندارد
علی الاقوی خصوص اگر زن علم بوجود اجنبی نداشته باشد خصوص اگر زن پیر باشد که از سماع
صوت او لذت حاصل نشود بلکه اگر هم لذت حاصل شود بلکه اگر بقصد شنوانیدن باجنبی هم بگوید بلکه
الاقوی بلکه اگر بقصد شنوانیدن و التذاذ اجنبی بگوید و التذاذ اذان صحیح نیست بلکه حرام است هر چند
جماعت زنها باشد و لکن احوط عدم اکتفا باذان و اقامه نشنیده مطلقا در حق غیر زن هشتم آنکه برای نماز یا
اعلام بدخول وقت نماز باشد نه از برای سایر غایات مشروعه مثل اذان در گوش مسافر یا اذان
و اقامه در گوش چپ مولود تازه یا در گوش کسیکه چهل روز گذشته و گوشت نخورده باشد در گوش کسیکه
سوء خلق پیدا کرده یا کسیکه در بیابان هولناک راه را گم کرده که در اینها موارد برای نماز بودن یا بآن اذان
و اقامه اکتفا نمودن مشکل است هر چند فی نفسه صحیح است نهم آنکه وقت وسعت نماز را با اذان و اقامه
داشته باشد و الا حرام است بلکه اگر تعارض کند اذان و اقامه با سایر مستحبات داخله در نماز مثل قنوت و نحو آن
بودن نیست ترجیح اذان و اقامه بر آنها دهم آنکه بعد از دخول وقت باشد مگر اذان صبح چنانچه گذشت
و مگر بالنسبه بنمازیکه پیش از وقت باعتقاد دخول وقت شروع نموده و قبل از فراغ از آن وقت نماز داخل
شده باشد یازدهم آنکه برای نماز یومیه باشد پس برای غیر یومیه حتی عیدین و نافله هر چند واجب شده

کتاب الصلوة

۱۲۷ باشد نبند و بخوان حرام و باطل است و اذان و اقامه لکه بقرائت صحیح و بقواعد عربیه باشد یعنی الف الله اکبر را
قطع نماید و وصل نکنند و اطلاق این شرط محل تامل است بالنسبه بکسیکه قادر بر اداء حروف از
مخارج نباشد پس اذان غیر قادر بر اداء حروف از مخارج صحیح است و کافی است خصوص در اذان اعلام
چنانچه در حدیث است که سین بلال عند الله شین و هم چنین محل تامل است عدم جواز حذف الف الله اکبر
در حال وصل خصوص در تکبیرات بعد از تکبیر اول بسبب رفع غنا نمودن که غناء در عبادات بدعت
است و غناء در غیر عبادات حرام و متصل ساختن اذان و اقامه را بیمان با اتصال عرفی در اذان
و اقامه نماز بخلاف اذان اعلامی و شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه و دیگران شرط کرده
اند در اذان اعلامی عدم تاخیر از اول وقت بخلاف اذان برای نماز که موخر میشود تا اخر اداء نماز و
این هم محل تامل است بجهة انکه اقوی جواز تاخیر اذان اعلامی است بعرض احتیاج با علام مثل روز ابر
یا انکه همه خوابیده بودند و مطلع نشده اند بدخول وقت بالمره بلکه عمداً تاخیر انداختن اذان اعلام
با عدم احتیاج بان بالمره و اذان گفتن بقصد اعلام محل اشکال است هر چند حکم بعدم جواز این نیز
مشکل است بجهة عدم انحصار حکمت اذان اعلامی بخصوص اعلام و الا تعدد موذنین و اذان
ثانی و ثالث و رابع باید محل اشکال باشد و مجلسی طاب ثراه بعد از ائمه المعصومین میفرماید تا وقت داخل
نشود اذان نگوید و در وقت فضیلت اذان میتوان گفت و اگر وقت فضیلت بدرود احوط ان است
که اذان اعلامی نگوید بلکه اذان خود را نیز نگوید و اکتفا باقامه کند و ظاهر انستکه از انرا در اول
وقت بگوید تمام شد کلام ان بزرگوار یا نور الله ... انکه تمام اذان و هم چنین تمام اقامه را یکنفر
بگوید و تمام کند و ترسل که بعضی از فقرات انرا کسی بگوید و بعضی دیگر را کسی دیگر بگوید حرام است
علی الاحوط هر چند حکم بحرمت خصوص در اذان و خصوص در اعلامی محل تامل است و هرگاه
اشخاص متعدده از اهل جماعت خواسته باشند که اذان بگویند برای جماعت واحده احوط انستکه
بطریق اجتماع نگویند و بطریق تعاقب تا انکه امام حاضر شود ضرر ندارد و هر چند جواز بطریق
اجتماع نیز قوی است و دعوی سیره بر خلاف ممنوع است چنانچه احوط انستکه هرگاه شخص واحد اذان
گفته است بجهة جماعتی با اذان صحیح دوباره همان موذن یا غیر او بعد عروض مبطل بجهة حضور امام جماعت
اذان نگوید بلکه دیگری اذان بگوید بلکه ظاهر انستکه این موذن ثانی یا ثالث استماع فصول اذان سابق را
ننموده باشد بلکه بعضی از اجله علماء اسلام اعلی الله مقامه تصریح فرموده اند که اذان متعدده از موذن
واحد بدون عروض مبطل جایز نیست مثل انکه موذن اذان گفت با اذان صحیح و ثانیا همان موذن بدون
عروض امری که مبطل ان اذان بوده باشد اثبات با ذان نماید و مثل انکه بعد از فراغ از اذان اول اقامه خاص

گفته

یا اقامه

یا اقامه یا اقامه ۱۳۹

یا اقامه

کتاب الصلوة

نشد همچنان مؤذن شروع نماید باذان دیگر تا امام حاضر شود ظاهر آنست که جایز نبوده باشد یعنی هرگاه
مقتضی اعاده عارض شود آن از محل کلام خارج خواهد بود بلکه اگر مؤذن جماعت اذان گفته و امام
جماعت نشنیده امام جماعت اکتفا بان اذان نکند بلکه باید خود امام بجهت ادراک فضیلة الاذان بگوید بل
باانکه بشنود یا امر کند باذان بلکه اکتفا کردن اهل جماعت باذان مؤذن و اقامه از شرط و شرطش علی
الاحوط آنست که مؤذن و مقیم مرید نماز در همان مکان باشد پس باید مرید جماعت نیز باشد بلکه مرید همان
جماعت باشد نه جماعت دیگر بلکه مستحب است برای مقیم جماعت آنکه در اقامه گفتن اذن از امام بگیرد و
سر اقامه بگوید بخلاف اذان که حاجت باذن امام ندارد و دو شرط است در خصوص اقامه علاوه بر شروط
گذشته اینکه اقامه را بعد از اذان بگوید و با طهارت از حدث باشد بلکه از خبث نیز طاهر باشد و در حال
اقامه رو بقبله باشد و ایستاده باشد بلکه مستفاد از بعض اخبار اینست که جمیع شرایط و موانع نماز را
در اقامه ملاحظه نماید که وارد است که الاقامة من الصلوة ولکن در عدم ترتب این شرایطی که مذکور
شد تأمل است و بعضا اشتراط اقوی است پس اگر در اثنای اقامه یا در اثنای نماز حدثی صادر شده باطل
میشود اقامه و تمام میکند اقامه را بعد از وضو یا غسل مگر اینکه موالات بهم خورده باشد و همچنین
باطل نمیشود بتکلم بلکه مکروه است تکلم مگر بجهت اصلاح نماز یا بجهت صف و تشخیص امام و ترجیح آن
و شبه ما قال یا ما یدل بر آن بعد از اقامه مثل تکلم باشد در حکم بکراهت چنانچه ظاهر حدیث اینست بلکه تکلم بعد
از فراغ از اذان و قبل از شروع باقامه مکروه نیست مگر در نماز صبح و بدانکه کراهت تکلم بعد از اقامه
مخصوص مقیم نیست بلکه ثابت است برای هر که از اهل جماعت باشد و بدانکه تکلم در اذان باعث استحباب اعاده
آن نمیشود بخلاف اقامه که تکلم در اثنای او و بعد از آن باعث استحباب اعاده آن میشود و بدانکه مستحب است اذان
در بیان آداب [illegible] اول وقت آن گفتن دویم رو بقبله بودن بلکه بعضی واجب دانسته اند سیم بلند گفتن
در حق مرد و آنکه در حق زن آهسته [illegible] هر قدر بلند ممکن باشد بلند گوید بلکه بعید نیست که بجهت
در خانه بسیار بلند اذان گفتن که باعث رفع فقر و مرض و عطای اولاد [illegible] میباشد چهارم با طهارة
بودن پنجم ایستاده گفتن بلکه بعضی واجب دانسته اند ششم بینا بودن هفتم در جای بلند ایستادن
[illegible] و انگشت در گوش گذاشتن یازدهم [illegible] آخر هر فصل را ساکن کردن دوازدهم در آخر هر فصل سکوت
قلیل نمودن سیزدهم وقت شناختن چهاردهم خوش آواز و عادل و عارف بمسائل اذان بودن پانزدهم
محل وثوق و اطمینان بودن شانزدهم صلوات فرستادن در وقت نام بردن و شنیدن اسم پیغمبر ص و
بعضی واجب دانسته اند [illegible] و اقوی استحباب است هفدهم اظهار نمودن حرفهای [illegible] الله و اشهد
و الصلوة و اظهار هاء [illegible] الفلاح هیجدهم [illegible] اذان را آهسته یا بلند نمودن هرچند [illegible]

کتاب الصلوة

باشد بلکه تبدیل حیعلات به لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هر چند در نماز باشد و [illegible]
تبدیل به حول الله و قوته اقوم و اقعد هر چند احوط ترک حکایتست خصوصا در نماز و [illegible] در اثنای
و از بعضی ظاهر میشود جواز قطع نماز و قطع قرآن بجهة حکایت اذان و احوط عدم ارتکاب قطع است خصوصا
قطع نماز و ظاهر آنست که استحباب حکایت مشروط نیست باینکه اذان بر وجه مشروع باشد [illegible] و باینکه فاصله
نشود میان حکایت کننده و اذان مؤذن و ظاهر آنست که بعد از فراغ مؤذن از هر فصلی حکایت کند [illegible]
هر چند ظاهر جواز هر دو میباشد چنانچه ظاهر استحباب حکایت است در اذان و حتی در اقامه هر چند
غلط گفته شوند و نیز مستحبست اعاده اذان صبح چنانچه گذشت و مستحبست بعد از فراغ از هر یک از حی علی
الصلوة و حی علی الفلاح بگوید لا حول و لا قوة الا بالله و مستحبست بعد از فراغ از حی علی خیر العمل
بگوید آل محمد خیر البریه و [illegible] و آرام اذان گفتن بخلاف اقامه که تعجیل [illegible] و مستحبست
این مستحبات هر چند راجع بمؤذن میباشد و لکن مقصود وقوع اذانست به وجه کمال و کسیکه
مؤذن میشود باید رعایت جمله از این مستحبات نماید مثل عادل و عارف و بصیر بودن بوقت هر چند [illegible]
که در حق کور و کر [illegible] الصوت نیز [illegible] گفتن اذان و اکتفا بان حتی در جماعت [illegible]
[illegible] در اثنای اذان [illegible] سکوت طویل [illegible] مؤذن [illegible]
[illegible] در اثنای اذان التفات [illegible] و [illegible] به تمام بدن بلکه [illegible] علی الاحوط [illegible]
[illegible] گفتن [illegible] بجهة تنبیه و اعلام مصلین و هم چنین ایستاده [illegible]
[illegible] گفتن اذان در راه رفتن [illegible] سواره اذان گفتن و بدانکه مستحبست [illegible]
و اقامه فاصله قرار دهد [illegible] رکعت نماز یا به یک سجده یا به یک نشستن یا بگام برداشتن [illegible]
سبحان الله یا الحمد لله و یا [illegible] و بعضی در اذان و اقامه نماز مغرب [illegible] رکعت نماز و سجده [illegible]
اند بلکه مخصوص بگام برداشتن و نفس کشیدن [illegible] و بعضی نشستن را [illegible]
[illegible] ثواب نشستن میان اذان و اقامه نماز مغرب مثل ثواب کسی است که [illegible]
باشد در راه خدا و بدانکه ساقط میشود اذان تنها یا اقامه یا هر دو در چند موضع اول [illegible]
آنکه کسی شنیده باشد اذان یا اقامه یا هر دو را تماما یا آنکه حکایت کرده باشد [illegible]
آنکه اذان برای نماز باشد [illegible] از امام شنیده باشد یا از [illegible]
سماع باشد یا استماع و بعضی شرط کرده اند اینکه سامع اذان و اقامه عازم نماز باشد [illegible]
تازه قصد نماز کرده باشد بلکه شرط کرده اند [illegible] کسانیکه [illegible] باقی بوده باشد [illegible]
عدول کند از اذان و قصد [illegible] اینکه عدول کند از [illegible] عدول کند از [illegible]

كتاب الصلوة

بلکه شرط کرده اند که سامع اذان یا مؤذن برای نماز متحد القصد باشند نه آنکه مثلاً اذان برای نماز ظهر را
بشنود و اکتفا به آن کند برای نماز عصر بلکه شرط کرده اند که سماع اذان برای نماز قضا نبوده باشد و
مراعاة این شروط احوط است و سماع اذان زن محرم یا حکایت آن نیز باعث سقوط میشود بلکه احتمال
سقوط در سماع اذان زن نامحرم و همچنین حکایت آن نیز خالی از قوه نیست خصوص زنی که در صوتش
لذتی نباشد بلکه سماع و استماع حکایت اذان زن نامحرم که صوتش باعث لذت شود باعث سقوط میشود علی الاحوط
چنانچه سماع و استماع و حکایت اذان و اقامه حرام باعث سقوط نمیشود و اگر سماع بعضی از فقرات یا حکایت
آن نموده و بعضی دیگر را خود تمام کرده ضرر ندارد و کافی است در سقوط و شرط نیست علاوه بر صحت اذان و اقامه
عدم فصل عرفی ما بین سماع اذان و اقامه و نماز مستمع چنانچه شرط نیست که اذان مسموع برای اعلام یا نماز باشد
مثل اذان در پشت سر مسافر و در گوش مولود و بخواندن دوم اذان عصر در روز جمعه هرچند نماز جمعه را ادا
نکرده و نماز ظهر را کرده باشد سیم اذان عصر در روز عرفه از برای حاج یا مطلقا چهارم اذان عشا
از برای حاج در مزدلفه پنجم اذان برای نماز ثانی از هر که جمع کند با استحباب جمع مثل روز عرفه و مزدلفه و جمعه
ششم و مستحب بعد از استحباب جمع هر که جمع کند در وقت فضیلت صلوة اولی یا نه و ظاهر آنست که نفی قصر مثل
ظهر اصفهانی در صحت جمع بجا آوردن نافله حتی دو رکعت آنکه منافی صحت جمع است از فقرا بلکه بعضی تصریح کرده اند هر چند
خالی از تامل نیست و ظاهر آنست که اذانی که در حال جمع میگویند از برای نماز اول است جمع در وقت فضیلت نماز اول باشد یا نه
و از بعضی ظاهر میشود که اگر در وقت نماز اول باشد اذان برای نماز اول است و اگر وقت نماز ثانی باشد اذان برای نماز ثانی است
و مستند این معلوم نیست و بهتر آنست که در اذان قصد واقع نماید هشتم اذان برای نماز قضا بالنسبه بکسی که اراده
قضا نمودن نمازهای خود داشته باشد در مجلس واحد در این وقت برای نماز اول اذان و اقامه هر دو میگوید
و برای نماز بعد یا اقامه تنها اقتصار میکند در صورتیکه قضا از خود باشد و اگر از غیر باشد الحکم خالی از اشکال
نیست خصوص اگر قوه از غیر بعینه نباشد هر چند الحاق خالی از قوت نیست هفتم از کسیکه وارد مکانی شد که در او نماز
جماعت اقامه شده و همچنین از کسیکه حاضر بوده در آن مکان ولکن اقتدا نموده که در اینجا اذان و اقامه
هر دو ساقط میشود جماعت نکنند یا بفرادی بخوانند شرط اول آنکه آن نماز و جماعت معلوم الفساد نباشد بلکه
احراز صحت نماز و جماعت در مجهول الحال و اگر امام فاسق باشد باعتقاد این شخص که وارد بر جماعت شد
ولکن احتمال بدهد که اهل جماعت باعتقاد عدالت اقتدا کرده اند ضرر ندارد در سقوط بلکه اگر بداند که با علم
بفسق اقتدا کرده اند اعتنا یا بجماعت نکنند در سقوط اذان و اقامه دوم آنکه معلوم نباشد در جماعت اولی
ترک اذان و اقامه بلکه مجرد احتمال کافی در اذان و اقامه کافی نیست جماعت ثانیه بعد از تفرق جماعت اولی بالمره
باعث سقوط اذان و اقامه ثالث و رابعه نخواهد شد سیم آنکه جماعت در مسجد باشد و در غیر مسجد

ثانیه هر چند احوط الحاق نمودن غیر مسجد است به مسجد چهارم آنکه دو مکان نباشند پس در دو مسجد یا در دو
عرفاً یک جا محسوب نمی‌شود هر چند صدای مؤذن با مکان برسد و همچنین دو مسجد هر چند یک مکان محسوب شود
عرفاً ولکن در پشت بام مسجد بالنسبه به صحن آن هم سبب ابزار مثل حرم حضرت سید الشهداء روحی له الفداء بالنسبه
به بالای سر و پایین پا و پشت سر و همچنین مسجد بزرگی که صحن آن با صحن دیگر مجاور است متعدد داشته باشد
مکان محل تأمل است پنجم آنکه در آن مسجد یا مکان ائمه متعدده روا نبینند باشند که یکی بعد از دیگری جماعت
نماز بخوانند والا سقوط بالنسبه به جماعت ثانیه مثلاً محل اشکال است پس سقوط در این فرض مخصوص است به صورتی
یا از جماعتی که واقع شود بر سبیل اتفاق ششم آنکه آن جماعت در نماز واجب شده باشد پس جاری نیست در
صلوة معاده محل اشکال است چه از جماعت بعد از جماعت معاده یا فرادی هر چند حکم به الحاق خالی از قوت نیست
آنکه معلوم باشد که آن نماز یومیه می‌باشد پس اگر معلوم باشد که آن جماعت غیر یومیه می‌باشد مثل [illegible]
یا آنکه مجهول الحال باشد که نداند یومیه بوده یا نه باعث سقوط اذان و اقامه نمی‌شود پس مجرد وجود [illegible]
باعث سقوط نمی‌شود بلکه باید علم به یومیه بودن نیز داشته باشد هشتم آنکه متحد باشند در ادا بودن یا
قضا بالنسبه یا بالعکس یا قضا به قضا خصوص اگر قضا به جهت غیر باشد حکم به سقوط محل تأمل است بلکه اشتراط اتحاد
در ادا نیز خالی از قوت نیست پس در جماعت ظهر یا عصر سقوط اذان و اقامه عصر و ظهر محل تأمل است نهم آنکه اذان و اقامه
بگویند و بخوان لازم نشده باشد والا سقوط محل تأمل است دهم آنکه اهل آن جماعت متفرق نشده باشند یا آنکه
در حکم متفرق نشده باشند که نشسته باشند و لکن مشغول به کار دیگر باشند نه به تعقیب پس اگر یکنفر هم در صف باقی
باشد و مشغول به تعقیب باشد کافی است در سقوط اذان و اقامه و تفرق از مکان نماز کافی است و شرط نیست تفرق
از مسجد یا از هم پس بقاء اهل صف بنحوی معتبر باشد پس اگر اهل آن جماعت یا بعض از نشسته باشند در آن مکان صف
زاید بر متعارف ساقط نمی‌شود اذان و اقامه هر چند مشغول به تعقیب باشند یازدهم آنکه شروع به نماز جماعت
کرده باشند هر چند فارغ نشده باشند بلکه احوط آنست که بعد از تمام شدن اذان و اقامه هر چند شروع در جماعت
نکرده باشند اذان و اقامه نگوید بلکه اگر از اذان تنها فارغ شده باشند نه اقامه هم اذان را نگوید [illegible]
الاحوط [illegible] دوازدهم آنکه امام جماعت مرد باشد نه زن پس اگر امام جماعت زن باشد اذان و اقامه از مردان
ساقط نمی‌شود هر چند به فرادی بخوانند بلکه اگر امام جماعت مرد باشد و مأمومین همه زن باشند [illegible]
نه ملفق پس سقوط محل تأمل است بلکه سقوط از جماعت ثانیه اگر زن باشند در جائی که جماعت اولی هم زن باشند نیز
محل تأمل است چهاردهم آنکه معلوم نباشد فوت شدن اذان و اقامه جماعت اولی یا نیز سیزدهم آنکه فصل [illegible]
باشد در بین اذان و اقامه و جماعت به قسمی که عرفاً بگویند که جماعت اولی بدون اذان و اقامه واقع شده
[illegible] ساقط نمی‌شود هشتم از مواضع سقوط اذان و اقامه اقتدا کردن با امامی که مشغول [illegible]

کرده اند و تمام اکتفا باذان و اقامه جماعت در غیر مسجد مینماید هرچند بعضی مسافر مستحب است بلکه بگفتن اذان
و اقامه خوف فوت نماز را داشته باشد و لکن سقوط در این دو صورت بسبب خواندن اول آنکه هر دو را بگوید
و لکن اقتصار نماید بر جمیع فصول اذان و اقامه یکی از فصول هر دو را بگوید بجا آورد بعضی از اجزا هر دو
میباشد دویم آنکه اذان را بالمره ترک کند و اقامه را بطریق معتاد بگوید سیم عکس ثانی و لکن بگو
جمیع تثنیه اقل فصل سیم بدانکه سقوط اذان و اقامه در حق کسیکه وارد بر جماعت شود بشرطی
بجهت تعجیل میباشد که مشروع نیست بعد فاره اذان و اقامه گفتن و قول بحرمت نماز معصیت باشد بجا
سقوط در حق مسافر و مستعجل از باب رخصت میباشد که اگر اذان و اقامه بگوید حرام نیست و اما
در بیان موارد بعضی مشروع معلوم نیست و لکن احوط ترک است و بدانکه اگر کسی ترک نماید اذان و اقامه را
و داخل در نماز شده باشد مستحب است آنکه نماز را قطع نماید و حاجت بعد و لکن بنا قبل فریضه قائم بدارد
و لکن قطع مشروط است بچند شرط اول آنکه ترک هر دو نماید بخصوص اذان و نه بخصوص اقامه علی الاحوط هرچند ترک
اقامه تنها نیز ظاهر آنست که مثل ترک هر دو میباشد دویم آنکه ترک هر دو یا اقامه تنها از روی سهو باشد
و اما آنکه تذکر سهو در رکعت اولی باشد نه بعد از آن سیم آنکه به رکوع نرفته باشد پنجم آنکه قطع
نماز بقصد تدارک اذان و اقامه مشروط است بچهار شرط مثل قوت وقت نماز نه قطع و اعاده نمایند بکیفیتی که مذکور شد
عمدا باطل نماز یا بالباس باعتبار عدم خصوصیت نماز بعد الاذان نماز ششم آنکه در نماز منفرد باشد
جماعت هفتم آنکه بعد از تذکر فورا قطع نماید و اگر حاجت بعد از تذکر مردد شود در قطع نماز یا عدم
قطع شروع بعمل پشیمان شود و یکی دیگر زمانیکه منافی تعجیل باشد در اینوقت قطع نماید هرچند اشتراط
باینده شرط محل تامل است هشتم آنکه سهو در تمام اذان و اقامه باشد و اما اگر سهو بعضی از اجزای اذان
و اقامه نماید یا آنکه سهو بعضی از شرائط آن نماید پس جواز قطع نیست و ان فروع محل اشکال است و بعضی گفته اند
از قطع نماز بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و اما اعاده نماز برای ترک اذان و اقامه در آن
محل اشکال است و احوط ترک است هرچند جواز اعاده خالی از قوت نیست در این مورد بلکه در هر موردیکه اعاده
نماز بجهت تدارک مافات و ادای آن بوجه کمال شود و الله العالم **الفصل الرابع** در قیام و در آن چند امر است اول
عدم فرق در شرطیت بعضی قیام مطلق در صلوة چند مرتبه اول آنکه قیام بنحو انتصاب و اعتدال باشد
یعنی در حالت ایستادن ... اعضا خاصی بشود یکی ... و ... سر ... اختیار ... پس معتبر
در قیام تمام ... در بعض اعضا ... فلا ... تکیه ... نکند بچیزی ... اگر ...
شود ... بعض ... قیام بالمره ... کرده مقدم ... نشستن ... مقدم بر ...
بود ... و اگر از مطلوب ... عاجز باشد ... ایستادن ... از ...

کتاب الصلوة

چو اگر از این هم عاجز باشد به پشت بخوابد مثل خوابیدن محتضر که کف هر دو پای او رو بقبله باشد سیم
دو پا ایستادن بطریق متعارف نه بیک پا ایستادن یا بر سر انگشتان و بجز آن یکی شرط نیست که اعتماد بر تمام پا [illegible]
قدمین نماید بلکه جایز است که اعتماد بر یکی پا کند و آنچه لازم است وقوف بقدمین است نه اعتماد بر هر دو پا یا
[illegible] علی الاختلاف هر چند احوط است چنانچه احوط از آن نیز بر هر دو پا است [illegible] سکینه بدن
و اعتماد بالخصوص در نماز بکند قیام مشروط لازم نباشد چهارم آنکه قدمها بسیار دور نکند که از
ایستادن متعارف بیرون رود پنجم استقرار که نلرزد و ششم طمانینه که معظم اجزای بدن حرکت
نکند بدانکه هر گاه متعذر شود از قیام تمام در جمیع احوال نماز اکتفا کند بقیام ممکنه بصوت [illegible] رکوع
باشد و الا [illegible] ممکن نشود هر چند بتکیه دادن باشد در اینوقت نشسته نماز بخواند و اگر ممکن باشد
قیام در بعضی از احوال نماز نه همه آن ترک نکند الا [illegible] انکه اگر نشسته نماز بخواند از جهه مرض و بخوان
ولکن بعد خصوص قرائه سوره مثلا یا بعض آن یا قبل از رکوع قادر بر قیام شود واجب است قیام و اگر
امر دائر شود مابین قیام در نماز با عدم استقرار و نشسته نماز خواندن با استقرار ظاهر این است که نشسته
مقدم است فصل دویم در نیت بدانکه نیت عبارتست از داعی و باعث و محرک عمل که وا میدارد
انسان را بکردن آن عمل و لازم نیست بلکه از دل گذرانیدن یا بزبان آوردن آن و لازم است [illegible] آن تعیین [illegible]
اگر مشترک باشد و لابد است قصد قربت و قصد وجوب در واجب و استحباب در مستحب و ادا در وقت و
قضا در خارج وقت و غیر اینها از چیزهائیکه تعیین فعل موقوف بآن نباشد ضرور نیست هر چند احوط
و قصد قصر یا تمام نیز ضرور نیست هر چند در جائی باشد که مخیر است میان قصر و اتمام بلکه همین قدر
اگر تعیین کند که نماز ظهر میگذارم کافی است و بتشهد اول که رسید اگر میخواهد که نماز بسلام بگوید
و اگر میخواهد دو رکعت دیگر اضافه کند بلکه اگر قصد قصر کند میتواند که عدول کند و تمام کند یا بالعکس بلکه
اگر قصد کرد و سهوا اتمام کرد یا بالعکس ضرر ندارد بلکه هم چنین حکم در دو رکعت آخر که مخیر است مابین تسبیح
اربعه و حمد که اگر قصد حمد داشت و سهوا تسبیح اربعه خواند یا بالعکس ضرر ندارد و نیت شرط [illegible]
نه جزء داخل فصل سیم در تکبیرة الاحرام است [illegible] و [illegible] امر در آن [illegible] واجب [illegible]
بلفظ عربی گفتن [illegible] مقارن نیت گفتن [illegible] لفظ الله اکبر را [illegible] و [illegible] گفتن [illegible]
میان حروف و کلمات فاصله قرار ندهد چهارم همزه اکبر را وصل نکند [illegible] همزه الله
احتیاطا [illegible] بشنواند [illegible] اگر چه خود نشنود و هیچ نگوید که خود نیز نشنود که از [illegible] خارج شود ششم
حروف را از مخارج ادا کردن هفتم [illegible] خصوص الله اکبر گفتن و عوض [illegible] الله اعظم مثلا نگفتن
هشتم صحیح خواندن [illegible] فصل چهارم در قرائه است بدانکه واجب است خواندن

حمد و سوره تمام با بسم الله در نماز صبح و در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و در رکعت آخر
مغرب و در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی مخیر است در خواندن حمد تنها بدون سوره و خواندن تسبیحات
اربعه لکن خواندن تسبیحات افضل است احوط و تسبیحات یک مرتبه واجب است و دو مرتبه دیگر مستحب است و احوط
عدم ترک دو مرتبه دیگر است لکن بقصد قربت مطلقه نه بقصد وجوب و صورت تسبیحات اربعه و الجمیع این است
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بهتر آنست که حمد و سوره را از مثل قرآن و نحو
آن نخواند بلکه بعضی واجب دانسته اند که از حفظ بخوانند نه از قرآن و از ضعف بصر هر چند احوط است
و واجبات قرائت نماز چند چیز است اول عربی خواندن بنحوی که ادای حروف از مخارج بطوری که تمیز ما بین حروف
در عرف عرب حاصل شود و زیاده بر این لازم نیست دوم تصحیح الفاظ و اعراب که غلط نخواند بحسب قواعد
لغت و نحو و صرف و متابعت قراء سبعه و مراعات قواعد ایشان بالمره لازم نیست مگر اینکه بحسب علم
ثالثا معتقد به غلط باشد بلکه استحباب متابعت قرائت قراء در همه جا و بهمه طور معلوم نیست لکن اگر بقواعد
قراء بخواند جایز است چهارم ترتیب ما بین حمد و سوره و آیات و کلمات است پنجم موالات عرفیه
الفاظ و آیات است بنحوی که فاصله زیاد بهم نرسد ما بین حروف و کلمات و آیات بحدی که رشته نظم قرائت بهم
بخورد ششم تعیین سوره قبل از شروع به بسمله اگر مردد شود که کدام سوره را بخواند و تعیین سوره در
نفس لازم است بلکه در لازم بودن تعیین سوره تامل است لکن احوط تعیین است هفتم جهر در نماز صبح و دو
رکعت اول نماز مغرب و عشا و اخفات در ماسوای اینها مگر در نماز جمعه و دو رکعت اول نماز ظهر روز
جمعه که جهر در او ضرر ندارد بلکه مستحب است هر چند اخفات اشهر است چنانچه احوط اخفات است در بسم الله
دو رکعت سوم مغرب و رکعت سوم و چهارم عشا وقتیکه بخواهد عوض تسبیحات حمد بخواند و محل جهر و
اخفات حمد و سوره او است و در باقی اقوال جهر و اخفات لازم نیست مگر در خصوص بسم الله که مستحب است
هر چند در نماز اخفاتی باشد و در غیر اینها مثل تشهد و رکوع و غیر آن هیچ یک از جهر و اخفات لازم
نیست اگرچه حمد و سوره باشد و کمتر مرتبه جهر آنست که کسیکه نزدیک او است بشنود اگر کر نباشد و در پهلوی نماز گذار
باشد چون صدا او را بشنود بلکه حق در جهر و اخفات آنست که بعرف رجوع شود که بگویند آهسته یا بلند
میخواند و مخیر است در مقام جهر ما بین جهر و اخفات اگر صدا او را نامحرم بشنود و بدانکه جایز است ترک
سوره در چند موضع اول در نافله مطلقا حتی نوافل یومیه مثل نماز شب و غیره مگر در بعضی از نوافل که سوره
خاصه وارد شده ترک سوره نماید دوم در حال ضیق وقت سوم مریض سیم کسیکه خوف خروج وقت را
داشته باشد بشرط آنکه وجوب نماز مستقر شده باشد توضیح آنکه حال نماز گذار با تنگی وقت
نماز بر چند قسم است اول آنکه یقین کند اینکه وقت آنقدر دارد که تمام اجزاء نماز در رکعات

احوط

از ادا در وقت بخواند چه غالب این است بایستی توقیت بر این باشد باید در ادا نیز وقت مرخص نیز تضییق سبب ترک سوره اختیار ۱۳۵
بدون سببی بکرد و تمام آنست که وجوب نماز مستقر شده باشد که مکلف از اول امر بداند که از اول
وقت مقدار چهار رکعت را ادراک می‌نماید و لکن بدون سوره در رکعت اولی یا ثانیه یا هر دو یا بعد
عذر مسقط تکلیف مثل جنون یا حیض یا موت یا اغما عارض میشود پس در این وقت قدر ادای نماز و قضای آن بر فرض
فوت ادا هیچ یک لازم نیست علی الاقوی بلکه شروع در نماز بقصد وجوب شرع مشروع نیست بلکه مقصد بقضا
از ادا نماز با قضا بقصد احتیاط و احتمال مطلوبیت بدارم سیم آنست که وجوب نماز بر او مستقر نشده که مکلف
جامع الشرایط تکلیف نبوده و نشده مگر بعد آخر وقت و بعد از اجتماع شرایط تکلیف از وقت در ننموده مگر
مقدار یک رکعت یا بیک رکعت با فاتحه بدون سوره میتوان بدو این قسم بعضی از اعیان علما ایما و موده اند که
ظاهر این قسم آنست که این مقدار در ادراک میکنند در حکم ثبوت تکلیف بنماز پس لازم است که ایشان نماز نماید با اقتصار
از حمد و ترک سوره جایز بلکه متعین است و لکن ثبوت وجوب قضا بر این مقدار محل تامل است بلکه منع
ادا یا قضا بر فرض فوت قضا بقصد وجوب نیز محل اشکال میباشد بلی مضایقه نیست در ادا با قضا بقصد
احتیاط چهارم مثل سیم میباشد مگر آنکه وقت باقی وسعه چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره را دارد
در چنین حال جایز است اقتصار بر حمد و احتمال تعین وجوب قرائت سوره نیز میرود بجهة ملاحظه اینکه
در یک رکعت از نماز یعنی لدرک تمام نماز میباشد چنانچه احتمال تعین سقوط قرائت سوره نیز میرود
بجهة ملاحظه اینکه اگر سوره را بخواند بعضی از اجزای نماز در خارج وقت واقع میشود و اتیان بتمام
اجزاء در وقت اهم میباشد از وقوع سوره در وقت و لکن اقوی جواز ترک قرائت سوره میباشد نه
حرمت قرائت آن و نه وجوب قرائت آن و هم چنین اگر بداند که وقت باقی وسعه پنج رکعت یا شش رکعت یا هفت رکعت
را داشته باشد پنجم آنست که وجوب نماز مستقر شده او لکن غفلت یا بسبب اعتماد بر وسعه وقت تاخیر نمود
وقتیکه ملتفت شد ظاهر شد برو که مکلف که وقت وسعه قرائت حمد و سوره هر دو را ندارد پس در اینجا نیز
بعضی از اعیان علما این حکم را مثل قسم سیم و چهارم قرار داده اند و فرموده اند که اگر باقی از وقت
کفایت یک رکعت بدون سوره نماید ایشان بنماز با اقتصار بحمد جایز بلکه متعین است لکن در رکعت اولی و اما
در رکعت ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست بلکه قرائت سوره بعد از فاتحه لازم است و اگر وقت باقی کفایت چهار
رکعت بدون سوره نماید ظاهر آنست که اقتصار بحمد و ترک سوره در هر رکعت جایز بوده باشد و لکن
مختار ما نیز بملاحظه حکم سیم و چهارم معلوم شد که بقاء وقت در سیم محل تامل است و در چهارم حکم
بجواز ترک سوره مشکل است و حکم قسم پنجم نیز جواز ترک سوره در هر دو فرض چه وقت باقی وسعه یک رکعت
تنها را داشته باشد یا زیاده بر آن داشته باشد چه ترک سوره در رکعت اولی باشد یا در رکعت ثانیه

ششم

کتاب الصلوة

ششم آنکه عمداً تاخیر نماز نموده تا بحدّ مذکور در آن صورت هم ظاهر آنست که ترک سوره مانند که ظاهر آنست که بدید
آنست اثم و انقضا بحمد و ترک سوره در حق او جایز بوده باشد در هیچ یک از دو رکعت بلکه نماز او بدون
سوره قضا است لکن الان با حمد و سوره در دو رکعت بعد از توبه از قصد و لکن مختار آنست که اگر
عمداً تا آخر نماز نموده تا آنکه از وقت بقدر یک رکعت بی سوره باید درک نموده در این وقت اقوی آنست که
نماز قضا باشد و لکن احوط آنست که بقصد ما فی الذمه مطلقه بدون تعرض ادا و قضا نماز را بجا آورد و اما
اگر وقت یک رکعت با سوره باشد دو رکعت را نموده نماز او قضا نمیشود و اگر تاخیر نماید که کار خواهد بود
بلکه اگر خلاف احتیاط نموده است که تا آخر نماز عمداً تا این حد جایز است و در این تاخیر هم اثم ندارد بلکه
اگر بیند این فرض که وقت یک رکعت با سوره را نموده مجبر است که سوره را بخواند یا ترک کند و ترک سوره لازم
نیست هفتم آنست که هر چه نماز ... شده و تا آخر هم شد اگر یقین نداشته باشد بجز
لکن خوف داشته باشد که اگر قرائت سوره نماید وقت اضطراری یک رکعت باشد یا وقت اختیاری نماز که
چهار رکعت باشد از دست برود با همه اینکه اگر در فرض اول سوره را بخواند در رکعت اولی خوف دارد
که وقت نماز از دست برود و اگر سوره را در فرض دوم بخواند در رکعت اولی یا در رکعت ثانیه با هر دو خوف
این دارد که اجزای دیگر نماز مثل رکوع و سجود و ذکر رکوع و سجود و تشهد بخارج وقت واقع
شود اقوی نزد این قسم جواز ترک سوره است در رکعت ثانیه بلکه اگر بقرائت سوره بترسد که بعض
از اجزای نماز عصر در خارج وقت واقع شود جایز باشد که ترک سوره نماید بعید نیست که باعث خوف است و محل
باعث خوف است از رکعت اولی یا ثانیه یا هر دو و ظاهر آنست که ترک سوره کلاً یا بعضاً در این صورت لازم باشد
بلکه مخصوص است در ترک سوره کلاً یا بعضاً بلکه جائیکه ترک سوره واجب باشد از وقت قرائت بعض سوره حرام
میباشد چهارم از مواضع ترک سوره آنست که شخص تعجیل داشته باشد هر چند بجهت بول و غائط باشد
پنجم از مواضع ترک سوره آنست که مکلف بترسد که اگر سوره را قرائت نماید حاجت او یا حاجت برادر مؤمن او
فوت شود چه در اثنای نماز این خوف عارض شود یا قبل از شروع بنماز ششم آنکه ماموم بترسد که اگر قرائت سوره
نماید یا قرائت سوره را اتمام نماید امام رفع راس از رکوع نماید که در این صورت جایز است ترک سوره یا قطع آن هفتم
از مواضعیکه ترک سوره جایز است آنست که مکلف کند و نسیان کرده باشد که جایز است ترک سوره در تقیه کند و لا یجوز لکم
جایز است قرائت هر سوره در نماز مگر سوره که بسبب قرائت او وقت فوت شود یا آنکه سوره عزائم باشد یا آنکه
سوره والضحی یا الم نشرح یا الم تر کیف یا لایلاف باشد که اینها هر یک جزء سوره و بعض آن میباشند
بلکه جایز است قرائت مجموع هر دو سوره اول و هر دو سوره آخر با بسم الله وسط علی الاحوط بلکه احوط ترک
خواندن است مطلقاً که هیچ یک را نخواند و اگر در نماز واجب یومیه قرائت کند سوره عزائم را بقصد سوره نماز

پس اگر عمداً قرائت کند بدعت سبب نمازش باطل میشود و اگر از جهت فراموشی قرائت نماید و بآیه سجده نرسیده
شد ترک نماید آن سوره را و سوره دیگر بخواند و اگر بعد از قرائت آیه سجده متذکر شود نماز را اتمام کند بعد
فراغ نماز فوراً سجده کند و احوط آنکه در نماز برای سجود سجده تلاوت ایماء نماید و احوط اعاده اصل نماز
است و همچنین اگر استماع آیه سجده نماید در نماز که بدان ابتلا شود بعد از فراغ نماز سجده کند و در اثنای نماز ایما
نماید و اگر سهواً قرائت نماید سوره را که اتمام آن باعث فوت وقت صلوة شود قطع نماید آن سوره را
و بدل کند بسوره که فوت وقت باو نشود هر چند از نصف گذشته باشد اگر وقت وسعت سوره که شروع کرده
داشته باشد و اگر وسعت نداشته باشد ترک کند سوره قصیره را و قطع کند سوره طویله را و نماز
را تمام کند و اگر در نافله قرائت سوره عزایم نماید ضرری ندارد و لکن واجبست که فوراً سجده نماید در اثنای
نماز نه بعد از فراغ و اگر نافله واجب شده باشد بنذر و نحو آن احوط آنست که حکم فریضه را برابر او جاری
کند و احوط اجتناب نمودنست از قرائت دو سوره تامه یا یک سوره تامه و بعض سوره دیگر بقصد جزئیت
نه بقصد عدول که واجب میشود عدول بسبب فراموش نمودن بعضی از سوره که شروع بان …
و جایز است عدول از سوره بسوره دیگر پیش از رسیدن بنصف مگر سوره قل هو الله احد و قل یا
ایها الکافرون که عدول از اینها و سوره در نماز فریضه یومیه جایز نیست هر چند بنصف نرسیده باشد
بلکه بمجرد شروع لازمست که تمام کند مگر در روز جمعه که جایز است عدول کند از اینها و سوره جمعه و منافقین
بطوریکه در زبدة العباده مفصلاً ایراد کرده‌ایم بدانکه ادغام با غنه و بی غنه در وقت رسیدن تنوین یا نون ساکن
بحروف یمون و یرملون هیچیک از آنها لازم نیست و همچنین قلب و نحو آن از قواعد قراء و اقسام آن بعد وقف
همه جایز است و صحیح است که وقف بر مثل ایشان صحیح است علی الاقوی که در مثل اللهم صل علی محمد
و آل محمد چهار وجه جایز است اظهار تنوین و ادغام با غنه و بی غنه و وقف نماید و قطع نفس نمودن بر
کلمه متحرکه جایز است چه اینکه حرکت بدهند آن کلمه را تا وقف بحرکه شود یا آنکه حرکت ندهند تا وقف بسکون
شود هر چند اجتناب از وقف بحرکه بهتر است و اگر قطع نفس نکنند ابراز وصل هم نمایند و این در کلمه ایکه آخرش
ساکن باشد بی اشکال است چه همزه وصل بعد از او باشد یا نه و اما در کلمه که آخرش متحرک باشد و حرکت بدهند
او را پس اگر کلمه بعد از او همزه وصل داشته باشد جایز است وصل بحرکه بشرط آنکه همزه وصل را حذف نماید مثل
الحمد لله الحمد لله و اما اگر همزه وصل را حذف ننماید پس اگر فاصله فی الجمله شده است از همزه …
فاصله نشده است کلمه بعد که همزه دارد غلط شده است اعاده نماید و کلمه پیش از او را اعاده نماید هر چند
احوط اعاده است و اما اگر حرکت ندهند و بحال وصل نشود هر دو کلمه صحیح است و اگر بحال وصل نشود …
صحیح هر دو میباشد و احوط اعاده هر دو کلمه میباشد و اگر کلمه بعد از او همزه وصل نداشته باشد …

وصل نماید بجز که بی اشکال نیست هادر و اگر وصل نماید بسکون دال کلمه حمد لفظ الله اکبر بجهت آنکه بگوید سبحان
سبحان الله بسکون کلمه هاء در آن اشکال اقوی جواز است و احوط ترک است **فصل پنجم در رکوع**
و واجبات رکوع چند چیز است اول خم شدن بنحوی که ممکن باشد رسیدن سر دو از باطن انگشتان بزانو در
حق مردان و احوط آنست که قدر دست بزانو برسد و زنان رکوع ایشان رسیدن سر انگشتان بزانو میباشد
و دست بزانو گذاشتن واجب نیست دوم طمانینه و غیر مستوی الخلقه که دستش بسیار بلند از پا یا بسیار کوتاه باشد در
شناختن رکوع بمستوی الخلقه نماید و اگر نتواند که خم شود بقدر لازم بنحو خم شود بمقداری که ممکن شود
و اگر هیچ ممکن نشود ایماء کند بسر و اگر ممکن نشود ایماء کند بچشم و ظاهر اینست که بدل لازم نیز در حکم رکن
در فعلنا غیر آنست هرگاه اخلال با ایماء بسر نموده در مقام رکوع سهوا تا بعد از دخول در سجود باید نماز
باطل میشود و معهود هر چه نتواند نماید و اگر کسی بخلقت یا بجهت مرض یا بجهت پیری منحنی شده باشد بسر اگر
انحنا او کمتر از حد رکوع شرعی باشد باید رکوع منحنی شود تا بحد رکوع شرعی و اگر بقدر حد رکوع شرعی باشد
و متمکن باشد از آنکه خارج شود از حد رکوع شرعی که متمکن باشد از کم کردن انحناء بنحوی که از رکوع شرعی
خارج شود و میل بقیام نماید یا آنکه خارج شده میل بقیام نماید بدل ایستادن و اقوی این تقلیل انحنا لازم است و اگر
متمکن از این نبوده باشد و لکن متمکن از انحناء زیادتر بوده باشد لازم است که انحناء را بجهت رکوع
زیادتر نماید و انحناء رکوع قرار دهد و اما اگر متمکن از تقلیل انحناء و تکثیر انحناء هیچ و هیچ نباشد
پس اقوی آنست که اکتفا کند بهمین قیام و رکوع بقصد و احوط آنست که نماز دیگر بخواند و بسر ایماء
بجهت رکوع در هر دو کند سیم ذکر و الحاصل میشود بگفتن یک تسبیح کبری که سبحان ربی العظیم باشد و احوط زیاد
نمودن و بهمان است یا سه صغری در حال اختیار و بیک صغری در حال اضطرار و احوط اقتصار بسبحان
الله میباشد پنجم صحیح گفتن ذکر و ادای حروف از مخارج نمودن چهارم مکث نمودن و آرام گرفتن
از حین شروع بذکر تا تمام نمودن ذکر واجب پنجم سر برداشتن ششم راست ایستادن هفتم مکث نمودن
و آرام گرفتن بعد از راست ایستادن **فصل ششم در سجود** است باید آنکه در هر رکعتی دو سجده واجب
و هر دو با هم رکن میباشند نه یکی تنها و واجبات در سجده چند چیز است اول هفت اعضا بر زمین گذاردن
و آن پیشانی و دو زانو و دو کف دست و دو سر انگشتان بزرگ پاها میباشد بقدر مسمی و کفایت میکند مسمی
در پیشانی نیز بنابر اقوی هر چند بقدر درهم احوط و افضل است و در طرف دو دست انگشتان بر زمین گذاردن
کافیست هر چند گذاشتن سر انگشتان ابهام احوط است دویم سنگینی جسم را بر همه اعضا انداختن
هر چند بتفاوت باشد سیم آنکه بقدر خم شود که مساوی شود موضع سجود با موضع ایستادن یا آنکه زیاده
از چهار انگشت مضموم بلند نباشد در زمین غیر سراشیب و همچنین در زمین سراشیب علی الاحوط

فصل پنجم در رکوع

فصل ششم در سجود

و همچنین در هبوط نه از ارتفاع و بلندی و پستی مواضع پنجگانه دیگر ضرر ندارد و احوط ملاحظه این ۱۳۹
شرط است در اول الصلوة و احوط از آن ملاحظه این شرط است بالنسبة به رو و پا پس اکتفا نکند به مساوی بودن
موضع سجود با یکی از چهار ذکر کردند بگویند سبحان ربی الاعلی یا آن با دیگر سجده علی الاحوط یا
سه مرتبه سبحان الله در حال اختیار و بگوید در حال اضطرار بجهة بدل بودن رکوع گذشت پنجم آرام گرفتن
از حین شروع به ذکر تا تمام کردن آن ششم گذاشتن پیشانی بر خاک یا چیزی که از خاک روییده باشد
مستحیل بمعدن نشده باشد و خوردنی و پوشیدنی نباشد به تفصیلی که در محل باید باشد هفتم سر برداشتن
و راست نشستن و درنگ کردن در نشستن در میان دو سجده هشتم صحیح گفتن ذکر و ادای حروف
از مخارج نمودن بدانکه اگر کسی را درد چشم و غیره عاجز شود از وضع جبهه بر روی زمین و فعل السجود
علیه ساقط نمیشود از او حتی شده بقدر ممکن و بلند کند موضع سجود را تا آنکه پیشانی برآن
بگذارد با اعتماد و بنابر آنچه واجب است در سجود از طمأنینه در حال ذکر و گذاشتن باقی مساجد بر زمین
و اگر متمکن نشود از خم شدن بالمرة اشاره کند بسر از جهة سجود و بهتر آنست که بنشیند یا بخوابد ازما یصح
السجود علیه بر پیشانی بگذارد چنانچه بعضی گفته اند هرچند در آن تأمل است چنانچه گذشت و اگر متمکن
از اشاره بسر نباشد اشاره کند بچشم و بدانکه سجده تلاوة قرآن واجب است در آخر سوره اقرأ
و حم فصلت در نزد تعبدون و در آخر سوره والنجم و در الم تنزیل نزد لا یستکبرون و در غیر این مواضع
مستحب است و وجوب فوری است بر قاری و بر مستمع و بر سامع احوط است بشرط آنکه تمام آیه را شنیده
باشد یا قرائت تمام آیه را کرده باشد و احوط در او مراعات سجده صلوتی است هرچند اقوی عدم اشتراط
قبله و عدم اشتراط ما یصح السجود علیه میباشد بلکه اقوی آنست که مواضع هفتگانه دیگر را نیز لازم نیست که
بر زمین بگذارد غیر جبهه و اگر در اثنای نماز مستحبی آیه سجده را تلاوة نموده سهواً یا آنکه استماع نموده سجده
نماید و در نماز واجب سجده نکند و بعد از نماز سجده نماید چنانچه گذشت و اگر متکرر شود سبب سجده سجده
نیز مکرر نماید و بدانکه اگر در پیشانی او دمل یا زخم دیگر داشته باشد که نتواند پیشانی را بر زمین بگذارد
پس اگر دمل جمیع پیشانی را فرو نگرفته باشد زمین را گود کند و پیشانی را در او بگذارد تا آنکه بقیه
بر زمین واقع شود و اگر تمام پیشانی را دمل فرو گرفته باشد و ممکن باشد گذاشتن تمام پیشانی بر زمین
هرچند با اعتماد و سنگینی نباشد اکتفا بمجرد وضع نماید و اگر این هم ممکن نباشد بجبین خود سجده نماید
و احوط آنست که با امکان سجده بر جبین راست نماید و جبین راست را مقدم بدارد بر جبین چپ و اگر ممکن
نشود سجده بر جبین راست بر جبین چپ سجده نماید و اگر سجده بر جبین ممکن نباشد سجده بر ذقن نماید
نه بر کف و نه بر انف و بهتر آنست که در وقت سجده موی ذقن را جدا نماید تا آنکه بشره ذقن بر زمین واقع

كتاب الصلوة

شود و اگر بعد از سجده بر جبین یا بر زمین عذر رفع شود اگر بعد از ذکر باشد لازم نیست که نماز را اعاده
بسجده بر جبهه و اگر قبل از ذکر باشد بعضی حکم بوجوب تدارک آن کرده اند و مراعات آن بد نیست و هرگاه
تدارک ممکن باشد نه برفع و اگر سجده بر زمین ممکن نباشد بعضی گفته اند که ایماء نماید و بعضی گفته اند
که خم شود تا قریب بحد سجود نه اینکه ایماء نماید و بعضی گفته اند که خم شود و در حال خم شدن ایماء نماید و بعضی گفته اند
که ایماء نماید بشرط آنکه خم شدن تا بحد سجود ممکن نباشد و الا خم شود نه آنکه ایماء نماید و قول سیم شاید اقوی
باشد و اگر هیچ یک ممکن نشود بنشیند و بدل بگذارند سجده کردن را چنانچه هر کسیکه بالمره عاجز باشد از
افعال نماز ادای نماز را بر بیان مجاز کند و افعال را باید بگذراند والله العالم باید آنکه جایز نیست سجده بر چیزی
غیر از زمین یا آنچه روئیده از آن مثل مو و پشم و حریر و جلد بلکه جمیع اجزاء حیوان و صدف و مروارید بلکه اگر
زمین بسبب استحاله از اسم زمین بیرون رود جایز نیست سجده بر او مثل طلا و نقره و مس و نمک و عقیق و فیروزه
و الماس بلکه اگر زمین و نبات نیز بسبب آتش مستحیل بخاکستر شود احوط اجتناب از آن است بلکه احوط اجتناب است
از گچ و آهک خصوص بعد از پختن بلکه احوط اجتناب است از گل ارمنی و مهر ... روسند و خاک و نشاسته
و از مثل کوزه و آجر و سفال و نظایر او و اگر روئیدنی باشد و لکن متعارف باشد خوردن یا پوشیدن آن نیز جایز
نیست سجده بر او مثل نان و گندم و جو و میوه ها و مثل پیاز و سبزیها و شرط نیست در ماکول و ملبوس بودن که
بالفعل ماکول و ملبوس باشند بلکه اگر بادام و زرد آلو و گردو و فندق و مغز آن پوست باشند جایز
نیست مثل گندم که از آن نان و آرد شده و بریان کردن میخورند و بر پنبه و کتان سجده نمیتوان نمود هر چند
از تخم جدا نشده باشند بلکه احوط اجتناب از غوزه میباشد ... و تنی را خارج ماکول نیستند
و اگر در بلدی یا اقلیمی چیزی ماکول باشد و در بلد دیگر ماکول نباشد اجتناب باید از او حتی اهل بلدی که
در آن بلد ماکول نیست اگر چه آنچه متعارف و متعاد اکل آن نباشد بلکه نادراً خورده شود مثل زمان قحط
گرانی و ادویه که در حال مرض نیز سجده بر آن ضرر ندارد بلکه شرط نیست که ماکول بالفعل یا بالقوه باشد پس
چیزی که نه ماکول بالفعل و نه ماکول بالقوه است جایز است سجده بر او و اگر چیزی ماکول بالفعل باشد و لکن
... غیر ماکول شود مثل پوست خربزه و پوست بادام و ... و بیخوان ... جایز نیست و بعد
... جایز است و احوط اجتناب است از پوست گردو و فندق و بیخوان حتی ... منفصل شود بلکه حتی
... و فضله و کاه و پیشه که ... ضرر ندارد و اما کاغذ پس سجده بر آن جایز است حتی اگر ماخوذ از حریر
و کتان باشد هر چند احوط افضل کاغذی است که از ما یصح السجود علیه باشد بلکه احوط اجتناب از مطلق
کاغذ است ... بلکه ... کاغذ مکروه است اگر کتابت ... باشد که مانع ...
السجود باشد و اگر ما لا یصح السجود باشد و احاطه بکاغذ نموده باشد ... جایز نیست

١٤١ سجده

سجده برا او و بدانکه با امکان سجده بر چیزی که زمین یا روییده شده از زمین و کاغذ باشد بر غیر این چیزها جایز
نیست و لهذا اگر از جهت زیادتی حرارت یا برودت یا خوف از جانوران زمین و نحو آن بجبهه یا ریگی یا نحو آن
نتواند که سجده بر زمین نماید و متمکن از رفع این موانع نیز نباشد و ما یصح السجود علیه غیر زمین نیز نداشته
باشد سجده بر زمین در این فرض ساقط است و لکن نماز او ساقط نیست و با رجاء زوال عذر نیز بدل مکان
یا بتاخیر بلکه بدون رجاء زوال عذر هم احتیاطا نماز را تاخیر نماید تا باخر وقت نماز را بجا آورد که اولی و احوط

و در آخر وقت

بود بلکه در این حال دلیل واضحی بر ترتیب ما یصح السجود علیه و کیفیت ترتیب نیز نداریم هر چند اگر باین طریق عمل
نماید شاید اولی باشد که مقدم بدارد با امکان سجده بر ثوب بافته از قطن و کتان یا جوز قطن و کتان را
هر چند ثوب از غیر باشد که اذن داده باشد و هر چند بر باطن سجده نماید نه آستین و هر چند ملبوس
نماز گذار نباشد و با عدم امکان آن مقدم بدارد سجده بر معدنیات از قبیل قیر و زاج و آهن و قیر و نحو
اینها و با عدم امکان آن سجده نماید مثل بر پشم و جامه بافته از پشم و نحو و امثال اینها و با عدم امکان آن سجده
بر پشت دست نماید چه پشت دست راست باشد یا پشت دست چپ و بدانکه هرگاه متمکن نباشد از سجده مگر بر غیر
طاهر سجده ساقط نیست و نماز نیز ساقط نیست و لکن اگر آن غیر طاهر متنجس باشد نه نجس العین سجده بر او
علی الاقوی و شرطیت طهارت در این حال ساقط است نه سجود و از بعضی ظاهر میشود که حکم میشود بقدر امکان
و نیز بمحل سجود نرسانند جبهه بمحل سجود لازم نیست و از بعضی ظاهر میشود که ایماء میکند بجای سجود
اگر ممکن باشد ایماء بسر نماید و الا ایماء بچشم نماید و احوط اتیان بدو نماز بلکه بسه نماز میباشد یکی با سجده
و یکی با ایماء و یکی با انحناء و اگر در حال انحناء فرو بمحل سجده ایماء نماید شاید اکمل باشد چنانچه بنظر این
میاید و کذلک است اگر آن غیر طاهر نجس العین باشد بعضی از اعیان علماء تصریح فرموده اند که سجود ساقط
و بدل سجود نماید و اولی آنستکه بگوییم که اگر آن نجس العین از نجاستی باشد که معفو در صلوة باشد مثل
خشک شده کمتر از درهم در اینصورت جواز سجده بر او خالی از قوت نیست و اگر معفو در نماز نباشد در اینصورت
سقوط سجده خالی از قوت نیست و احوط آنستکه چهار نماز نماید یکی با ایماء و یکی بی سجده با انحناء تا فرو بمحل سجود
بدون ایماء و یکی با انحناء و نیز بمحل سجود با ایماء در حال انحناء و یکی با سجده هر چند اقوی در وقتیکه نجس
نجس العین غیر معفو باشد اکتفا با ایماء یا انحناء میباشد و در این حال این اقسام و احکام در جای خود نیز که
نجاست تعدی نماید یا آنکه تعدی نماید و لکن معفو باشد یا آنکه معفو نباشد و لکن جبهه پیش از سجود
یا پیش از شروع بنماز نجس شده باشد متمکن از تطهیر نبوده باشد و لهذا اگر جبهه او طاهر باشد و نجاست
متعدیه باشد و معفو نیز نباشد بعضی از سادات علماء منع نموده اند نماز با سجود را اگر چه موجب
نجاست جبهه نشود و فرموده اند که دلیلی بر جواز عدول از سجود با ایماء در اینحال ظاهر نیست و بعضی از

كتاب الصلوة

فرموده اند که اگر در این صورت اشان بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری با ایماء بدل سجود شاید احوط ١١
بوده باشد و صلوة با ایماء را مقدم بر صلوة با سجود در صورتیکه متمکن از تطهیر جبهه نبوده باشد
و اگر متمکن از تطهیر باشد نماز با سجده را مقدم بدارد بر نماز با ایماء تمام شد کلام این بزرگوار محصل
در این فرض سقوط سجده و اکتفا بنماز با انحناء و ایماء در حال انحنا میباشد و احتیاط بطریقی
که مذکور نمودیم در فرضیکه نجاست غیر متعدیه باشد و اگر متمکن نباشد مگر بر سجده متنجس بنجس
العین سجده نمی ساقط نمیشود باید که مقدم بدارد سجده بر متنجس اگر چند آن متنجس از جمله اجزاء
باشد که سجده بر او جایز نباشد بشرط آنکه هر دو از یک نوع از نجاسة باشند و اما اگر متنجس از بول
و غایط و منی و حیوان باشد و نجس العین از خون خشک شده کمتر از درهم باقی دلیل با آنکه باید
ترجیح متنجس بنجس العین مرقوم محل اشکال میباشد و اگر امر دایر شود میان سجده متنجس یا محل طاهر
کمتر بقدر از چهار انگشت یا محل بسیط طاهر که زیاده بر چهار انگشت کوچک باشد بمقدار آن ترجیح بدهیم
محل طاهر را خصوص اگر کوچک باشد و احتیاط بر نماز اولی میباشد و اگر امر دایر شود میان طاهر ما لا یصح
السجود علیه مثل پنبه یا پشم و غیر آن از جلد و حیوان و چیزیکه سجده بر او صحیح است بالذات و لکن نجس است
مثل زمین نجس و کاغذ نجس مقدم بدارد سجده بر طاهر را چنانچه بعضی از سادات مشایخ ما تصریح بآن
نموده اند و لکن چون بعضی دیگر از سادات علماء ما در ترجیح و تقدیم احدهما بر دیگری اشکال نموده
و احتمال تخییر را بغایت قوی دانسته اند در حالتیکه احتمال جمع ممکن نباشد بلکه در بعضی نماز کردن دو بار
جمع بودن بین نماز کردن در الاثر را نسبت اند احتیاط اولی میباشد و اگر امر دایر شود میان نجس ما لا یصح السجود
علیه یا نجس ما یصح السجود علیه مقدم بدارد ما یصح السجود علیه را و اگر امر منحصر شود بر سجده بر مرتفع
زیاده بر چهار انگشت یا بر منخفض زیاده بر آن ظاهر آنستکه متعین است سجده بر اخیر هر چند اگر نماز
دیگر نماید با ایماء بدل سجود بر مرتفع یا منخفض و یک نماز دیگر نماید با انحناء بر نحو با محل سجود در فرض
بلندی و یا مساوی محل قدم در فرض پستی احوط خواهد بود و اگر غفلة یا سهوا یا جهلا پیشانی را
بسجده نمود بر بلندتر از مقدار خشت و قبل از شروع بذکر متذکر شد یا آنکه عالم شد یا آنکه
اضطرار او رفع شد و متمکن شد از رسانیدن جبهه بموضع مساوی یا رسانیدن بموضع مساوی بر اجبهه مخیر است
میان اینکه و چنانچه مخیر است در این فرض میان آنکه رسانیدن بجبهه بجر باشد یا برفع آن هر چند احوط اختیار جر
میباشد و قول بتخییر در این فرض قوی میباشد نه قول بتعین جر جبهه و نه قول بتعین رفع جبهه بلکه بعضی از
مشایخ ما تصریح فرموده اند که اگر پیشانی را بلند از بجائیکه سجده بر آن جایز نبوده باشد بواسطه
بلندی آن چه عمدا و چه سهوا جایز است که سر بردارد و بموضع مساوی بگذارد و دیگری قوی و احوط اختیار جر جبهه

بالمکان دعوی لنفی ظن اینجا هاینکه وضع جبهه را و در نباشد بجبهه عضوی بودن یا بجز بودن از جبهه
مکانه مساوی با افضل با جبهه تر روی تر بودن اکر مر بودن آنکه جبهه باز مینا شود بلکه با مکان
اکر رفع جبهه عمداً نماید نمازش باطل میشود و در حال جواز رفع اقتضا نماید بعد قلیل از رفع
چنانچه قاعده در جبهه است که جبهه منفصل از محل سجده نشود هر چند بعد بکوبی باشد ممکن
در جائیکه ممکن نشود و اکر بعد از فراغ از ذکر واجب یا بعد از رفع راس از سجده علم حاصل شود
حال یا در رفع اضطرار شود اکتفا بهمان سجده نماید و این سجده صحیح خواهد بود و اکر در اثنای ذکر و [illegible]
بحقیقه حال حاصل شود با آنکه اضطرار رفع شود و بعد از وضع جبهه بما یصح السجود علیه تمام
ذکر نماید اکر ممکن و الا انکه اثر نجس نخورد و اکر بهم بخورد ابتدا ذکر نماید و اکر شک [illegible] بقاء موالات
کلمات نماید و بقصد احتیاط اعاده نماید ضرر ندارد چنانچه در [illegible] قول [illegible] اکر از جهه احتیاط
و نحو اخلال بموالات بجهه سرعة نمودن یا غلط کفتن کلمه را اعاده نماید ضرر ندارد و اکر سجده ممنوع
بجز بکه سجده بر آن صحیح نیست و ممکن نباشد از برای او وضع جبهه بما یصح السجود علیه بجز ممکن
بانی بکات فعل منافی با کشیدن جبهه که با رفع راس ممکن از ما یصح السجود علیه خواهد بود و بدان موقف [illegible]
است که لازم است که ابتدا آن بکرد همان حالت نماید و عود بسجود بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه
نیست فی مابین زیادتی سجده مثل تکلم عمداً که هر چند احتیاط در وسعت وقت اعاده نماز میباشد خصوص
اکر دو سجده غفلة یا نسیانا شده باشد و هم چنین اکر جاهل باشد بنجاست موضع جبهه یا ناسی
اصل نجاست یا ناسی حکم نجاست باشد علی الاقوی اضطرار اسجده نموده و بعد از رفع راس از
سجده عالم یا متذکر شده اعاده نماز لازم نیست علی الاقوی و احوط اعاده میباشد و اکر جاهل
بحکم نجاست موضع جبهه یا جاهل بمسأله احکام موضع جبهه بوده و بعد از رفع راس متذکر شده
اعاده نماز لازم است و بدانکه هر کاه بعد از شروع بنماز واجب و قبل از سجده ملتفت شود که فاقد ما
یصح السجود علیه میباشد پس اکر در اثنای نماز و قبل از سجده ممکن از تحصیل ما یصح السجود علیه
باشد بدون منافی لازم است تحصیل نماید و با او سجده نماید هر چند با اجرت باشد و [illegible]
نحو باشد که فقد قلیلی صبر نماید که رفقش در صف ماموم با انفراد او لا رفتند او سجده کند
و بعد او سجده نماید و با [illegible] تخلف [illegible] امام مخصوص بجهه تحصیل امر واجب ضرر ندارد [illegible]
آنچه ما یصح السجود علیه را دو قسمت نماید که هر دو سجده نماید و اکر تحصیل ما یصح السجود بدون
منافی در اثنای نماز ممکن نباشد پس اکر وقت مضیق است بطوریکه اکر نماز را قطع نماید تا تحصیل
ما یصح السجود نماید وقت نماز منقضی میشود در این صورت قطع نماز جایز نیست بلکه نماز را تمام

کتاب الصلوة

واگر بین پیشانی و مهر گرد و خاکی بوده یا ثوب و همچنین بجو بکند تشبث سجده را بجا آورد احوط آنست 1
اولی آنست که اعاده این نماز است در خارج وقت و بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه و اگر وقت موسع است نماز را
باطل کند و بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه اتیان نماز نماید و ... آنکه شرط است در صحت سجود آنکه ما
یصح السجود علیه بپیشانی چسبیده باشد که اگر همین حالت سجده نماید سجده را بجا آورده و این سجده صحیح
نیست علی الاقوی و اگر از جهت ضرورت و اختصار از مکلف مختصر شود در سجده بر کل ... پیشانی بر
آن قرار و تمکین بعضی از مشایخ اعلی الله مقامهم فرموده اند که سجده نماید بر کل ... قرار و تمکین دو عمل
و قرار گرفتن پیشانی در آن وقت لازم نیست بلکه فرموده اند که اگر زمین ... کل باشد که اگر بخواهد
بجو متعارف نماز کند ... کل آلوده میشود در چنین حال جایز است که بعد از رکوع بجو متعارف
راس نموده و ایستاده بجهت سجود ایماء نماید بلکه فرموده اند که واجب نیست در آن وقت نشستن از برای تشهد
علی الاقوی و این همه حکم خالی از تامل نیست و اگر چیزی ما یصح السجود علیه بوده و بعد از آن شک نموده
که آیا خارج شده یا نه بنا را بر عدم خروج بگذارد و در عکس نیز همین حکم نماید و اگر حالت سابقه معلوم
نباشد حکم کند ... اما لا یصح السجود علیه و سجده بر او نکند تا آنکه معلوم شود که ما یصح السجود علیه
میباشد و اگر نجاست در موضع محصور نباشد سجده بر هیچ جا ممکن است آن نکند مگر آنکه پیشانی
گذاشته شود بر بعضی از مقدار نجس مشتبه و اگر مضطر شود به سجده در محل مشتبه بمحصور و نتواند
که بجای دیگر رود نماز را مکرر کند تا علم حاصل کند که سجده بر زمین پاک کرده **فصل هفتم** در
تشهد است بدانکه واجب است تشهد در نماز دو رکعتی یک مرتبه و در سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه
و واجب است در تشهد چند چیز اول خواندن شهادتین و اگر باین نحو بگوید که اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد کافی خواهد بود
دوم خواندن تشهد در حال نشستن سیم طمانینه وارد ... در حال تشهد خواندن چهارم صحیح
خواندن و ادای حروف از مخارج و نمودن ... و تشدیدات ... صحیح خواندن **فصل**
هشتم در تسلیم است و آن واجب و جزء نماز است از آن هر چند باعث خروج از نماز است
حاصل میشود بان بگفتن السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
و هر کدام را که مقدم داشت از نماز خارج میشود و گفتن و رحمة الله و برکاته احتیاط است مثل و علی عباد
الله الصالحین و اما السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس گفتن آن بعد از تشهد اول و ...
و غیر آن از جمله نماز ... جایز است و بگفتن او از نماز خارج نمیشود بلکه گفتن او سهواً موجب
سجده سهو نمیشود و واجبات سلام مثل واجبات تشهد است ... بعضی از احکام و ...

کتاب الصلوة

۱۲۵۸ نماز است و در آنچه متعلق است بصحت **فصل اول** در مبطلات نماز است بدانکه جایز نیست باطل کردن نماز
واجب در حال اختیار بدون سببی اما نماز مستحب پس جایز است باطل کردن آن در حال اختیار بدون سببی
از اسباب بنابر اقوی هرچند احوط ترک است و مبطلات نماز چند چیز است اول هر چیزیکه باطل میکند
وضو و غسل و تیمم را خواه عمدا خواه سهوا خواه اختیارا خواه اضطرارا مثل حدث در هر موضع از نماز که باشد
مادامیکه فارغ از نماز نشده باشد هرچند بعد از کلمه آخر نماز باشد که حدث در نماز واقع شود دوم هر
چیزیکه صورت نماز بان ضایع شود خواه عمدا خواه سهوا خواه اختیارا خواه اضطرارا مثل اینکه در نماز ساکت شود
بقدری که اگر طایفه از مسلمین مطلع شوند بحال او که در نماز ساکت شده بگویند که از نماز بیرون رفته
و نماز نمیکند و مثل اینکه چیزی در میان نماز و اقسام لهو و لعب بجا آورد مثل طنبور و نقاره و دف زدن
زدن و خوردن و آشامیدن و اما فرو بردن لقمه جاویده یا بلع کردن چیزی از قبیل نبات و قند و امثال آنها
در دهن گذاشتن و آب شدن و فرو بردن عیبی ندارد و اگر در نماز ساکت شود یا چیزی بخواند که صورت نماز
را ضایع نکند لکن باعث فوت موالات نماز و متابعت عرفیه نماز شود اگر از روی عمد است نماز باطل است
و اگر از روی سهو و غفلت یا اضطرار باشد نماز باطل نمیشود و لکن اقوی آنست که نظم و ترتیب آنچه فوت شده است اعاده
نماید و نماز صحیح است سیم خنده قهقهه که با صدا و قه قه میباشد که مبطل نماز است بدون تفصیل هرگاه در نماز باشد
و عمدا و اختیارا قهقهه نماید و اگر خنده با صدا باشد و قهقهه نداشته باشد پس احوط آنستکه در حکم قهقهه
میباشد و هم چنین خنده بی اختیار کردن مثل آنکه بدیدن چیزی بی اختیار خنده قهقهه نماید بنابر احوط و
سهوا ضرر ندارد و خنده بی صدا اگر حبس کند خود را از اظهار آن و لکن [؟] خنده بی صدا باطل باشد پس اقوی آنکه
ضرر ندارد خصوصا اگر بی اختیار باشد هرچند احتیاط اعاده نماز است بسبب آن چهارم ضرر ندارد در جهت
تکلم کردن و مراد بان کلام آدمی و محاوره میباشد که غیر ذکر و دعا و تلاوه قرآن باشد بشرط آنکه عمدا باشد که
بدانند در نماز است و حرف بزند خواه یک حرف با معنی باشد یا دو حرف هرچند بی معنی باشد پس اگر ذکر و دعا
و قرآن را تمام بگذارد داخل در کلام بیجا نیست چنانچه اگر سهوا تکلم کند باعث بطلان نماز نمیشود بلکه
موجب سجده سهو میباشد پنجم گریستن برای فوت امور دنیویه یا برای فوت دوستی اگر با صدا باشد
و عمدا و اختیارا و اگر بی صدا باشد و احوط اجتناب از گریه بی صدا نیز میباشد و هم چنین اجتناب از گریه بجهة طلب
امر دنیوی احوط اجتناب است و اجتناب باید از گریه بجهة فوت امور دنیوی بلکه اولی اعاده نماز است و اگر گریه اضطرارا
برای فوت شخصی یا فوت امر دنیوی و گریه از جهة ترس آخرت و شوق جنت پس ضرر ندارد بلکه اگر برای
اهل بیت طهارت و عصمت علیهم الفداء و جعلهم الله لنا شفعاء بوده ضرر ندارد بلکه ثواب دارد ششم آمین گفتن بعد از
حمد عمدا بدون آنکه در صف اهل سنت و جماعت حاضر شده باشد و سهوا ضرر ندارد و بجهة تقیه

کتاب الصلوة

نشستن در جماعت ... بقصد ... نماز کردن بدون آنکه ... اصل ... وجماعت حاضر شود
هشتم ... واجب است و ... نماز کردن ... کردن یکی از ارکان نماز واجب عمدا اگرچه سهوا و همچنین زیاد
کردن واجبی از واجبات نماز عمدا و همچنین ... قبله عمدا مگر آنکه اگر کسی در اثنای نماز بر مصلی
سلام کند واجب است بر مصلی که گفتن جواب بمثل سلام او بدون زیادتی بواو عطف با لفظ ضمیر
جمع ... سلام بلفظ مفرد باشد و اگر سلام کند بر نماز گذار با زیادتی ورحمة الله
و برکاته ... جواب لازم نیست چنانچه در خارج نماز نیز لازم نیست
بلکه ... استعاط از زیادتی می‌باشد و اگر سلام کنند زن باشد جواب سلام او لازم است هرچند
زن ... باشد ... جواب ... بد یا آنکه جواب ... بصیغه
جواب ... و اگر ... نماز باشد ... یا آنکه جواب ... بصیغه ... باشد ... یا
... باشد ... سلام کردن بر نماز گذار ... مکروه است هرچند
... سلام بر نماز گذار اولی باشد خصوصا ... نماز گذار باشد
بلکه ... نماز گذار ... اگر ... سلام کردن ... بقصد قرآن ... بقصد دعا و اگر سلام
کند ... سلام ... نماز باشد هرچند
... باشد و اگر ایشان ... سلام ... نماز ... با جماعت
... اشاره ... سلام ... اشاره باو شده ... اشاره ... با
... می‌باشد ... اشاره باو شده جواب
لازم نیست ... سلام کند شخصی ... و جواب نیست
هرچند ... جماعتی باشد که بر آنجماعت سلام نموده بلکه اگر شخصی بر جماعتی سلام نموده یکی از اهل
آنجماعت ... داخل بوده مگر آنکه
... و اگر شخصی بر جماعتی سلام کند یکی از آنجماعت ... سلام بوده اگر ... سلام کند
از دیگران ساقط ... اگر یکی از آنجماعت در نماز باشد ... سلام دیگران هرچند
جواب ... نماز کننده ... از قوه ... بر آنجماعت ... نماز گذار ... واجب ... سلام
نموده از دیگران ساقط نمیشود جواب سلام چنانچه اگر شخصی بیهوش یا بی‌شعور یا خوابیده یا صبی
... کافر سلام کند لازم نیست جواب سلام بلکه اگر سلام کند بعد از سلام بلا فاصله کافر شود
یا بمیرد یا مجنون شود لازم نیست جواب بلکه اگر سلام کند ... و خواب ... دور شود که
قابل ... باشد جواب ساقط ... احوط در ... می‌باشد چنانچه اولی

بجهة محافظت شرع و آداب و محفوظ بودن از طعن و از بیت و نفار اینست کرا اقتضا آنکه رد جواب سلام کافر نماید
علیك یا علیکم و اگر صبی لفظ سلام بعلیك یا علیکم نماید یا بکسر سین تلفظ کند یا بفتح سین تلفظ کند و معنی
دیگر را قصد کند هر چند رد جواب اقتضا و وجوب قصد نموده معلوم نیست چنانچه رد جواب مخالف نیز
معلوم نیست و اگر شك شود که سلام کننده مسلم است یا کافر ملاحظه دار الاسلام و دار الکفر نماید و حکم
بدو عمل می‌کند نشد و واجب است رد سلام فوراً و تمام کلمه یا کلام یا فرو بردن لقمه یا سایر شد نیز
مانع فوریت نیست و اگر اخلال بفوریت نموده بنحویکه زمان رد دیگر رد واجب نیست رد سلام علی الاقوی
هر چند احوط است در غیر نماز بجهة خلاف بعضی از علماء که جواب سلام را واجب دانسته‌اند هر چند زمان زیادی
فاصله شده و اگر جواب سلام را در نماز ترك نموده نماز او صحیح است خصوص اگر زمان ترك مشغول
بواجبات یا مستحبات نماز نشده باشد و بعد از گذشتن زمان رد شروع بواجبات نماز یا مستحبات نماز نماید
احوط اعاده نماز است بالاخلال بر فوریت نموده را مطلقا و اگر جواب سلام را اراده در نماز و لکن نه بمثل اگر سهو
باشد ضرر ندارد و اگر عمداً باشد یا جاهل بمسئله باشد اعاده نماز نماید مگر آنکه قصد دعا نماید و بعضی
از اعیان علماء تصریح نموده‌اند که صیغه سلام منحصر در چهار صیغه می‌باشد سلام علیکم و سلام
علیك السلام علیك و السلام علیکم و بعضی منع الحصر نموده‌اند و اول اقوی نیست فی الاحوط است
واجب نیست جواب علیك السلام و سلام تنها خصوص از عوام نه ملا و هم چنین واجب نیست جواب سلام
غلط یا سلام الله علیك یا سلام عرفی مثل اینکه بگوید سلام علیك و السلام علیك یا بخوانند از تغییرات
و زیادتی در وسط یا در آخر بنحویکه از صورة و هیئة سلام خارج شود یا آنکه بگوید الشا یا مبدل کند
سلام را بلفظ صلوة یا آنکه سلام کند آهسته بنحویکه نشنوند سلام خود را اعاده هر چند علم حاصل شود
بسلام کردن از غیر طریق شنیدن یا آنکه تلفظ بسلام نکرده باشد بلکه نوشته یا اشاره نموده باشد مگر
آنکه اخرس باشد و قصد سلام نماید یا اشاره و حرکت زبان یا بنحوی باشد که صدق سلام نماید مثل صدق بسایر
مکالمات اخرس از بیع و شری و طلاق و اسلام و ایمان و انکار و اقرار و نحو اینها یا آنکه قصد کند در سلام
خود مثل اینکه زن اجنبیه سلام کند بقصد آنکه اجنبی از شنیدن صوت او ملتذ شود و لذت ببرد یا آنکه در
سلام قصد تحیت و اکرام نداشته باشد بلکه قصد استهزاء یا طعن نماید یا آنکه بقصد کذب یا لعب سلام
کند یا آنکه غنا نماید در سلام یا آنکه قصد ریا نماید یا آنکه مکرر کند سلام را بر یك شخص در مجلس واحد بعد
سماع جواب هر چند صدق سلام در اشاره اخرس محل تامل می‌باشد و وجوب رد نیز محل تامل می‌باشد و اگر بفهم
جواب رد قائل شویم رد بنحو اشاره نیز کافی می‌باشد مثل سلام بلی جواب سلام قولی احوط است احتیاط بل احوط
آنست که در سلام قصد قربت نماید و اگر صیغه سلام غلط باشد یا بصورت جواب باشد رد نماید که غیر

كتاب الصلوة

على الاحوط بلكه در نماز هم على الاحوط و لكن بصيغه قرآنى يا بقصد دعا على الاحوط بلكه اقوى
كه از براى نماز كذا اشكالى در جواب سلام حاصل نشود بجهة ندانستن مسئله يا بجهة تشخيص نكردن
صيغه سلام كه نداند كه سلام كننده بچه صيغه سلام نموده رد نمايد بصيغه سلام عليكم يا صيغه
فنعم عقبى الدار يا بهم بحملات بقصد دعا و اگر بسبب تكرر صيغه رد بجواب سلام قرائت فوت نشود
اعاده قرائت نمايد و هم اعاده نمايد بجواب سلام يعنى مثل خود سلام عربيت و عدم تغيير هيئت و عدم ... بايد
رد جواب او مستحب است شنواندن سلام و واجب است شنواندن جواب سلام بنابر اقوى و لكن
بنحو متعارف كافى است اگرچه كر بوده يا آنكه بسبب غير فهم سلام بشنيد و زياده بر آن لازم نيست بلكه اگر در
نماز باشد زياده بر متعارف قصد ابلاغ نكند و لازم نيست كه پيش سر او برود و جواب او را بشنواند و
احوط در كنار كه ... اشاره بر نمايد تا آنكه بفهمد كه رد سلام او نموده و اگر فرض شود كه حصول
رد سلام با اسماع آن ساقط است و اگر وقت نماز موسع باشد و رد نيست كه قطع نماز جايز باشد و ...
بعضى از علماء خصوص شنواندن را لازم ندانسته اند بلكه مخير دانسته اند ميان شنواندن يا فهماندن
آنكه جواب گفته شود هر چند باشاره بسر يا ... باشد لهذا ترك نكنند احتياط را در صورتى كه ممكن نبودن
شنواندن فهمانيدن جواب را باشاره و نحو آن هم كرده و قبلى كه ابهام متعذر باشد و اگر با امكان
رد و شنواندن جواب عمداً از روى تساهل تاخير نمود جواب را تا آنكه شنواندن نمود و فوت ... پيش
سر او رفتن يا باطل نمودن نماز باشد معصيت نموده و لكن اگر جواب را بنحو متعارف بگويد احوط
بقصد دعا يا بقصد واقع خصوص اگر احتمال بدهد كه بنا از رد باقى باشد و اگر كسى بر كودكى
آن سلام نموده و لكن سلام كننده نشنيده نشد بجهة كرى يا بجهة موانع ديگر مطلع نشد بر سلام
تا فهماند اصلا ... شد لازم نيست جواب سلام هر چند بعد مطلع شود بنا بر ... در نظر آنكه
هر چند اينجا بنا بر احوط رد سلام است ... بنحوى كه بر او سلام كرده و مطلع نشد بجهة جهل
بعضى از اعيان علماء حتى آنكه در ... حكم بوجوب رد كرده اند بمجرد اخبار شخصى يا ... كه فلان كس
بتو سلام كرد خواه در نماز باشد يا در غير نماز و واجب است كه شروع بجواب بعد از فراغ از سلام
باشد پس بعد از تمام شدن سلام عليكم اگر جواب دهد كافى است هر چند سلام كننده مشغول
بگفتن و رحمة الله و بركاته بوده باشد و اگر يك نفر صغار و ... بكرد سلام كنند جواب گويد كافى
است و اگر يكى سلام كند بر شخصى يا ... در سلام جواب گويد نيز كافى است در نزد بعضى احوط اعاده
جواب است و اگر دو نفر ... هر يك بر سلام كنند جواب باز هر يك احوط است و اگر يكى صيغه
... و نفر قصد سلام ... جواب است بلكه نمايد ... احتياط ... بخلاف آنكه اگر ...

سلام یا جواب موافق قرآن کرده قصد سلام و دعا یا قرآن نماید ضرر ندارد و بعضی شرط کرده اند در
سقوط جواب قصد قربت در جواب سلام را و اولی احوط است و واجب نیست جواب تحیت بغیر سلام از اکرام
و برخاستن و کلاه برداشتن و هدیه فرستادن بلی در حدیث وارد است که جواب کتابه واجب است
مثل رد سلام پس ترک آن احوط است خصوص هدیه که از هدیه میشود که عوض دادن لازم میشود
و اگر سلام کننده حق خود را ساقط کند جواب ساقط نمیشود و اگر جمعی سلام کنند جمعی یا بیک کلمه یا
بالتعاقب در یک مجلس واحد بعضی فرموده اند که کفایت میکند یک جواب بالنسبه بهمه و لکن بلفظ جمع بگوید
و بعضی دیگر فرموده اند که یک جواب کافی نیست و لکن تکرار جایز است مگر در وقتیکه تکرار منافی فوریت
باشد بلکه بعضی تصریح کرده اند که اگر جمعی که سلام بر ایشان شده در نماز باشند نیز یکی از ایشان
اگر جواب دهد کفایت میکند بلکه فرموده است که اگر سلام کنند ها بصیغه مختلف سلام کرده اند کافیست
نماز گذار که بیک صیغه جمع اکتفا کند در جواب همه و لکن احوط در تعدد سلام کننده و مجلس
واحد تعدد جواب است بلکه کفایت یک جواب از جمیع با اختلاف صیغه سلام کرده اند محل اشکال است و اگر بعد از
سلام شک نماید که جواب سلام داده یا نه و شنوانده یا نه واجب است جواب اگر محل جواب باقی باشد و اگر
مظنه باشد که جواب را شنوانده یا نه اشکال است مگر آنکه شک نماید و زمان جواب باقی باشد و اگر
مکلف بداند که شخصی تلفظ بلفظ کرده و نداند که خطاب با او بوده یا نه و یا قصد خطاب با او سلام
بوده یا چیز دیگر لازم نیست جواب سلام حتی اگر بداند که اراده سلام کرده و ندانسته که بکیست و غیر آن
حمل فعل و قول مسلم بر صحت باعث نمیشود جواب سلام نمیشود بلی بعضی فرموده اند که اگر بداند که سلام
کرده و نداند که صحیح است یا نه حمل بر صحت نماید و دعا به آن بنیت اینکه جواب است اقوی است و بعضی
در جا بلکه ندانند که صیغه سلام را تمام کرده یا نه آنکه شک در اعراب و بنا و صحیح ادا نمودن دارد یا
نمودن در سلام و معصیت نمودن در سلام و نخوان باشد و نیز اولی آنستکه سلام بر وفق
غنی باشد بلکه تفاوت و تخالف را بعضی حرام دانسته اند و از همه اینها جایز است در اولی و
سلام اجنبی با اجنبیه چنانچه عکس نیز جایز است پس رد سلام بر او واجب است و اولی آنست سلام
بر زن جوان غیر محرم مکروه است و سلام کردن بر یهود و نصاری الا اینکه ضرورتی در نماز یا کسیکه
در بیت الخلا باشد و مشغول تخلی باشد و بر کسیکه در حمام باشد یا از آنکه با مشغول یکی از آنها چند
اخبار اختصاص یا خبر ظاهر میشود و بر کسیکه طعام میخورد و بر کسیکه برای نماز جمعه میرود و در
بعضی از اخبار نهی شده سلام بر اهل مجلس شراب یا بازی کننده نرد و شطرنج و بر کسیکه غنا میکند و
کبوتر بازی میکند بلکه بعضی از علما حرام دانسته اند سلام بر هر کسیکه مشغول بمعصیت میباشد

ولکن اگر اعتقاد قربت نباشد و مستحب است سلام بر اطفال بلکه تمیز یابند و سزاوار آنست که سلام کند
بر کبیر و رونده بر نشسته و سواره بر پیاده و سواره اسب بر سواره استر و سواره استر بر سواره خر و
اسب بیا هر کسیکه وارد میشود بر جماعتی اینکه سلام کند بر آن جماعت چنانچه مستحب است اینکه سلام کند
طایفه قلیل بر طایفه کثیر بلکه بعضی فرموده اند که مستحب است بر هر صاحب مرتبه فوق اینکه سلام کند
هر کسیکه پست تر از او باشد مگر آنکه شرف حقیقی داشته باشد نه صوری دنیوی باعث میشود که غیر شریف
ابتدا بسلام کند مثل آقا و بنده و معلم و متعلم و جاهل و عالم و عادل و فاسق و نحو اینها و اینکه
بملاحظه استحباب سلام بر اطفال خصوصا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که سنت شد
بر زن جوان سلام بر اطفال بود محل منع است و مناسب باشد بعضی از احادیث وارده بر نهی است و در حدیث
است که اگر در خانه کسی نباشد سلام بر او کند و اگر نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و مستحب است
سلام در وقت مفارقت و در حدیث است که هر وقتیکه کسی از مجلس برخیزد پس البته وداع کند برادران
مؤمن خود را بسلام پس هر گاه ایشان بخیر برخیزند و در خیر داخل شوند اینکس شریک ایشان میباشد
و هر گاه ایشان بشر برخیزند شر مخصوص بایشان میباشد و جایز نیست اخذ اجرت بر جواب سلام بلکه بر سلام
کردن نیز علی الاحوط بلکه اخذ اجرت در سلام یا جواب بجهت رد سلام و کفایه جواب هر دو محل تامل است
والله العالم مبحث نهم در بیان اموری که سجده سهو بسبب او واجب میشود و آن پنج چیز است
اول فراموش کردن یک سجده دوم فراموش کردن تشهد و اجزای آن حتی صلوات بر نبی و آل طاهرین
سیم شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین چهارم گفتن سلام در غیر محل بسهو پنجم
گفتن کلام آدمی باشد نه ذکر و دعا و قرآن و در غیر اینها مثل ایستادن در موضع نشستن و نشستن
در موضع ایستادن و برای هر زیادتی و کمی که سهوا واقع شود مستحب است و بعضی بجا آوردن سجده
سهو را در غیر موارد خمسه بقصد قربت مطلقه نه وجوب و نه ندب و واجب است در سجده سهو نیت
و ذکر با طمأنینه علی الاحوط که در هر سجده بگوید بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد
یا بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة
الله و برکاته و باید که تشهد خفیف بخواند باین نحو که بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد پس یکی از دو سلام را بگوید و معتبر است در اینها و سجده
استقبال و طهارت و سایر آنچه ها که در نماز معتبر است احتیاطا و لازم است که فورا بجا آورد
و اگر فراموش کند هر وقتیکه متذکر شود بجای آورد و باید اول تشهد فراموش شده را قضا
بجا آورد و بعد از آن دو سجده سهو را بکنند و اگر اسباب سجده سهو متعدد باشد اولی ترتیب

بملاحظهٔ ترتیب است پس اگر اول کلام بیجا اتفاق افتاده و بعد سجده را فراموش کرده و بعد تشهد و بعد
سلام بیجا گفته و بعد شک میان چهار و پنج نموده همین ترتیب سجده سهو بجا آورد مبحث سیم
در احکام شکهایی که عارض میشود بدانکه شک در نماز دو رکعتی و سه رکعتی مبطل نماز است یعنی علاجی ندارد
و همچنین اگر نداند که چند رکعت کرده است اگرچه در نماز چهار رکعتی باشد و همچنین اگر شک
کند میان یک و زیاده باطل است اما شک میان دو و زیاده پس میباید دانست که شک در نافله باطل
نیست بلکه مخیر است مابین اقل و اکثر مگر اینکه اکثر موجب فساد شود و بنا بر اقل افضل است و بدانکه بر
مجرد شک عارض شدن فی نفسه اثری مترتب نمیشود بلکه ترتب اثر بعد از استقرار شک میباشد
بلکه اقوی عدم لزوم تروی است هرچند تروی احوط است بلکه اگر از حال خود بداند که اگر نشسته باشد و یا
شود هیچ تروی نمیکند یا اینکه اگر بنشیند در حالتیکه ایستاده است تروی هم میکند جایز است که برخیزد
شود در موضع نشستن و بنشیند در موضع ایستادن و تروی کند و اما شکی که در نماز چهار رکعتی
چند قسم است اول شک میان دو و سه است در نماز چهار رکعتی اگر قبل از اکمال سجدتین است باطل است
و اگر بعد از اکمال سجدتین است بنا بر سه بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از آن یک رکعت نماز ایستاده یا
دو رکعت نشسته بجا آورد و اکمال سجدتین حاصل میشود به برداشتن از سجده ثانیه دوم شک میان
سه و چهار و این شک در هر حال صحیح است چه قبل از اکمال سجدتین باشد چه بعد بنا را بر چهار بگذارد
و نماز را تمام کند و یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد سیم شک میان دو و چهار پس
اگر قبل از اکمال سجدتین است باطل است و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد صحیح است بنا را بر چهار بگذارد
و تمام کند و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد چهارم شک میان دو و سه و چهار و این شک نیز
اگر قبل از اکمال سجدتین باطل است و بعد از اکمال صحیح است بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و اول دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده و بعد از آن دو رکعت نشسته بجا آورد پنجم شک میان چهار و پنج اگر بعد از برداشتن سر
از سجده دوم باشد بنا را بر چهار بگذارد و تمام کند و دو سجده سهو بکند و اگر قبل از رکوع باشد
بنشیند و بنا را بر چهار بگذارد و تمام کند و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد
و در غیر این دو قسم باطل است هرچند خالی از اشکال نیست ششم شک میان سه و پنج اگر در حال ایستاده
باشد پس بنشیند شکش راجع میشود به دو و چهار و حکم آن گذشت و احتیاط و سجده سهو نماید
و در غیر این قسم باطل است هفتم شک میان سه و چهار و پنج در حال ایستادن پس بنشیند شکش راجع
میشود به دو و سه و چهار و حکم آن گذشت و احتیاط و سجده سهو نماید و در غیر این قسم باطل است
هشتم شک میان پنج و شش در حال ایستادن پس بنشیند و شکش راجع میشود به چهار و پنج و حکم

اگر شک کند بعد از فراغ از سجدتین بنا را بر چهار میگذارد و دو سجده سهو میکند و بدانچه دارد و
سجده سهو دیگر نیز بعمل آورد که بهتر است بلی آنکه شکوک غیر معتبره بسیار است از آن جمله شک بعد از
فراغ از عمل هر چند سبب شک مقدم باشد چه عبادات و چه معاملات بلکه اگر بعد از فراغ مظنه
نقصان عمل بکند نیز معتبر نیست علی الاقوی دویم شک بعد از تجاوز از محل و همینکه داخل در فعل
دیگر شود که بعد از آن باشد محل فعل اول باقی نمیباشد هر چند آن فعل از مقدمات باشد و هم
چنین بعد از وقت الهمان که اگر شک کند در اذان بعد از دخول در اقامه یا در تکبیر بعد از دخول
در حمد یا در حمد بعد از دخول در سوره یا در کلمه از آنها بعد از دخول در کلمه بعد از آن و هم
چنین شک در حرف سابق بعد از دخول در حرف لاحق بلکه بعد از دخول در لاحق شک در سابق
اعتبار ندارد هر چند شک در صحت و فساد فعل سابق باشد نه در اصل بجا آوردن و بنا آوردن
بلکه اگر چنانچه شک در بجا آوردن شفع نموده بعد از دخول در وتر شکش معتبر نیست بلکه اگر
داخل در عصر یا عشا شد و شک نمود در بجا آوردن ظهر یا مغرب شکش معتبر نیست هر چند احتیاط
بظهر و مغرب بیا باشد بعد از اتمام عصر و عشا و عدول نکند از عصر بظهر و از عشا بمغرب هر
چند محل عدول باقی باشد که داخل در رکوع رکعت رابعه عشا نشده باشد در شک در مغرب
سیم شک بعد از خروج وقت اختیاری که اگر شک نماید در اتیان ظهر و عصر یا مغرب و عشا و وقت
اختیاری باقی باشد بجا آورد هر چند مظنه باتیان داشته باشد هر چند عدل واحد خبر دهد
بلی اعتبار قول دو عادل در اتیان یا عدم اتیان در امثال این موارد خالی از قوت نیست و اگر وقت
بالمره منقضی شده باشد اعتبار بشک خود نکند و بنا را بر اتیان مشکوک فیه بگذارد بلکه
اگر وقت اختیاری فوت شده باشد و وقت اضطراری که یک رکعت باشد باقی باشد در این وقت نیز این شک
اعتبار ندارد و بنا را بر اتیان مشکوک فیه میگذارد و در اینحال چهارم شک امام یا ماموم غیر مسبوق
در عدد رکعات با ضبط دیگری و اما اگر ماموم در اول رکعت مثلا اقتدا نموده رجوع امام باو و
او بامام جایز نیست مگر آنکه باعث مظنه شود و هم چنین اگر امام و ماموم شک کنند در افعال یا اقوال
مثل اینکه تشهد خوانده یا نه سجده نموده یا نه رجوع بیکدیگر نمی نماید مگر وقتیکه باعث مظنه شود
پس باید تشهد را بخواند و سجده را بعمل آورد اگر مظنه حاصل نشده هر چند دیگری فارغ از آن
شده باشد پنجم شک کثیر الشک که معتبر نیست خواه در عبادات و خواه در معاملات خواه محل
فعل یا وقت فعل باقی باشد یا نه پس اگر با بقاء وقت شک کند که نماز را کرده یا نه بنا را بر اتیان بگذارد و
با بقاء محل اگر شک کند که حمد و سوره را خوانده یا نه مثلا پیش از هوی برکوع یا پیش از رکوع بنا

بر قرائت بگذارد و اگر شک در رکعات باشد و کاید بنا را بر دو بگذارد و هم چنین بنا را بر اقل بگذارد مادامی که
مبطل نباشد پس اگر شک کند میان چهار و پنج بنا را بر چهار بگذارد و اگر در جائی شک کند که رکوع
نموده یا نه رکوع بنا را بر عدم رکوع بگذارد و احکام شکوک از بجا آوردن مشکوک فیه با بقاء محل
و نماز احتیاط و سجده سهو و نحو آن از کثیر الشک ساقط میباشد بلکه اگر با بقاء محل مشکوک فیه
بجا آورد نمازش باطل است اگر بقصد جزئیت وظیفه نماز بعمل آورد هر چند مثل تشهد یا ذکر رکوع
و سجود باشد و لازم نیست بر کثیر الشک حفظ نماز خود بسبب شمردن و انگشتر و نحو آن هر چند احوط
چنانچه لازم نیست تخفیف در نماز خود را هر چند مستحب است و مراد از کثیر الشک آنستکه در عرف
بگویند که بسیار شک مینماید و اگر در یک نماز سه شک متوالی یا در سه نماز متوالی شک نماید کثیر الشک
میباشد و از کثیر الشک بودن بیرون نمیرود مگر اینکه نماز هائی بکند که در او شک نکند و اگر
شک کند که کثیر الشک باشد یا نه بنا را بر نبودن بگذارد چنانچه اگر شک کند که از کثیر الشک بودن خارج
شده یا نه بنا را بر عدم خروج بگذارد و اگر کثرت شک بجهت عروض امری [illegible] احتیاط باشد که [illegible]
باعث شود که کثیر الشک شود و هم چنین اگر غم مفرط یا خوف [illegible] حاصل شود [illegible]
حکم کثیر الشک [illegible] جاری است و اگر کثیر الشک در افعال نماز [illegible] مثلا باشد تعدی بافعال همان
نماز یا بالعکس بلکه در مطلق نماز نماید خالی از قوه نیست هر چند اقتصار بهمان مورد دیگر کثیر الشک
میباشد و لیکن تعدی در هیچ حال از عبادات بمعاملات نمی نماید و از صوم بصلوة و از نماز
یومیه [illegible] تعدی نماید و مطلق کثیر الشک معتبر میباشد در نماز [illegible] اگر کثیر الشک در جائی که
شک در امکان اثر بدارد مثل بعد از فراغ و بعد از تجاوز محل است [illegible] شکوک [illegible] بکند [illegible]
العالم و واجب است نماز احتیاط را فوراً بجا آورد و در وجوب نماز احتیاط متعین است [illegible] نیت میان [illegible]
و تسبیحات [illegible] و سوره ساقط است و مخیر است در جهر و اخفات هر چند اخفات احوط است و اگر شک [illegible]
کند در عدد رکعت نماز احتیاط بنا را بر اکثر بگذارد مگر اینکه اکثر فاسد باشد و معتبر است در آن [illegible]
شرایطی که معتبر است در نماز واجب و واجب است در آن تشهد و سلام و ذکر و سایر ارکان و [illegible]
و در صورت وقوع منافی قبل از نماز احتیاط یا اثنای نماز احتیاط [illegible] در [illegible]
احتیاط اینست که نماز احتیاط بکند و بعد از نماز احتیاط نیز اصل نماز را اعاده کند و اگر [illegible] سجده
سهو و اجزای فراموش شده و نماز احتیاط [illegible] نماز احتیاط را بر اجزای فراموش شده و سجده سهو
[illegible] اجزای فراموش شده و نماز احتیاط از [illegible] در اول نماز [illegible] سهو و تشهد را [illegible]
میان [illegible] مثلا اول نماز احتیاط را بکند و بعد تشهد را قضا کند و بعد سجده سهو بکند [illegible] کلام بیجا

مو شده کرده و تشهد کرده

و بعد از

والله العالم **مقصد هفتم** در نماز جماعت است و در آن چند فصل است فصل اول در ثواب
نماز جماعت است بر سبیل اجمال و اختصار بدانکه ثواب آن بسیار است حتی آنکه یک نماز جماعت معادل
بیست و پنج نماز فرادی میباشد و در حدیث است که صفوف جماعت مثل صفوف ملائکه میباشد
و اینکه خداوند کریم حیا میکند از بنده که نماز را بجماعت کند و پس از آن حاجت بخواهد اینکه
حاجت او را روا نکند بلکه از بعضی احادیث ظاهر میشود که کسیکه اعراض کند از جماعت مسلمین بدون
علت و سبب مثل ناخوشی و بیماری و باران نماز او مقبول نیست و فرمود که جایز نیست غیبت مگر کسی را
که نماز در خانه خود کند و رو بگرداند از جماعت و هر که رو بگرداند از جماعت مسلمانان واجب است
بر مسلمانان غیبت او و ساقط است میان ایشان عدالت او و واجب است هجران یعنی دوری کردن از
او و او را نزد امام مسلمانان نیز بسا شد پس اگر حاضر شد فبها و الا بسوزانند بر او خانه او را و این
حدیث و مثل آن محمول بر مبالغه و زیادتی تاکید میباشد بجهت آنکه نماز جماعت واجب نیست یا آنکه
محمول است بر جماعت واجب مثل جماعت جمعه با حضور امام ع و نیز فرمود که هر که نماز پنجگانه را
در جماعت بگذارد در پس گمان همه خیر او ببرید و شیخ شهید علیه الرحمة از حضرت پیغمبر ص نقل کرده
که فرمود اگر نه این بود سند از حال کسی که بجماعت حاضر نمیشود بگو نمیشناسم او را و ایضا از آن بزرگوار
روایت شده که نیست سه نفر که در قریه باشند یا در بیابان که برپا داشته نشود در میان ایشان نماز
مگر آنکه مسلط میشود بر ایشان شیطان پس بر او است بر اهل ایمان ترک نماز جماعت خصوص
در نماز صبح و عشا که در حدیث است که چیزی سنگین تر نیست بر شیطان از نماز جماعت در صبح و
عشا بلکه در بعضی از احادیث است که یک رکعت از جماعت مقابل است به بیست و چهار رکعت میباشد که هر رکعت
محبوبتر است در نزد خداوند عالم از عبادت چهل سال و اقتدا بشخص عالم ثواب یک رکعت از آن هزار
رکعت است بلکه در حدیث است که نماز جماعت افضل است از نماز در مسجد کوفه با آنکه نماز در مسجد
کوفه برابر است با هزار نماز بلکه در حدیث است که اگر عدد ماموم زیاده بر ده بگذرد ثواب آنرا نمیداند
کسی غیر از خداوند چنانچه وارد است از ابو سعید خدری که او گفت که حضرت پیغمبر ص فرمود که آمد
نزد من جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بعد از نماز پیشین پس گفت ای محمد ص بدرستیکه پروردگار تو
سلام میرساند ترا و دو هدیه برای تو فرستاده که نفرستاده این دو هدیه را بسوی احدی از
پیغمبران سابق گفتم کدام است آن دو هدیه گفت سه رکعت نماز وتر و نماز پنجگانه در جماعت گفتم
ای جبرئیل چه ثواب است امت مرا در جماعت گفت ای محمد ص چون دو کس باشند بنویسند خدای تعالی برای هر
یک از ایشان هر رکعتی ثواب صد و پنجاه نماز چون سه کس باشند بنویسند برای هر یک هر رکعتی

کتاب الصلوة

ثواب ششصد نماز و چون چهار کس باشند نویسند برای هر یک هر رکعتی هزار و دویست نماز و چون
پنج کس باشند نویسند برای هر یک هر رکعتی دو هزار و چهارصد نماز و چون شش کس باشند مینویسند
برای هر یک از ایشان هر رکعتی چهار هزار و هشتصد نماز و چون هفت کس باشند مینویسند برای
هر یک از ایشان هر رکعتی نه هزار و ششصد نماز و چون هشت کس باشند مینویسند برای هر یک
از ایشان هر رکعتی ثواب نوزده هزار و دویست نماز و چون نه کس باشند مینویسند برای هر یک از
ایشان هر رکعتی سی و شش هزار و چهارصد نماز و چون ده کس باشند مینویسند برای هر یک از ایشان
هر رکعتی هفتاد و دو هزار و هشتصد نماز و چون زیاده باشند پس اگر جمیع دریاهای آسمان
و زمین مرکب شوند و درختها قلم شوند و جن و انس و ملائکه نویسنده شوند نمیتوانند که ثواب یک
رکعت آن نماز را بنویسند و بجهت اینکه مؤمن ادراک کند با امام بهتر است از شصت هزار حج و
عمره و بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است هفتاد هزار بار و در رکعتی که مؤمن با امام گذارد بهتر است
از صد هزار دینار که تصدق کنند بر مساکین و سجده که سجده کند مؤمن با امام در جماعت بهتر است
از صد هزار بنده که آزاد کند و ایضا از پیغمبر صلعم منقول است که نماز در پشت سر عالم مثل نماز در پشت
سر رسول خدا میباشد و از بعضی احادیث ظاهر میشود که نماز در مسجد کوفه فرادی افضل است
از هفتاد نماز جماعت که در غیر او کرده شود و همچنین نماز در مسجد الحرام افضل است از صلوة جماعت
در منزل بلکه وارد است که نماز در مسجد جمعه بهتر است از صلوة جماعت در غیر مسجد و لیکن ظاهر آنست که
نماز جماعت افضل است نظر باهتمام شارع بجماعت و بملاحظه اخبار کثیره مثل اینکه هرگاه کسی بمیرد
در حالتیکه مفارقت کننده باشد از نماز جماعت بوی بهشت را نمیشنود هر چند عمل او از عمل جمیع
اهل زمین بیشتر باشد و مثل اینکه تارک جماعت ملعون است نزد خدا و نزد ملائکه و دعای او
مستجاب نمیشود و رحمت بر او نازل نمیشود و اگر بیمار شود عیادت او منع شده و اگر بمیرد بر جنازه
او حاضر نمیشوند بلکه در حدیث است که جماعت در نماز عشا باعث احیای آن شب برای وی و مثل شب قدر است
و ظاهر آنست که فرق نیست در استحباب جماعت میان مرد و زن بلکه رفتن بمسجد خصوصا جوان
بجهت ادراک فضیلت نماز جماعت خوب نیست و در حدیثی ظاهر از آن وارد شده و اقل عددی که جماعت
با آن حاصل میشود دو نفر است یکی امام و دیگری ماموم باشد هر چند دیگری زن باشد یا طفل
ممیز باشد که ذکور باشد بلکه دور نیست حصول با طفل ممیز که اثنی عشری باشد فصل دوم
در شرایط جماعت است و آن چند چیز است اول آنکه ماموم مقدم بر امام خود نباشد اما مساوات
امام با ماموم جایز است و حاصل میشود مساوات و تقدم بملاحظه پاشنه پای امام با ماموم لیکن اگر

هر دو پاشنه ماموم عقب تر باشد از پاشنه‌های امام باشد اما موقف امام مقدم است هر چند قامت ماموم یا پا
دراز تر باشد از قامت امام یا پای امام باشد هر چند احوط انست که هیچ عضوی از اعضاء ماموم
بلکه هیچ جزوی از اجزای ماموم مقدم بر امام نباشد حتی سر وی در سجود و انگشتانش بلکه بعضی با این قصد
نیز نماز ماموم را باطل میدانند خصوصا اگر محل ایستادن امام بلندتر از محل ایستادن ماموم
نباشد بمقداری که بحسب متعارف گام نتوان زد و بهتر انست که زیاده از وجبی نباشد و کمتر از ان
و نقصان ان ضرر ندارد بلکه در زمین سرازیری زیاده از یک وجب هم ضرر ندارد و اما پست بودن
موضع قدم امام پس ضرر ندارد و هیچ جایز است که امام در مکان پست بایستد و ماموم در جای
بلند بشرطیکه بلندی و پستی زیاده از حد نباشد که از صورت اقتدا بیرون رود مثل ماموم در مناره
مسجد که بسیار مرتفع باشد بایستد و امام در صحن مسجد یا در میان مسجد بایستد سیم
انکه ماموم تواند که مشاهده امام خود یا ماموم دیگر نماید هر چند در بعضی از احوال صلوة
باشد چه در پیش رو چه در جانب راست و چپ پس اگر میان امام و ماموم حایلی باشد که مانع شود ماموم
از مشاهده امام در جمیع احوال نماز یا انکه در میان ماموم حایلی باشد که بسبب ان هیچیک از اهل صف
عقب هیچیک از صف پیش را نه ببیند و از جانبین راست و چپ خود نیز نبیند کسی را که اقتدا بامام
یا ماموم را میبیند اقتدا باطلست بشرط انکه ان مانع منع نماید از دیدن در جمیع احوال نماز و این شرط
در حق مرد است اما زن پس جایز است که اقتدا کند بمرد در پشت دیوار یا پرده بشرط امکان متابعت
از جهت علم باحوال امام و اما اگر اقتدا کند بزن پس حکم او مثل مرد است که مشاهده امام یا ماموم
شرط است مگر کسی که نشسته علی الاحوط چهارم انکه امام یکی باشد پس اگر متعدد باشد و اقتدا
بهم کنند بیکنماز بیکزمان اقتدا ایشان باطل است و اگر دو نفر با هم نماز گذارند و بعد از فراغ هریک
بدیگری گوید که من امام تو بودم نماز ایشان صحیح است و اگر هریک گوید که من ماموم بودم نماز
هر دو باطلست و اگر معلوم شود که هریک حمد و سوره را خوانده اند باز اعاده نماز نمایند علی الاحوط
و اگر بعد از نماز شک نمایند که هریک بقصد ماموم بودن نماز را تمام کرده اند یا بقصد امامت
احوط اعاده است پنجم انکه امام معین باشد باشاره یا باسم یا بصفت پس اگر کسی نیت
امامت کند بنفس خود همان امام کافیست زیرا که تعیین حاصل است و اگر امام متعدد باشد
و اسمهای ایشان مختلف باشد و اسم را بداند تعیین باسم کفایت میکند و اگر ندانند اسمش را
یا انکه اسمهای ایشان متحد باشد تعیین کند باشاره که باین امام اقتدا میکنم یا تعیین کند
بوصف مثلا باین طریق که اقتدا میکنم بامامیکه در پیش روی من یا پهلوی من امامت میکند نشسته
انکه

کتاب الصلوة

امام بالغ باشد مکر انکه طفل امام اطفال باشد و این شرط در حق غیر امام عصر است پس اکر امام عصر
غیر بالغ باشد اقتدا باو ضرر ندارد بلکه بمراتب بهتر است از اقتدا کردن با امام غیر معصوم که بالغ باشد
هفتم آنکه امام عاقل باشد پس اکر دیوانه باشد صحیح نیست بلکه بعضی منع کرده اند از اقتدا بالسفیه (?)
و اکر کاهی عاقل و کاهی دیوانه در حال عقل اقتدا کردن باو مکروه است هشتم آنکه امام حرام زاده
نباشد پس اکر معلوم باشد که حرام زاده است از جانب پدر و مادر یا یکی از ایشان علی الاحوط اقتدا باو جایز نیست
و اما اکر معلوم نباشد که حرام زاده است ضرر ندارد هر چند پدرش معلوم نباشد و کسیکه مردم کویند ولد الزنا
و ثابت نشود که ولد الزنا بودن اقتدا باو صحیح است و ولد حیض و بحلال (?) ولد الزنا نیستند نهم آنکه امام
جماعت مؤمن اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بکافر یا بمخالفین از غیر طائفه اثنی عشری دهم
آنکه عادل اثنی عشری باشد پس جایز نیست اقتدا کردن بکافر و بغیر اثنی عشری ملی اکر امام غیر اثنی عشری وبفاسق ۳
و غیر عارف بحق اهل بیت باشد سنت است از برای اثنی عشری عارف بحق اهل بیت که بجماعت
او حاضر شود و در صفهای ایشان بایستد و اذان و اقامه بکوید و بحسب ظاهر بصورت اقتدا در
صف ایشان باشد و لکن نماز را از برای خود بکند هر چند در رکوع و سجود و قیام و قعود با ایشان
متابعت مینماید و قرائت را آهسته بخواند اکر چه نماز جهریه باشد بنحوی که نفهمند و اکر زود تر
از قرائت امام فارغ شود تسبیح بکوید تا امام فارغ شود و برکوع برود و اکر امام زود تر فارغ
شود قطع قرائت سوره نماید بلکه قطع قرائت حمد نیز نماید هر چند بعضی تصریح کرده اند که تتمه حمد و سوره
در رکوع و سجود بخواند و احوط اعاده است بلکه احوط و اولی آنست که پیشتر نماز خود را در خانه بکند هیچم نماز ۳
و بعد بجماعت ایشان حاضر شود و با ایشان اعاده کند تا آنکه ثواب کامل فایض شود چنانچه در حدیث است
که کسی که نماز کند با ایشان در صف اول چنانست که نماز کرده باشد در عقب رسول خدا در صف اول
و ثابت میشود عدالت بشهرت میان مردم و بشهادت دو عادل بلکه یک عادل نیز بلکه این شخص در سفر
و حضر و در خلوت و آشکار از خداوند خود خائف است و واجبات را بجا می آورد و محرمات را ترک میکند
و چیزهائیکه ادمیت و انسانیت اقتضا میکند از آنکه مرتکب نشود از آنها نیز ترک میکند چنانچه ثابت میشود
عدالت باختبار که مصلی امام را سفرا و حضرا آزموده باشد که این امام فی الواقع نماز از روی تزویر
و ریا و سمعه نمیکند خائف از خداوند جل شانه میباشد و سعی میکند واجبات را بجا می آورد و محرمات را ترک میکند
و منافی آدمیت و انسانیت را نیز بجا نمی آورد مثل آنکه سر برهنه در راه نمیرود و بجای (?) ارتکاب خلاف
عادات ندارد بلکه جایز است که اکتفا کنیم در عدالت بنماز کردن جمعی از معتمدین در پشت سر شخصی
که مظنه حاصل شود بخوبی آن شخص بلکه حق اینست که علاوه بر اشتهار و اختبار و شهادت عدلین

کتاب الصلوة

و عدل واحد و حکم حاکم شرع بعدالت مطلوب مظنه بعدالت کافیست و لازم نیست علم بعدالت که
این غالباً ممکن نیست چنانچه شرط نیست در حصول عدالت حصول ملکه بلکه باین نحو که ترک معاصی و اتیان
واجبات برای او سهل و آسان باشد مثل بنا و کتابت در بنا و کاتب و بهتر از ملکه حصول آن حالت کافی
است هر چند بمرتبه ملکه راسخه نرسیده باشد و ظاهر اینست که کافیست در حکم باسلام و ایمان
اظهار ایمان و اسلام بلکه وجود شخص در بلاد اسلام یا ایمان کافیست در حکم باسلام بلکه بحکم
با ایمان و تفحص از آن لازم نیست بلی تفحص از عدالت لازم است و اگر در بلاد ایمان یا اسلام با عدالت
ثابت شده باید به آن اکتفا کند تا یقین بخلاف حاصل نماید و اگر بعد از نماز ظاهر شد که امام کافر بوده یا فاسق
بوده یا بی وضو بوده نماز ماموم صحیح است و لازم نیست بر امام که بماموم اعلام کند که بی وضو بوده و هم
چنین اگر در اثنای نماز معلوم شود که امام کافر یا فاسق یا بی وضو بوده ماموم قصد انفراد از نماز نماید
و منفرد میشوند و ظاهر آنست که اگر امام بی وضو شود در اثنای نماز دست بدماغ خود بگیرد و
شود در اثنا بچون رعاف کند و بیرون رود و بعضی گفته اند که اگر بعد از نماز یا در اثنای نماز معلوم
شود که امام بالغ یا عاقل یا مرد نبوده حکم آن حکم سبق کفر و فسق و بی وضو بودن است و این حکم خالی از قوت
نیست و لکن احوط اعاده است و باید در هر آنکه اگر ماموم مرد یا خنثی مشکل باشد باید امام نیز مرد باشد
بلی اگر ماموم زن باشد جایز است که امام او نیز زن باشد پس مرد امامت میکند برای مرد و برای زن
و برای خنثی مشکل و زن امامت نمیکند مگر برای زن و خنثی مشکل نیز امامت نمیکند مگر برای زن
دوم از در هم آنکه امام باید ایستاده نماز کند ماموم خواه ایستاده باشد و خواه نشسته پس جایز
نیست که نشسته امامت نماید برای ایستاده هر چند در نافله باشد که اقتدا در آن نافله جایز باشد سیم
در هم آنکه امام قرائت حمد و سوره را درست بخواند و درست بداند پس اگر امام حمد یا سوره را اصلا نداند
یا آنکه بعضی از آن را نداند یا آنکه حرفی از مخرج نگوید بنحوی که مخرج آن حرف بحرف دیگر حاصل شود یا آنکه در زبان
آفتی باشد که زبان او تغییر کند یا آنکه حرفی را در مخرج مکرر میگوید یا آنکه کنگ باشد و ماموم درست میداند
حمد و سوره را و درست بخواند و عیب در قرائت نداشته باشد در این وقت اقتدا کردن ماموم خالی از
عیب قوم با امام جایز نیست هر چند آن کلمه را خود بخواند و بعد از آن قصد اقتدا نماید و لکن
دلیل واضحی ندارد و اگر غیر حمد و سوره مثل ذکر رکوع و ذکر سجود یا قنوت یا تشهد را امام درست نداند
یا درست نخواند و غلط بخواند و معذور باشد اقتدا کردن ضرر ندارد و اگر ماموم دارد عیبی مثل عیب
مثل امام باشد در اصل عیب یا مقدار عیب یا محل عیب یا آنکه ادنی از امام باشد در این وقت اقتدا ضرر ندارد
و اگر امام قرائت صحیح نداشته باشد لکن عاجز باشد از قرائت بودن بنحو کمال پس ضرر ندارد اقتدا باو هر چند

کتاب الصلوة

ماموم قرائت کامل باشد و همچنین باید که نماز امام صحیح باشد بنابر معتقد امام و ماموم یا عاده از پیشوایان
پس اگر قطع حاصل شود برای ماموم که نماز امام باطل است اقتدا کردن جایز نیست مثل اینکه ماموم بداند
که امام بی وضو است جایز نیست اقتدا کردن هر چند بداند که امام نمیداند که بی وضو است و مثل اینکه می
داند که امام رکنی از ارکان نماز را سهو نموده اقتدا کردن جایز نیست بلی اگر امام جهلا یا سهوا
مرتکب چیزی شود که معذور باشد در آن مثل جهر و اخفات و نجاست و سهو در غیر ارکان که ماموم
با عاده نباشد اقتدا اشبه بصحت است اینها بجا آرد ماموم مثل باشند باشد در صحت نماز امام از جهت شرایط نماز
یا اجزای نماز یا صحت قرائت حمل بر صحت نماید و اقتدا کند هر چند ظن بفساد داشته باشد چهارم آنکه
ماموم نزدیک امام باشد یا نزدیک ماموم دیگر باشد بنحوی که صدق جماعت و اجتماع حاصل شود مثل صدق
جماعت و اجتماع در اکل و شرب بنحوی که بگویند با امام نماز میکنند و در عقب او نماز میخوانند که
اگر ماموم بسیار دور از امام و از ماموم دیگر نیز باشد و اتصال داشته باشد نه در پیش رو و نه در جانب
راست و نه در جانب چپ اقتدا درست نیست بلی کفایت میکند اتصال او بدیگری از جوانب سه گانه و
تشخیص دوری ماموم از ماموم دیگر یا از امام همین است که نگویند که از یکدیگر بسیار دورند پس دوری
زیاد مانع اقتدا است هر دوری و احوط ملاحظه اینست که زیاده از گام نباشد و جایز است که صفها
دور از امام قبل از صفهای نزدیک با امام تکبیرة الاحرام بگویند همینکه راست شده منتظر باشند هر چند
احوط عدم اکتفا بمطلق تحرم میباشد بلکه اقتضا بنحوی قریب که عازم شوند بر تکبیر بلکه اگر در میان
صفوف یکدر میان یا دو در میان بلکه سه در میان تکبیر گفته باشند بآن اکتفا بکنند و منتظر
تکبیر همه نشوند و اگر در اثنای نماز دوری حاصل شود مثل اینکه ماموم و امام بجهت اینکه منفرد شدند
با آنکه مسافر بودند و نماز ایشان تمام شد پس اگر این دوری در وقتی باشد که امام متحمل نمیشود از
ماموم چیزی را مثل دو رکعت آخر پس ضرر ندارد و اگر در دو رکعت اول باشد اقتدا باطل میشود و هم دور
نزدیک امام یا ماموم دیگر بردن فایده ندارد بلی بعد از نزدیک شدن و حصول شرایط دیگر میتواند
که بعد از فرادی شدن مجدد بنیت اقتدا نماید هر چند احوط ترک است یا تردد پنجم آنکه ماموم بعد از
تکبیر امام تکبیر بگوید پس اگر پیش از امام تکبیر بگوید اقتدا جایز نیست و همچنین اگر با هم از تکبیر فارغ
شوند که مقارن هم تکبیر تمام شود باز اقتدا باطل است علی الاحوط ششم آنکه اقتدا در نماز
واجب باشد چه یومیه مثل ظهر و عصر چه ادا چه قضا و قضا چه از خود باشد یا از غیر و قضا از غیر چه
از استیجار باشد یا تبرع چه غیر یومیه مثل کسوف و خسوف و زلزله و صلوة طواف که اقتدا در اینها
همه جایز است هر چند ترک اقتدا در خصوص صلوة طواف و قضا از غیر بوجه تبرع یا استیجاری

اگر قضا غیر یقینی نباشد بلکه احتیاطی باشد ایضاً جایز است پس اگر کسیکه اقتدا بر او واجب نیست و همچنین
بهتر آنست که ترک کنند اقتدا را در نمازیکه بنذر و مثل آن واجب شده و همچنین نماز احتیاطیکه
واجب باشد بجهت تحصیل علم مثل نماز در چهار جهت در حال اشتباه قبله و همچنین نمازیکه واجب شود
بجهت شک مثل نماز احتیاط هر چند امام و ماموم هر دو شک کنند که اقتدا در اینها جایز است لیکن
ترک اقتدا در اینها چنانچه گذشت احوط است از برای کسیکه اقتدا بر او واجب نباشد و اگر نماز امام
مستحب باشد اقتدا کردن باطلست مگر در چند موضع مثل نماز طلب باران و نماز عید هنگامیکه
شرایط وجوب جمع نشده باشد و نمازیکه بنذر آنکه کرده شود و بعد بخواهد بجماعت کرده شود
و نماز روز عید غدیر چنانچه در روایتیست و جمعی نیز فتوی داده اند و جواز اقتدا نیز خالی از
قوت نیست هر چند احوط ترک است و همچنین شرط است آنکه نماز ماموم با نماز امام در صورت و هیئت
متحد هم باشند هر چند زیاد و کم در عدد داشته باشد پس جایز است اقتدا کردن نماز صبح ادا
بنماز ظهر قضا و عکس آن و لکن جایز نیست اقتدا کردن نماز یومیه مثل نماز صبح را بنماز کسوف
و خسوف و زلزله و نماز جنازه و عیدین و همچنین عکس آن نیز جایز نیست بجهت اختلاف هیئت
و صورت این نماز که با این نماز که اقتدا میکند هر چند دلیل واضحی ندارد در منع از اقتدا بالمره حتی
التشبه برکوع اولی بالنسبه بیک رکوع یا در رکوع پنجم و دهم مثلا بلی جایز نیست اقتدا کردن
نماز یومیه بنماز میت بجهت آنکه نماز میت دعا است و شرط نیست در صحت اقتدا اشتراک نماز امام و ماموم
در صفت وجوب و ندب چنانچه جایز است کسیکه هیچ نماز نکرده اقتدا بکسی بکند که دوباره نماز
میکند و همچنین عکس آن چنانچه شرط نیست در صحت اقتدا تساوی نماز امام و ماموم در عدد
رکعات مثل اقتدا نماز صبح بمغرب و عشا و قول باشتراط تساوی نماز امام و ماموم در مقدار ضعیف
چنانچه شرط نیست تساوی در جهر و اخفات و ادا و قضا و تساوی نماز امام و ماموم در اسم آن فرضیه
پس جایز است اقتدا ظهر بعصر و عکس بلی بعضی گفته اند که اقتدا ظهر بعصر ضرر ندارد و لکن عصر
بظهر نکند مگر در صورتیکه اعتقاد کند که آن ظهر عصر است و بعد از نماز بر او معلوم شد که عصر
نبوده بلکه ظهر بوده که در این وقت ضرر ندارد و این قول ضعیف است فصل همراه نیت اقتدا
کردن پس اگر قصد جماعت بکند احکام نماز جماعت از قبیل ساقط شدن حمد و سوره و واجب بودن
متابعت در آن نماز جاری نیست بلکه آن نماز فرادی حساب میشود هر چند بصورت اقتدا باشد و هرگاه
امام نماز کند بقصد انفراد با اینکه علم دارد که اقتدا باو میکنند صلوة امام و ماموم صحیح است و جماعت نیز
حاصل است بلکه اگر کسی منع کند مردم را از اقتدا باو و راضی نباشد و با این حال اگر اقتدا کنند بثواب

انشم میرسند و لازم نیست نیت امام قصد امامت بلکه بدون نیت که قصد امامت شرط حصول ثواب جماعت نیست
نباشد علی الاظهر بفضل الهی یا علی الاظهر اینکه امام سبب حصول جماعت و ثواب ماموم شد و همین قدر
کافیست در استحقاق ثواب بلی بعضی لازم دانسته اند نیت امامت را در خصوص ثواب امام
و این احوط است هرچند اقوی عدم لزوم است خصوصا در نمازیکه جماعت در او واجب باشد مثل نماز جمعه
بلکه قصد نماز جمعه کفایت میکند هرچند احوط قصد جماعت میباشد در نماز جمعه و در هر
نمازیکه جماعت در او شرط باشد چنانچه احوط قصد جماعت است در نمازیکه اعاده کند امام
بجهة امامت در مرتبه ثانیه و همچنین در نمازیکه امام نذر امامت نماید هرچند با این حال هم اگر
نیت جماعت نماز کند سهوا بلکه عمدا اینهم ضرر ندارد لکن احتیاط اعاده نماز است خصوص در صورتیکه
قصد امتثال امر نذر و قصد وفای آن را داشته باشد و با این قصد قصد نماز جماعت نکند از
راه معصیت و اگر مصلی یقین کرد که تکبیر گفت برای نماز و لکن شک کرد که نیت اقتدا نموده یا نه پس اگر
این شک بعد از اشتغال او بنیت مستحب باشد اعتبار باین شک نکند و همچنین اعتنا باین شک
نکند اگر متلبس باشد بافعال یکدیگر برای ماموم مستحب است مثل گوش دادن ماموم قرائت امام را و اما
اگر آثار اقتدا در او نباشد و بداند که برای نماز جماعت ایستاده و لکن نمیداند که بعد از قیام عدول
از قصد جماعت نموده یا نه در این وقت احوط آنست که تجدید نیت اقتدا نماید و احوط از آن آنست که
قصد انفراد نماید و عدول نماید بنافله و بعد از عدول اگر خوف فوت جماعت دارد نافله را قطع نماید
و اگر خوف فوت ندارد تمام کند و دوباره اقتدا کند و همچنین اگر بداند که برای نماز جماعت ایستاده یا برای
نماز بانفراد نیز همچنین اگر صورت اقتدا را باقی بگذارد مثل اینکه در غالب افعال پیش از امام آن افعال را
بجا نیاورد یا آنکه از امام پس نیفتد در غالب افعال نماز که متشرعه بعد از علم باین حال نگویند که این
شخص اقتدا میکند بلکه بگویند که برای خود علیحده نماز میکند بلی تخلف یکرکن یا دو رکن یا یک
فعل یا دو فعل ضرر ندارد خصوص اگر بجهة حاجت یا ضرورت یا نسیان باشد چنانچه اگر ماموم مسبوق
تخلف از امام نماید بجهة اتمام قرائت حمد یا سوره یا بجهة قرائت تشهد یا آنکه ماموم بجهة [illegible]
یا بجهة ازدحام ماموم نتواند که با امام سجده نماید و صبر کرده که اول امام سجده کند و بعد خود
سجده نموده که در مثل این موارد تخلف ضرر ندارد و بدانکه ماموم را لازم نیست متابعت در اقوال
امام مگر در تکبیرة الاحرام چنانچه گذشت و اما سلام پس اقوی عدم لزوم متابعت است پس جایز است
برای ماموم بدون ضرورت و بدون قصد انفراد اینکه سلام را مقدم بر امام بگوید و احوط عدم
تقدم ماموم است بر امام در سلام مثل تکبیرة الاحرام مگر با قصد انفراد و ضرورت یا با احدهما و بدانکه

كتاب الصلوة

مراد از متابعت اینست که پیش از امام نکوید پس لازم نیست بر ماموم که پیش از امام ذکر رکوع و سجود نکند چنانچه هرگاه ماموم جبر اگر امام خواند باز باید که نماز را پیش بخواند و اما در افعال مقتدا افعال مثل رکوع و سجود و برخواستن و رفتن برکوع و سجود و غیر اینها باید که مقتدی بر امام نشود و اگر مقارنت با امام بجا آورد اقوی اینست که ضرر ندارد و اگر مقتدی بر امام شود در دخول افعال یا خروج از آن یا در دخول مقدمات افعال یا خروج از آن پس اگر عمداً باشد اقوی اینست که نمازش صحیح و بهمان حالت بماند تا امام باو ملحق شود هر چند احوط اعاده نماز بلکه قضاء آن هم باشد و بعضی گفته اند که صحت نماز در فرض مرقوم در صورتیست که امام مثلا فارغ از قرائت حمد و سوره بشود و ماموم قبل از رکوع امام برکوع برود و اما رکوع برود قبل از فراغ امام از قرائت در اینوقت نماز ماموم باطل است مثل اینکه ماموم قبل از ذکر واجب خود در رکوع یا سجود یا قبل از طمانینه ما بین سجدتین سر از رکوع بردارد یا سر از سجود بردارد یا داخل در سجده ثانیه شود پیش از امام که در اینوقت نماز ماموم باطل است نه از جهت تقدم بلکه از جهت ترک واجب دیگر و این سخن خوبست اگر نگوئیم که از ماموم قرائت حمد و سوره ساقط است بالمره یا آنکه سقوط از ماموم مشروط است بتمام کردن امام قرائت حمد و سوره را و اگر چنانچه با فرض اینکه عمداً مقدم بر امام شد بهمان حالت نماند تا امام ملحق باو شود بلکه خود دوباره عود برکوع یا سجود نموده در اینوقت نمازش باطلست چه سهواً عود نماید یا عمداً و اگر عود عمداً یا سهوی بر مقدمات افعال یا افعال باشد پس ظاهر اینست که نماز صحیح است هر چند احوط اعاده بلکه قضاء است و اگر ماموم در افعال یا مقدمات آن سهواً مقدم بر امام شود ضرر ندارد بنماز و لکن لازم است که دوباره با امام شریک شود در آن فعل و یا بعد از امام آن فعل را بجا آورد بجهت تحصیل متابعت بلکه احوط اینست که ذکر واجب در رکوع و سجود را نیز دوباره بخواند هر چند عدم لزوم قوی است و زیادتی رکن یا غیر رکن در حال اقتدا بجهت مراعات متابعت امام ضرر ندارد و لکن بعضی در این مقام گفته اند که دوباره رفتن مشروط است که با امام در رکوع یا سجود ملحق شود و اما اگر بداند که دوباره با امام نمیرسد و ملحق نمیشود بلکه امام بتعجیل ملحق بماموم میشود در این وقت لازم نیست و این محل تامل است بلکه لازم است دوباره برکوع یا سجود رود چه بداند که میرسد و چه بداند که نمیرسد و چه شک داشته باشد و اگر ترک عود نموده در جائیکه واجب است عود پس اقوی صحت نماز است حتی اگر ترک عود از جهت عمد یا از جهت جهل باشد ظن بحصول متابعت کافی است بلکه همانکه بجهت ریا اقتدا نماید پس اگر اقتدا نماید از جهت ریا بلکه اگر در صف اول یا عقب امام را اختیار نماید بجهت ریا اقتدا باطلست بلکه نمازش نیز باطلست هر چند شرط ندانیم در اصل اقتدا قربت را لکن قصد ریا ضرر دارد چنانچه در

کتاب الصلوة

ثواب جمع یا مسجد مخصوص هر چند که لازم نباشد قصد فریضه آنکه اکر در جهت مسجد یا غیر قصد دریا نماید بر
این جهاد النیت نماز شرط است علی الاحوط بلکه اکر امام در جماعت واجبه یا غیر واجبه قصد دریا نماید نماز
امام باطل میشود علی الاحوط و شرط نیست در صحت اقتدا وقت تکبیر کفتن ماموم در وقتیکه امام در رکوع
باشد اطمینان ماموم بلحوق امام در رکوع پس با احتمال لحوق نیز جایز است تکبیر کفتن چنانچه لازم
نیست که قصد تمام نماز را در اقتدا داشته باشد پس اکر قصد یک رکعت یا کمتر یا بیشتر داشته باشد جایز است
اقتدا نمودن بلکه جایز است که در یک نماز از امام که چهار رکعتی باشد مثلا چهار نماز را اقتدا نماید
چنانچه شرط نیست در صحت اقتدا بر رکوع رسیدن بلکه اکر اقتدا در حال قیام امام نموده و بر رکوع نرسیده
اقتدا حاصل شده بلکه بدرک رکعت نیز نموده بلی آخر درک رکعت بآخر رکوع و اول درک رکعت اول تکبیرة
الاحرام است و باید درک قیام است چنانچه اشاره میشود بفصل سیم در بیان چند امر است اول آنکه
مستحب است که امام جماعت در پنهانی میان خود و خداوند متعال کناهی نداشته باشد حتی صغیره
و اکر هم داشته باشد بهتر آنست که پیش از خواندن صلوة توبه کند و خود را از کناه پاک و پاکیزه نماید چنانچه مستحب
است که امام جماعت سالم باشد از کوری و جذام و برص و با تیمم نباشد بالنسبه بماموم با وضو بلکه بهتر
آنستکه امام بالنسبه بماموم بالاتر باشد حتی اقتدا نکنند اعلم بغیر اعلم و عالم بجاهل هر چند جایز است بلکه
بهتر آنست با وجود اعلم عالم امامت نکند چنانچه در جمله ثابت است کسیکه امامت قومی بکند و در آن قوم کسی
باشد که اعلم از او باشد همیشه امر آن قوم کار ایشان بپستی و زشتی میباشد تا روز قیامت چنانچه
مستحب است که ماموم کراهت نداشته باشند از امامت امام پس اکر ماموم خوش نداشته باشند
امامت کسی را بهتر آنست که امامت نکند و مجلسی در حدیقة المتقین فرموده است که مکروه است امامت کسیکه
ماموم آن او کراهت داشته باشند بشرط آنکه کراهت ایشان نه بواسطه زیادتی صلاح او باشد دویم
آنکه اول ادراک جماعت بادراک اول تکبیر امام میباشد و آخر آن خروج امام از حد رکوع شرعی میباشد پس
اکر کسی اقتدا نماید در حالتیکه امام برکوع نرفته باشد چه فارغ نشده باشد از قرائت حمد و سوره یا آنکه
فارغ شده و لکن هنوز برکوع نرفته باشد ادراک جماعت نموده هر چند برکوع امام نرسیده باشد
همچنین اکر در حال قیام درک ننموده و لکن در رکوع امام ادراک نموده چه قبل از ذکر چه بعد از ذکر چه
در اثنای آن مادامیکه از حد رکوع بدر نرفته باشد و احوط آنستکه ماموم درک تکبیر امام را برای رکوع
نماید چنانچه احوط آنستکه اکر کسی بدرک تکبیر رکوع نموده طوری نماید که مشغول بذکر شود قبل از
آنکه امام رفع راس نماید چنانچه احوط آنستکه ماموم بعد از آنکه تکبیر رکوع را ادراک ننموده ذکر امام را
در رکوع درک نماید و قبل از فراغ امام از ذکر خود را با امام برساند و بعضی شرط کرده اند در ادراک جماعت

کتاب الصلوة

ادراک ننموده تا از رکوع عاری اکر ادراک رکوع اصلا ننموده ادراک جماعة حاصل نشده اکرچه ادراک
تکبیرة الاحرام وقیام نموده باشد و این حکم اولی و اکر شک کند که درک رکوع امام نموده یا نه بنا بر عدم
ادراک رکوع یا آنکه بعد از شروع بذکر این شک را نموده اعتبار ندارد و اکر قبل از شروع بذکر شک
نماید اقوی آنستکه اقتدا باطل است هرچند اکر تا آخر رکوع کند ماموم متخلف باشد و قادر بر
رفع راس امام معلوم نباشد قول بصحت اقتدا اقوی است مسئله اکر ماموم وقتی حاضر شد که امام در
سجده اول یا دویم باشد یا در تشهد اول یا تشهد آخر باشد مستحب است که ماموم تکبیر بکوید بقصد تکبیر
احرام علی الاقوی نه تکبیر بجهة هوی بسجود و با امام ملحق شود بجهة تحصیل فضیلت جماعة و
ثواب آن و لکن در متابعت سجده خصوص سجدتین اعاده تکبیر نماید و نماز خود را باطل بداند
بواسطه بجا آوردن یک سجده یا دو سجده و اکر همین تکبیر نماز را اتمام کند و بعد از آن اعاده نماید
یا آنکه بنا بر مبطلات نماز این نماز را باطل کند و بعد از آن تکبیر دیکر بکوید بقصد اقتدا اکر از
نماز امام چیزی باقی مانده باشد یا بقصد فرادی اکر باقی نمانده باشد شاید بهتر باشد و در متابعت
تشهد یا جلوس اعاده تکبیر نمی نماید و همان تکبیر نماز را اتمام مینماید هرچند عدم حاجت باعاده تکبیر
در متابعت سجده بلکه سجدتین نیز خالی از قوت نیست مثل عدم اعاده تکبیر در متابعت تشهد و زیادتی
رکن مثل زیادتی واجب غیر رکن در فرضیکه بامر شارع باشد مبطل نیست مثل زیادتی بجهة تحصیل
متابعت چهارم آنکه اکر بقصد اقتدا با امام تکبیر کفت و برکوع امام نرسید که امام از حد رکوع خارج
شده بود پس اکر ماموم برکوع رفت اقتدا باطل است و نماز هم باطل است و اکر برکوع نرفت امام سر از رکوع
برداشت مخیر است ماموم ما بین چند چیز اول آنکه ملحق شود با امام در سجده اول و دویم یا دویم تنها
که اکر سجده دویم تنها باقی باشد و تشهد را نیز با امام بخواند علی الاقوی که برکنار است علی الاحوط
اشتغال بمطلق ذکر یا بتشهد است نه بقصد توظیف یا سکوت است و بعد از آن راست شود و تکبیر
احرام دیکر بکوید بقصد جماعة اکر از نماز امام چیزی باقی مانده باشد و بقصد فرادی اکر چیزی نمانده
که اشتراک ثواب جماعة در این رکعت باو داده میشود و کذشت که بهتر اینستکه نماز خود را در این فرض باطل کند
یا باستدبار قبله و بخواندن و بعد از آن تکبیر دیکر بکوید و اکر چنانچه تکبیر کفت و برکوع نرسید و بسجده
اول و دویم نیز ملحق نشده بلکه بتشهد فقط تنها ملحق شده در اینوقت تکبیر دیکر ندارد بلکه همان تکبیر نماز
را اتمام میکند چنانچه کذشت دویم آنکه آن نماز را بفرادی تمام کند و عدول نکند یا آنکه عدول کند
از فریضه بنافله مسئله آنکه منتظر شود که با امام ملحق بشود در رکعت بعد بشرط آنکه طول زیاد
نکشد و اکر در رکعت آخر باشد نمیتواند که ماموم مشغول بقرائت حمد و سوره شود تا وقتی

کتاب الصلوة

که امام را نشسته شود چنانچه جایز است که بخواند و صبر نماید تا اینکه امام از دو سجده فارغ شود و برخیزد
در آنوقت ماموم مشغول بقرائت حمد و سوره شود و لکن ظاهر اینست که بدرک جماعت و بدرک رکعت
حاصل نشده و نمی شود مگر یک رکعت یعنی اینرکعت که بعد از این رکعت فاینه قیام رکعت
آینده و رکوع آنرا ادراک کرده ادراک جماعت و رکعت هر دو را نموده و اگر قیام رکعت آینده را و رکوع آنرا
درک ننموده ادراک جماعت نموده بلکه اگر متابعت امام در سجود اول یا دوم یا تشهد یا قعود
برای تشهد نموده ادراک ثواب جماعت نموده و لکن ادراک رکعت ننموده و نیز اگر ادراک ماموم
بعد از رفع سر از رکوع امام باشد متابعت سجود جماعت حاصل نمیشود بجهت اینکه هرگاه
ماموم درک کند بعضی از رکعات امام را و بعضی از رکعات دیگر را ادراک نکرده آنچه را ادراک
نموده اول نماز حساب نماید و وقتیکه امام تسبیح میخواند ماموم در دو رکعت اول خود حمد و سوره بخواند
و هرگاه امام برکوع برود قبل از تمام کردن ماموم حمد و سوره را رخصت است ماموم را که قطع کند
قرائت حمد و سوره را و متابعت امام نماید چنانچه رخصت است که تمام کند و بسجود ملحق شود
چنانچه رخصت است که قصد انفراد نماید الا فرد ظاهر اینست که ماموم وقتیکه علم دارد که اتمام حمد
سوره را نمیتواند بکند قبل از رکوع امام نیت اقتدا را در حال قیام نکند بلکه در حال تکبیر
گفتن امام بجهت رکوع اقتدا نماید و اگر پیش از این اقتدا نموده قرائت کند از حمد و سوره بقدری که
ممکن شود هرچند بسم الله در حمد باشد یا سبحان الله در تسبیح باشد و ماموم مسبوق و مختار
اعاده نماز است در جائیکه ماموم بجهت متابعت امام ترک قرائت حمد نموده کلا یا بعضاً
آنکه اگر ماموم مشغول بنماز مستحبی بوده که نماز جماعت مهیا شده و خوف درک ننمودن اول نماز
جماعت را دارد اتمام نماز مستحبی را نشسته باشد جایز است که نماز مستحبی را قطع نماید و اگر بعد اتمام نماز مستحبی
خوف نرسیدن نماز جماعت را نداشته باشد نماز مستحبی را اتمام نماید و اگر مشغول بنماز واجب باشد که نماز
جماعت مهیا شده پس اگر ممکن است که عدول نماید از نماز واجب بمستحبی عدول کند و تمام کند و بنماز
جماعت برسد و اگر بعد اتمام خوف نرسیدن را داشته باشد قطع نماید چنانچه گذشت و لکن ممکن است بنا اینست در مثل
آنکه داخل در رکوع رکعت ثالثه شده آنوقت احوط تمام نماز است و لکن جواز قطع فریضه بجهت
ادراک نماز جماعت قوی می باشد چنانچه قوی است قصد جماعت بعد از اثناء نماز فرادی یا فرد جماعت
بقطع نمودن با عدول و اگر نیز هرچند از قطع با عدول نیز جایز است بجهت اغراض دیگر مثل
موافق نمودن نماز ماموم اول نماز خود را با اول نماز امام بلکه جایز است در اثناء جماعت عدول از
جماعت بجماعت دیگر خصوص اگر جماعت دیگر مشتمل بر مرتبه و فضیلت زائده باشد چنانچه جایز

واحوط ترك جميع اينها ميباشد هفتم آنكه هر جائيكه محل جلوس و تشهد ماموم نباشد ١٤٥
لكن محل تشهد امام در فضيلت جماعت بنشيند يا آنكه تشهد ميخواند تجافي نمايد و مراد از تجافي
آنستكه خود را از زمين دور نمايد و درست ننشيند و بچسبيد بزمين مثل آنكه بسر پا مثلا
بنشيند و وجود سر پا و كف دست را بر زمين گذارد و جمعي گفته اند كه اين تجافي در حال تشهد
واجب است و اكثر فقها ذكر كرده اند كه مستحب است و اول احوط است هر چند ثاني خالي از قوت نيست
هشتم آنكه ماموم امام را در ركوع ببيند و بترسد كه اگر صبر كند تا آنكه داخل صف شود امام سر از
ركوع بردارد جايز است كه در همان مكان خود تكبير بگويد و بركوع رود و در ركوع يا بعد از ركوع
يا بعد از سجده اول يا بعد از هر دو سجده يا بعد از راست شدن از سجده دوم راه برود بهمان
بكشد تا آنكه ملحق بصف شود و ترك كند در حال راه رفتن قبل از لحوق بامام قرائت حمد و سوره
را يا ذكر ركوع را بلكه اگر بنا گذاشته كه در حال ركوع يا بعد از آن ملحق بصف نشود مگر بعد از سجود
و راست شدن از آن و بعد از راست شدن ديد كه امام داخل در ركوع ثاني شد و ماموم بعد از
دخول امام در ركوع ثاني بترسد كه اگر راه برود و بعد از دخول در صف با امام ركوع كند شايد
كه بامام نرسد در ركوع كند در همان مكان و بعد از آن در حال ركوع يا بعد از آن يا بعد از سجده يا
بعد از راست شدن از سجده ملحق شود و لكن اين حكم مشروط است بآنكه ماموم از امام زياده دور نباشد
كه جايز نباشد يا آنكه در وقت اقتدا نمودن و آنكه مستلزم انحراف قبله نباشد هر چند لحوق بصف
و عدم انحراف قبله بقهقري رفتن باشد كه اگر لحوق بصف بدون انحراف قبله ممكن نباشد
جايز نيست تكبير گفتن و اقتدا نمودن و آنكه جا يا پايش بلند و پستي كه مانع اقتدا باشد نباشد
هر چند عدم اشتراط شرط اول اقوى است نهم آنكه جايز است براي ماموم قصد انفراد در حال نماز
انفراد پس اگر بعد از ركوع امام در دو ركعت اول قصد انفراد نموده قرائت حمد و سوره از ماموم
ساقط است و اگر قبل از ركوع امام و بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره قصد انفراد نموده هر چند
امام در قنوت باشد باز قرائت حمد و سوره از او ساقط است و اگر در اثناي قرائت امام ماموم قصد
انفراد نموده بقدريكه امام خوانده است قرائت آن قدر از ماموم ساقط است اصح آنكه اگر امام
بسم الله حمد را تمام گفت جايز است كه ماموم اكتفا كند بهمان بسم الله و بعد از قصد انفراد باقي را
بخواند هر چند احوط آنستكه هر وقتيكه ماموم قصد انفراد كند قبل از ركوع دوباره احتياطا
حمد و سوره را تمام بخواند و بعد از آن نماز را تمام نمايد بقصد فرادى و اكتفا نكند بحمد و سوره كه
بعض آن را امام خوانده و بعضي ديگر را خودش خوانده بلكه ظاهر آنستكه اگر امام شروع بقرائت قل هو الله

کتاب الصلوة

بقل یا ایها الکافرون نموده یا شروع بسوره دیگر نموده و از نصف گذشته ماموم بعد از قصد انفراد
همان سوره را بخواند و عدول بسوره دیگر نکند بلکه احوط اینستکه ماموم قبل از رکوع قصد
انفراد نکند و احوط از این اینستکه قصد انفراد نکند مطلقا مگر در حال ضرورت و در همه افعال تبعیت واجب
بر ماموم در دو رکعت اول نماز اخفاتی که اقتدا با امام عادل نموده قرائت حمد و سوره هر چند نماز
ماموم جهری باشد و مستحب هم نیست بلکه حمد و سوره از او ساقط است و مستحب است برای ماموم
لا اله الا الله و سبحان الله و صلوات و سایر اذکار و در دو رکعت جهریه که ماموم بشنود قرائت امام را بلکه
همهمه را بشنود هر چند تمیز کلمات ندهد باشد و مراد از همهمه اینستکه مجرد صوت را بشنود و تمیز قرائت را نتواند
هم باز هم وجوب قرائت ساقط است استحباب هم ندارد بلکه کراهت دارد هر چند نماز ماموم اخفاتی باشد
بلکه قول بحرمت قرائت خالی از قوت نیست چنانچه وجوب خاموش شدن ماموم و گوش دادن او قرائت امام را
نیز خالی از قوت نیست پس احوط اینستکه در این حال مشغول دعا و استعاذه از شیطان یا ذکر نشود
مگر ذکر قلبی که منافات با خاموش شدن نداشته باشد و اگر نشنود حتی همهمه را هر چند بجهت بعد
یا بجهت کری یا مانع دیگری باشد در این صورت نیز وجوب قرائت ساقط است ولکن استحباب قرائت خالی از
قوت نیست و بهتر اینستکه اگر بخواند بقصد جزئیت نخواند و اگر در بعضی از حالات قرائت همهمه
بشنود و در بعضی از حالات نشنود ترک کند قرائت را در حالیکه میشنود و جایز است برای ماموم
در وقتیکه همهمه را نیز نشنود اینکه مشغول بذکر و تسبیح و حمد و صلوات شود و اما در رکعت سیم
و چهارم پس ماموم مخیر است ما بین حمد و سوره هر چند امام اختیار تسبیح یا قرائت نماید و اگر نماز
ماموم اخفاتی باشد و نماز امام جهری و همچنین اگر نماز ماموم جهری باشد و نماز امام اخفاتی ماموم
تابع امام میباشد در جهر و اخفات نماز و جاهل باین مسئله نیز معذور است علی الاقوی هر چند
احوط اعاده نماز است اگر تابع امام نشد و جهر خواند عمدا لکن وجوب اخفات ثابت است بالنسبه
بقرائت حمد و سوره نه غیرها و اما سایر اذکار پس وجوب اخفات در او نیست بلکه مستحب است اخفات
در جمیع اقوال حتی در تکبیرة الاحرام مگر در ماموم که در رکوع با امام میخواهد ملحق شود و امام
برای او رکوع را طول دهد مستحب است که تکبیرة الاحرام را بلند بگوید تا اینکه امام بفهمد که ماموم
برکوع رسیده و زیاده از حاجت منتظر نشود و همچنین اگر امام خطا نماید و غلط بخواند تا اینکه
خطا در افعال نماید ماموم میتواند که باذکار نماز و یا بقرائت قرآن یا بخواندن امام خود را تنبیه نماید بلکه
باواز بلند چنانچه بجهت تنبیه صفوف جماعت و احوال امام نیز جایز است صدا بلند نمودن بطلب
رفع احتیاج هر چند حاجت رفع نشود مگر به بلند نمودن صدا بزیاده بر قدر متعارف که بلند نمود

كتاب الصلوة

صدا را زیاد بر قدر متعارف بجهت حاجت ضرر نمیرساند و در قنوت هم بعض از علما این فتوی داده اند
که جایز است برای ماموم صدا بلند نمودن و این قول ضعیف است هر چند ضرر نمیدارد اگر صدا
بلند نماید در قنوت ولکن کلام اینست که جهر در قنوت برای ماموم راجح است بلکه اقوی عدم رجحان
جهر است برای ماموم و باز هم آنکه اگر امام خطا نماید باید که ماموم امام را تنبیه نمایند و بعضی
تنبیه مر قوم را واجب دانسته اند و قول بوجوب ضعیف است ولکن احوط است و اگر چنانچه تنبیه نکرده
عمدا یا سهوا پس اگر خطاء امام در جزء رکن بوده و محلش منقضی شد باقی باقی باشد و اگر
چنانچه محل تنبیه از برای امام فوت شده ولکن از برای ماموم محل تدارک آن غلط باقی باشد مثل
اینکه امام حمد و سوره را غلط خوانده یا خلاف ترتیب خوانده و ماموم یاد رفت تنبیه کند امام رفت
برکوع در این وقت ماموم خود صحیحا قرائت نماید و بعد از آن با امام ملحق شود هر چند اکتفا بقرائت
امام خالی از قوت نیست بلکه هر گاه امام بعد از تکبیرة الاحرام ترک قرائت حمد و سوره نمود سهوا
و رفت برکوع جایز است برای ماموم که او نیز ترک قرائت حمد و سوره نماید و متابعت کند امام را
در رکوع چنانچه لازم نیست بر ماموم قصد انفراد یا قرائت حمد و سوره تمام نماید و بعد از
آن ملحق شود بلکه جایز است از برای شخصی که ابتدا اقتدا کند در رکوع باین امام با علم ماموم
که امام سهوا ترک قرائت حمد و سوره نموده چنانچه گذشت و اگر خطاء امام در رکن باشد
این وقت بر ماموم لازم است بجا نیاوردن آن رکن را صحیحا و اقتداء با امام بعد از آن صحیح نیست بجهت
اینکه نماز امام باطل است و صحیح نیست بعد از آن و هم آنکه مستحب است که امام طول بدهد رکوع خود را
بمقدار مقابل آنچه معتاد در طول رکوع بوده بجهت انتظار کسانیکه تکبیر گفته اند و داخل در نماز
شده اند هر گاه امام بترسد که اگر طول ندهد رکوع را این ماموم ها برکعت نرسند بلکه این
استحباب ثابت است برای ماموم هم که اراده دخول در نماز داشته باشد بلکه مقدار طول منوط
بمقداریکه اطمینان حاصل شود که ماموم با امام رسیده است و هم آنکه مستحب است که امام دعاهای
مخصوص خود نکند بلکه بلفظ جمع بخواند چنانچه مستحب است که امام برای نافله انحراف کند و بجای
دیگر رود و نافله کند چنانچه مستحب است که صلوة امام در طول مناسب حال اضعف ماموم باشد
چنانچه امام بنا باید که نماز یکه معراجش حساب میشود برای سرعتش بکوشد بجهت یکه نماز را از وقار بر
بیندازد و بسیار دیر طول ندهد که باعث تنفر یا شکایت ماموم بشود چهارم هم آنکه مکروه
است راه دادن اطفال و مجانین و عبید بلکه غیر اهل فضل را در صف اول یا نیز و هم آنکه اگر
ماموم را خلل در نماز شده ولکن نمیداند که در دو رکعت اول است تا قرائت از او ساقط باشد

و نخواند با آنکه بعد دو رکعت اخیر است که مأموم باید قرائت نماید بعد از آنچه گفتیم لازم است استغفار و اگر
ممکن نشد لازم است بنیت مأموم نخواند بقصد آنکه جزء نماز است بحسب ظاهر شرع و لکن اگر
واقع نخواند بأثم معنیکه اگر بعد دو رکعت اول است این قرائت قرآن باشد و اگر بعد دو رکعت اخیر
این جزء صلوة باشد شاید بهتر باشد و اگر خواند چنانچه خواند و معلوم شد که بعد دو رکعت اول است ضرر
ندارد چنانچه اگر در اثنای قرائت معلوم شود که بعد رکعت اول است قطع مینماید تا آخر
مأموم بوده که نخواند حمد و سوره را و نخواند سهواً تا آنکه امام رفت برکوع بی ضرر نیست باید
و ملحق شود با امام بعد در رکوع و اگر عمداً نخواند تا آنکه امام رفت برکوع و معلوم شد که بعد دو رکعت
اخیر است معصیت نموده و بخواند و بعد از آن ملحق شود با امام در هر جائیکه ممکن باشد لحوق
با آنکه قصد فرادی نماید هر چند جواز لحوق با امام بعد در رکوع با ترک قرائت حمد و سوره عمداً نیز
خالی از قوه نیست بلی احوط اعاده نماز است بنا بر فرض و اگر عمداً نخواند و معلوم شد که بعد دو
رکعت اول است بحسب ظاهر معصیت کرده و لکن انشاء الله ضرر بنماز نرساند اگر چه احوط اعاده است
شانزدهم آنکه مستحب است از برای شخصیکه فرادی نماز کرده اعاده نماز نماید بجماعت و بعضی
استحباب نموده اند و جواز اگر جماعت میسر شود چه آنکه با امام اعاده کند یا با مأموم و اختصاص بآن ندارد
استحباب بلکه بعد دو نفر و صحیح نیز جاریست بلکه از برای مأموم و از برای امام اعاده نماز بلکه
کرده اند نیز مستحب است بلکه برای طایفه دیگر خصوصاً اگر جماعت ثانیه مشتمل بر مزید و فضیلت
زائده باشد و زیاده بر یکدفعه اعاده نمودن خالی از اشکال نیست فالاحوط ترک است هر چند
جواز زیاده تا هر چه خواهد خالی از قوه نیست و اگر دو نماز را مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا را
بفرادی نموده و بعد جماعت را درک نموده که یکی نماز اول را مشغول است و بیکی نماز دوم را
ترتیب را بعد اعاده نماید هر چند اشتراط ترتیب خالی از تأمل نیست چنانچه شرط نیست
بلکه اعاده یکی کافیست بلکه میتوان اعاده نماز ثانی نماید نه اول چنانچه جایز است
نماز دوم را اعاده نماز اولی بلکه دو نیت اعاده نماز
زلزله و باد و جماعت بعد نماز فضایی بلکه نماز جماعت بعد نماز
وقت با آنکه ظاهر اخبار اعاده است چنانچه هر گاه دو نفر عمداً ترک جماعت کرده
نموده اند و بعد از آن پشیمان شده اند جایز است که بجماعت اعاده نمایند هر چند
گذاری نباشد خلاصه در هر حال جماعت مطلوب و محبوب است
میشود صنف اقتدا نکنند

کتاب الصلوة

مفلوج یا نابینا یا کور یا مبروص و صاحب قرحه و کسیکه فضله در بدن داشته باشد یا کسیکه لباس او یا بدن او
انوار اندام نجس باشد و کسیکه با وضو باشد بکسیکه با تیمم باشد و کسیکه حاضر باشد بکسیکه
مسافر باشد و عکس و صاحب مسجد یا خانه بغیر صاحب مسجد و خانه و این منع از روی اولویت است
نه از روی حتم و لزوم بلکه بعضی ذکر کرده اند که مکروه است که بعد از نماز جمعه ولا باشد اگرچه
عالم باشد چنانچه مکروه است که حجام باشد اگرچه زاهد باشد یا دباغ باشد اگرچه عابد باشد
و همچنین مکروه است که کور باشد یا ابرص یا جذام داشته باشد مگر آنکه امام هم
عمی باشد که در این علتها مثل او باشند و مستحب است نیز آنکه مستحب است برخواستن برای نماز نزد
قد قامت الصلوة و از برای امام مستحب است که آخر نماز از همه ماموین باشند و مستحب است
که صف را پر کنند و فرجه در او نگذارند و با وجود آنکه صف اول یا دویم خالی است صف سیم و چهارم
را پر نکنند بلکه مستحب است اگر کسی فرجه در صف ببیند آن فرجه را پر کند و در آنجا بایستند
هر چند اهل آن صف که اهل او در آن داشته باشند محتاج بپاره کردن صفوف باشد بلکه در
حدیث است که انها بیکدیگر آنچه در این مکرر به ایستاده اند احرام بسته اند و مستحب است که اول صفها
را است کنند بر وجهیکه دوشها برابر هم باشند در وقت ایستادن و زانوها برابر هم باشند
در وقت نشستن و بهتر امکنه ماموم مکانی است که با امام نزدیکتر باشد و صف اول بهتر
است از صف دویم و همچنین تا صف اخر مگر در نماز میت که صف اخر بهتر است از صف پیشتر تا صف
اول و جانب راست صف افضل است از جانب چپ با آنکه داریم صف اول بهتر است از صف دویم و بهتر
است که صف اول را مخصوص اهل فضل قرار دهند یعنی کسانیکه بحسب علم یا عمل یا عقل زیادتی
داشته باشند و بهتر اجتماع این سه صفت است چنانچه بهتر است که در صفوف بعد بحسب مراتب بعد بعض همه
ملاحظه شود پس اهل افضل صف ثانی اینها از اهل صف اول قرار دهند و اهل صف سیم و بیشتر
از اهل صف دویم قرار دهند و همچنین و بهتر آنست که اهل صف اول هوشیار باشند که اگر با
امام سهوی و خطائی حاصل شود تنبیه نمایند امام را و اگر ماموم یک نفر باشد و مرد باشد در پهلوی
راست امام بایستد و اگر زن و خنثی باشد در پشت سر امام بایستد و اگر ماموم مرد باشد و زیاده
بر یک نفر باشد مستحب است که امام ایشان مقدم بدارند و در پشت سر امام بایستند مگر آنکه امام و ماموم
برهنه باشند پس پهلوی یکدیگر مینشینند و امام در وسط ماموین مینشیند و امام [illegible] را
زانوهای خود [illegible] مقدم میدارد و عوض رکوع و سجود اشاره میکنند سر را با ایما برای سجود
مثل ایما برای رکوع قرار دهند بلکه سر را در ایماء برای سجود بیشتر پائین ببرند و اگر امام و ماموم

زن باشند بپهلوی یکدیگر بایستند مکروه است شروع بنافله نمودن بعد از قد قامت الصلوة
بلکه بعد از شروع باقامه نیز مکروه است و مکروه است که ماموم تنها بایستد و داخل در صف نشود
هرچند زن باشد و صف زن نیز باشد مگر اینکه در صف مکان خالی نباشد و اگر در این
وقت خود را در جناح امام قرار دهند بهتر است و در نیت کردن این وقت کراهت داشته
باشد که کسی او را بطلبد و داخل در صف کند و اجابت او نیز معلوم نیست که مستحب باشد مگر
اینکه همه اهل آن صف بعضا بعضا و طلب نفس بطلبند مقصد هشتم در نماز مسافر است
بدانکه نماز مسافر قصر میشود بچند شرط اول آنکه سفر او بقدر مسافت باشد و مسافت هشت
فرسخ است در رفتن تنها یا آمدن تنها یا در رفتن و برگشتن هر دو که چهار فرسخ برود
و چهار فرسخ برگردد با اتصال سیر در یک روز یا یکشب یا یکشبانه روز که شرح در اثنای این
بتفصیل که میاید انشاء الله تعالی و فرسخ سه میل است و میل چهار هزار ذراع است بذراع مستوی
الخلقه و هر ذراع دو وجب میباشد پس فرسخ شرعی دوازده هزار ذراع میباشد و اگر کمتر از
مسافت مزبوره قصر نمینماید اگرچه بسیار کم باشد چنانچه در کمتر از چهار فرسخ قصر نمیکند هرچند
بتکرار آمد و شد هشت فرسخ یا زیاده را طی نماید و همچنین اگر از چهار فرسخ یک وجب مثلا
کم باشد مسافت نیست و قصر نمیکند نه در رفتن و نه در برگشتن مگر آنکه برگشتن هشت
فرسخ باشد که در آن وقت قصر میکند در برگشتن نه در رفتن بلکه هرگاه چهار فرسخ کمتر
برود و هفت فرسخ برگردد نیز مسافت نیست اگرچه در همان روز برگردد و اگر دو فرسخ برود
براهی و شش فرسخ برگردد از راه دیگر یا آنکه سه فرسخ برود براهی و پنج فرسخ برگردد از
راه دیگر و بخواهد از ترکیب رفتن و برگشتن که کمتر از چهار فرسخ در رفتن تنها یا برگشتن
تنها باشد قصر نکند هرچند احوط جمع میباشد پس اگر سفر شرعی در مسافت قصر و اتمام دو راه
داشته باشد یکی دو فرسخ و دیگری هشت فرسخ اگر از دو فرسخ رفت تمام میکند و اگرچه
اگرچه قصد عود از هشت فرسخ داشته باشد و در برگشتن قصر نماید اگر از راه هشت فرسخ
برگردد و اگر از راه هشت فرسخ برود قصر میکند هرچند بقصد کم کردن نماز از این راه برود
حتی در برگشتن و مظنه مسافت اعتبار ندارد بلکه باید که یقین بمسافت نماید تا قصر کند چه از اول
یکساعت طی کند یا بیشتر بشرط آنکه از اسم مسافت بسبب طول راه خارج نباشد یا نشود
مثل آنکه از جهت مشقت قطع طریق بسبب برف و باران یا بسبب ملاخ بودن آن یا بسبب تخالف
و نخواهد طول بکشد نه آنکه عمدا بکاهلی مثلا هشت فرسخ را طی کند بجهت محض تفرج و نحوه

هرچند با قصد سفر باشد یا آنکه مسافر از سفر رجوع کرده و نزدیک بوطن رسیده و لکن
عمدا است فقها و فراسخ نزدیک بوطن رسیده و نباید تمام بخواند نماز تا اینکه از اسم مسافر بودن
خارج نشود بلکه از بعضی از مشایخ ما ظاهر میشود که اگر شخصی بیرون بلدی یا مکانی نیت اهل آن
با عیال سالهای بسیار بماند اگرچه پنجاه سال باشد مثلا و آن بلد را ماوی و مقر خود قرار دهد
نه بقصد توطن و ملکی نیز در آنجا نداشته باشد هرگاه از آن بلد سفر نماید و از سفر بر
گردد یا بمکانی یا آن بلد محتاج نیست بنیت تمام نماز بقصد اقامه یا ماندن ده روز متوالیه
بجهة اینکه قاطع بودن اینها برای مسافر و برای این شخص نیز بوده مسافر صادق و بنیت ده روز حاجت
باید تمام نماید نه قصر هرچند قواطع سفر برای این شخص بفرض نیز بوده حاصل نشود بلکه میشود
که کفیست که ماندن یا [illegible] در آن بلد باعث آن میشود که آن بلد و آن مکان بمنزله وطن او شود
عرفا بلکه اگر شخصی بیرون بلدی یا مکانی قصد ماندن نماید بدون مدة بسیار بقصد تحصیل علم یا تجارت
یا اغراض دیگر او نیز باید تمام نماید در اول ورود بآن بلد یا بعد از شش ماه یا بعد از چند روز
یا مدة کلی بلکه از اسم مسافر خارج شود هرچند قواطع دیگر فرض نشود بجهة آنکه قصد ماندن
بسیار بمنزله توطن میباشد یا بجهة اینکه این شخص در فرض مرقوم بقصد مرقوم از اسم مسافر
خارج میشود هرچند بعضی از علماء ما فتوی به قصر نماز در این فرض داده اند مگر اینکه قصد اقامه
کند یا سی روز متردد در آن بلد بماند که در این وقت تمام میباید نه قصر و این قول قوی نیست هرچند
در این فرض و سایر فروض احوط جمع است و مثلا بالا رفتن بمناره و درخت و پائین رفتن بچاه
و فرو رفتن بدریا و مانند آن از سفر شرعی حساب نمیشود حتی مثل بالا رفتن بر کوه چه از جوانب آن
برود و چه از فوقانی اگر کوه در خود بلد باشد و اما اگر دور از بلد باشد بسا میشود که اسم
سفر بر بالا رفتن آن حاصل میشود چنانچه اگر پائین رفتن بچاه و فرو رفتن بدریا و بالا رفتن
بمناره و کوه طریق مقصد واقع شود صدق سفر بر آن میکند و فرق نیست بحسب ظاهر در
صدق سفر و عدم صدق آن میان علو تدریجی مثل کوه و علو دفعی مثل مناره و [illegible] در وقت
بلد کبیر و دور قلعه نیز باعث صدق سفر نمیشود هرچند تجاوز از حد ترخص نماید چنانچه
بسا میشود که باعث صدق سفر میشود و از بعضی علما ظاهر میشود که هرگاه قطع مسافت
بطور دائره یا دوائر یا بتردد [illegible] خط [illegible] عرض [illegible] نباید [illegible] باید قصد
سفر نمایند و از بعضی از اجله مشایخ ما خلاف آن ظاهر میشود و ظاهر اینست که مسافت دوریه
که بحدود دائره فرض شود بر چند قسم است اقوی اینست که هشت فرسخ فرض شود و لکن [illegible] در بلد

فرض

باشد ظاهر اینست که در این قسم قصد و سفر نمیکنند غالبا مثل سیر در خود بلد دوم آنستکه قصد
سیر میکنند مثل اینکه راه بلد منحصر باشد بعبور از باب کوهی که محیط ببلد باشد و این نیز چند قسم
اول آنستکه مقصد او در اخر دایره فرض شود که بجهة فرار از دشمن مثلا عود بمکان اول نماید
در این قسم لازم است قصر باعتبار قطع تمام مسافت بر فرض نهایة باعتبار تلفیق دوم آنستکه
در اخر دایره نباشد بلکه در سر چهار فرسخ باشد در این فرض نیز لازم است قصر چه بعد از وصول
بمقصد از باقی مسافت برگردد یا از همان راهی که امده برگردد مگر اینکه بصورت ثانیه مسافت تلفیق
حاصل میشود و در صورت اولی بغیر تلفیق هرچند احتمال تلفیق خالی از قوة نیست باعتبار قصد عود
نیز چنین سیم آنستکه مقصد او کمتر از چهار فرسخ باشد پس هرگاه قصد عود از همان راهیکه
امده است دارد تمام میکند و هرگاه قصد عود از باقی مسافت داشته باشد ظاهر اینستکه قصر
باشد باعتبار قطع مسافت ذهابیه بالتلفیقیه باعتبار قصد قطع مسافت فرسخ زائده علاوه بر مقصد
که مجموع از چهار فرسخ میشود در عود حقیقة هرچند احتمال اتمام نیز میرود و کیف کان احوط جمع است چهارم
آنستکه مقصد بدر زیاده بر چهار فرسخ فرض شود پس اگر قصد عود از همان راهیکه امده دارد بی
اشکال حکم او قصر است و اگر قصد عود از باقی مسافت دائره دارد حکم آن مثل حکم فرض ثانی از قسم سیم است
و اما فرض دوم در خطیکه عرض انخطاط محاذی مکان از بلد باشد پس اگر مراد از تردد تکرار آمد و شد
باشد که مسافت بتکرر حاصل شود و انخطاط بنفسه کمتر از چهار فرسخ باشد پس اعتبار قصر نخواهد شد
هرچند بخصوص موقوم نباشد و اگر مراد از تردد مجرد قطع و سیر باشد و خط مفروض نیز کمتر از هشت
فرسخ نباشد اگر انخطاط در قرب بلد فرض شود پس عدم قصد سفر مسلم لکن از جهة قرب نیز از
جهة خط مفروض و اگر بر بعد فرض شود عدم قصد سفر ممنوع است و همچنین ظاهر میشود از بعض
استثنا اعلی الله مقامه که اگر شخصی سفر کند بسوی بلدی و بعد از وصول بان بلد سفر کند از ان بلد
ببلد دیگر قصر میکند اگر مجموع بقدر مسافت باشد هرچند بخط واحد مسافت حاصل نشود و این
قول قوی است اگر از اول قصد سیر تمام ان بلد را داشته باشد و ثابت میشود مسافت باخبار و بحکم
دو عادل و بحکم حاکم و شیاع و باخبار صاحب ید بر مسافت مثل مالک بر زرع یا مستعمل یا مستعیر و بخبر
عدل واحد ثابت نمیشود و همچنین بشهادت غیر عادل و مرد و زن هرچند مظنه حاصل شود
هرچند احوط جمع است و اگر دو شاهد عادل مثلا با دو شاهد عادل دیگر تعارض کنند در اصل
مسافت بودن و نبودن یا بمسافت رسیدن یا نرسیدن اقوی تمام و احوط جمع است و شک در مسافت
شرعیه تمام مینماید و فحص هم بر او لازم نیست هرچند فحص احوط است با امکان و احوط از ان جمع است

کتاب الصلوة

1 اگر شک از جهت تحقق مقدار مسافت موجب قصر باشد و اگر شک از جهت جهل بحکم شرعی از مسافت
باشد در این وقت مخصوص علی حال لازم است اجتهاد یا تقلید مگر آنکه عمل باحتیاط نماید و
اگر شک در مسافت شرعیه قصر نماید و بعد از نماز معلوم شود که مسافت نبوده لازم است که اعاده نماید
در وقت و قضا نماید در خارج وقت بتمام و همچنین اگر شک خود باقی بماند و اگر معلوم شود که
مسافت بوده اعاده نماید قصر امکر بر صورتیکه ملتفت بقصر و اتمام هیچ وجه نبوده و اگر
شک در مسافت شرعیه تمام نماید و بعد از نماز معلوم شود که مسافت نبوده یا شک خود باقی
مانده اعاده لازم نیست و اگر معلوم شود که مسافت بوده احوط اعاده بلکه قضا میباشد نقص
هرچند قول بسقوط اعاده و قضا خالی از قوه نیست و اگر شک در مسافت شروع بنماز نموده
و در اثنای نماز معلوم شود که مسافت بوده پس اگر قصد ظهر یا عصر مثلا نموده و التفات بقصر
و اتمام ننموده نماز او صحیح است و نماز را اتمام نماید بنیت قصر و همچنین اگر ملتفت بقصر و اتمام بوده
ولکن قصد تمام نموده و اگر قصد قصر نموده احوط است که عدول کند از قصر بتمام و اتمام این
نماز نماید و اعاده نیز نماید تماما هرچند بطلان نماز و لزوم استیناف آن تماما و عدم لزوم
اتمام آن قوی میباشد خصوص اگر قصد قصر از روی جهل یا غفلت نبوده بلکه عمدا و عالما
بوده که مبدا آنست که تکلیف او در این فرض تمام است و اگر در اثنای نماز معلوم شود که مسافت بوده
پس اگر قصد ظهر یا عصر نموده بدون التفات بقصر و اتمام نماز او صحیح است و نماز را اتمام نماید
قصرا اگر داخل نشده در رکوع رکعت ثالثه نشده باشد و اگر داخل شده در رکوع رکعت ثالثه شده باشد
احوط اتمام نماز است تماما و اعاده آنست قصرا و اگر قصد تمام نموده عدول کند بقصر اگر محل
عدول باقی باشد و اگر محل عدول باقی نباشد احوط اتمام و اعاده آنست قصرا و اگر قصد قصر
نموده نماز را قصرا اتمام نماید و نماز او صحیح است اگر قصد قصر از روی جهل یا غفلت نبوده هرچند احوط
اعاده آنست در این صورت بلکه لزوم اعاده قوی است اگر نیت قصر را عمدا و عالما بوده که مبدا آنست که
تکلیف او در این فرض تمام و نیت تمام است بر فرض تعرض قصر و تمام نه نیت قصر و در آخر صلوة مسافت
نیز میباید شروع بشود از نیت قصر و تمام و خود قصر و تمام و ابتدا مسافت از آخر قلعه و آخر خانها
و آخر خیمها از بلاد و دهات و جماعات و آخر خانه و آخر کاروانسرا اینکه با او بنای یکی نباشد
و آخر محله از بلاد بزرگ است اگر محله بزرگتر از شهرهای متعارف نباشد و اگر باشد از آخر محله
این محله بزرگ است و اگر آن محله بزرگ مشتمل بر محلات نباشد بقدر مسافت و ابتداء آن از محله تقدیر
این محله بزرگ یا از بلد متعارف تقدیر این محله باید نمود ولکن ثانی اقوی است و اگر در صحرا بادگیر یا

باجماعتی باشد که بلد و جماعت نباشد ابتداء مسافة از مکانیست که ابتدا سفر از آن مکان می‌نماید ۱۷۲۴
دوم آنکه قاصد مسافة باشد هرچند بتبعیت باشد مثل زوجه و غلام و اسیر و خادم بلکه
رفیق و اهل و عیال الی آخر بلکه قصد مفارقت نداشته باشند که اگر قصد مفارقت داشته باشند
هرچند حرام باشد مثل زوجه و عبد و اجیر خاص تمام می‌نمایند چنانچه اگر قصد متبوع را ندانند
تمام می‌نمایند بلکه شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه شرط کرده است در قصر کردن
تابع که علم بقصد متبوع داشته باشد پس اگر تابع نداند قصد متبوع چون در اتمام کند هرچند
مسافت را بیابد پس اقطع کند بنا بر این اگر در اثنای مسافة معلوم شود از برای تابع قصد متبوع
مسافت را اید در این وقت آن تابع قصر میکند اگر بعد از علم تابع مقدار مسافة باقی باشد والا تابع
تمام میکند هرچند متبوع قصر کند و مجرد قصد تبعیت بدون علم بقصد متبوع موجب
قصر نمیشود والا باید که قصر لازم باشد بر هر ظالم جاهل که روانه شود در حاجتی و مکر بعد از حصول
مسافة هرچند ندانند ولکن عدم اشتراط علم در خصوص تابع بابقاء بر تبعیت و بابودن قصد متبوع
مقدار مسافة مثل عدم اشتراط علم بمسافة در حق متبوع خالی از قوت نیست پس هر زمانیکه تابع بر سد
که متبوع قصر میکند او نیز قصر میکند هرچند بعد از علم تابع باقی نمانده از سفر بقدر مسافة نباشد
پس شرط نیست در قصر نمودن تابع علم بقصد متبوع در اول سفر و حصول علم فی الجمله کافی است و
شاید همین مراد شیخ استاد اعتماد باشد بلی اگر قصد متبوع را بدانند ولکن عازم بر مفارقت حینئذ و تبعیت [illegible]
چه عازم بر خلاف امر باشند یا مطمئن بمفارقت حین یا مفارقت داشته باشند قاصد مسافة نیستند
و لازم است که تمام نمایند هرچند اکتفا بظن مفارقت بحسب عادت خالی از قوت نیست بلکه از بعضی ظاهر
شود که شرط قصر نمودن تابع اطمینان تابع است ببقاء متبوع بر قصد مسافة پس اگر اطمینان نداشته
باشد ببقاء متبوع بر قصد مسافة هرچند اطمینان نداشته باشد قصر نمیکند تابع هرچند قصد تبعیت
داشته باشد و لازم نیست بر تابع که استعلام از متبوع نماید هرچند احوط است چنانچه لازم نیست
متبوع که اخبار نماید هرچند تابع از او سؤال نماید و اکتفا بقول متبوع در قصد مسافة و قطع [illegible]
و نحو آن خالی از قوت نیست چنانچه بعضی گفته‌اند که اظهر عدم اکتفاء بقول او نمی‌باشد و شرط
نیست در سفر اختیار و رضای بسفر پس مجبور بر سفر هرچند بمجبوری باشد که او را بربندند
یا در میان صندوق گذارند و ببرند اگر غایت مقصد جابر را بدانند که بقدر مسافة است اگر از ابتدا در
اول قصر میکنند تا آنکه تمام نمایند و اگر ندانند یا احتمال تخلص بدهند از جابر یا رجوع جابر را از جبر [illegible]
بحسب عادت پس قصد مسافة ندارند و اگر کسی بنا گذارد با استقبال مسافة یا بطلب [illegible] بودن که

قرار کرده باشد یا بخواهد برود و قصد مسافت داشته باشد اصلاً یا اینکه مقصودش رفتن
که بجهته باشد خواه مقصودش بقدر مسافت حاصل شود یا نه نماز را تمام کند هرچند زیاده
بر مسافت برود و بلکه دیر برگشتن اگر بقدر هشت فرسخ باشد قصر میکند و قصر نمیکند پیش از رفتن
با اینکه رفتنش بجهته قصر نمیکند پیش از رفتن او بیرون برگشتن مثلا اگر با شخصی ... برود بی حال اینکه
بداند که ملاقات نمیکند بعد از مسافت خواهد بود قصر نماید بجهته قصد مسافت و اگر نداند که در
کجا ملاقات خواهد نمود همین حال ... فرسخ از راه طی نموده بعد معلوم شد که سفر ... فرسخ دیگر
باید برود و دیگر برگردد قصر نمیکند ... با قصد رابع فرسخ ... بقصد ... و هم چنین قصر نمیکند
سه فرسخ رفتن را هشت فرسخ برگشتن با اینکه باعث شود قصر نمیکرد ... سه فرسخ رفتن
قصر نماید و همچنین اگر مسافت ... فرسخ از چهار فرسخ بقصد رفتن و بعد از آن قصد عود
کرد و فرسخ باقی مانده را برود و از آنجا برگردد قصر نمیکند ... فرسخ رفتن را با ... فرسخ برگشتن
که هشت فرسخ شود پس نماز را باید که تمام نماید ... لزوم قصد مسافت و اقعیه و
شرطیت ... سفر شرعی علم بمسافت شرعیه نیست اگر سفر کند بسوی مکانی که نداند بقدر
مسافت است یا نه ولکن در اثنای سفر معلوم شد که بمقدار مسافت است قصر میکند بعد از علم اگر
چه باقی بمقدار مسافت شرعیه نباشد بلکه مادامیکه معلوم نشده باید نماز را تمام نماید و کافی
است در قصد مسافت حد و شأن و علم بقصد خلاف پس هرگاه ندارد نوم یا جنون یا اغماء در اثنای
مسافت بلکه اگر در اول سفر نائم یا مغمی علیه یا مجنون بوده و در اثنای سفر بیدار یا عاقل شده و یا به
هوش آمده اعتبار بمقدار از مسافت نماید بلکه بعد از زوال نوم و اغماء و جنون اگر باقی
بقدر مسافت باشد قصر نماید و اگر بقدر مسافت نباشد تمام نماید مگر آنکه تابع باشند که در
اینوقت قصد متبوع و استمرار قصد آن کافی است و احوط آنست قصر هرچند باقی بقدر نباشد
و جمع احوط است و قصد صبی ممیز در سفر کافیست خصوص اگر عبادت صبی را شرعیه بدانیم بلکه صبی
غیر ممیز و قصد ولی بمنزله قصد او میباشد و بعد از تمیز یا بلوغ اگر اختیار تبعیت نمود قصد
متبوع کافیست و الا حکم قصر و اتمام تابع قصد خودش میباشد هرچند احوط جمع است مثلاً
در صورت حصول مسافت بقصد او و یا بقصد شرع و اگر قصد کند مکانی را اگر بعد از شروع
در او منقسم شود براههای مختلفه که بعضی بقدر مسافت باشد و بعضی کمتر و مشخص نکرده
سیر نماید باید اتمام کند چرا که اولا امر ملتفت باشد یا نه و کافیست در حصول قصد مسافت
اراده سیر بمقدار بحسب عزم و نیت خود هرچند احتمال بدهد که مانعی عارض شود هرچند

۱۷۶

اتمام نماز مظنون الحصول باشد مادامیکه از عزم خود منحرف نشده باشد و مادامیکه مانع بالفعل
موجود نشده باشد بلی اگر ملتفت مانع محتمل الوجود شود و بجهت احتمال وجود مانع مردد شود در
رفتن و برگشتن در اینوقت قصد مسافت حاصل نیست و ظاهر اینستکه در موانع غیر اختیاریه مثل
موت و حیض بعد از انشرط نباشد و ظن بعدم آن نیز مانع نیست و مجرد امکان کافی است مثلا
ظن بعدم اتمام نماز بموت و نحو آن که ضرر ندارد پس با مظنون بودن قصد سفر بلکه قصد اقامه
متحقق میشود بخلاف قطع بودن که اگر مانع حصول قصد مسافت میباشد هر چند قصد شرائن باشد
که نعشش را نیز با مقصد برسانند بلی ظن بحصول مرض یا احتمال مرض مانع قصد مسافت میشود
سیم آنستکه این قصد مستمر باشد تا آخر مسافت شرعیه پس اگر عدول نماید در اثنای مسافت یا مردد
شود بجهت توقع رفیق و نحو آن پس اگر بعد از تجاوز از حد ترخص و قبل از بلوغ بچهار فرسخ باشد
در اینوقت تمام نماید و روزه را بگیرد و همچنین اگر قبل از تجاوز از حد ترخص باشد و اگر بعد از
تجاوز از حد ترخص و بعد از بلوغ بچهار فرسخ باشد در اینوقت لازم است قصر و افطار مگر
آنکه قاطع سفر حاصل شود باقامه ده روز یا بر گردد در ماندن و رفتن تا سی روز و در جائیکه
اتمام لازم است عمل و قصر پیش از عدول و تردد را اعاده لازم نیست و اگر دوباره عازم همان
سفر یا سفر دیگر گردید این بر چند قسم است اول آنستکه سفر بعد از عزم بنفسه بقدر مسافت شرعیه
میباشد یعنی حاجت بانضمام مقدار دیگر آمده در اینوقت بی اشکال قصر میباید نمود دوم آنستکه
مسافت سفر بعد از عزم بقدر مسافت شرعیه بنفسه نباشد بلکه محتاج باشد بملاحظه ضم بمقداری که
آمده و این نیز بر چند قسم است اول آنستکه با تردد یا عدول از سفر مقداری از مسافت را قطع نموده
در این قسم اقوی آنستکه حکم مسافت سابقه باطل نمیشود و این تردد یا عدول قاطع سفر مثل اقامه
نمیشود و لازم نیست در حصول قصر مسافت جدیده بلکه اعتبار مسافت از محل اول میشود نه از همین
محل که دوباره عازم سفر شد پس اگر مقصود او بعد از عزم سفر ثانیا اقل از مسافت باشد بنفسه
و با ملاحظه ضم محل اول بقدر مسافت یا زیاده باشد باید قصر نماید نه تمام بسبب معتبر نبودن
قصر شروع بسیر و قصد طی مسافت ثانیا چنانچه حد ترخص از محل اول معتبر است نه از محلیکه ثانیا
عزم سفر نموده هر چند احوط جمع است میان قصر و تمام دوم آنستکه قدری از مسافت را با تردد
یا عدول قطع نموده و لکن در حصول مسافت شرعیه حاجت بانضمام این مقدار نباشد در این قسم نیز
اقوی قصر و احوط جمع است سیم آنستکه حصول مسافت شرعیه محتاج بانضمام این مقدار نیز باشد
در اینوقت اگر این تردد و عزم بر سفر ثانیا بعد از چهار فرسخ باشد نیز اقوی قصر و احوط جمع است

و اگر قبل از چهار فرسخ باشد اقوی تمام و احوط جمع است والله العالم و هکذا قید دوام استمرار قصد است
قصد مطلق سفر پس اگر در اثنای سفر عدول نموده بسفر دیگر که مسافت یا دون آن حاصل شود ضرر
ندارد در لزوم قصر چهارم از شرایط قصر اینست که در اول سفر و ابتدای آن عازم باشد که قبل
از بلوغ بحد مسافت شرعیه قواطع سفر را بجا نیاورد مثل اینکه اقامه نماید و یا مرور بوطن نماید که اگر قاصد
باشد که در اثنای مسافت قواطع سفر را بجا آورد مثل اینکه اقامه نماید و یا مرور بوطن نماید پس قصر نمیکند
اصلا و همچنین اگر شاک باشد در این عزم باشد پس اگر فی الجمله از مسافت را قطع نمود و بعد از آن قصد اقامه
یا قصد مرور بوطن نماید یا آنکه مردد شود پیش از این قصد باید که تکلیف او قصر است و بعد از
این تکلیف او تمام میباشد پس شرط آنکه بعد از حد مسافت سفر او قطع نشود بیکی از قواطع سفر
الا آنکه تکلیف او بعد از حصول قواطع سفر قصر نخواهد بود و بعد از قطع سفر با قامه عشره یا
ماندن تا سی روز مردداً یا مرور بوطن هر چند وطن متعدد فرض شود قصر کردن محتاج است
بقصد هشت فرسخ تازه و کفایت نمیکند ضم نمودن باقی مانده از مسافت را با آنچه که در شنیده پس اگر سفر
یا اوطان متعدده نماید و ما بین وطن تا وطن دیگر هشت فرسخ باشد قصر متعین است در ذهاب و ایاب
نه در خود وطن و اگر کمتر از هشت فرسخ باشد تمام متعین است مطلقا چه در ذهاب و چه در ایاب و
چه در ما بین قصد وضع میکنند چهار فرسخ رفتن از این وطن را به چهار فرسخی که عود میکنند از و
طن دوم مثلا یا بوطن اول بلی اگر از وطن آخر قصد کنند مکانی را اگر کمتر از هشت فرسخ است تمام
مینماید مگر در جائیکه بقدر چهار فرسخ باشد و قصد رجوع نیز داشته باشد و بدانکه
سفر بچند چیز قطع میشود شرعا اول مرور کردن مسافر بوطن خود و مراد بوطن مکانی است که
شخص او را بسبیل استمرار مقر و محل سکنای خود قرار دهد و عدول از آن قصد نکرده باشد
بشرط آنکه زمانی در آن بماند که صدق عرفی نیز داشته باشد و احوط از اشتراط ماندن
تا شش ماه است هر چند حصول وطن بمجرد عزم بر ماندن علی الدوام خالی از قوت نیست
و کافی نیست در وطن بودن محلی و بلدی بودن آن محل و بلد محل یا وطن پدر و مادر بعد از آنکه
در آن بلد نمانده باشد و اعراض از وطن پدر و مادر نکرده باشد و مجرد ماندن در بلدی بجهت
تحصیل علم یا تجارت بدون قصد ماندن دائمی بوطن نیست پس وطن مثل اسم شرعی و اضطراری
نیز نمیشود و بعضی گفته اند که وطن اهل بادیه خانهای ایشانست که اگر با خانه و با اهل و عیال
بقصد نزول بجائی روند هر چند از مشرق بمغرب روند نماز را تمام میکنند و اگر بدون
خانه سفر کنند یا بدون اهل و عیال یا بی قصد نزول بروند آنوقت مسافر میشوند پس اگر بد

تحصیل کنند و حوایج ایشان از علف صحرا بود و خانه بجای دیگر [illegible] بعد
منزل است مشایخ [illegible] و دیار ایشان و تحول [illegible] اهل [illegible]
خانهای ایشان [illegible] از وطن بودن خارج [illegible] اگر
برای چاریان [illegible] این وصف [illegible] است و بعضی گفته‌اند که وطن [illegible]
اگر از کسانی باشند که کوچ میکنند از مکانی بمکانی و مکان خاص ایشان نباشد اگر از اهل
رحیل باشند و اگر وطن [illegible] بدانکه [illegible] علف [illegible] و [illegible] ایشان از [illegible]
با [illegible] از مثل اهل [illegible] که [illegible] متعارف ایشان و وطن ایشان [illegible] تحقیق
ان [illegible] باشد و اقتضا [illegible] وطن چنانچه متعارف در صیف و شتا [illegible]
باشد هر چند اقوی جواز [illegible] وطن زیاده بر [illegible] از [illegible] و احوط اقتصار
است و اگر قصد توطن [illegible] نموده و لکن [illegible] بلد [illegible] وطن [illegible] اهل و عیال [illegible]
کما [illegible] اهل [illegible] بلد [illegible] شود بعضی گفته‌اند که وطن اول از وطنیت او زائل میشود و عرفا این را
حکم [illegible] گرفته‌اند بلکه [illegible] بعضی ظاهر [illegible] و [illegible] ماندن [illegible] با اهل و عیال
بلد [illegible] قصد [illegible] وطن [illegible] میشود و از [illegible] بودن خارج میشود چنانچه گذشت
هر دو [illegible] است [illegible] اگر [illegible] وطن [illegible] بنابر [illegible] چنانچه اگر [illegible]
از وطنیت [illegible] بنابر [illegible] خروج [illegible] و [illegible] وطن [illegible] شرط [illegible] وطن
اختیاری [illegible] است [illegible] بودن [illegible] بلد [illegible] بلد [illegible] وطن [illegible] میشود بلکه
است [illegible] دوری [illegible] بلد [illegible] قصد ماندن علی الدوام هر چند قصد دوام [illegible]
باشد [illegible] ماندن در بلد [illegible] قصد دوام [illegible] هر چند طول [illegible] باشد [illegible]
مثل [illegible] بلد [illegible] قصد توطن [illegible] اگر این قصد [illegible] باشد
بلد [illegible] باشد [illegible] که عزم بر خلاف کند [illegible]
بودن قصد توطن [illegible] مکان [illegible] بلد [illegible] مکان [illegible] زیاده [illegible]
شرط [illegible] است [illegible] بودن [illegible] مکان [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد چنانچه بعضی تصریح کرده‌اند [illegible] که [illegible] با اهل
و [illegible] مکان [illegible] بلد [illegible] ماند [illegible] از اهل آن بلد [illegible] شود [illegible] اند
[illegible] بلد [illegible] باشد چنانچه بعضی ذکر کرده‌اند [illegible] چنانچه بعضی [illegible]
کرده‌اند و [illegible] قبل [illegible] ماندن [illegible] دوام [illegible] مکان

ان بلد معين باشد پس مكان عزم معين و بلد عزم معين وطن نخواهد شد بلكه لابد از امكان ١١
و آن بلد از حد الخارج نشده باشد پس اگر شهر بزرگ و وسيع باشد محله از آن و
موضعي از آنكه محل سكناي او باشد وطن خواهد بود نه همان بلد كه بمجرد ورود در آن بلد
قطع سفر نمي‌شود پس وطن در مثل مازندران و اصفهان همان بلد نخواهد شد بلكه لابد
است كه عرفا آنرا مسكن و مقر و ماوي خود قرار داده باشد چنانچه در مثل بوشهر و در بادیه نشین
وطن ايشان همه بر و همه بحر نخواهد بود كه قطع سفر هم باجزاء بحر و بر حاصل شود بلكه از
بلاد معينه بلكه همان وطن حساب مي‌شود و اين دو وطن و محل سكناي عرفي اختياري و در اين وطن
و در وطن مالكيت هم شرط نيست و اما وطن اضطراري مثل وطن پدر و مادر و زوج و نحو آن بلد و قصد
اعراض نيز از نبي واضح است و مالكيت نيز در اين شرط نيست و اما وطن شرعي نيز از آنست كه شارع حكم
وطن اصلي را بر او جاري نمايد شرعا و در وطن عرفي و وطن شرعي نيز حاصل است و لكن وطن شرعي
گاهي حاصل مي‌شود كه وطن عرفي حاصل نيست و ثمره فقهي اينست كه وطن عرفي عدول نمايد بشرط
آنكه بعد از عدول در آنجا ملكي داشته باشد و بشرط آنكه ملك خالص باشد نه مثل وقف و
بشرط آنكه ملك عين باشد نه منفعت و بشرط آنكه ملك عين قابل سكني باشد نه مثل درخت
و مزرعه و بشرط آنكه ملك در حد و در آن بلد باشد نه در خارج از حد و بشرط آنكه ملك
بلد كه منتقل نكرده باشد و بشرط آنكه در مدت استيطان شش ماه با قصد مانده باشد نه
شش ماه اتفاقي پس شش ماه بي قصد اثر ندارد و همچنين شش ماه با قصد و لكن بدون قصد
توطن نيز اثر ندارد و بشرط آنكه اين شش ماه در ملك خود سكني داشته باشد نه در غير ملك و
بشرط آنكه شش ماه متتم باشد نه متفرق و علي الاحوط حتي آنكه در اين شش ماه پي در پي سفر نكند نه
بچهار فرسنگ برود و بر گردد و نه هشت فرسخ بلكه بعضي گفته‌اند بكمتر از مسافت نيز نرود
مگر بعنوان تنزه يا نحو حاجت كه بحوالي آنجا برود و خواهد كه شش ماه ديگر متوالي هم
بعد از اين در آنجا بماند هر چند اين شش ماه آخر متصل نباشد از وقتي كه اين شود وطن
شرعي حاصل است و چون مسئله وطن و حكم وطن منقح نيست بجهة اختلاف اخبار و قول
احتياط كردن بجمع ميان قصر و اتمام در هر جائيكه مشتبه است طريق نجات است پس در
شش ماه متفرق و ملك غير طلق مثل وقف خاص يا عام و ملك غير عين حتي مثل اجاره و عاريه
و ملك غير قابل سكني مثل مزرعه و ملك شجر كلا يا بعضا يا ملك صغر سن يا ملك صغير و
ملك در غير حد و بلد خارج از حد ترخص يا داخل آن و شش ماه بدون قصد استيطان

وملاك بلد وطن شش ماه احتياج بجمع كردن مطلوبيت فظاهر انيستكه شرط نيست در قاطع
بودن وطن اينكه توطن مباح باشد پس اگر جائر او طن نمود بقصد معصيت مثل اينكه
قصد حاكم بودن در آن بلد را داشته باشد ضرر ندارد در بتوطن او هر چند معصيت و بسفر
باشد چنانچه شرط نيست در قصد اقامه مباح بودن آن پس اگر قصد اقامه نموده براى
امر حرام نيز تمام مينمايد سوم قصد اقامه ده روز يا زياده در مكانى يا بلدى كه از نيز
از قواطع سفر ميباشد بچند شرط اول انكه در مكان معين يا بلد معين باشد پس قصد
اقامه در مكان كلى غير معين مثل شهر غير معين از يك اقليم و قريه از قراى يك بلوك در موضع
غير معين از دريا و صحرا و نحو اينها صحيح نيست دويم انكه در يك مكان و يك بلد باشد عرفا
مثل دو طرف حله و بغداد دو جر و كربلا على الاقوى نه اقامه در دو مكان يا دو بلد يا بيشتر
مثل بغداد و كاظمين و طهران و شاه زاده عبد العظيم و نجف اشرف و مسجد كوفه يا شهر
وده يا دهات سيم انكه آن بلد يا مكان از حد اعتدال خارج نباشد پس مثل بلد بسيار
بزرك و بيابان بسيار وسيع و درياى وسيع و بيوت اعرابى كه از كثرت خارج از متعارف باشد
قصد اقامه صحيح نيست چهارم انكه در اول اقامه قصد خروج از دروازه آن بلد را
نداشته باشد چنانچه از بعضى ظاهر ميشود يا از حد ترخص آن بلد نداشته باشد
چنانچه از بعضى ديگر ظاهر ميشود يا از توابع عرفيه آن بلد از قبيل باغات و مزارع از ندا
باشد چنانچه از بعضى ديگر ظاهر ميشود يا انكه قصد خروج ببلد ديگر كه كمتر از چهار فرسخ
باشد نيز داشته باشد و لكن بنحوى نباشد كه طول بلد هم بنحوى مضر بقصد اقامه عرفا
در مكان اول باشد چنانچه از بعضى ديگر ظاهر ميشود و احوط عمل بقول اول ميباشد هر چند
اولى الاكتفا بقول ثالث بلكه رابع ميباشد و بلد بسيار بزرك باشد و محلات متصله يا منفصله
داشته باشد قصد اقامه را در مجموع آن بلد و مجموع آن محلها ميتوانند بلكه قصد اقامه در
يك محله از آن مينمايد پنجم انكه ده روز تمام باشد نه كمتر پس بكمتر از ده روز اقامه حاصل
شود هر چند بنصف روز باشد ششم انكه اين ده روز بنحو تلفيق نباشد كه ضم نمايد
قدرى از روز ورود را با روز خروج تا انكه ده روز تمام شود على الاحوط هر چند كفايت
تلفيق خالى از قوة نيست هفتم انكه اين ده روز متوالى و پى در پى باشند نه متفرقه هشتم
انكه عزم و جزم بماندن ده روز داشته باشد پس مظنه بودن ده روز يا بودن نه روز يا
كافى نيست در قصد اقامه و در حكم عزم است يقين بماندن در مكانى تا ده روز بلكه اكر معلق

باشد خروج و یا سفر صورة گرفته چنانکه عادة بدانند که پیش از ده روز بیت
چنین اگر مجبور باشد در ماندن ده روز که او را حبس کنند یا او را منع کنند از
این نیز در حکم جزم بر اقامت است چنانچه در حکم نبود داشت اگر قصد اقامه را معلق کند
فلان امر صورة بگیرد ده روز خواهم ماند و مثل اینکه بگوید اگر فلان کس از [illegible] بیاید قصد اقامه
کردم و هنوز آن امر صورة نگرفته از آن شخص و اندیده باشد یا اگر آن امر صورة گرفته باشد
آن شخص را دیده باشد و باقی بر عزم باشد تمام می‌نماید چنانچه صحیح نیست اقامه در بیش صحیح
مگر با اطمینان به بقاء ایشان در اعتکاف یا با عزم بر بقاء در اعتکاف هرچند ایشان کوچ کنند
بعضی در قصد اقامه تابع اطمینان به بقاء متبوع را نیز شرط دانسته‌اند چنانچه گذشت و هر
اگر در عشره آخر ماه مثلاً بیست و ششم وارد بلد شود و اراده ماندن تا شب ششم ماه را
داشته باشد و لکن نداند که این ماه تمام است یا ناقص قصد اقامه نخواهد بود بلکه حکم [illegible] قصر
بود بحسب واقع هرچند بعنوان ده روز باشد [illegible] یا آنکه اعتقاد خلاف آن [illegible]
یا آنکه روز جمعه وارد شده و قصدش اینست که در روز شنبه هفته دوم خارج شود یا آنکه بعد از عاشورا
با عزم خارج شود و آن روز [illegible] یا عرفه و عاشورا [illegible] ده روز خواهد بود هرچند نداند یا آنکه
اعتقاد خلاف کند اقامه قاطع [illegible] خواهد بود و نماز را تمام کند چنانچه اگر قصد اقامه از جمعه
تا جمعه دیگر نماید و اعتقاد کند که این ده روز است قصد اقامه نخواهد بود بلکه اگر تابع اعتقاد
کند که متبوع قصد اقامه نکرده فلهذا او نیز قصد اقامه نموده و بعد معلوم شد که قصد اقامه نموده
ملازم بر واقع بودن یا خلاف قوه نیست با قصد تبعیت و عدم تخلف هرچند ظاهر بعضی آنست که ملازم
معتقد نباشد و واقع و همچنین اگر تا یوم جمعه قصد اقامه نموده و اعتقاد کرده که ده روز [illegible]
و اتمام نموده و بعد ظاهر شد که ناقص بوده یا آنکه اعتقاد کرده که مقصد او کمتر از ده روز [illegible]
و بمقتضای اعتقاد خود عمل نموده و بعد ظاهر شده که کمتر از ده روز نمی‌باشد آنچه عمل کرده بمقتضای
اعتقاد صحیح است چنانچه بعضی گفته‌اند [illegible] اگر میان عزم و ده روز فاصله نشود که اگر عزم ده
روز بعد از گذشتن دو روز مثلاً باشد پس [illegible] عمل کند و [illegible] بر عزم اقامه عمل [illegible]
[illegible] اثنای اقامه منوط [illegible] علم [illegible] خواهد شد از قبیل خوف یا اغوا یا حبس یا ضرورت [illegible]
علم بودن در اثنای اقامه چه علم داشته باشد یا [illegible] خواهد داد [illegible] شرط [illegible]
در قصد اقامه عزم بر [illegible] بود و وقوع آن بعد [illegible] اگر احتمال [illegible] اگر [illegible]
نخواهد کرد یا اگر [illegible] واجب [illegible] طاعة [illegible] که اقامه [illegible] نخواهد [illegible]

بقصد اقامه بجز حتمی نمودن ندارد بلی اگر بعد از التفات بامثال این احتمالات مردد شود نقض بریا
دارد همچنانکه در اقامه ده روز قصد اقامه شبهای متوسطه در این زمان شرط باشد چون
شبهای وسط داخل در اقامه میباشد بلکه ظاهر آنست که قصد شب اول اقامه و عدم قصد
باز هم کافیست شب از اقامه خارج است باز هم آنکه بر عزم یا یقین خود باقامه عشره باقی باشد
پس اگر مردد شود در ماندن ده روز یا یقین بماندن از او زایل شود نقض میکند بلی اگر بعد
از قصد اقامه بدون غفلت از اقامه و بدون شرافت مکان مثل مواضع تخییر نماز تمام نمود
و بعد از آن عدول از آن قصد نموده تا مادامیکه در آنمکان است تمام میکند بلکه روزه را
هم میگیرد و اما اگر با غفلت از اقامه باشد یا آنکه بجهت شرافت مکان خصوص اگر با غفلت از اقامه
باشد پس اقوی قصر است و احوط جمع است و تمام شدن نماز بشرط قصد رجوع حاصل میشود
بفراغ از سلام واجب هر چند خارج از سلام مستحب نشده بلکه اقوی آنست که اگر قبل از نماز
احتیاط یا اجزاء منسی یا سجده سهو رجوع نماید از قصد اقامه
تمام حساب میشود بلی اگر قبل از قضاء رکعت منسیه عدول نماید بعد از فراغ رجوع بعد از نقض نماز
نخواهد بود بلکه چون نماز احتیاط را بمنزله جزء میدانند احوط آنست که اورا هم جزء منسیه
حساب کنند و اما قضاء و نقض بحضر چهار رکعتی و خروج وقت نماز پیش از نیت اتمام
از قصد اقامه با ترک نماز در وقت از جهة معصیت یا از جهة دیگر و هم چنین روزه
روز بعد از قصد اقامه با روزه گرفتن پس باعث اتمام نمیشود و هکذا تمام کردن نماز
بلکه روزه اثر ندارد اگر چه بعد از ظهر نشانه نشود بلی اگر پیش از رجوع از قصد روزه را تمام
کند روزه اثر صحیح است هر چند ایام متعدد باشد و هر چند هیچ نماز نکرده باشد بلکه اگر
شده در حال عزم بر اقامه نماز او بر وجهیکه تمام یا قضاء آن لازم باشد و وجه تمام مستقر
شده باشد و لکن قضا بر وجه تمام نکرده عدول نموده از قصد اقامه
چنانچه اگر فوت شود نماز بکسر بواسطه حیض و نحو آن قضای آن لازم نباشد … اتمام میشود
شود بلکه هر گاه بعد از اقامه حایض یا مجنون شده و از وقت … واجب
تمام نموده و لکن ادا ننموده وجوب اداء تمام نمیکرد و اداء تمام نخواهد بود … مستقر و وجوب تمام
بمنزله اداء تمام نیست بلی اگر قضا تمام لازم شد بر او و قضا نمود … تمام نموده و بعد از آن
عدول نموده اینوقت این نماز تمام نشاید بلکه باعث اتمام میشود هر چند … باعث اتمام میشود
علی الاقوی بلکه اگر داخل در رکعت سیم شده باشد یا آنکه رکوع رکعت سیم را نیز نموده که عدول از قصد اقامه

کتاب الصلوة

ننموده بدانی وقت این نماز باطل است اگر بعد از رسیدن برکوع رکعت ثالثه شده و بعد از آن باید تمام
را قصر و اعاده نماید بلی احوط اتمام نماز است بلکه احوط جمع است با آنکه قصد اقامه جدید نیز نماید
با آنکه تمام نماید و اگر در رکوع ثالثه ثابت نشده این نماز را بشکنند و قصر یا تمام کنند هر چند
احتیاط سابق و زاد داد این فرض نیز ترک نکنند و اگر مقیم بعد از نیت اقامه و ادای یک نماز تمام یا قبل
از ادا در اثنای عشره یا بعد از عشره از محل اقامه بیرون رود بجائی که از توابع آنجا است و یا قصد اقامه
ندارد و اگر بیرون رود از محل اقامه بقصد طی مسافت شرعیه قصر مینماید بعد از خروج از حد
ترخص علی الاحوط بالمجرد خروج هر چند بپایش نرسیده باشد بقصد رجای مکث تمام باید و هر
بعد از خروج رجوع ببلد اقامه نماید مادامیکه اقامه جدیده ننماید تمام میکنند بعد از نیت
اقامه و قصر میکنند قبل از نیت اقامه مادامیکه بنیت سفر باقی است قصر میکنند مطلقا حتی در
محل اقامه هر چند باد او را برگرداند یا بجهة فراموشی حاجتی یا بجهة شغلی بمحل اقامه برگردد و
رجوع بمحل اقامه مثل رجوع بوطن نیست که بمجرد مرور براو قطع سفر حاصل شود و اگر بعد از
قصد سفر و بعد از خروج از محل اقامه بقصد سفر یا قبل از آن مردد شود در قصد سفر و در
قصد اقامه چه این تردد قبل از رجوع بمحل اقامه باشد یا بعد از آن قصر میکنند اگر اقامه اش به
یک نماز تمام لازم نشده باشد و تمام میکنند اگر اقامه اش بیک نماز تمام لازم شده باشد و اگر بیرون
رود بجائیکه از توابع نیست و بقدر مسافت نیست مثل نجف اشرف و مسجد کوفه و کاظمین و
بغداد و طهران و شاه عبدالعظیم و امثال آنها پس اگر قاصد عود و اقامه دیگر باشد
خواه در محل اول اقامه نماید یا غیر آن تمام میکنند نماز را در رفتن و در مقصد و در برگشتن
و محل اقامه و اگر عازم بر عود بمحل اقامه نباشد و عازم باقامه در آنمکان هم نباشد بلکه بنای
آن است چند روزی در آنمکان بماند و از آنجا بوطن خود یا جای دیگر رود قصر میکنند بشرط
آنکه تا وطن یا مقصد بقدر مسافت باشد و حین خروج از بلد اقامه قاصد قدر مسافت شده باشد
و اما اگر در حین خروج قاصد قدر مسافت نبوده یا مردد بوده یا عازم بعدم سفر بوده هر چند
مردد بوده در رجوع بمحل اقامه یا در بقاء بمکان خارج از اقامه تمام مینماید اگر بعد از لزوم از
اقامه باشد و اگر قاصد عود بمحل اقامه باشد و عازم اقامه دیگر نباشد یا آنکه متردد باشد
در عود یا اقامه یا غافل باشد از عود و اقامه در رفتن و مقصد تمام میکنند و هم چنین در عود
و محل اقامه تمام میکنند نه قصر اگر بعد از لزوم اقامه باشد و لکن احوط جمع است خصوصا اگر تردد
دارد از محل اقامه یا بمحل اقامه نماید و اگر کسی داخل در نماز شود به نیت قصر و قصد اقامه نمود

کتاب الصلوة

بعد از سلام واجبست نماز قصر صحیح است هر چند بعد از آن تمام مینماید و اگر در اثنای نماز عزم اقامه
نماید تمام میکند اگر باقی بماند بر قصد اقامه و هر گاه رجوع کند در اثنای همین نماز از اقامه و
ممکن باشد عود بقصر قصر نماید و اگر ممکن نباشد عود بقصر احوط اتمام نماز و اعاده از نماز
قصر او اگر قصد اقامه عشره نماید و داخل در نماز شود و در اثنای آن قصد سفر کند پیش از دخول
در قیام رکعت سیم قصر میکند و همچنین اگر شروع بقیام نموده و لکن قیام را اتمام ننموده بلکه اگر
قیام را اتمام نموده و لکن داخل در رکوع رکعت ثالثه نشده هدم قیام میکند و نماز را قصر تمام
میکند هر چند احوط اعاده نماز است در فرض اخیر بجهت احتمال مبطل بودن زیادتی واجب
غیر رکنی حتی در این فرض و اما اگر بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه یا قبل از سلام و احتمال قصد
سفر نماید نماز را اتمام نکند بلکه آن نماز باطل است و اکتفاء بآن نکند هر چند احتیاط بعدم اتمام
نماز و اعاده نماز قصر اولی است و جای نیست برای مقیم پیش از رجوع از قصد قصر کردن یا
افطار نمودن و اگر قصر نمود عمداً یا جهلاً باطل است بلی اگر قبل از اعاده رجوع از قصد اقامه
نماید یا مرتد شود اعاده نماید قصر او اگر نسیاناً قصر نموده و بعد از خروج وقت متذکر شد
قضا نماید قصراً اگر رجوع نماید از قصد اقامه و قضا نماید تماماً اگر هنوز رجوع از قصد اقامه
ننموده و اگر قبل از خروج وقت متذکر شده پس اگر منافی سهوی و عمدی بعمل آمده نماز باطل
و اگر منافی بعمل نیامده اصلاً یا منافی عمدی بعمل آمده مثل تکلم نه منافی عمدی و سهوی مثل حدث
در این وقت حکم او حکم کسی است که سهواً سلام در غیر محل داده پس آن نماز را اتمام میکند و …
سجده سهو بعمل می آورد و هر گاه بعد از سلام سهوی رجوع از قصد اقامه نموده تمام میکند
نماز را و لکن سلام را اعاده نماید و سجده سهو نماید و هر گاه قبل از رجوع متذکر شد که سهواً
قصد قصر نموده و تذکر او قبل از تسلیم باشد اتمام کند و قصد قصر بر ندارد و هر گاه بعد
فراغ از نماز و بعد از رجوع از قصد اقامه شک نماید که آیا این فریضه که از او فارغ شده قصر
یا تمام بنا را بر اخیر بگذارد و هر گاه رجوع از قصد اقامه نموده و لکن نمیداند که پیش از رجوع نماز
کرده یا نه پس اگر وقت باقی است بنا را بر نکردن بگذارد و قصر نماید و اگر بعد از خروج از وقت
بنا را بگذارد بر عدم اعتبار بشک و هر چند که نماز را اتمام نموده هر چند بعضی از …
فتوی داده که بنا را بر نماز تمام بگذارد تا آنکه مسافر شود و خالی از وجه نیست و اگر در اثنای
وقت بمقدار یک رکعت را درک نموده و قصد اقامه نموده نماز را اتمام نماید و اگر بمقدار یک
رکعت را درک ننموده و قصد اقامه نموده قضاء آن نماز را قصر نماید و بعد از آن نماز

۱۰۰۵ وظاهر اینستکه لزوم اقامه در حق تابع مثل لزوم اقامه در حق متبوع میباشد که ... اینکه
تمام در حق تابع هر چند احتمال ضرر و حکم بکفایه لزوم اقامه در حق تابع بیکمان و تمام متبوع
هر چند هنوز تابع نماز تمام نکرده باشد بیشتر از قواطع سفر اینستکه کسیکه در مکانی
حتی شك بیابان باشد یا بلدی سی روز باز یا زیاده بسر برده در حالتیکه قصد اقامه نکرده باشد
چه بسبب اینکه متردد باشد بین رفتن و ماندن یا اینکه عزم سفر داشته باشد و
اتفاق نیفتاد که بسفر رود و چه تردد در تشخیص زمان مفارقه آن محل باشد یا آنکه تردد
در اصل ابطال سفر و رجوع بوطن یا بمحل دیگر باشد که در اثناء سفر نموده که در این
وقت که شك سی روز با این حال باعث وجوب تمام میشود هر چند بعد بیکمان نماید و هر چند
این تردید بسبب اعتقاد بوجوب یا علم جزمی باشد که خطاء در آن کرده باشد و تردد متبوع
باعث تردد تابع مثل عزم بر قصد اقامه متبوع میباشد بلکه غافل اگر تا دوی عشره بماند بحکم و
وصی را این ملحق بمتردد کرده اند و مدار بر شهر عددی میباشد که سی روز است نه شهر هلالی
هر چند در اول شهر وارد شود علی الاقوی و ظاهر اینستکه این قاطع در اشتراط وحدت محل
و عدم خروج از بلد بین سی روز و ضم روز ناتمام بروز دیگر تا تمام شود بعد خروج
اول و شب ... و نحو آن از شرایط و احکام حکم اقامه قاطعه میباشد پس اگر خارج شود
از خود بلد و هم چنین از توابع بلد ببلد دیگر بمحلی که نگویند عرفا در آن بلد است قطع سفر
نمیشود بلکه علاوه بر اشتراط مزبوره مشروط است قطع سفر باین قاطع بچند چیز اول آنکه
این تردید بعد از بلوغ مسافت باشد پس قبل از بلوغ بحد مسافت اگر متردد شود هر چند باقی
مسافت را تا سی روز متردد باشد قطع نماید باید نماز را قصر نماید اگر بعد از بلوغ بچهار فرسخ این
تردد برای او حاصل شده باشد ولکن حکم قصر از او رفع میشود اگر تا سی روز متردد گر بعد
از بلوغ بچهار فرسخ در این مکان نماید پس بعد از سی روز نماز را تمام نماید و اگر قبل از بلوغ
بچهار فرسخ این تردد برای او حاصل شود باید نماز را تمام بخواند هر چند از محل ترخص
خارج شده باشد دوم آنکه قصد اقامه عشره در این ماه نکرده باشد سیم آنکه تردد
او بعد از بلوغ مسافت در حال سیر در سفر نباشد بلکه در حال وقوف در بلد واحد یا
مکان واحد باشد پس اگر در حال سیر باشد یا آنکه خارج شود بمکان دیگر هر چند کمتر
از مسافت باشد و هر چند رجوع نماید در اثناء روز باعث اتمام نمیشود و اگر شك
کند که سی روز منقضی شده یا نه بنا بر عدم انقضاء بگذارد در حالی اگر شك کند که آن

کتاب الصلوة

ماه تمام است یا نه بنا بر تمام بودن بگذارد و هرگاه بنا بر تمام بودن ماه یا تمام شدن
روزه بگذارد یا آنکه بنا بر تمام و عدم انفصال بگذارد و خلاف آن ظاهر شود صحیح است
که بعمل آورده چهارم از قواطع سفر آنست که در اثنای سفر قصد معصیت نماید چنانچه
بعضی گفته اند و می باید دانست هفتم از شرایط قصر آنست که اصل سفر مباح و غایت سفر مباح
باشد و حرام و معصیت نباشد خواه سفر واجب یا مستحب یا مباح صرف باشد پس اگر معصیت
و حرام باشد رخصت در قصر نماز و افطار روزه نتوان یافت بدانکه سفر معصیت بر چند قسم است
اول آنکه نفس سفر شرعاً معصیت باشد مثل آنکه اجیر خاص یا زوجه یا عبد سفر کنند بی
اذن مستاجر یا شوهر یا مولا بلکه ملتفت ... که سفر عبد و زوجه بی اذن
قصد عدم اطاعت است فی نفسه بلکه حرام بودن سفر عبد بی اذن این قصد را از جهت
مولا نیز از جهت این قصد می باشد چنانچه اگر عبد یا زوجه ... مولا یا شوهر یا اذن ایشان
سفر کنند و لکن مقصود ایشان از سفر فرار باشد این نوع نیز سفر معصیت می باشد و لکن
از قسم دویم می باشد و مثل سفری که خوف جان یا مال یا عرض باشد و مثل فرار از جهاد و مثل
سفر ولد با نهی والدین در غیر سفر واجب و مثل سفر در زمین مغصوب خصوصاً با اختصار ...
رکوب دابه مغصوبه یا سفینه مغصوبه نیز داخل این قسم است مثل سوار دابه مغصوبه
یا کشیدن آن در حال سفر یا آنکه بعضی سفر بعد از زوال از روز جمعه و قبل از ادای نماز
جمعه را و نادر عرفه و عصر وقت عرفات و حضور عید در روز وجوب آن ... از سفر معصیت بنفسه
شمرده اند و این محل تامل است بلکه نهی در این امثال از جهت منافات و تضاد با مأمور به این سفر
می باشد نه آنکه نهی بنفس سفر در این امثال تعلق گرفته باشد و اگر هم تعلق گرفته باشد از
جهت مضاد است مثل نهی از بیع در وقت ندای روز جمعه دویم آنکه مقصود از سفر معصیت
باشد مثل آنکه مرد به مجامع بجهت دزدی یا شراب خوردن یا سخن چینی کردن یا قتل مومن یا
حکومت نظر کردن یا حاکم شدن یا اسیر کردن یا غارت کردن یا اتفاق تعلم ظالم بودن یا اعانت
ظالم یا اهانت مظلوم یا ضرر رسانیدن بمردم از مومن یا مسلم یا کافر محترم یا بجهت مرافعه
یا کسی کردن که حق بر او نداند یا بجهت مرافعه در پیش غیر حاکم شرع کردن یا بجهت شهادت
ناحق دادن یا بجهت گرفتن منصب ... یا کذرانیدن وظیفه چنانچه بعضی گفته اند یا
بجهت خرید اشتری محرمات از قبیل شراب و آلات لهو و سیم آنکه سفر مشتمل بر معصیت باشد
فعل حرامی یا ترک واجبی از لوازم آن سفر باشد مثل آنکه سفر ... در ... باشد

بوجهی از وجوه غصبی یا سرقتی از خود دور نماید مثل آنکه سفر کند به نیت آنکه بیرون از انتظار شوند
یا مطالبه از آن باشد و باید که جنس یا مثلی را بخورد و از راه ضرورت باید با نجاست نماز کند و هم
چنین سفر کند به نیتی که نتواند بجا آورد واجبی یا وظایف شرعیه را بلکه بعضی گفته اند که سفر
کسیکه امر عینی بر او واجب شده که باید فوراً بجا آورد و سفر مانع از آن امر باشد مثل کسیکه
دو روز روزه قضا از ماه مبارک رمضان در ذمه او باشد و بخواهد در بیست و نهم
شعبان سفر کند و مثل کسیکه قرض داشته باشد و باید بدهد و در حضر متمکن از اداء آن باشد
نداده یا مطالبه دارد این سفر کند و حال آنکه در سفر متمکن از اداء آن نباشد یا آنکه کسیکه
واجب ضروریه خود را اند و در حضر نتواند که تحصیل کند و سفر مانع از تحصیل باشد و هم
چنین هر سفر که مستلزم ترک واجبی یا فعل حرامی باشد که اداء آن واجب و ترک آن حرام در سفر
ممکن نباشد و مخالف اذا و عقلا ممکن نشود بلکه شیخ استاد صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه
نص بر این کرده اند یا اینکه مرکوب یا مغصوب بلکه مطلق تصرف مغصوب بنفس سفر حتی نعل دابه
یا رحل حتی حبل بلکه یا خود منفردا باشد از شیء مغصوب که بواسطه قطع مسافت قصر در او حاصل
شود بلکه از این بر کو ظاهر میشود که مراد در سفر معصیت و حرام آنستکه قطع مسافت
متعلق امر او شود یا او متعلق قطع مسافت شود یا متحد شود به سفر بوجهی که مقتضی
حرمت شخص قطع مسافت شود بلکه فاضل نراقی اعلی الله مقامه فرموده که هرگاه کسی با کفش
غصبی سفر کند یا ان سفر او حرام میباشد بلکه احتیاط آنستکه جامه غصبی هم پوشیده
باشد چه اصل سفر آن شخص عین تصرف در مغصوب میشود چهارم آنکه سفر او مقارن
معصیت باشد مثل آنکه در اثناء سفر غیبت نماید یا مال محترم را بدزدد یا تحصیل حرام
نماید یا ترک واجبی نماید یا مرتکب حرامی شود مثل آنکه نظر با جنبیه نماید یا شیئی غصبی
بالباس غصبی که نفقه غصبیه یا پول غصبی همراه داشته باشد بوجهی که متحد نشود
با قطع مسافت یا بنده یا کنیز یا ابر غصبی بار یا بار همراه داشته باشد که بر آن سوار نشود و
قسم اول داخل در سفر معصیت میباشد و موجب قصر میباشند و قسم رابع موجب قصر نیست
و احوط ادخال قسم ثالث میباشد در حکم دو قسم اول اگر اکراه در سفر معصیت باشد و لکن او وی
... ادخال میباشد در جمله از امثله و اگر قصد حرام و مباح هر دو غایت سفر باشد این
نیز داخل در سفر معصیت میباشد مثل آنکه مقصود از سفر دزدی و تجارت هر دو باشد
بلی اگر مقصود بالذات از سفر امر مباح باشد و قصد حرام تابع باشد سفر حرام نخواهد بود

علی الاقوی و هر گاه شک کند که داعی سفر حرام محض میباشد یا حلال یا مرکب از حلال ١٨٧
و حرام هر دو میباشد بر وجه اصالت حلال و تبعیت حرام یا بالعکس اقوی قصر است و احوط جمع
و سفر برای محض تفرج از سفر معصیت نمیشود و موجب قصر و افطار میباشد علی الاقوی
و اگر در اثناء سفر خوف از دشمن حاصل شود در رفتن نه در برگشتن متعین است برگشتن که رفتن
سفر معصیت است که اگر رفت باید تمام نماید مادامیکه بر این وصف باقیست و در برگشتن
قصر نماید اگر بعد از قطع چهار فرسخ باشد و از محل رجوع تا مقصد کمتر از چهار فرسخ
باشد اگر چه از راه دیگر باشد و الا تمام نماید و اگر در رفتن و برگشتن هر دو خوف
باشد اختیار نماید آنچه را که احتمال ضرر در آن کمتر باشد و قصر نماید و اگر اختیار نماید با امکان
راهی را که ضرر در آن بیشتر است تمام نماید و اگر مساوی باشند مخیر است در رفتن و برگشتن
و در هر حال قصر نماید و اگر سفر شخص بجهة شکار باشد و مقصودش از شکار محض لهو
و لعب باشد تمام نماید نماز او و روزه را نیز بگیرد خواه صید بری باشد یا بحری خواه در حوالی بلد
باشد یا دور از بلد خواه شکار بسگ و باز باشد یا به تفنگ و تیر و کلوله کمان و نحو آن
باشد و خواه تا سه روز مستمر طول بینجامد یا نه هر چند احتیاط بجمع بودن در خصوص
بحری و شکار بنحو غیر متعارف ارباب عیش و در زاید بر سه روز بهتر است خصوص بر
اخیر بجهة آنکه از بعضی علما نقل شده که اگر پیاده در دور بلد صید نماید و بیجا و از آن
حد تقصیر نکرده باشد تمام نماید تا دو روز و اگر بیجا و از حد تقصیر کرده باشد و تا
سه روز مستمر طول بکشد صید کردن او در این وقت قصر نماید و اگر مقصودش مجرد
تجارت باشد اقوی اینستکه موجب قصر و افطار هر دو خواهد بود هر چند در خصوص
صلوة احوط جمع ما بین قصر و اتمام است چون بعضی از علما در این قسم بافطار روزه
قائل میباشند لکن نماز را میگویند که باید تمام بخوانند و علامه ره میان قصر و تمام را
در اینجا قائل نشده اند و لکن این قول ضعیف است و اگر بجهة قوت خود و عیال خود
باشد در اینوقت قصر نماید و افطار نیز نماید و اگر سفر شخص مباح بوده بنحویکه موجب قصر
شده و لکن در اثناء سفر قصد معصیت نسبت بخود نمود احوط جمع بین قصر و تمام است
هر چند قول بعدم لزوم تمام اقوی میباشد چنانچه قول بلزوم تمام و حصول قطع سفر
باین قصد بجهة اشتراط استمرار بر قصد اباحه مثل اصل شرطیة الاباحة سفر بدوا و لا بد الفور
شاید اقوی باشد بنابر این اگر دوباره نادم از قصد معصیت شده محتاج است در جمیع

مقصر اینکه نماز نیز قصر باشد بلکه روزه هم بگیرد اگر کسی همراه ظالم سفر کند پس اگر از ۱۸۸
جمله نوکرهای او باشد یا از اعوان او محسوب شود و از جهة جبر باشد قصر نماید هر چند آن
ظالم بجهة قصد معصیت تمام نماید یا بجهة قصد طاعت قصر نماید و اگر باختیار بود و از اجبار
باشد باید تمام نماید هر چند آن ظالم بجهة قصد سفر طاعة مثل مکه و نحو آن قصر نماید بلکه
سفر تابع ظالم که نوکر ظالم باشد حرام است هر چند ممنوع نمیرسد تابع از سفر طاعة یا مباح
بجهة آنکه در این موارد ممنوع و منعیه او و امتثال امر او میباشد و این حرام است هر چند با
لذات آن سفر مستحب یا مباح باشد پس نوکر ظالم که باختیار خود و بدون اجبار نوکری ظالم را
اختیار کند نماز را تمام کند هر گاه با ظالم سفر کند هر چند با امر ظالم سفر طاعة یا مباح
رود مثل آنکه ظالم او را بفرستد به بلدی یا آنکه او را از بلد یا وطن او بخواهد و اما نوکر مجبور
که از روی جبر اختیار نوکری نموده نماز را قصر نماید هر چند تابع ظالم شود در سفر معصیت
و اما تابع ظالم از جهة مجرد رفاقت در تابع ظالم در جهور که باید تمام نماید پس کسانیکه با ظا
لم سفر میکنند و از جمله لشکر و اعوان او محسوب نمیشوند و لکن مشغول بعملی از اعمال او باشند
پس اگر آن عمل از ظلم باشد مثل کتابت برای ظالم در ظلمش پس در این وقت تمام نماید هر چند ظالم
برای قصد حج و زیارت و نحو آن قصر نماید و اگر مقصود شرایط اعمال ظالم در ظلمش نباشد
مثل قلیان فروش و قهوه چی و طباخ و خیاط و نحو آن پس در این وقت سفرش مباح مشروع
و داخل در سفر معصیت نمیشود پس باید قصر نماید و سفر بکه حرام است رفتن از برای حرام
قصد نمیکنند والا قصر میکنند اگر بقدر مسافت باشد هر چند احوط در عود از هر سفر معصیت
جمع است مگر بعد وقتیکه نادم نشود بنحوی باشد که عرفا جزء از سفر معصیت و عود از آن
حساب نشود هشتم از شرایط قصر آنست که سفر را کار خود قرار ندهد که اگر سفر را شغل
خود قرار بدهند نماز را تمام میکنند و روزه را نیز میگیرند بشرط آنکه در شغل خود سفر کنند
هر چند آن سفر برای نقل متاع خود یا اهل و عیال خود باشد پس مکاری که تجارة در هر بازار
و مکانی اگر ممکن شود پیشه خود قرار داده باشد و غیر اینها بنحوی که عرفا گفته شود که سفر
کار او است باید تمام نمایند خواه در یکسال سفرهای متعدده نمایند که با قامت ده روز فاصله
نشود یا یک سفر طولانی نمایند که تمام سال یا غالب آن سال را بانتها نرسد بنا بر آنچه بعضی از
مشایخ ما تصریح کرده اند مثل جمله دارهای عجم نوعا جمله دارهای عربستان که در ماههای
چند بخصوص حجاج مینمایند [illegible]

اکثر هر چند از بعضی ظاهر میشود که اگر شش ماه بی سفر باشد و شش ماه دیگر از اول غایب
بی شش ماه او لکثیر السفر میباشد و اگر کثیر السفر ده روز در بلد خود غایب و یا بقصد
چه بقصد یا انکه در بلد دیگر ده روز بقصد اقامه غایب و این ده روز را تمام نماید یا انکه ده
روز در بلدی بماند یا بقصد اقامه علی الاحوط بعد بماند از سی روز بیرون که مجموع چهار روز
بشود و بعد سفر کند در سفر اول قصر میکند و در سفر دوم احتیاطا جمع میکنند ما بین
قصر و اتمام هر چند اکتفا باتمام در سفر دوم مثل سفر سیم قوی است و در سفر سیم تمام
مینماید و بعضی بیکماه ماندن در [illegible] اعتبار اقامه عشره را نسبت داده اند که مجرد یکماه ماندن در [illegible] اقامه
اقامه قاطعه را نسبت داده اند و این خالی از وجه نیست و احتیاط در او اولی است و مراد از اقامه ماندن
ده روز است که سفر شرعی در ان نشود پس اگر در بین ده روز یکبار از مسافت بیرون رود
مکان نباید از توابع باشد و مراجعت کند و عاده [illegible] سابق ده روز شمرده نشود بی
سفر اول قصر میکنند و همچنین قصر میکنند اگر بخواهد از برای خود سفر تازه اختیار کند
که انسفر کار او نباشد و بلوغ [illegible] که طالب [illegible] است و [illegible] تمام میکنند
چنانچه گذشت و لکن بجهت انکه وطن همراه او است و مصاحب وطن است نه از جهت انکه کثیر
السفر میباشد پس کسیکه در صحرا و بیابان منزل نموده که انرا وطن و مقر خود قرار داده و لکن
در هر سال بطرف دیگر منتقل مینماید قصر میکند هرگاه از [illegible] منزل دیگر رود که
میان این دو منزل بقدر مسافت باشد هرگاه بی خانه سفر کند یا انکه تمام آن بیابان را وطن خود
ندانند بلکه محل سکنای متعارف اهل وطن بدانند و همچنین شبانان تمام میکنند از جهت انکه
قصد اقامه ندارند یا انکه [illegible] اعتبار [illegible] مگر انکه
سفر کند بر خلاف عادة خود مثل انکه بزیارت یا حج یا بلاد [illegible] از جهت حاجتی سفر کنند مثل
انکه مرد دیگر عیال خود را از فلان بلد بفلان بلد [illegible] چنین سفر قصر میکنند و سیاح در
بلاد که وطن شرعی و عرفی در ان ندارد تمام میکنند چنانچه شیخ [illegible] اختیار کرده اند
قصر میکنند چنانچه سید استاد و بعضی از مشایخ دیگر اختیار کرده اند یا انکه قبل از حصول
بلکه سیاحت قصر میکنند و بعد از حصول بلکه تمام مینماید چنانچه بعض [illegible] از [illegible] نسبت
هر چند جمع بین قصر و اتمام مطلقا اولی است و محصل کلام در کثیر السفر اینست که کثیر السفر
مشروط بچند شرط است اول اشتغال العمل یا انکه سفر را شغل خود قرار دهد هر چند بتبعیه
باشد و هر چند بالغ نباشد نه مجرد قصد اشتغال و نه بیکبار از مسافت مثل سقا و حطاب مگر انکه

سفا و خطا بهند دو مثنا سفر کنند برای آب و حطب که در این وقت کثیر السفر میشوند و غیر آنکه
اعمال مکرر میشود بین مجرد اشتغال کثیر السفر نمیشوند هر چند بعضی مجرد اشتغال را کافی دانسته
اند بسیم آنکه تکرر بسه مرتبه باشد بند و مرتبه بلی بعد از اقامه عشره در مرتبه دویم عود
محقق کثیر السفر میشود و تکرر سفر حاصل میشود با آنکه عود بوطن نماید و از آنجا انشاء سفر
نماید یا آنکه بعد از وصول بمقصد انشاء سفر دیگر نماید و بمجرد قصد اقامه قبل از وصول
بمقصد در اثنای غیر مثنا یا بعد از مثنا در غیر وطن سفر مکرر نمیشود هر چند از شهیدین
اعلی الله مقامهما ظاهر میشود که بمجرد قصد اقامه نیز سفر مکرر میشود و هم چنین
سفر مکرر نمیشود بوصول بوطن منتعل بکه در اثنای یک سفر اتفاق افتد که در مابین دو
وطن بعید و مثنا باشد بلی اگر از اول عازم سفر بوده تا وطن خاص و بعد از وصول بوطن
عازم سفر بوطن دیگر یا بجای دیگر شد تکرر حاصل میشود و عود از سفر را سفر دیگر حساب
نمایند بلکه تتمه همان سفر حساب نمایند و اگر مکاری از اصفهان بقزوین رود و بعید از خود
از قزوین به تبریز رود و از تبریز بطهران رود حصول تکرر باینها مشکل است و کثیر السفر باین
اسفار ثلاثه متحقق نخواهد شد مگر آنکه هر یک از اینها را مقصد علیحده قرار داده باشد یا آنکه
سفر را شرط ندانیم و اکتفا باعداد نفس خود باین شغل نمائیم در این وقت حاجت باین اسفار
نیست چنانچه از بعضی ظاهر میشود که مدار تمام کردن بر کثرت سفر نیست بلکه مدار بر عنوان و
اسم مکاری و جمال و عنوان میباشد که در اخبار است اصحاب که سفر را شغل خود
قرار میدهند بر چند قسم میباشند اول آنکه نفس سفر را شغل خود قرار میدهد مثل سیاح
که شغل خود در جهان گردی قرار داده دویم آنکه سفر لازم شغل او میباشد مثل مکاری و
ملاح و جمال و قاصد سیم آنکه سفر لازم شغل او نیست ولکن او شغل خود را در سفر قرار داده
مثل بعضی از تجار و اطبا بلکه گدایان و مرثیه خوانان که شغل خود را گدائی و مرثیه خوانی در
سفر قرار میدهند دو قسم اخیر تکرر سفر را بطوری که ذکر شد مراعات نمایند و اما قسم اول پس
بر قول ظاهر میشود خروج او از کثیر السفر پس باید قصر نماید و دخول او در کثیر السفر پس باید
تمام نماید و قوی است و اقوی اندراج مجرد سیاحت در تعلیل مذکور در نصوص تمام کردن و قول
او کثیر السفر مشکل است چنانچه اندراج سیاح در اول سیاحت قبل از حصول ملکه سیاحت
اشکال است چه در آنکه این سه سفر متخلل بمانند ده روز در بلد خود یا بقصد اقامه یا ماندن
ده روز در غیر بلد خود نشود پس چنانچه آنکه در شغل خود سفر کنند پس اگر مکاری بر قصد آنکه

کتاب الصلوة

خود و کشتی بان بدون کشتی سفر کنند باید قصر کنند و هم چنین اگر سفر کنند برای حج یا زیارت
بدون اشتغال بشغل خود باید قصر نماید مگر آنکه شغل خود را در سفر زیارت قرار دهد
که در این وقت تمام نماید ششم آنکه مسافر در این اسفار ثلاثه بحد مسافت برسد پس اگر قبل
از بلوغ بحد مسافت از این شغل منحرف شود کثیر السفر نخواهد بود و این خالی از تأمل نیست بجهة
آنکه اکتفا بقصد سفر شرعی و مجرد قصد رفتن تا بحد سفر بلکه اکتفا بسفر عرفی هم چند
بکمتر از مسافت باشد لا یشترط آنکه صدق سفر کند مثل حطاب و سقا و محتمل خالی از قوت
نیست پس بعد سفر رابع باید تمام نماید هر چند در اسفار سابقه که قاصد مسافت نبوده نیز تمام
مینموده بجهة عدم قصد مسافت و در سفر رابع تمام مینماید برای آنکه کثیر السفر شد و سفر
شغلش شده یا آنکه در اسفار سابقه بجهة قصد مسافت قصر مینموده هر چند بحد مسافت
نرسیده بود هفتم آنکه اعراض از آن شغل نماید و الا که با آن شغل مشغول باشد پس اگر بنا
کشتی بان شود قصر مینماید هکذا اگر بنای بر تحو[?] مرّه بلی الا کثیر السفر بلی بعنوان شود مثل
آنکه شش ماه سار[?] بلی کنند و شش ماه دیگر کشتی بان شود در این وقت کثیر السفر محسوب و
شغل او در هر دو نماز را تمام میکنند بلی اگر مشغول بشغل ثالث از شغل‌ها شود قصر مینماید
و بعضی شرط کرده اند که کثیر السفر باید بحد تمام قطع مسافت نکند که اگر بحد تمام قطع مسافت
نماید مثل آنکه دو فرسخ یکی برود قصر میکند مطلقا باید در راه قصر میکند نه در منزل و از ضعیف
و از بعضی از اخبار و جمعی از علما اخبار ظاهر میشود که هر گاه مکاری ده روز در
قصد اقامه بحر[?] و نه نماید و قاصر[?] فی تمام نماید قصر میکند نماز شب را در روز و نماز میکند
شب را در شب ... روزه ماه مبارک رمضان را میگیرد و این خلاف مشهور است و ملاحظه احتیاط
اولی است هشتم از شرایط قصر رسیدن بحد ترخص است یعنی باید برسد زمان نماز را تمام کنند
و روزه را افطار نمیکنند و بحد ترخص حاصل میشود اول بمخفی شدن شکل خانه‌ها یا
شکل سور بلد که خشت‌ها یا کاه گل‌ها یا بلندی دیوار و کوتاهی آن یا دیوار خانه نبینند یا
عمر[?] و نخوان را نتوان تشخیص نمود و باید نسبتا بحسب سور و منارة و قصرها، بلند
نا... دید و با دیوار باغات بیرون شهر و هم چنین خانه‌های بیرون شهر اعتبار ندارند بلکه
اعتبار به بدن شهر سور بلد نه خالی از قوت نیست پس هر گاه بر مخفی شدن شکل خانه‌ها مبنا شد
نه دیوار شهر جامحه بلد و غیر آن اکتفا میکنند نه بمخفی شدن خانه‌های خود و خانه‌های جماعه خود
که در اطراف شهر اطراق خانه و منزل دارند و غیره آنکه ... اعلامهاء ... صلاة

شنیده نشود و ظاهر اینست که خفاء صوت اذان بنحوی که تمیز کلمات نشود کافی است و بعضی شرط
کرده اند که اذان در آخر محل باید فرض شود نه در وسط چنانچه بعضی شرط کرده اند که اذان
باید در مکان بلند باشد نه بلندی متعارف چون مناره ولکن ظاهر اینست که اذان در وسط
بلد متعارف که از برای اعلام متعارف قرار داده اند نیز کافی میباشد و کور و کر تقدیر میکنند
که اگر کور یا کر نبود میدید یا میشنید و اعتبار حد ترخص از برای کسیکه انشاء سفر از وطن
خود کند علی الاقوی و اما اعتبار حد ترخص از محل اقامه یا از بلدیکه سی روز بدون عزم تردد
مانده باشد یا در غیر اینها مشکل است بلکه اکتفا بمجرد بیرون رفتن از خانه محل اقامه و نحو آن
بعد از قصد سفر خالی از قوت نیست و همچنین است کسیکه ابتدای سفر او
معصیت باشد و در اثناء سفر قصد معصیت برطرف شود بلی احوط اعتبار حد ترخص است
مطلقا و همچنین در عود از سفر اعتبار حد ترخص بالنسبه بورود به وطن لازم است و اعتبار
حد ترخص بالنسبه بورود بمحل اقامه و نحو آن ثابت نیست و بعضی شرط کرده اند بدو ثبوت
قصر از برای مسئله اگر در تمام وقت نماز در سفر باشد پس اگر اول وقت یا آخر وقت حاضر باشد
باید تمام کند و این ضعیف است بلکه حق اینست که مدار در قصر و تمام مراعات حال ادا میباشد
که اگر حال ادا نماز مسافر است قصر میکند هر چند در حال وجوب نماز حاضر بوده و اگر در
حال ادا حاضر باشد تمام مینماید هر چند اول وقت وجوب در سفر بوده بلکه هرگاه از سفر برگردد
بجائی وارد شود که اقامه در آن مینماید و از وقت نماز بمقدار طهارت و یک رکعت باقی مانده
باشد نماز را تمام بکند و بلی احوط در صورت اختلاف اول وقت و آخر وقت در سفر و حضر جمع
میان قصر و تمام است و سفر هر چند منقطع میشود بوصول بمحل ترخص وطن یا بلدیکه قصد اقامه
ده روز در آن دارد ولکن تا سعه وقت احوط تاخیر نماز است تا برسد و در منزل تمام کند نه در محل ترخص
ششم از شرایط قصر اینست که در اثناء سفر بیکی از چهار موضع تخییر نرسد که اگر در یکی از چهار موضع
باشد مخیر است فرقا ما بین قصر و اتمام و از مسجد الحرام اصلی و مسجد نبی بعد فتن زیادتی حادثه
و مسجد کوفه و حرم حضرت است و حایر جناب سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفداء با بقاء وقت
که اگر وقت برای ظهر و عصر تنگ باشد که زیاده بر چهار رکعت نتواند بخواند باید هر دو را
قصر نماید و در تعیین حایر اقوال بسیار است و ظاهر اینست که تمام صحن مقدس حتی حجرات صحن
و صحن کوچک تمام از حایر است خصوص صحن رسمی که از زینبیه ظاهر اینست که از آن صحن در سنه
نخورده است و کوچکی آن نقدیمی است ولکن هر چه باطراف ضریح مبارک نزدیکتر است اشکال کمتر

کثیر است و فرق این تخییر در چهار فرسخ تا چهار فرسخ کربلای معلی خالی از وجه نیست چنانچه تخییر در
بلاد اربعه نیز خالی از وجه نیست بلکه بعضی تصریح کرده اند که مسافر در مجموع این چهار شهر
مخیر است میان قصر و اتمام و چون آخر شهر کوفه معلوم نیست اکتفا بقدر متیقن نمایند و
نافله در مواضع تخییر ساقط نمیشود اگر چه نماز را قصر نماید بلکه روزه را نمیتواند بگیرد در
این اماکن اربعه بدون قصد اقامه و اتمام در این مواضع افضل است و قصر احوط است و
احوط از آن جمع ما بین قصر و اتمام است زیرا که بعضی از علماء ما از برای مسافر اتمام نماز را
در این مواضع چهارگانه معین دانسته اند چنانچه بعضی قصر را معین دانسته اند و ملحق نمیشود
باین اماکن اربعه سایر مشاهد مشرفه و اگر نماز از مسافر در این مواضع فوت شود و اگر در همین
مواضع قضا را بجا آورد نیز مخیر است ما بین قصر و اتمام و الا قصر متعین است بلکه احوط آنست که
قضا را قصر نماید هر چند در مواضع تخییر بعمل آورد و احوط از آن جمع است ما بین قصر و اتمام و
اگر در محل مشترک ما بین مواضع اربعه نماز کند قصر بکند نه تمام بلکه اگر بجوی باشد که بگوید
عرفا در این اماکن نماز میکند هر چند معلوم نباشد که از بلد است یا خارج مسجد مثلا
باشد در این وقت مخیر است و اگر در اول نماز خارج از این مواضع بوده و در اثناء نماز داخل شده
مخیر است ما بین قصر و تمام بخلاف عکس و اگر شکوک صحیحه عارض شود در این اماکن و قصد
اتمام نموده عمل بآن نماید و اگر قصد قصر نموده میتواند بآن عمل نماید هر چند میتواند که از
قصر عدول به تمام نماید تا اینکه نمازش بشک مرقوم باطل نشود بلکه میتواند که عدول بقصر نماید
در جائیکه قصد تمام نموده و شک نموده تا آنکه نمازش بشک مرقوم باطل نشود خاتمه
در بیان چند مطلب است اول آنکه اگر مسافر نماز را اتمام نموده از روی عمد لازم است بر او اعاده
و قضا و اگر تمام نموده از جهت جهل بمسئله آنکه نماز او در سفر قصر است نماز او صحیح است اعاده
بر او لازم نیست نه قضا هر چند جاهل مقصر باشد و همچنین جاهل باصل حکم قصر که تمام
در سفر معذور است و فرقی نیست در جاهل بخصوصیات قصر و تمام و جاهل بمواضع قصر و تمام پس
مثل آنکه مسافر تمام نموده بجهت آنکه خیال کرده که سفر او سفر معصیت میباشد و
در واقع سفر معصیت نبوده یا آنکه خیال کرده که پنج روز مثلا اقامه حاصل میشود بجهت
آنکه اقامه کرده و در واقع اقامه نکرده یا آنکه فرسخ کاملی نماز کرده و خیال اینکه کرده که
جایز است یا آنکه کثیر السفر بوده و ده روز با قصد اقامه در جائی مانده و ندانسته که با این حال
تکلیف او قصر است و تمام نموده در امثال این مواضع جاهل معذور نیست علی الاقوی

۱۴ آنکه اگر نماز از جاهل بقصر و تمام فوت شود قضا نماید هر چند در آن جهل معذور نبوده و بعضی
گفته‌اند که باید تمام نماید و احوط جمع میان قصر و تمام است چهارم آنکه اگر جاهل باین و قصر در
سفر در اثناء نماز عالم شده که باید نماز را قصر نماید پس اگر این علم بعد از دخول در رکوع
رکعت ثالثه باشد پس اعاده نماید هر چند احوط آنست که این نماز را اتمام نماید و بعد از آن نماز را
قصراً اعاده نماید و اگر قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه عالم شود و قبل از تشهد نماز را قصر
تمام کند و احوط آنست که عدول نماید از نیت تمام به نیت قصر هر چند لازم نیست علی الاقوی
و اگر بعد از تشهد باشد نه پیش از سلام هم نماز را بانیت عدول بقصر علی الاحوط هر چند
لازم نیست چنانچه لازم نیست اعاده تشهد هر چند احوط اعاده است در قیام رکعت ثالثه و
لکن هنوز تا آخر بدر رکوع نشده بنشیند و هدم کند این قیام را و نماز را قصر اتمام نماید
بسجود سهو و اعاده لازم نیست هر چند احوط آنست که اعاده نماید قصر پنجم آنکه اگر کسی
عمداً قصر اتمام نماید در موضعیکه اتمام باید نماید لازم است و قضا در خارج وقت و هم چنین اعاده
لازم است در وقت و قضا در خارج وقت اگر از جهت جهل بمسئله قصر نماید در موضعیکه
واجب است که نماز را تمام بخواند از جهت آنکه حاضر است یا آنکه قصد اقامه کرده است یا آنکه سفر
سفر معصیت بوده یا آنکه سی روز متردداً در بلدی مانده که اقوی آنست که جاهل در اینجا
معذور نیست ششم آنکه اگر تمام نماید در موضع قصر یا آنکه قصر نماید در موضع اتمام از
جهت نسیان حکم یا نسیان سبب قصر و اتمام اقوی آنست که معذور نیست و باید نماز را اعاده
نماید در وقت بلکه قضا نماید در خارج وقت علی الاحوط هر چند عدم وجوب قضا در نسیان
سبب قصر که سفر باشد خالی از قوت نیست بلی اگر قبل از سلام متذکر شد که باید تمام نماید بخواند
و تمام نماید چنانچه اگر بعد از قیام و قبل از دخول در رکوع رکعت ثالثه متذکر شد که باید قصر نماید
بنشیند و نماز را قصر اتمام نماید و بعد از نماز بجهت زیادتی قیام و بخواند دو سجده سهو
نماید احتیاطاً و بعضی ذکر نموده‌اند که کسیکه قصر او تمام است اگر نیت قصر نماید از جهت نادانی
یا نسیان قصد اقامه و بخواند از اسباب موجبه تمام و در اثناء نماز متذکر شد اعاده کند چه در
وقت چه در خارج وقت هر چند اعاده بعد از اتمام احوط است و اگر قصر نموده در موضع تمام
و بعد از سلام متذکر شده و لکن هنوز مشغول امری از منافیات عمدیه و سهویه
نشده اتمام کند و دو سجده سهو نماید بجهت سلام بیجا و اگر منافی عمدی و سهوی صادر شده
نماز باطل است و اگر منافی عمدی نه سهوی صادر شده مثل تکلم در این وقت نیز اتمام کند نماز را

بدو رکعت بکرود و سجده سهو برای تکلم بیجا علاوه برود و سجده سهو سلام بیجا نماید
هفتم آنکه اگر شخصی مسافر است بسفر شرعی شده و لکن نمیدانسته که سفر او بمقدار مسافت میباشد و در وا
قع بمقدار مسافت یا زیاده بر آن بوده یا آنکه میدانسته که بمقدار مسافت میباشد بلکه اعتقاد از آن داشت
که باید مسافر نیز تمام نماید و لکن یا اینکه میدانسته که تکلیف او تمام است نه قصر نماید از روی
معصیت فعل نداو قصر نیز تمام نماید نمازش باطل است و اعاده نماید از علم بلکه قضا نیز نماید و قصر
و اگر چنانچه نیت قصر نموده بعلت غفلت و قصر نیز نموده غفلة یا آنکه نیت تمام نموده و لکن قصر نموده
غفلة جمعی حکم ببطلان نماز و لزوم اعاده و قضا نموده اند و این احوط است هر چند صحت نماز خالی
از وجه نیست خصوص در جائیکه قصد قصر نموده بلکه قصد تمام یا قصد ظهر و عصر مثلا
نموده و قصر نموده غفلة که بدو رکعتی سلام داده بلکه اگر نیت تمام نموده از روی نسیان و لکن نیت
از نیت تمام نموده و بدو رکعت سلام داده یا آنکه از روی جهل نیت تمام نموده و نسیان داد این
بوقوف نماز او صحیح است و اعاده لازم نیست هر چند بعضی گفته اند که اگر پیدا اند مسافر اگر قصد
کرده هشتم فریضه سر رسد و بدانند که قصر بر او واجب است و لکن از روی فراموشی نیت تمام کرده
و بر دو رکعتی سلام داده و بعد یادش آمد باید نماز را بطور قصر اعاده کند هشتم آنکه مستحب است
که بعد از نماز قصر سی مرتبه تسبیحات اربعه را بخوانند بجهت جبران دو رکعتی که قصر شده و این تسبیح
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر میباشد و ظاهر اینستکه بالخصوص این تسبیح
ذکر از بعد تعقیب نمازها باید مرتبه و سی مرتبه و چهل مرتبه والله العالم بحقائق الاحکام
مقصد ششم در بیان نماز آیات است بدانکه نماز کسوف و خسوف واجب است شرط آنکه از زمان
گرفتن تا زمان انجلا وسعت تمام نماز را داشته باشد و اگر وسعت تمام نماز را نداشته باشد وا
جب نیست هر چند بقدر یک رکعت باشد و لکن احوط است هر چند که بقدر یک رکعت باشد
چنانچه اگر علم حاصل نشده باشد مگر بعد از تمام انجلا لازم نیست قضا در صورتیکه گرفتن تمام
قرص نباشد و قضا احوط است در صورتیکه گرفتن تمام قرص اگر علم حاصل نشده باشد مگر بعد از
تمام انجلا قضا نماید چنانچه در صورتیکه گرفتن بعض قرص اگر اهمال کرده و نماز نکرده یا آنکه
فراموش کرده قضا بکند و اگر بعد از گرفتن تمام قرص یا بعض از وقت مطلع نشده باشد یا نه مگر و
قتیکه بقدر ادای یک رکعت باشد واجب است بجا آوردن تمام نماز کسوف یا خسوف اگر اهمال کند قضا
نماید و اگر خسوف یا کسوف زود فرو نشیند و واقع شود و وقت آن مضیق باشد و وقت فریضه نیز
مضیق باشد مقدم بدارد یومیه را و قضا کند خسوف و کسوف را علی الاقوی اگر اهمال کرده باشد

کتاب الصلوة

۱ در اداء آن تا آنکه وقت مضیق شود بلکه مطلقا علی الاحوط و اگر نماز آیات با فریضه یومیه تعارض
نماید که وقت هر دو مضیق باشد پس اگر نافله باشد مثل نماز شب و غیر آن مقدم بدارد نماز آیات را
و اگر واجب باشد و لکن غیر یومیه مثل نماز میت که خوف فساد تغیر بدن او باشد و مثل نماز نذر که بنذر
و اجاره و غیر آن لازم شود و وقت آن مضیق باشد در این صورت مخیر میباشد در تقدیم و تأخیر
و اگر هر دو موسع باشد مخیر است در تقدیم و تأخیر هر چند تقدیم یومیه اولیست و اگر یکی
موسع باشد و دیگری مضیق مقدم بدارد مضیق را چه یومیه باشد و چه خسوف یا کسوف
و اگر در اثنای نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا مخوف معلوم شود که وقت یومیه مضیق است قطع
نماید آن نماز را و شروع بیومیه نماید و بعد از تمام آن نماز را از موضع قطع تمام نماید و حاجت
باستیناف نماز ندارد بلکه اگر وقت نماز کسوف یا خسوف بسبب این فوت شود تمام نماید بقصد قربة
مطلقه تمام کند بدون تعرض اداء و قضا و اگر استیناف نماید نیز احوط است و اگر در اثنای نماز
آیات یومیه دیگر حاصل شود قطع نکند آن نماز را بلکه تمام کند و لکن نماز آیات دیگر را بعد از فراغ
از آن نماز بخواند و اگر آیات متعدد حاصل شود و مختلف باشند پس اگر زلزله و خسوف و کسوف
باشد مثل اینکه زلزله شود و ماه هم بگیرد نماز متعدد میشود و اگر غیر از این سه آیات از سایر
مخاوف متعدد شود بنحوی که عرفا منفصل باشد نماز نیز متعدد میشود هر چند فاصله
وسعت نماز را نداشته باشد و اگر بنحوی باشد که عرفا منفصل نباشد پس دور نیست که همه
اینها بعد از اجتماع سبب واحد محسوب شود هر چند انواع مختلفه باشند و اگر زلزله و مخاوف
مکرر شود پس اگر با فصل عرفی باشد که عرفا تعدد صدق کند نماز متعدد میشود خصوص
اگر نماز برای زلزله اول کرده باشد با فاصله بقدر نماز باشد هر چند نماز نکرده باشد و اگر
با فصل نباشد که عرفا صدق تعدد نکند نماز متعدد نمیشود خصوص اگر فاصله بسیار کم
باشد که لیاقت وسعت نماز کردن را نداشته باشد و اگر زن حایض بوده در وقت کسوف
و خسوف واجب نیست بر او قضا کردن هر چند احوط است و هم چنین اگر زن حایض باشد
در وقت حدوث زلزله یا سایر آیات غیر کسوف و خسوف لازم نیست که بعد از پاکی بجا آورد
خصوص اگر بعد از مدتی از زمان زلزله مثلا پاک شده باشد مثل اینکه حیض ده روز
بوده و در اول حیض زلزله شده هر چند احتیاط شدید است که بجا آورد و در زمان میباشد
خصوص اگر زمان پاکی متصل عرفی بزمان زلزله باشد بلکه بعضی از اجلاء علماء تصریح
بوجوب اداء آن بعد از پاکی نموده اند مطلقا و وقت آن در دو نماز از اول شروع بگرفتن تا تمام

کتاب الصلوة

انجلاء علی الاقوی هر چند احوط آنست که قبل از شروع بانجلاء نماز را تمام کند که بعضی گفته‌اند
که شروع بانجلاء آخر وقت است و نماز قضا میشود و گرفتن بعض کواکب غیر آفتاب و ماه و منکسف شدن
آنها و همچنین گرفتن آفتاب به بعض کواکب که در تحت او میباشند باعث وجوب صلوة نمیشود
مگر آنکه مخوف باشد که منتهی شود به ترس که بگویند غیر از آفتاب گرفت یا منتهی شود
به مخاوف سماوی و آیات آسمانی که باعث خوف غالب مردم شود و ساقط نمیشود نماز
بغروب شمس و نه بزوال انمحاق و چنانکه ساقط نمیشود بسبب سحاب بلکه احوط وجوب نماز
است هرگاه معلوم شود کسوف و خسوف شمس و قمر در تحت الارض مثل تحت السحاب و مختصر
کلام آنست که اگر حدوث خسوف یا کسوف و بقاء آن هر دو بر وجه الارض باشد بی اشکال
نماز واجب است و اگر حدوث در وجه الارض باشد و بقاء در تحت الارض که غروب کند
منخسفا یا آنکه حدوث در تحت الارض باشد و بقاء بر وجه الارض باشد که منخسفا طالع
شود نماز وجوب نماز احوط است بلکه وجوب آن قوی است و اگر حدوث و بقاء آن هر دو در تحت
الارض باشد وجوب نماز احوط است خصوصا که مقارن غروب و خسوف و کسوف حادث شود
مثل تحت السحاب که هیچ رؤیت نشود و لکن یقین بحدوث و بقاء آن در تحت السحاب باشد
بلی رؤیت و نه حضور بدر شمس ثابت نمیشود خسوف و کسوف بقول منجمین مگر آنکه از روی
جزم شهادت دهند و عادل باشند علی الاحوط بلکه ثابت میشود برؤیت و شهادت دو عدل
برؤیت و بعید نیست [illegible] علی الاحوط خصوصا در [illegible] بشهادت تمام بر وقوع کسوف
و خسوف و صنوف و قدر و سعه وقت نیز ثابت نمیشود بقول منجمین مگر آنکه یقین حاصل
شود یا آنکه دو منجم عادل شهادت دهند و اگر شک نماید در خسوف و کسوف که آیا وقت آن
وسعت تمام نماز را دارد یا نه بنا را بر عدم وسعت بگذارد هر چند احوط اقدام بنماز است هر گاه
در وقتی که بداند که وقت وسعت تمام نماز را ندارد بلی اگر از اول امر میداند که وقت وسعت
دارد و لکن بسبب تاخیر تنگ شده آنکه اگر شروع بنماز نماید بقدر یک رکعت یا تمام نماز را در مابین ابتدا
یا انتها را برو وسعت بگذارد و قصد ادا نماید هر چند اگر منقضی شد [illegible] و قضا نشود
و ملاک وجوب نماز در کسوف و خسوف بر آن است میباشد که غالب اشخاص میتوانند ببینند
بگویند که ماه یا آفتاب گرفت و خوف غالب مردم در آن شرط نیست و نماز واجب است برای
زلزله که زمین بشدت تمام حرکت کند و اگر حرکت بسیار کمی بکند که محسوس نشود مگر بدقت
تمام نماز را بکند و ترک نکند علی الاحوط و همچنین اگر زمین بشدت تمام حرکت کند و اسم زلزله

کتاب الصلوة

برای منافی نباید چنانچه اگر علم بزلزله بعد از زمان زلزله حاصل نبوده و بعد حاصل شود ممکن
نیست اتیان نماز زلزله خصوصاً که بعد از مدتی باشد اتیان بقضا و ادا کردن احوط است بقصد قربت
مطلقه نه بقصد وجوب و مثل زلزله است هر آیتی و هر چیزی که باعث خوف غالب مردم
شود و از متعارف و معتاد خارج باشد مثل ظلمت شدیده و باد سرخ و سیاه و زرد خصوصاً
اگر بنحوی باشد که درختها را بشکند و دیوارها را بیفکند و کشتیها را غرق کند
و شرط نیست نسبت دادن بخدا و بعد از آنکه آسمانی باشد هر چند از بعضی اخبار اختصاص باسمانی ظاهر
میشود و نیز نماز واجب است بجهة اخاویف زمینی مثل اینکه بانجار زیادی یا صدای
مهیبی که از زمین ظاهر میشود و مثل اینکه زمین شکافته شود یا کوه بزرگی پاشیده شود یا شکافته
شود بنحویکه باعث خوف غالب مردم شود و مثل خسف [illegible] غرق بنزول بلا
طوفان و سیل مفرطی که از حد متعارف خارج باشد نیز از احوط است و مدار وجوب
نماز بخوف غالب مردم میباشد نه تا آنکه همه مردم و هر یکی هر چند بجهة
تکرر و تکثر وقوع خوف حاصل نشود بلکه از بعض ظاهر میشود که مدار وجوب بر صدق
آیه میباشد هر چند باعث خوف غالب مردم نباشد و هر چند بدانند که خسوف
و کسوف بلکه عذاب برای نیستند میباشد و این در غیر کسوف و خسوف محل اشکال میباشد بر
آنچه که بدانیم رحمت است مثل باران بر زمین کنند و بخواز از آسمان وجوب نماز نامن نیست بخلاف
آنچه که بدانیم که برای عذاب است یا آنکه محل شک میباشد که نداند برای غضب است یا نه
و اگر قطع حاصل شود که این آیه مثلا باعث خوف غالب الناس میباشد نماز واجب است و اگر
مظنه حاصل شود که این آیه بمرتبه رسیده است که باعث خوف غالب مردم میباشد یا
عنقریب بظهور خواهد رسید بخوف احوط اتیان بنماز است و لکن در صورت شک در حصول لازم نیست
که خوف غالب مردم میباشد یا نه و اگر فرض شود که اینها باعث خوف نشود و لکن نیز با
علم بنزول غضب و عذاب الهی بر مردم بلکه باعث خوف میباشد بالنسبه بسقوط اینها
و انتشار رونق ستاره و [illegible] جوانات [illegible] از علامات طلوع بعضی از کواکب وجوب نماز نیست
مثل علم وجوب نماز برای باران زیاد و تکرر [illegible] شدت باد و [illegible] خوانندها کردند
قوم بنی اسرائیل واقع شد چنانچه واجب نیست نماز برای قحط و غلا و طاعون و وبا و نحو
اینها و نماز زلزله و آیات غیر کسوف و خسوف مشترکا میباشد در قضا نیست و لکن فوری
بجا بیاورد نماز اگر فوری بجا نیاورد و بعد از آن بجا آورد بعضی گفته اند که وقت نماز بجهة

کتاب الصلوة

تخویف اسمانیه از ابتداء آن تا انتهاء آن زیرا که نماز آن بعد در نماز طول نکشد ادا و قضا هیچ
یک واجب نیست ولکن الحاق غیر کسوف و خسوف و زلزله که وقت آنها نیز مادام العمر باشد و نیت ادا
و آیات اسمانیه بلکه غیر اسمانیه صاحب وقت نمی‌باشند که ادا و قضا در آن تصور شود
و خسوف و کسوف صاحب وقت می‌باشند و کما هی غیر صاحب وقت نمی‌باشند علی الاحوط هر چند
صاحب وقت بودن کسوف و خسوف در جمیع احوال اولی است و وجوب نماز زلزله و آیات اسمانیه
مخصوص باهل همان بلد است که زلزله در آن واقع شده نه در اقلیم و سایر ولایات غیر قریب
که توابع و مزارع و باغات نیز داخل است کیفیت نماز آیات آنچه در نظر بوده این است که قصد
کند که دو رکعت نماز کسوف و خسوف یا زلزله یا آیات بجا می‌آورم بجهت فرمان برداری خداوند
متعال و تکبیرة الاحرام بگوید و حمد بخواند و سوره تمام بخواند و در رکوع رود تا پنج مرتبه
با این قسم عمل نماید و بعد از آن به سجود برود و ذکر سجود کند و سر از سجده بردارد و بنشیند بجا آورده
سجود دیگر کند و ذکر سجود کند و سر برداشته بایستد و هم چنین در رکعت ثانیه پنج رکوع نماید
به پنج حمد و پنج سوره تمام و بعد از آن دو سجده نماید بنحو مرقوم و تشهد بخواند و سلام
دهد و احوط آنست که در هیچ یک از قیامات قبل از رکوعات دیگر کمتر از سوره تمام بلکه
زیاده از یکسوره نخواند هر چند تا تمام باشد و هم آنست که در رکعت اولی یک حمد بخواند
و یکسوره را قسمت کند به پنج رکوع که یک آیه تمام از سوره یا دو آیه مثلا یا بعض آیه را بخواند
و برکوع رود و احوط آنست که بعض آیه را نخواند بلکه آیه تمام بخواند و هم چنین تا آنکه
در رکعت اولی در پنج رکوع یکسوره تمام شود و هم چنین در رکعت دوم و اگر در هر رکعت
بخواهد سوره قدر را قسمت کند باین نحو بخواند که بسم الله تا آخر بخواند و بگوید انا
انزلناه فی لیلة القدر و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید و ما ادریک ما لیلة
القدر و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید لیلة القدر خیر من الف شهر و برکوع
رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر
و برکوع رود و ذکر کند و سر بردارد و بگوید سلام هی حتی مطلع الفجر و برکوع رود و
ذکر کند و سر بردارد و بسجود رود و هم چنین در رکعت دوم و اگر سوره قل هو الله احد را
بخواهد بخواند میتواند که بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه حساب کند و برکوع رود و قسمت
کند سایر فقرات سوره قل هو الله را در چهار رکوع بعد و اگر در این قسم دو حمد بیشتر
نخواند پس در این قسم دوم باید در رکعت اولی یکسوره تمام باشد و هم چنین در رکعت ثانیه

و ذکر رکوع را با طمانینه بجا آورد
او رود و سر از رکوع بر دارد
و حمد و سوره تمام بخواند
و رکوع کند

کتاب الصلوة

چه همان سوره باشد چه سوره دیگر و اولی آنست که یک سوره را قسمت کند بر پنج رکوع و
از پنج رکوع سوره را تمام نکند که محتاج بخوانند بعضی از سوره دیگر را بتکرار
یعنی از همین سوره شود و قسم سیم آنست که در هر رکعت نماز را از قسم اول و دوم که جمع
نماید بعد از پنج رکوع رکعت اول و پنج رکوع رکعت ثانیه با تمام یک سوره و بعضی از
سوره و لکن هر وقت که سوره را تمام بخواند و برکوع رود و بعد از برداشتن از رکوع
حمد را تمام اعاده نماید چنانچه هر وقت که رکوع کند بعد از خواندن بعضی سوره باید
که قرائت کند بعد از سر برداشتن از رکوع از همان سوره از مکانیکه قطع قرائت همان
سوره نموده و حمد نخواند مگر بر رکوع پنجم که اگر از بعض سوره هر رکوع کند بعد
رکعت ثانیه باید حمد را بخواند و از همان موضعیکه از سوره انتها شروع نماید و تمام
کند و لکن بعد این وقت یک سوره دیگر بر در رکعت دوم باید تمام کند چنانچه در رکعت اولی
یک سوره غیر از آن سوره که در رکعت پنجم تا تمام نداشته باید تمام کرده باشد و از بعض
ظاهر میشود که در وقتیکه سوره را تا تمام نداشته واجب نیست که از موضع قطع
شروع نماید بلکه مخیر است میان اینکه شروع از موضع قطع نماید یا اینکه شروع کند
از هر موضعی از سوره که بخواهد چه مقدم بر موضع قطع یا مؤخر از موضع
قطع یا اینکه اعاده نماید بخیر که قرائت نموده کلا یا بعضا یا اینکه ترک کند آن سوره
و سوره غیر از آن بخواند و لکن این مخیر معین نیست بلکه اگر سوره را قبل از این سوره تا تمام
نداشته تمام نموده این وقت جایز است که سوره را تمام نکند یا اینکه آن سوره تا تمام را ترک کند
و سوره غیر از آن بخواند پس لازم نیست که سوره تا قصر را تمام کند حتی در خامس و عاشر بعد
از اینکه یک سوره تا تمام خوانده و قنوت لازم نیست و اگر بخواهد پنج قنوت بخواند جایز است یعنی
قبل از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند چنانچه جایز است دو
قنوت بخواند قبل از رکوع پنجم یک قنوت بخواند و قبل از رکوع دهم نیز قنوت بخواند چنانچه
جایز است که یک قنوت بخواند قبل از رکوع دهم خلاصه میتواند که دو رکوع را یک رکعت
حساب کند و قبل از هر رکوع دوم یک قنوت بخواند یا قبل از هر رکوع طاق پس در رکعات
پنج قنوت میخواند و در رکعت دوم سه قنوت و در سر برداشتن از رکعات تکبیر بگوید و
سمع الله لمن حمده نگوید مگر بعد از رکوع پنجم و دهم که تکبیر نگوید و سمع الله لمن حمده بگوید
بلکه تکبیر مستحب است که این نماز را در مکان غیر مسقف بخواند و اگر در مسجد بخواند

کتاب الصلوة

بر ضحی مسبحکم بخواند و مستحبست اتیان هر دو نماز خصوص کسوف قرائت طولانی بعد بقدر
زمان کسوف و خسوف اگر اطمینان یا علم بعدم مکث کسوف و خسوف داشته باشد و از تخفیفا
تمام کردن و اعاده نمودن نماز و لیس بسجعه خوف خروج وقت بدین است انتمام نمودن نماز در
خواندن سوره طویله مثل سوره بقره و روم و کهف و مستحب است که افعال نماز از قیام و
رکوع و سجود و قنوت با یکدیگر مساوی باشند در طول و مستحب است مجامع کردن جلوس
در وقت کسوف تمام فرض چه ادا انها و چه قضاء انها و از ماموم ساقط است قرائت حمد و سوره
نم اقوال دیگر و از جمعی از علماء ظاهر میشود که شرط صحت در اقتداء در این نماز آنستکه
ماموم امام را ادراک کند در رکوع اول از رکعت اولی یا ثانیه پس اگر ماموم امام را ادراک کند بعد
رکوع اول از رکعت اولی یا ثانیه ترک کند اقتدا را و این احوط است هر چند جواز اقتدا در
رکوعات خالی از قوت نیست بنا بر اقتداء در فرض مرقوم بجای خود میشود اول آنکه اقتدا کند
در رکوع ثانی و از رکوع اول خود قرار بدهد و متابعت امام میکند تا وقت سجود امام
و همینکه امام بسجود رفت خود بنحو تعجیل و تخفیف بقیه رکوعات خود را بجا آورد و ملحق
شود بامام در سجود و اگر رکعت ثانیه باشد بعد از بعضی بقیه ایشان صبر نماید و اگر نتواند
که بامام برسد بجویه طول فاتحه بدر حتی با امام حاصل شود در اینصورت قرائت میشود
فیهر اول آنستکه متابعت امام کند در رکوعات باقیه از رکعت اولی یا ثانیه بعد
از قصد انفراد کند سیم آنکه منتظر شود که امام بسجود رود و بعد برای رکعت دوم برخیزد از نیت
رکوعات باقیه از رکعت اولی را با امام در رکعت ثانیه تمام کند و منتظر شود که بعد از تمام
شدن رکوعات با امام بسجود رود و بعد از سجدتین رکعت دیگر را منفردا یا مقتدیا با امام
دیگر اگر فرض شود تمام کند و ظاهر آنستکه بعد از فوت رکوع اول از رکعت اولی یا ثانیه اقتداء
بقصد وجوب نماید بلکه تکبیرة الاحرام بگوید بقصد ندب بقصد درک فضیلت جماعت و متابعت
امام نماید تا آنکه امام سجدتین را تمام کند و بعد از آن استیناف تکبیرة الاحرام نماید منفردا
اگر نماز امام تمام شده باشد یا مقتدیا برکعت ثانیه امام اگر باقی باشد نظر بادراک امام بعد
سجود در رکعت ثانیه مقتدیا و اگر امام نماز آیات را مستحب اعاده نماید جایز است که ماموم که
نماز آیات را هیچ بجا نیاورده اقتدا با امام نماید چنانچه عکس نیز جایز است پس اگر ماموم نماز
آیات خوانده و امام هیچ نخوانده جایز است که ماموم اقتدا کند با امام بقصد اعاده و مستحب
جهر خواندن نماز خسوف و در کسوف و سایر آیات حتی کسوف و واجب نیست جهر در خسوف بلکه جایز است و واجب نیست اخفات

۳۰ در اینها و اعاده مستحب است تا سه مرتبه بار دیگر در وقتیکه پیش از تمام انجلا از نماز فارغ شود
و لکن اگر بجای نماز خود بنشیند و مشغول دعا و ثنای خداوند قهار شود شاید بهتر باشد
چون بعضی از علما منع استحباب اعاده نموده اند و اعاده را مشروع ندانسته اند و لکن چون
از بعضی از علما نقل شده که اعاده را واجب دانسته اند بنا بر این اعادهٔ استحبابی اعاده اولی است و
نماز آیات در هیچ وقت مکروه نیست مثل نماز قضا حتی در اوقات مکروهه و حایض و نفسا
در وقت کسوف و خسوف وضو بگیرند و رو بجای نماز خود بنشینند مثل وقت نماز یومیه و مشغول
بذکر و دعا باشند بلکه جایز نیست بجا آوردن نماز آیات در حال راه رفتن و بر راحله مگر
از جهة ضرورة مثل نماز یومیه که ظاهر فقها آن است که حکم این نماز با نماز یومیه یکی
میباشد در غالب احکام حتی در وجوب سجده سهو و غیر اینها مگر در زیادتی رکوعات
و تبعیض در سوره و تکرار حمد در وقت تکرار سورهها و استحباب تعدد قنوت و عدم
استحباب تکبیر بعد از رفع راس از رکوع پنجم و دهم و عدم منع از تعدد سوره بلکه رکوعات
این نماز همه را حتی رکوع غیر پنجم و دهم را علما رکن میدانند که بزیادتی و کمی از سهوا و عمدا
اعاده نماز باید کرد هر چند رکنیت غیر رکوع پنجم و دهم محل تامل میباشد و شک در رکوعات این
نماز چند قسم است اول آنکه شک در اصل اتیان رکوع نموده پس اگر این شک بعد از دخول
در فعل دیگر باشد مثل آنکه بعد از دخول در سجود شک کند بنابراین همه رکوعات سابقه
یا بعضی از آن نیز در این قسم شک اعتبار ندارد و بنا را بر بجا آوردن بگذارد و بعد از این که این
شک قبل از دخول در فعل دیگر باشد مثل آنکه در رکعت اولی در قیام او شک کند که آیا
رکوع کرده یا نه بنا را بر عدم اتیان بگذارد دویم آنکه شک در عدد رکوعات نماید بنحوی که
مستلزم شک در رکعت باشد مثل آنکه نمیداند که رکوع پنجم است یا ششم پس نماز باطل است
چهارم آنکه مستلزم نیست مثل آنکه میداند که رکعت اولی است و لکن نمیداند که پنج رکوع
بجا آورده یا شش رکوع بنا را بر اقل بگذارد و در حدیث است که علی بن مهزیار نوشت بخدمت
با سعادت امام محمد تقی ع روحی له الفداه و شکایت کرد از بسیاری زلزله در اهواز و رخصت
خواست که از آنجا کوچ کنند بجای دیگر روند حضرت نوشت که کوچ نکنید از آنجا و روز
چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرید و غسل کنید و جامههای پاک بپوشید و
در روز جمعه بیرون روید و دعا کنید که خداوند منان دفع میکند زلزله را از شما
علی بن مهزیار میگوید که فرمایش آن بزرگوار را بجا آوردیم پس زلزلههای ما ساکن شد

كتاب الصلوة

و از حضرت ابی عبد الله ع روحی له الفداء منقول است که هر کس که مبتلا شود بزلزله این بخواند یا
من یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما
غفورا صل علی محمد و آل محمد و امسک عنا السوء انک علی کل شیء قدیر بلکه بدیدن و اندر
که اگر این آیه را بدر وقت خواب بدن بخوانند خانه بر سر شخص خراب نمیشود انشاء الله و ایضا از او منقول
که مجلس شخص سعادت امام محمد باقر ع روحی له الفداء بودم سر عرض کرد و ادعی اذا صلیتم
باد تند شد بگو و زید بیشتر شروع بتکبیر نمود زید بیس فرمود تکبیر باد را ساکن میکند باد
و فرمود که باد بر اخداوند بغیر شکستن اینکه برای رحمت میباشد یا برای عذاب در وقت
وزیدن باد بگو بگوید اللهم انا نسئلک خیرها و خیر ما ارسلت له و نعوذ بک من شرها
و شر ما ارسلت له و تکبیر بگوید و صدای خود را بلند نماید بدر وقت تکبیر گفتن میشکند
تکبیر باد را او را ساکن میکند

الحمد لله على البداية والشكر له على النهاية والصلوة والسلام على نبيه محمد كما توّج تاج
الرسالة والولاية وعلى اهل بيته المعصومين الذين ختم بهم الخلافة والوصاية وبعد فقد تم بعون
الملك العلام بتوفيق صاحب العزة والجلال طبع هذا الكتاب العظيم بدة ارباب الفضل من عيده
وفخر اهل الكرام المهجور كل شيء بعناية الوهاب جناب آقا محمد حسين
التاجر الكتبي المعروف بالاصفهاني في دار الطباعة في طهران

في غرة شهر رجب ١٢٨١ النبوية

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الصوم و بیان آن در ضمن یک مقدمه و چند فصل است مقدمه در بیان ثواب روزه و حقیقه روزه و اقسام روزه بدانکه روزه افضل طاعات و اشرف عبادات است و باعث تقرب بدرگاه حضرت قاضی الحاجات است و ثوابش مخزون در علم خدا است و زکوة بدن است و سپر است از آتش جهنم و وسیله دفع فقر و بلیات و شهوات است و دافع بلغم و فراموشی است و مربی عقل و فکر و موجب دخول جنت و دوری از شیطان است و خواب روزه دار عبادت و نفس کشیدنش و سکوتش تسبیح است و عملش مقبول و دعایش مستجاب و به روحش و به اعضایش بهشت میبرند و ملائکه از برای او دعا و استغفار میکنند و قلم از او برداشته میشود تا اینکه افطار کند و بوی دهن روزه دار بهتر است از نزد پروردگار از بوی مشک و ملائکه ریشش را تسبیح میکنند و بشارت بهشت باو میدهند و کسیکه از برای اطاعت پروردگار روزه بگیرد هرگاه بقدر تمام روی زمین طلا باو بدهند مقابل مزد روزه اش نمیشود بدانکه حقیقت روزه عبارتست از باز داشتن مکلف خود را در زمان مخصوص از اشیاء مخصوصه که ان شاء الله تعالی بتفصیل ذکر میشود و بدانکه حقیقة روزه عبارتست از باز داشتن مکلف خود را در زمان مخصوص از اشیاء مخصوصه که ان شاء الله بتفصیل ذکر میشود و بدانکه روزه بر چهار قسم است واجب و حرام و مندوب و مکروه و روزه واجب چند قسم است روزه ماه مبارک رمضان و روزه کفاره و روزه قضا و روزه بدل قربانی در حج بنحویکه میاید و روزه مسافر و روزه نذر و عهد و یمین و روزه که باستیجار یا تحمل از پدر بعنوان واجب میشود و روزه سیم اعتکاف اما قسم اول که روزه ماه مبارک رمضان باشد پس وجوبش از ضروریات دین است فصل اول بدانکه دانسته میشود دخول شهر رمضان و همچنین خروج شوال بلکه اول هر ماه بچند چیز اول بدیدن هلال با یقین باینکه این هلال است هرچند بیننده فاسق باشد و هرچند حاکم شرع شهادت برؤیة او را قبول نکند و هرچند صاف نباشد و احدی با وی نبیند و هرچند که باو ملامت کنند با انکه کمان بد باو ببرند بنحوی که ترتیب آثار بر کمان بد خود نماید هرچند خود اظهار خلاف نماید مگر انکه اظهار تعمد بر کذب نماید و هرچند بدانکه منجمان ماه را نبینند و هرچند که منفرد باشد که غیر او ندیده باشد بشرط انکه در رؤیة خارج از متعارف نباشد مثل انکه روز ستاره را ببیند و بشرط انکه بر یقین خود باقی بماند که اگر بعد از یقین برؤیه شک عارض شود اعتبار به یقین سابق نماید دویم بشیاع برؤیة ماه بحسب قول و عمل یا عمل فقط یا قول فقط هرچند کفار یا صغار یا زن باشند اگر اخبار بنحو یقین و عمل بعنوان جزم باول ماه باشد مثل انکه همه اهل بلد عزادار باشند بعنوان اینکه اول ماه محرم یا عاشورا است یا انکه همه قربانی کرده اند بعنوان اینکه امروز روز عید قربان است یا انکه همه روزه گرفته اند بعنوان انکه اول شهر رمضان است

یا آنکه همه جمعی را خورده‌اند بعنوان اینکه آخر شعبان یا اول شوال است یا آنکه نماز عید میکنند و هم چنین هرچیز که
موجب یقین باشد هرچند بسبب رؤیه اطفال یا نسوان حاصل شود بلکه کفایت میکند شیاع و شهرت برؤیه که باعث
اطمینان برؤیه شود خصوصاً از متدینین هرچند باعث حصول قطع نشود خالی از قوت نیست سیم شهادت
دو مرد عادل برؤیه یا بر شیاع برؤیه یا بر حکم حاکم از برای کسی که اقامه شهادت در پیش او نمایند بشرط آنکه مطلق
هم شهادت بدهند و آن کس نیز عارف بعدالت آنها باشد هرچند در پیش حاکم شرع نباشد و هرچند حاکم شرع
آنها را فاسق بداند یا شهادت آنها را رد کرده باشد چه در هوای صاف باشد یا نه چه آن دو عادل از اهل بلد باشند یا
یا خارج بلد باشند و چه از قول دو عادل مظنه حاصل شود یا نه بلی اگر قول دو عادل موهوم شود بسبب عارضی
مثل آنکه در هوای بسیار صاف بی ابر و غبار یا ابر بسیار که تمام افق و آسمان را ابر فرو گرفته باشد جمع کثیر در مقام تجسس
و تفحص بر آیند و این دو شاهد عادل نیز با همه آنها در تفحص و تجسس بر آیند و در این حال این دو نفر عادل میگویند ما
دیدیم و دیگران میگویند ما ندیدیم در همان زمان که ایشان ادعای رؤیه ماه میکنند که با اتحاد زمان و اتحاد مکان
و اتحاد قوة بصر و ضعف آن قبول شهادت آنها مشکل است و شرط است که شهادت بر رؤیه هلال بدهند پس شهادت
علمیه معتبر نیست و بینه عادل ثابت نمیشود علی الاقوی مگر در وقتیکه علم ممکن نباشد بالمرة مثل محبوس بجهت آنکه
چنانچه بشهادت چهار زن یا یکمرد و دو زن عادله نیز ثابت نمیشود چهارم گذشتن سی روز از اول ماه سابق
یا ماههای سابقه بلکه هرگاه غرة تمام ماه یا اکثر آن مشتبه شود بسبب ابر و نحو آن هر ماهی را سی روز حساب
کند و اگر یقین کند بنقصان آن ماهها بر سبیل اجمال در این وقت نیز از شماره مذکوره کم نکند مگر در قضای آن بسبب
اکتفا نماید که در یکسال هلالی تبیان بعمل نماید بجهت آنکه اگر ترک شود قضا نماید و چنین اتفاق افتاد که تمام ماهها
با ابر و نحو آن مشتبه شده در این وقت در قضا اکتفا نماید از شماره سی سی اتفاقا که یقین دارد یکی از آن مثلا در ظهر
اگر در سه ماه هلالی یقین بنقص اجمالی داشته باشد زاد اگر نماید بلکه در قضا اکتفا نماید پنجم بحکم حاکم
شرع بشرط آنکه یقین بخطای آن نباشد چه خود ببیند و حکم نماید یا آنکه علم برای حاکم حاصل شده باشد حکم
نماید یا آنکه بشیاع یا بینه عادله بر او ثابت شده باشد حکم نماید و اگر دو شاهد عادل رجوع از شهادت خود
نمایند در پیش حاکم یا غیر حاکم اعتماد بشهادت شاهدین نمی‌توان نمود بلکه اگر حاکم هنوز حکم ننموده نمی‌تواند
که بعد از رجوع شاهدین حکم نماید و اما اگر دو شاهد رجوع از شهادت بعد از حکم حاکم نمایند یا آنکه خود حاکم
بعد از حکم رجوع از حکم خود نمود باعتبار رجوع از فتوی خود در اسباب حکم در این وقت رجوع اثری در عمل
بحکم او باید نشود مگر وقتیکه قطع بخطاء حکم یا قطع بخطای شهود و اگر مجتهد اخبار برؤیه کند یا شهادت بدهد
حکم او مثل حکم شهود دیگر میباشد مگر آنکه حکم کند و بعد از حکم ظاهر النسبة آن حکم نافذ باشد علی الاقوی حتی
بر حاکم دیگر هرچند اعلم و اورع از حاکم اول باشد نه بر خصوص مقلدینش بلکه آقا اعلی الله مقامه در مقام

ذکر کرده که مطابق و موافق سلیقهٔ مستقیمه در فقه است هرچند خالی از مناقشه نیست و فرموده آن بزرگوار این است
که هرگاه اهل دو شهر بدانند که اکثر اهل بلدان علماً و صلحاً و متدینین بسبب دیدن ماه افطار کرده اند ظن اقوی
از شهادهٔ عدلین برای ایشان بهم رسید شاید افطار توان کرد بلکه خالی از قوت نیست و همچنین افطار کردن بقول مجتهد
و بثبوت در نزد مجتهد و همچنین افطار رفقای با اخبار مردان بثبوت ظاهر جایز است نظر بعادهٔ مستمره در اعصار
و امصار من غیر نکیر و ظهور بعضی از اخبار معتبره در آنکه حضرت امیر علیه السلام منادی را امر کرد که ندا کنند بثبوت هلال
هرچند رؤیت هلال از موضوعات است که تقلید در آن نمیباشد تمام شد کلام آن بزرگوار بلی اقتصار در ثبوت بر هیچ
چیزی نمود اولی است با این همه چون هلال ثابت میشود در همان بلد رؤیت و بلاد متقاربه و اما بلاد بعیده چون
شام و قندهار حکم بثبوت مشکل است هرچند خالی از وجه نیست بنا بر آنکه بخبر علامه اول هلال ثابت میشود در حق همه
بخلاف علامه که منشأ ثبوت در حق خود آن شخص که دیده است میشود نه در حق غیر او پس اگر حق غیر معارضه نماید
مثل اجل دین و مدت اجاره و مدت ظهار و عده و بخوان رؤیت خود شخص مانع حق دیگری نمیشود هرچند رؤیت کننده
حاکم مجتهد باشد و اعتباری نیست بقول منجمین از حساب نجومی و بشمردن شعبان تا ختم رمضان را تمام و بغایب شدن
هلال بعد از شفق مغربی یا اینکه شب دویم ماه است و بدیدن ماه در روز سی ام پیش از زوال هرچند طوق زده باشد
و همچنین سایر اسبابی که در این باب ذکر شده است معتبر نیست هرچند سبب مظنهٔ قویه شوند و نیتی که بسبب این امور
غیر معتبره به نیت شهر رمضان روزه بگیرد بلکه اگر در یوم الشک روزه بگیرد بنیت شهر رمضان روزه اش
باطل است نه از شعبان محسوب میشود و نه از رمضان و همچنین اگر در نیت تردید نماید که اگر امروز از رمضان است
واجب و اگر از شعبان است مستحب یا باین نحو تردید نماید که اگر از رمضان باشد از رمضان محسوب شود و الا از شعبان
یا روزهٔ دیگر محسوب شود نیز فاسد است و از هیچ یک محسوب نیست بلی اگر بقصد قربهٔ مطلقه روزه بگیرد که هیچ تردید
در نیتش نباشد روزه اش صحیح است از حیث رمضان و لکن لازم نیست بر او روزه داشتن به نیت آخر شعبان
یا بقصد قربهٔ مطلقه بلکه جایز است که آن روز را روزه نگیرد و اگر گرفت جایز است که افطار نماید هرچند نزدیک بغروب
باشد و قضایش نیز لازم نیست مادامیکه ثابت نشده که از شهر رمضان بوده مثل اینکه دو عادل شهادت دهند برؤیة
هلال در شب آخر شعبان و همچنین بر دیدن ماه در بیست و نهم از شهر رمضان بنا بر احوط و جایز است در یوم الشک
نیت واجب دیگر غیر از رمضان نماید مثل قضا و کفاره و اجاره و نحو اینها حتی روزهٔ نذر بلی در حدیثی است که بعد از آنکه
امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده است
از صوم شش روز که عیدین و ایام تشریق و یوم الشک باشد راوی عرض کرد خدمت تمام سعادت امام جعفر صادق
روحی له الفداء که من بر خود قرار داده ام اینکه روزه بگیرم تا اینکه قائم صلوات الله علیه ظاهر شود پس حضرت فرمود
که در سفر و عیدین و ایام تشریق و یوم الشک روزه نگیر و این جزء از حدیث معمول به نیست در روایهٔ صدوقه باین

طریقی است که یوم الشک ثالث رمضان روزه نگیرد و بعضی باین حدیث بطریق غیر صدوق عمل کرده اند و فتوی داده اند که مقتضی
این حدیث حرمت صوم نذر است در یوم الشک ولکن این قول ضعیف است بلکه اگر عمل کنیم باین حدیث در مورد خودش عمل خواهیم
کرد که نذر خاص است نه هر نذری چه ذلک لله العالم و اگر بقصد اخر شعبان به نیت استحباب یا وجوب بنیت نذر یا قضای
رمضان سابق یا استیجار یا نذر یا کفاره یا غیر آن بعنوان اینکه این روز اخر شعبان است بعد از غروب معلوم شود که
اول رمضان بوده از رمضان محسوب میشود و اگر قبل از غروب معلوم شود که از رمضان است تجدید نیت نماید علی
الاحوط و اگر در یوم الشک روزه گرفته به نیت قضای روزه ماه رمضان ولکن بعد از ظهر رو دنوی است که هیچ کفاره
لازم نیست نه کفاره خوردن قضای رمضان در بعد از ظهر که اطعام ده مسکین باشد و یا بجای آن سه روز روزه
روزه گرفتن باشد و نه کفاره خوردن روزه رمضان و اگر روزه را نیت کرده و معین نموده و در اثنای آن شک
کرده که از کدام جهت معین شده از قضای خود یا از غیر باطل بداند آن روزه را و تجدید نیت نیز بکار نمی اید و واجب
در مقام نیت حاضر کردن جمیع مفطرات در ذهن بلکه همینکه یک دفعه مفطرات را فهمیده و شمرده بعد از آن قصد اجتناب
بالنسبة بجمیع نماید کافیست بلکه اگر چنین نیت نماید که روزه میگیرم یعنی امساک مینمایم از آنچه برای صحیح امساک من
از آن باید نمود یا آنچه در واقع امساک از آن باید نمود نیز کافیست پس لازم نیست بر صایم معرفت حقیقت صوم بنحو
تفصیل چنانچه لازم نیست بر شرایط آن علم بتفصیل چنانچه لازم نیست که بداند که آخر زمان روزه غروب شمس است یا
زمان زوال حمره از سمت مشرق میباشد یا آنکه تبدیل بسواد میباشد بعد از آنکه مطابق واقع روزه گرفته باشد بلکه
اگر اعتقادش این شود که حقیقتش و شرایطش و موانعش منحصر است در اشیاء خاصه و این اعتقاد مطابق واقع نباشد
ولکن در مقام نیت قصد روزه واقعی نماید و منافی روزه واقعی نیز بعمل نیاورد ضرر ندارد روزه اش صحیح است و ضمائم
راجحه مثل کسر شهوت یا آنکه زنا نکند و تشبه بملائکه و تحصیل اخلاق حسنه یا مباحه که تابع نیت روزه باشد مثل
پرهیز کردن نیز ضرر ندارد بلکه اگر جبر کنند شخصی را بترک همه مفطرات یا بسبب علاج مرضی چنین اتفاق افتد که ممنوع شود
از جمیع مفطرات پس بنحو علاج قصد روزه نماید صحت روزه در این حال خالی از قوت نیست و تداخل در صوم نیست حتی آنکه اگر بجا بد
از نماز عشاء در شب رمضان نمیتواند عمدا بقصد شهر رمضان و کفاره هر دو روزه بدارد بلکه اگر نیت هر دو کند عدم
صحت صوم در غیر رمضان قوی میباشد و اگر روزه دار بخواهد که روزه را بخورد جایز است چه پیش از زوال چه بعد از آن
هر روزه که باشد چه مستحب و چه واجب بشرط آنکه روزه واجب موسع باشد نه مضیق مگر روزه قضای شهر رمضان بعد
از زوال بشرط آنکه از خود باشد نه از اجاره و نه از تبرع و نه تحمل از ولی که در قضای شهر رمضان با فرض توسعه قبل از
ظهر خوردنش جایز است و بعد از ظهر جایز نیست و شرط نیست در نیت اخطار ببال و مدلول آن الفاظ بلکه همینکه بنا
که فردا را باید روزه گرفت و بهمین داعی باشد سحر بخورد کافیست و جایز است تقدیم نیت صوم در شب و مقارنه
نیت شرط نیست مگر حتی کسیکه در اثنای نهار باید نیت روزه کند بلکه اول شب نیز جایز است که نیت نماید و ضرر ندارد

كتاب الصوم

به نيت اول مشغول نشد بلكه اكل و شرب حتى جماع بعد از نيّت نمايد پس تجديد نيّت لازم نيست بعد از اكل و شرب مثلا و هرگاه نيّة
صوم را در اول شب نمايد و خوابيد و بيدار نشد تا شب آينده بجا آورد روزه اش صحيح است و اگر بي نيّت روزه در شب تمام روز را
خوابيد قضا نمايد و اجتناب نمايد از قصد مفطر بالفعل يا بعد از ساعتي يا بعد از امري فلاني مثلا بلكه بعضي اين را
موجب قضا بلكه كفاره نيز دانسته اند هر چند دليل محكمي ندارد و هم چنين بايد كه اجتناب نمايد از قصد انقطاع
و اعراض از صوم باين نحو كه در اثناء قطع صوم كند بالفعل يا بعد از ظهر يا بعد از امري فلاني مثلا كه از نيّت اول
برگردد و نيّت نمايد كه ديگر روزه نيستم يا آنكه بگويد كه بعد از ظهر مثلا از روزه دست بر ميدارم و هم
اگر مردد شود كه بر روزه باقي باشم يا نه بلكه مراعات احتياط بقضا بلكه كفاره نيز اولي ميباشد در جميع فروض
مذكوره از قصد قاطع منجزا و معلقا و قصد قطع منجزا و معلقا و ترديد در بقاء بر امساك و البته اين احتياط را
ترك نكند خصوص در قصد قطع كه انشاء رفع يد از صوم نمايد و بگويد كه ديگر روزه نيستم خصوص اگر با اين عزم با
باشد تا غروب و بعد پشيمان نكند اين عزم را و العزم بر امساك كه منافي صوم و لزوم قضا آن بتنهائي در اين فرض خالي از قوّة
نيست اما كفاره در اين فرض احوط است و اگر قصد قطع و قاطع يا تردد در ابتداء نيّت روزه حاصل شود بطلان صوم
متعين ميباشد بجهة آنكه حقيقة نيّت روزه تمام نداده يا آنكه جزم و قطع بروزه ندارد مگر در تردد بجهت جهل
مسئله يا بعروض عارض مثل سفر و حيض و مرض و نحو آنها بلكه تردد در بقاء بر روزه در اثناء نهار از جهة احتمال
موقوف بر نيّت ضرر ندارد و اگر بقصد افطار صبح كرد در يوم الشك و هنوز مفطري بعمل نياورده معلوم شود
كه اول رمضان است پس اگر قبل از زوال باشد نيّت روزه رمضان ميكند و كافيست از آن و اگر بعد از زوال
باشد واجب است امساك بقيه روز بدون نيّت روزه و لكن قضاي آن بعد از رمضان واجب است و احوط آنست
كه در اين امساك قصد قربت نمايد چنانچه احوط آنست كه اگر ترك امساك نمايد يا آنكه ترك نيّت قربت نمايد عمل
كفاره بدهد هر چند اقوي عدم لزوم هم ميباشد و وقت نيّت در واجب غير معين چون قضا شهر رمضان
و نذر مطلق و كفاره روزه كه تعيين روز مخصوص در آن نشده باشد ممتد ميباشد از شب تا زوال كه اختيارا
اگر ترك نيّت كند قبل از زوال مي تواند قصد روزه نمايد بخلاف روزه معين مثل روزه ماه رمضان و نذر معين و
معينه بروزه مخصوص كه در اينها اختيارا تاخير نيّت حرام است و اگر اضطرار باشد مثل نسيان و نحو آن پس وقتش
تا پيش از زوال ميباشد بشرط آنكه بمجرد رفع اضطرار فورا نيّت روزه نمايد و اگر اخلال بفوريّة نمود لزوم قضا
خالي از قوّة نيست هر چند بعد از اخلال بفوريّة مجدد نيّت نمايد بخلاف روزه مستحب كه مطلقا حتّي روزه معين
از مستحب مثل روزه غدير و اول رجب مثلا كه جايز است تاخير نيّت تا غروب بشرط آنكه قدري از روز باقي بماند هر چند
بسيار كم باشد پس واجب است كه نيّت روزه واجب معين را در شب نمايد اگر عمدا ترك نيّت نمايد كه بعضي از روز گذشت
و حال آنكه نيّت روزه نداشت روزه اش فاسد است و قضا لازم است نه كفاره علي الاقوي و كافي نيست در روزه غير

که قصد نماید که فردا را روزه میگیرم و تعیین سبب نکند کافی است و صحیح روزه رمضان اینکه قصد کند که فردا
روزه میگیرم قربة الی الله تعالی و لازم نیست که تعیین کند که فردائی که از رمضان است روزه میگیرم بجهت
روزه واجبی که زمان معین ندارد که واجبست که تعیین نماید باین نحو مثلا که فردا را روزه میگیرم بجهت نذر
یا کفاره یا قضاء رمضان یا استیجار و بخوان قربة الی الله تعالی بلکه در غیر روزه معین نیز احوط بلکه اقوی تعیین است
مثل روزه مطلق و روزه مندوب را نیز باید تعیین کند و اکتفا نکند باینکه روزه میگیرم فردا را قربة الی الله تعالی
و اول زمان روزه طلوع صبح صادق است و آخران ذهاب حمره مشرقیه پس نیت میکند در شب اول ماه که ماه رمضان
روزه میگیرم واجب قربة الی الله و بهتر این است که در هر شبی از شبهای رمضان نیز تجدید نیت کند که روزه میگیرم
این روز از رمضان را واجب قربة الی الله بدانکه هرگاه کسی در زندان و بخوان محبوس باشد یا اسیر کفار باشد
و هلال رمضان نیز براو مشتبه باشد اجتهاد و تفحص کند و مظنه از هر چه حاصل شود عمل کند علی الاحوط با عدم
امکان تحصیل علم بلکه لزوم عمل بمظنه و عدم سقوط امر بصیام بر وجه ادا خالی از قوت نیست بجهت حدیثی که در این
فرض وارد شده پس در صورت عدم امکان تحصیل علم یا عدم امکان تحصیل مظنه سقوط ادا نیز خالی از قوت نیست
و آن ماهی را که مظنه بود باینکه این ماه ماه رمضان است تماما روزه بگیرد و همه احکام شهر رمضان از نماز عید و کره
فطره و کفاره و بخوان را براو جاری سازد بحسب ظاهر تا اینکه واقع منکشف شود و اگر مظنه او بر گشت بمظنون دیگر عمل
نماید و هکذا و اگر اشتباه او رفع نشد و مظنه نیز حاصل نشد گذشت که سقوط اداء خالی از قوت نیست و لکن اگر بعد بخوا
که روزه بگیرد مجزی است و در اختیار هر ماهی که بخواهد لکن اگر این اشتباه در سال آینده نیز حاصل شود یا آنکه
مستمر شود تا سال آینده دیگر را مطابق سال اول نماید که در میان شهر رمضان از سال اول و شهر رمضان از سال دوم
یازده ماه فاصله باشد تا اینکه یقین حاصل نشود باینکه یکی از این دو ماه ماه رمضان نمیباشد و جایز است اینکه بعد
از اختیار ماهی عدول از آن ماه کند و تمام نکند روزه آن ماه را و لکن لازم است ماه دیگر را روزه بدارد از اول تا آخر
اگر عدول نکند و الا ماه سیم و هکذا و اگر بداند که شهر رمضان نگذشته بلکه همین ماه است یا بعد میآید در این
وقت نیت نماید باحتمال اینکه این شهر رمضان است و همچنین اگر بالمره نداند که گذشته یا نگذشته که خواهد آمد یا همین ماه است
و اگر بداند که شهر رمضان مؤخر نیست گذشته یا همین ماه است در این وقت به نیت ما فی الذمه روزه بگیرد
نه قصد ادا نماید و نه قصد قضا پس تکلیف بقضاء بطور یقین نیست بجهة آنکه شاید که ماه حاضر شهر رمضان
باشد و قضا در او واقع نمیشود و تکلیف باداء بطور یقین نیز نمی باشد بجهت آنکه شاید ماه رمضان گذشته باشد
بلی تکلیف بما فی الذمه فی الجملة قطعی میباشد بجهت آنکه مفروض این است که میداند که ماه رمضان همین ماه است
یا آنکه گذشته و اگر ماه مبارک رمضان مشتبه شود میان سه ماه یا چهار ماه لازم نیست که همه ماهها را روزه
بگیرد مثل آنکه هرگاه مشتبه شود ماه رمضان در تمام دوازده ماه لازم نیست که همه دوازده ماه را روزه بگیرد بلکه عمل

ابواب الصوم

بخاطر نکند یا عدم امکان علم یا عدم مظنه اختیار هر ماهی که بخواهد نماید مثل سابق بلکه ظاهر این است که این حکم تا
باشد در هر واجبی از صیام معین که مشتبه شود در میان ماهها بلکه اگر روز معینی مشتبه شود در میان هفته یا
در هفته مثل اینکه بداند که نذر کرده که یک روز معین یا دو روز معین از هفته را روزه بگیرد ولکن نمی داند که
آن روز معین شنبه بود یا یکشنبه یا دوشنبه و هکذا در اینوقت دور نیست حکم بوجوب روزه گرفتن همه ایام مشتبهه
محصوره والله العالم و چون در روزه تقدیم یکی از امساک از مفطرات لازم است بیان مفطرات فصل دویم
در مفطرات است و آن ده چیز است اول و دوم خوردن و آشامیدن چیزهای عادی مثل نان و آب یا غیر عادی مثل
ریگ و شیرۀ درخت سیم جماع خود را جنب نمودن عمدا و اختیارا چه عبث باشد که دو زن در فرج خود را بهم بمالند
تا انکه انزال شود و چه بجماع کردن باشد و چه باستمناء و مراد بجماع داخل نمودن حشفه است یا مقدار آن از مقطوع
الحشفه در قبل یا در دبر مفعول زنده باشد یا مرده مرد باشد یا زن صغیر باشد یا کبیر انسان باشد یا حیوان علی الاحوط
و مراد باستمناء بیرون آوردن منی میباشد بغیر جماع از ملامسه و ملاعبه و بدن مالیدن و بخواندن از چیزهائی که
بان قاصد بیرون آوردن منی میشود از بوسیدن و بوسیدن و تصویر و خیال معشوق و بچسبیدن بخود نمودن و اگر
قصد اخراج منی نماید و لکن منی بیرون نیاید گناه کار است لکن روزه اش باطل نمیشود مگر اینکه قصد مفطر
مفطر بودن نماید و هرگاه بزنی بچسبد و قصد انزال منی نداشته و عادت انزال منی در این فعل نیز نداشته و لکن منی
بیرون آمد اتفاقا احوط حکم به بطلان روزه و قضا و کفاره میباشد بلکه احوط آنستکه در چسبیدن بغیر زن
از طفل و حیوان و غیر آن نیز همین حکم را جاری کند بلکه احوط آنستکه در لمس و بوسه نیز همین حکم را جاری
نماید بلکه احوط اجرای حکم مذکور است در وقتی که اخراج منی شود بارتکاب هر فعل غیر عادی مثل نظر بجانب
زن و امثال آن و روزه خنثی باطل میشود اگر مرد او را وطی کند در دبر چنانچه روزه مرد نیز فاسد میشود و هم
چنین فاسد میشود بوطی کردن خنثی زن را با اینکه مردی او را در قبلش وطی کرده لکن روزه خود و زن مذکوره
فاسد نمیشود و هم چنین فاسد نمیشود اگر فاعل و مفعول هر دو خنثی باشند هر چند هر دو فاعل و مفعول
یکدیگر شوند و جماع از روی نسیان و از روی قهر و اجبار ضرر ندارد بشرط اینکه بعد از تنبه و بعد از رفع قهر
و اجبار فورا ذکر را بیرون آورد و اگر تاخیر اندازد فاسد است و داخل کردن ذکر در غیر قبل و دبر بشرط انزال
نشدن منی نیز باطل نمیشود و بداخل کردن انگشت در قبل یا دبر زن یا در دبر مرد و اگر داخل کرد حشفه را با اعتقاد
اینکه در غیر فرج است بعد معلوم شد که فرج است ضرر ندارد و لکن اگر قصد ادخال در فرج کرد و معلوم
شد که در غیر فرج است خالی از اشکال نیست از جهة نیت مفطر صوم که بعضی ابرا مضر بصوم دانسته اند و با شک
در اصل جماع یا در غیبوبت حشفه یا در خروج منی روزه صحیح است و باطل نمیشود روزه بمحتلم شدن در روز
در روز ضرر ندارد تاخیر غسل هر چند اولی تعجیل غسل میباشد هم چنین باطل نمیشود روزه باستبرا نمودن محتلم

كتاب الصوم

در روز روزه چه احتلام در روز واقع شود یا در شب چه استبرا به بول نماید یا نه هر چند علم داشته باشد
بخروج بقیه منی بلی اگر غسل کرده باشد قبل از استبرا و بعد استبرا نماید و بداند که با استبرا بقیه خارج
میشود دوباره جنب میشود در نهار رمضان ترک نماید استبرا را علی الاحوط هر چند بعضی این قسم را نیز جایز
دانسته‌اند و اگر بداند که اگر در نهار رمضان بخوابد محتلم خواهد شد ترک نماید خوابیدن را علی الاحوط بلکه بعضی
حرام دانسته‌اند و اگر منی بدون اختیار مثل احتلام حرکت نموده از محل و بمجری بول رسیده یا نرسیده لازم نیست
که حبس نماید و منع نماید خود را از خروج منی هر چند ضرر در حبس نباشد و قادر بر حبس نیز باشد چنانچه اگر بغیر
اختیار خارج شود لازم نیست که قطع استمرار آن نماید تا آنکه تمام خارج نشود بخلاف آنکه عمدا و اختیارا باعث بر
حرکت منی شود که در این وقت حبس لازم است اگر قادر بر حبس باشد و در حبس نیز ضرر نباشد بلکه اگر در حبس
ضرر باشد حبس ننماید لکن روزه‌اش صحیح نیست پنجم از مفطرات علی الاحوط عمدا دروغ گفتن است بر خدا
و رسول و ائمه معصومین و سایر انبیا و اوصیا علیهم السلام و همچنین فاطمه زهرا علیها السلام علی الاحوط در امور دین یا
دنیا و رجوع کردن از دروغ خود فورا فائده ندارد و فرقی نیست که بلغت عرب دروغ بگوید یا بغیر آن صریح باشد
یا کنایه باشاره باشد یا بکتابه پس اگر سؤال کند کسی که آیا حضرت رسول چنین فرموده است و بلی اشاره کند
که بلی و حال آنکه چنین نباشد روزه‌اش باطل است بلی نقل دروغ که در مقام اخبار نباشد ضرر ندارد و همچنین اگر
باعتقاد اینکه این دروغ است بگوید فی الواقع راست باشد یا عکس نیز ضرر ندارد مگر آنکه قصد مفطر را مفطر بدانیم
که در این وقت قسم اول مفطر میباشد و همچنین در صورتیکه روزه بودنش را فراموش کند و دروغ بگوید نیز
روزه‌اش صحیح است بلی اگر دروغ بگوید و مخاطبی نداشته باشد یا باشد و لکن نفهمد خطاب نباشد خالی از اشکال نیست
و ترکش احوط است ششم ارتماس است علی الاحوط یعنی فرو بردن تمام سر است با جماد یا غیر جاری قلیل یا کثیر طاهر
یا نجس بشرط آنکه مطلق باشد نه مضاف بلکه با آب مضاف و سایر مایعات نیز علی الاحوط هر چند تمام بدن خارج از آب
باشد چه دفعة ارتماس نماید یا تدریجا که سر خود را کم کم بزیر آب ببرد تا آنکه تمام سرش بزیر آب فرو رود بنحوی که
مجموع سرش در زیر آب باشد هر چند موهای آن باشد بلی اگر تمام سر را در زیر آب ببرد کم کم بنحوی که همه سر در زیر آب
دفعة آن نماند ضرر ندارد و بقاء بر ارتماس نیز در حکم ارتماس است بلکه اگر در شب پیش از صبح ارتماس نمود و باقی ماند تا
بعد از صبح آن نیز در حکم ارتماس است چنانچه اگر سهوا یا اضطرارا سر را بزیر آب برد و لکن عمدا و اختیارا بقدری
مکث در زیر آب نمود آن نیز در حکم ارتماس است بلی اگر فورا سر خود را از آب خارج نماید ضرر ندارد نسیانا پس اگر همه
سر را زیر آب فرو نبرده بلکه بعضی از او زیر آب فرو برد ضرر ندارد هر چند آن بعضی که فرو برده تمام سوراخها باشد
و آن بعضی که فرو نبرده بقدر کمی یا بقدر موئی یا کمتر از سرش باشد که بیرون آب مانده و اینها را ملاحظه نمود
و سر عبادت تبعیت کردن است نه خصوص منافذ سوراخها اگر چه اقتصار بر خصوص منافذ سر احوط است

بلکه اقتصار بر خصوص سوراخهای سر احوط است و بیرون ماندن موی سر مثل بیرون کردن یا بدن منافات با صدق
ارتماس ندارد چنانچه بستن سوراخهای سر مثل گوش و دماغ و دهن و حایل و مانع از رسیدن آب بسر بودن که متصل
و چسبیده بسر بوده باشد چون کلاه و شمع و مثل اینها ضرری ندارد و بقصد ارتماس و اگر بجهت ضرورت مثل حرارت
زیاد در آب سرد و برودت زیاد در آب گرم ارتماس نماید ضرری ندارد و گناه کار نیست ولکن قضا نماید علی الاحوط و
نهادن برای روزه دار آب بسیار بر سر و ریختن چنانچه ضرری ندارد سر را در زیر آب باران یا ناودان نگاه داشتن
مگر آنکه طوری باشد که صدق ارتماس نماید چنانچه ضرری ندارد ارتماس در حالیکه بر سر خود حایلی قرار دهد که
مانع باشد از رسیدن آب بسر و بوده که آن حایل جدا از سر بوده باشد و در آب فرو رود چون شیشه غواص و دیگر
و غیره اگر چه احوط اجتناب باشد در فرو رفتن سر بزیر آب روزه اش صحیح است و کسیکه دو سر داشته باشد
که یکی اصلی و یکی زاید باشد مدار بر ارتماس سر اصلی است پس با ارتماس سر نماید روزه اش باطل نمیشود لکن احوط
اجتناب است و اگر زاید از اصلی ممتاز نباشد من باب المقدمه بهیچیک ارتماس نماید و اگر بیکی فرضا ارتماس نماید ضرری
ندارد یعنی روزه باطل نیست هرچند بگوئیم که گناه کار شده است در فرو بردن یکی و ضرری ندارد ارتماس از روی
فراموشی و افتادن بی اختیار و اگر روزه دار در ماه رمضان عمداً و اختیاراً بغسل ارتماسی کند پس اگر در فرو رفتن
قاصد غسل باشد روزه و غسلش هر دو باطل است و هم چنین غسلش باطل و روزه اش نیز باطل است اگر در زیر
آب یا در حال استقرار قصد غسل نماید و اگر در بیرون آمدن قاصد غسل باشد روزه اش باطل است و اگر غسلش
صحیح است چنانچه بعضی از علماء ذکر کرده اند بلکه بعضی از سادات علماء نیز ذکر کرده اند بلکه همین بزرگوار ذکر کرده
است لذا اگر در وقت بودن در زیر آب قصد غسل کند شاید حکم بصحت آن مستبعد نباشد مع اشکال فیه بلکه هم
این بزرگوار ذکر کرده است که هرگاه ابطال صومش را بیکی از مفطرات نموده مثل آنکه استمناء نموده و بعد
از آن غسل ارتماسی نماید ظاهر اینست که غسلش صحیح است بجهت آنکه نهی از ارتماس مختص بصائم است و شامل
مفطر نیست لکن قول بصحت غسل در رد و فرض اخیر بسیار ضعیف است بلی صحت غسل در فرض اول هر چند است
خالی از مناقشه نیست و هرگاه ارتماس در آب غصبی بجهت فراموشی از روزه غسل باطل و صوم صحیح است و در آب
مباح هر دو صحیح است و جاهل غیر معذور مثل عامد است که روزه اش صحیح نیست علی الاحوط بلکه در حرمت
ارتماس و کراهت آن برای صائم و هم چنین در ابطال صوم نیز بلکه موجب قضا و کفاره هر دو باشد یا عدم افساد
آن بالمره یا قضاء تنها نیز خلاف است و آنچه فی الجمله اطمینان باو حاصل شد حرمت ارتماس است بر صائم مثل
حرمت ارتماس بر محرم و اما افساد صوم و قضا و کفاره معلوم نیست مثل ارتماس محرم بلی احوط است چنانچه
از اول اشاره شد بلکه احوط آنستکه ارتماس را در صوم مستحب نیز ترک نماید و هم چنین در صوم واجبی که
از آنها نیز باشد بلی احوط ترک ارتماس است مطلقا ششم حرام بیرون ... یا پنجم یا بیشتر تا صبح یا عمداً

در مسوده فاسد

جنبی که بیدار شد برای غسل در وقتیکه امکان غسل یا تیمم را داشته باشد که جنب یا محتلم بخوابد در مرتبهٔ سیم یا بیشتر تا صبح روزه اش صحیح نیست و قضا بلکه کفاره لازم میشود علی الاحوط در صوم واجب نه مستحب و تشخیص خواب دویم
از سیم بتفصیل میاید انشاء الله و نوم جنب در مرتبه اول جایز است مگر با عزم بر عدم غسل که با عزم بر غسل بلکه با عدم
التفات بغسل بلکه با تردد در غسل و عدم غسل نیز جایز است با احتمال بیدار شدن و همچنین خواب دویم که جایز است
ولکن احتیاط ترک نماید و اما خواب سیم و بالاتر از آن پس احتیاط باید ترک نماید اگرچه با احتمال بیدار شدن باشد مگر در وقتی
یقین بداند که بیدار خواهد شد اقوی عدم الحاق حایض و نفساء بجنب میباشد در حکم نوم سیم نه کلی احوط الحاق میباشد
و تفصیل کلام و توضیح آن در بیان سه مطلب است مطلب اول در بیان حکم نوم آنست که کجا جایز است و کجا جایز نیست و بیان
فرق میان نوم اول و ثانی میباشد یا نه مطلب ثانی در بیان آنکه مراد از نوم اول و ثانی کدام است مطلب ثالث آنکه کدام نوم
موجب قضا و کفاره یا قضا تنها است و کدام نوم موجب چیزی نیست پس میگوئیم که مراد از نوم جنب اعم از آنکه جنابتش در بیداری
باشد بسبب جماع یا استمناء یا جنابتش در خواب باشد بسبب احتلام که از خواب بیدار شود و مطلع باحتلام نیز بشود آنستکه
شخص بخوابد با جنابت و با وصف اطلاع بجنابت پس مراد از نوم اول این استکه شخص با وصف جنابت و با اطلاع بجنابت بخوابد پس
خوابی که در آن خواب محتلم شد و بیدار شد نه نوم اول حساب میشود و نه نوم دویم بلکه اگر از این خواب بیدار شود و مطلع بجنابت
نیز بشود که بعد از آن بخوابد این خواب خواب اول است و اگر دفعهٔ دویم بخوابد نوم دویم خواهد بود که با نوم احتلام سه نوم میشود
پس میگوئیم که نوم جنب بر چند قسم است اول آنستکه بخوابد بقصد غسل با احتمال بیدار شدن ظاهر آنستکه این نوم جایز است
و این خواب نه باعث ارتکاب معصیت است و نه باعث قضا و نه کفاره دویم آنستکه بخوابد بقصد عدم غسل تا صبح و بیدار نشود
تا صبح در این وقت این خواب حرام و باعث قضا و کفاره هر دو میباشد سیم آنستکه بخوابد لکن نه قصد غسل کردن داشته باشد
و نه قصد غسل نکردن با التفات یا عدم التفات و بیدار نشود تا صبح در این وقت این نوم جایز است و صحت صوم قوی است و قضا
بر او لازم نیست لکن قضا بلکه کفاره احوط است این بود حکم نوم اول و اما نوم ثانی که عبارت از آنکه بعد از اطلاع به جنابت
خوابید بیدار هم شد بعد از آن دوباره دوم خوابید و بیدار نشد تا صبح قضا لازم و کفاره احوط و نوم اول نیز جایز با امکان بیدار
شدن و عدم عزم بر ترک غسل بلکه احوط ترک نوم دوم است مگر با قطع به بیدار شدن و احتیاط شدید در ترک نوم ثالث میباشد
هرچند اقوی اینستکه حکم نوم ثالث با نوم ثانی متحد است در صورت جواز و منع پس ظاهر شد که احتمال بیدار شدن کافی است
در جواز نوم جنب مطلقا چه نوم اول باشد چه دوم چه سیم باشد و مظنه به بیدار شدن شرط جواز نیست باشد بلکه ظاهر اینست
که کسی بداند که عادتش این استکه بعد از خوابیدن تا صبح بیدار نخواهد شد و علم نیز داشته باشد که کسی نیست که او را بیدار
کند این بمنزله عزم بر ترک غسل است بلکه اگر احتمال این بود که کسی او را بیدار کند این وقت صدق عزم به ترک غسل محل تامل است
و الله العالم مفطر هشتم بقاء بر جنابت است تا طلوع فجر که باعث بطلان روزه رمضان و هر روزه که واجب معین است
میشود و اما قضاء رمضان پس بقاء بر جنابه موجب بطلان است اگرچه عمدا نباشد و احتیاط الحاق واجب غیر معین بصوم

تقضا و قضائیات هر چند حکم بعدم بطلان در صوم مندوب شاید اقوی باشد و باطل نمیشود و تتابع در غیر حال عمد بجهة
بودن بر جنابة چه صوم کفارت باشد چه غیر آن و اگر در ماه رمضان غسل جنابت را در شب فراموش کند تا آنکه روز
بگذرد باید روزها را قضا کند علی الاحوط و باید قضا کند هم نمازهای را که بی غسل کرده است بلکه الحاق فراموشی
غسل حیض و نفاس به جنابة مثل الحاق نذر معین و شبیه آن بماه مبارک رمضان خالی از قوت نیست و هم چنین است
در حکم بقاء بر جنابة است جنب نمودن خود را در وقتیکه وسعة غسل و تیمم هیچ کدام را نداشته باشد و هر گاه
جنب کند خود را در وقتیکه وسعة تیمم را داشته باشد نه غسل را بعضی گفته که آثم است لکن اقوی آنستکه آثم نیست
و روزه اش نیز صحیح است با تیمم اگر چه احوط اجتناب از آن است بلکه احوط نیز قضاء آن است بلکه بعضی گفته اند
که اگر غسل را عمداً تأخیر انداخت تا تنگی زمان وسعت غسل را نداشت معصیت کرده است و تیمم از برای او فایده ندارد
و روزه اش باطل است اقوی آنستکه در این فرض نیز روزه اش صحیح است با تیمم و اگر بعد از تفحص از حال وقت باعتقاد
سعه وقت خود را جنب کند بعد خلاف آن معلوم شود ضرر ندارد و بدون تفحص قضا لازم است در جائیکه حکم تیمم
باید تا صبح بیدار باشد با امکان و اختیار پس اگر بی اختیار بخوابد ضرر ندارد و هر گاه ترک تیمم کند تا صبح مثل کسی است
که ترک غسل کند و کسیکه بیدار شود بعد از صبح بر حالت احتلام پس مثل کسی است که صبح نماید بجنابت ندانسته اگر معلوم شود
که جنابتش در شب بوده و الا مثل کسی است که در روز محتلم شود بدون اختیار که روزه اش صحیح است لکن احتیاط در تعجیل
غسل است در اثنای روز چنانکه گذشت و غسل حیض و نفاس را هم باید از نقاء قبل از صبح بجا آورد و بقاء بر آن مثل بقاء بر جنابت
در لزوم قضا بلکه کفاره علی الاحوط هر چند بعضی از سادات از اخلال حایض بغسل قضا را لازم دانسته اند و کفاره را
لازم ندانسته اند بجهة خلاف علامه در تحریر کفاره را احوط دانسته اند و ترک غسل مس میت هیچ ضرر بصوم ندارد بلکه
جایز است که روزه دار در روز میت را غسل دهد و با تنگی وقت تیمم لازم است مثل جنابة که ذکر شد در ضیق وقت که
متمکن از غسل یا تیمم نباشد که صبح شود و روزه اش صحیح است مثلاً اینکه در بین غسل صبح شود در حالتیکه باعتقاد سعة
وقت بعد از تفحص مشغول غسل شده باشد و هم چنین روزه اش صحیح است هر گاه غسل را نکند باعتقاد اینکه از خون
حیض یا نفاس هنوز پاک نشده اگر روزه رمضان یا روزه واجب معین دیگر باشد اما مستحاضه پس اگر قلیله باشد
وضو و شستن ظاهر فرج و تغییر پنبه و نحو آن مدخلیتی در روزه ندارد و اما اغسال مستحاضه متوسطه و کثیره
پس اگر استحاضه کثیره یا متوسطه در روز عارض شود قبل از ظهرین باید غسل را بجا آورد که اگر اخلال بغسل نهاری
کند روزه اش باطل است بخلاف جنب که اگر در روز محتلم شود و اخلال بغسل جنابة کند روزه اش باطل نمیشود پس
مستحاضه غسلهائی که از برای نماز روز بر او واجب است از صبح و ظهر و عصر حتی غسل انقطاع استحاضه متوسطه
و کثیره واجب است که بجا آورد و اگر ترک نماید روزه اش صحیح نیست که باید قضا نماید و لزوم کفاره ثابت نیست بلکه
بعضی تصریح بعدم لزوم کفاره نموده اند بلکه از بعضی ظاهر میشود که مقدم داشتن متوسطه و کثیره غسل را بر طلوع

كتاب الصوم

صحیح لازم نیست بلکه احوط پیش انداختن متوسطه و کثیره غسل خود را بر طلوع صبح هر چند وجوبش محل تامل است و اما
غسل مغرب و عشا پس احتیاط اولی است پس ترک نماید غسل مغرب و عشا را از برای صحت روزه اینده و کذشته چند
عدم مدخلیة اغسال اللیله در صحت روزه قوی میباشد و کسیکه تحصیل ابو خاک از برایش ممکن نیست که غسل
یا تیمم کند تکلیف طهارة از او ساقط است و روزه اش صحیح است هشتم رسانیدن غبار است بر حلق هر چند
بنحوی باشد که خود باعث وصول بحلق شود مثل باز کذاشتن دهن در محل غبار و ایستادن در ان مکان بجهة
انکه غبار بحلق او فرو رود یا ایستادن در مکانیکه قطع دارد که در ان مکان لا محاله غبار بحلق او از باد و غیره خواهد
رسید یا انکه خود جاروب کند بنحویکه غبار بحلق او از باد و غیره خواهد رسید یا انکه خود بجاروب کردن بنحویکه
غبار از راه دهن بحلق او فرو رود و فرقی نیست در مفطر بودن ان میان غبار حلال مثل ارد یا حرام مثل
خاک اکر خوردن خاک را بنحو مثل کل حرام بدانیم چنانچه فرقی نیست در مفطر بودن غبار اینکه غلیظ باشد یا رقیق
بلی شرط است که در احتراز از ان غبار عسر و حرج نباشد مثل اسیابان و کارکن خرمن و غربال کننده ارد یا انکه
که غالبا میسر نباشد امساک از ان خصوص اکر بنحوی باشد که اکر در روز رمضان باین کار مشغول نشود امر
نکذرد و معاشش مختل خواهد شد چنانچه شرط است که از روی عمد و اختیار باشد پس اکر از روی غرامون شی
یا غفلت باشد ضرر ندارد چنانچه اکر کمان عدم وصول کرد و بعد معلوم شد که بحلق رسید یا انکه قهرا داخل حلق
او شد ضرر ندارد و حکم بفساد روزه او نمی شود مکر انکه معلوم شود که غبار موجود بر وجه محرم بحلقش رسید
چنانچه هر کاه خارج شود از حلق او غباری مثل کل و بقضای دهن برسد ضرر ندارد بلی اکر دوباره فرو
برد او را صومش فاسد میشود و در حکم ایصال غبار بحلق است کشیدن قلیان یا شطب بنحویکه دود ان بحلق برسد
هر چند از غیر تنباکو و توتن باشد که او نیز روزه را فاسد میکند هر چند لزوم قضا و کفاره خالی از منا قشه
نیست بلی احوط قضا و کفاره هر دو میباشد و اما رایحه غلیظه و بخار طبیخ و دود طبیخ و حیوان که بحلق میرسد ضرر
ندارد هر چند از تنباکو و توتن باشد بلی احوط انستکه از غبار غلیظ و رایحه غلیظه مثل رایحه مشک اجتناب نماید
که بعضی ملحق ساخته اند بغبار غلیظ رایحه غلیظه و بخار غلیظ و دود غلیظ را و نهم حقنه کردن بمایعات علی
الاحوط هر چند از برای علاج مرض باشد و حقنه بجامدات در دبر و قبل ضرر ندارد اکر چه احوط اجتناب است
و ضرر ندارد رسانیدن چیزی به باطن از غیر حلق و غیر دبر مثل سوراخ کوش و چشم و بینی و دمل ها و سایر
جراحات بلی هر کاه رسانیدن غذا بباطن شخص از منافذ مذکوره عادی شخص شود موجب بطلان خواهد بود
دهم قی کردن است از روی عمد و اختیار و قی کردن بی اختیار ضرر ندارد و مسمای عرفی معتبر است پس
در اوردن هسته خرما یا ریک یا مکس یا خیاطه در از حلق خود داخل در قی نیست و هر کاه در شب فرو برد
چیزی را که بیرون اوردن واجب باشد و بیرون نیاید مکر بقی کردن ان در روز پس روزه اش فاسد است هر چند

بلکه الا اسیر
یا غبار غلیظ
هر چند

بلکه احوط
قضا
صح

كتاب الصوم

هرچه فرو نماید بخلال یا انکه بخودی خود ممکن باشد و اکر در شب بخورد چیزی که بداند که خوردن ان مستلزم فرو رفتن بی
اختیار میباشد ضرر ندارد خوردن او را در شب و هرکاه در دهن داشته باشد و ممکن نبود فرو نبردن مهیا ممکن باشد حبس نمودن
بدون عسر و حرج و ضرر و اجابت کرد حبس کند و هرکاه رها کند که فرو نماید روزه اش باطل میباشد بلکه همینکه
بفضای دهن برسد روزه اش باطل میشود بلکه همینکه از مخرج حا یا خا خارج شود روزه اش باطل است چه
خارج از دهن شود چه نشود چه از بینی خارج شود یا از دهن و اکر بفضای دهن برسد بی اختیار و لکن اختیارا
فرو برده روزه اش باطل و قضا و کفاره لازم بلکه احوط کفاره جمع میباشد و اکر بی اختیار فرو برکشت ضرر
بروزه اش ندارد و هرکاه فرو لازم شود بجهة ضرورت و مرض پس کناه ندارد و لکن قضا لازم است اکر از برای اداء
صوم قضائی باشد و هرکاه از روی فراموشی فرو برده پس بخاطر اورده باید که قطع نماید استمرار فرو خوردن را
اکر ممکن شود بدون امکان ضرر ندارد فصل ششم انکه فاسد نمیشود روزه بمکیدن انکشتر و جویدن
طعام بجهة اینکه در دهان اطفال بکذارد و بچشیدن شوربا و بخوان که بحلق نیز برسد لکن مکروه است
و رسیدن بحلق بدون قصد و باد بصورت فراموشی روزه ضرر ندارد و مکروه نیست برای روزه
دار مسواک کردن بلکه مستحب است اکرچه بچوب تر باشد چنانچه مضمضه نیز مستحب است بلی مبالغه نکند
در مضمضه بنحوی که خوف وصول بحلق یا خوف تجاوز از ان حاصل شود و بهتر انست که بعد از مضمضه
سه دفعه اب دهن را بیرون ریزد و فاسد نمیشود روزه بفرو بردن خلطی که از سینه یا دماغ بفضای دهن نیامده
باشد و اکر بفضای دهن امده باشد اجتناب نماید چونکه بعضی بفرو بردن ان بعد از انکه بفضای دهن امده
باشد قضا و کفاره جمع قائل شده اند هرچند دلیلش ضعیف است بلی هرکاه از دو لب خارج شود با اتصال
یا انفصال فرو نبرد که ان مضر است مثل اب دهن که از لب خارج شود و فرو نبردن خلط بلکه نکشیدن ان بدهن
مطلقا احوط است و اکر ریسمانی از دهن بیرون اورد که الوده باشد باب دهن و باز بدهن بکذارد پس اکر
رطوبت ریسمان مستهلک است بالنسبه باب دهن ضرر ندارد و الا فرو بردن اب دهن مذکور جایز نیست مفسد
صوم است و هم چنین است حکم رطوبت باقی مانده در دهن بعد از مضمضه و بعد از چشیدن طعام و بخوان و جویدن
مصطکی ضرر ندارد اکرچه طعمش بسبب مجاورت در دهن بماند هم چنانکه تلخ شدن کام بسبب مالیدن حنظل
بکف پا ضرری ندارد هم چنانکه باروغ زدن قهرا اکر طعام با او بیرون اید و بی اختیار رجوع نماید فرو
ضرری ندارد و اروغ عمدی نیز چنین است اکر چیزی با او بیرون نیامد و اکر بسبب اروغ عمدی غذا یا اب
یا زرداب و بخوان بیرون بیاید و رجوع نماید بی اختیار احوط قضا است و در فرو بردن با اختیار قضا
و کفاره است بلکه احوط کفاره جمع است اکر از خباثت محسوب شود شرعا و هم چنین است حال فرو بردن غذا
در بن دندان باقی مانده یا اب دهنیکه مخلوط بخون باشد که قضای ان روزه نماید و کفاره نیز بدهد بلکه احوط

کفارهٔ جمع است و فرو بردن آن عمداً در غیر اعمال اگر غذای بدن متحقق شود و از خبائث محسوب نشود و اگر
سهواً باشد چیزی بر او نیست و روزه اش صحیح است و خلال کردن واجب نیست هر چند احوط است فصل چهارم
آنچه ذکر شد از مفطرات غیر بقاء بر جنابه که حکم آن بتفصیل گذشت باطل میکند روزه را اگر عمداً بعمل
آورد و با فراموشی یا بدون قصد فاسد نمیکند و هرگاه سهواً یا نسیاناً بعمل آورد یا بیاشامد و اعتقاد
کند که روزه اش باطل شده و از این جهت عمداً افطار کند پس این افطار عمدی میباشد و روزه اش باطل است
و همچنین اگر فراموش کند که روزه اش روزهٔ واجبی است پس افطار نماید باعتقاد اینکه روزهٔ مستحبی است بعد
معلوم شود که روزه اش واجب بوده نیز روزه اش صحیح نیست بلی صحیح است روزهٔ کسیکه از روی اکراه و جبر
مفطر بعمل آورده باشد بنحویکه اختیار و قصد از او مسلوب شود مثل آنکه باکراه چیزی در حلق او بریزند
یا آنکه پای او را ببندند و در آب بیندازند که ارتماس بعمل آید اگر ارتماس را مفطر بدانیم یا آنکه فاکهانی مگس
یا چیز دیگر در حلق او داخل شده و فرو رفت بدون قصد و اختیار بخلاف اینکه خود مباشر خوردن یا
ارتماس نمودن شود بسبب تخویف و اکراه کسی او را در خوردن و ارتماس نمودن پس روزه اش فاسد میشود و لازم
قضای آن نماید اگر چه از روی تقیه افطار نماید مثل اینکه با عامه افطار کند در عید ایشان و حال آنکه ماه با خورشید
باشد اما هرگاه بعمل آورد کاری را که در پیش عامه باعث افطار نشود پس شیخ استاد در جواهر الکلام در رسالهٔ
عملیه فرموده است که دور نیست حکم بصحت روزه اش بلکه دور نیست حکم بصحت روزه هرگاه افطار کند از روی
تقیه بعد از استتار قرص و این سخن قوی و متین میباشد ولکن ترک نباید قضا را و در جمیع موارد که افطار
نماید بجهت تقیه بلی لازم است که اقتصار نماید در اکل و شرب بقدر ضرورت و تقیه چنانچه بعد از رفع شدن اکراه
و تقیه باید که افطار ننماید و باقی باشد بر امساک تا شام و مغرب شرعی هر چند دقیقه بغروب مانده باشد بلکه
اگر چارواداری که کثیر السفر باشند در سفر تشنگی او را غالب شود که خوف هلاکت داشته باشد و هم چنین
معتاد بتریاک و مانند آن که ترک تریاک خوردن را در سحر فراموش کرده باشد و میترسد از تریاک نخوردن و هم چنین
اگر در جنگ مشروع مثل جهاد و دفاع اگر محتاج بقدری از طعام یا آب یا مفطر دیگر شود که در این وقت
جایز است خوردن بقدر ضرورت و سد رمق و لکن زمان خوردن و قدر حب تریاک و مقدار لقمهٔ طعام و
مقدار شربت آب بقدر ضرورت و سد رمق قرار دهد و از زیاده بر آن و بعد از آن امساک نماید چنانچه
بعد از آن آن روز را باید قضا نماید و هم چنین بجهت حفظ نفس کسی از غرق مثلاً ارتماس بعمل آورد روزه اش
فاسد میشود قضا دارد نه کفاره اگر اقتصار بقدر ضرورت کند و ارتماس را نیز مفطر بدانیم و اگر دروغ
بر خدا و رسول ص بگوید عمداً از جهت ضرورت یا تقیه احوط آنستکه قضا نماید ولکن واجب نبودن قضا و سقوط
آن قوی میباشد بلکه واجب نبودن قضا در هر دروغ بر خدا قوی میباشد فصل پنجم انکار افطار در هر چند

باب قضا و کفاره نمیشود بلکه مخصوص است بچهار قسم از اقسام روزه مثل افطار کردن روزه شهر رمضان یا
قضای آن بعد از زوال اگر چه عین است بنذر معین و روزه اعتکاف هرگاه واجب باشد بنا بر اقوی
و در سایر اقسام روزه کفاره نیست چون روزه نذر مطلق و روزه کفاره و روزهای مستحبی نیز اگر چه
افطار این‌ها بعد از زوال نیز باشد بنا بر اصح و فرقی نیست در مواضع وجوب کفاره ما بین عالم و جاهل
مقصر از سؤال اما جاهل غیر متنبه و غیر مقصر در سؤال پس اقوی این است که کفاره بر او نیست اگر چه
کفاره دادن احوط است اما کفاره شهر رمضان پس تخییر است ما بین سه چیز آزاد کردن بنده و
گرفتن شصت روز که سی و یک روزش متوالی باشد و اطعام کردن شصت مسکین و رعایت ترتیب احوط است
که با عدم تمکن از اول در ثانی داخل شود و با عجز از آن سیمی را بجا آورد و در افطار کردن بحرام احوط
جمع ما بین هر سه کفاره است اگر چه اقوی لزوم یک کفاره است مثل جماع کردن بحرام و مکرر میشود کفاره
بتکرر سبب آن در دو روز نه از یک روز مثلاً و اما تکرار سبب در یک روز پس در جماع و غیر جماع نیز سبب تکرر
نمیشود خواه از یک جنس باشد یا نه و خواه ما بین دو سبب کفاره داده باشد یا نه لکن احتیاط در تکرار کفاره است
در خصوص جماع خصوصاً اگر سببها دو جنس باشد و کفاره هم فاصله شده باشد و اگر مفطری بعمل آورد
که موجب قضا شود نه کفاره و لکن امساک تا مغرب بر او واجب باشد پس اگر در این حال در اثنای این روز مفطری
که سبب کفاره باشد بعمل آورد کفاره بر او ثابت شد پس اگر بی اختیار جنون یا حیض بر او در اثنای روز عارض
سبب سقوط کفاره نمیشود علی الاحوط هر چند اقوی سقوط کفاره است حتی در خصوص سفر اضطراری نه اختیاری
یعنی اگر خود را بسبب خوردن چیزی مثلاً مجنون یا حایض نماید یا آنکه اختیاراً سفر نماید کفاره ساقط نمیشود خصوص
اگر غرض از سفر اختیاری فرار از کفاره باشد و اگر متوطن قبل از بلوغ بحد ترخص روزه خود را بخورد قضا
و کفاره هر دو بر او لازم است اگر عمداً و عالماً باشد و اگر جاهل بحکم باشد قضا نماید و احوط کفاره میباشد
و اگر قبل از ثبوت یوم العید سبب کفاره را بعمل آورد و بعد ثابت شود که روز عید است کفاره لازم نیست
اگر چه احوط اتیان بکفاره است و کسیکه حلال بداند افطار در روز رمضان را و خود را گناهکار در افطار نداند
مرتد است که افطار بخوردن را شامیدن باشد و اگر حلال نداند و خود را گناهکار بداند و عامداً افطار
کند حاکم شرع باید او را تادیب کند بمقداریکه صلاح میداند و تعزیر تا حد بیست و پنج تازیانه در خصوص
جماع در مسئله که میاید وارد شده است و روایات فی الجمله ضرب زدن هر چند در غیر جماع باشد پس تادیب
میکند او را به بیست و پنج تازیانه و اگر عود کند بیست و پنج دیگر زده میشود و در دفعه سیم کشته میشود بعد از
مراجعه بحاکم شرع در هر مرتبه با وقوع تعزیر در دو مرتبه یا سه مرتبه و احتیاط تاخیر کشتن او است تا دفعه چهارم
و مرد روزه دار اگر اکراه نماید زن خود روزه دار خود را بر جماع در کفاره بر او لازم است پنجاه تازیانه زده میشود

اگر زن از اول جماع تا آخر آن راضی بجماع نشده باشد و هرگاه خود زن ابتدا اکراه قبول نماید بر هر یک کفاره و پیش تخریج
تا زمانه فراغ بگیرد و هم چنین اگر زن در اثنای جماع راضی شده و تمکین نموده باشد و حکم مزبور مختص است با اکراه
زوج زوجهٔ خود را بر جماع بخلاف اینکه زوجه زوج را اکراه نماید یا اینکه دیگری هر دو را اکراه نماید یا اینکه
زوج زوجهٔ خود را در غیر جماع اکراه کند یا اینکه زوجهٔ خود را در حالت خوابیده طی نماید یا آنکه معلی کنیز خود را
اکراه بر جماع کند یا آنکه زوج بسبب سفر و بحران روزه دار نباشد یا اینکه مرد روزه دار اجنبیه روزه دار را
اکراه بر جماع نماید اگرچه در این صورت احوط تحمل دو کفاره است خصوصا اگر معتقد باشد که زوجهٔ خود است
و کسیکه عاجز شود از روزهٔ کفارهٔ دو ماه متوالی بدل از هیجده روز روزه میگیرد و هم چنین است
اگر عاجز شود از روزهٔ دو ماه متوالی که بنذر یا بحران بر خود لازم کرده باشد و هرگاه از روزه دو ماه
متوالی که بنذر یا بحران بر خود لازم کرده باشد و هرگاه از روزه گرفتن عاجز شود بدل هر روزی یک مد
تصدق میکند و احوط رعایت شصت روز است نه هیجده روز و اگر متمکن نباشد تصدق کند آن قدر یکه متمکن است
و اگر عاجز باشد استغفار میکند به نیت بدل از کفاره لکن بعد از تمکن اتیان بکفاره احوط است و کسیکه از هر
سه خصال کفاره عاجز باشد در شهر رمضان پس هیجده روز روزه میگیرد یا تصدق میکند با آنچه بتواند
و مخیر است ما بین روزه گرفتن و تصدق دادن لکن روزه گرفتن احوط است اگرچه جمع ما بین روزه
و تصدق احوط است و با عجز اتیان مینماید بتصدق آنچه ممکن است و با عجز استغفار میکند بدل از کفاره
و بعد از تمکن از کفاره کفاره بدهد و جایز است کفاره دادن از جانب اموات تبرعا و از قبل زنده جایز نیست

فصل ششم در بیان چیزهائیست که موجب قضا است بدون کفاره و آن چند چیز است اول اتیان بیکی از
مفطرات پیش از اینکه مراعات کند که فجر طالع شده یا نشده با قدرت بر مراعات بخلاف عجز از آن بسبب کوری
و حبس و بحران لکن احوط اتیان بقضا است خصوصا با تقصیر از سؤال و فحص با وجود تمکن از آن و هم چنین است
علی الاقوی حال کسیکه عاجز از شناختن فجر است و کسیکه تفحص کرد و چیزی برا و ظاهر نشد و خورد بعد
معلوم شد که در فجر تناول کرده است قضا نمیکند و هرگاه پس از مراعات شک یا مظنه کند بطلوع فجر و بخورد
و بعد ظاهر شود که آن وقت فجر طالع بوده احوط در چنین وقت قضا کردن است بدانکه لازم نیست بر کسیکه
میخواهد روزه بگیرد اینکه در وقت سحر خوردن فحص نماید از طلوع صبح بلکه اگر فحص نکرده بخورد یا بیاشامد
یا جماع کند مثلا ضرر ندارد بلکه اگر بعد از فحص یا قبل از فحص شک در صبح بودن نماید و چیزی بخورد گناه کار نیست
بلکه اگر بعد از فحص یا قبل از فحص مظنه نیز نماید بصبح بودن این مظنه نیز اعتبار ندارد مگر اینکه این مظنه
در وقتی باشد که ظن بوقت حجت باشد مثل اینکه افق را ابر غلیظ گرفته باشد و بدانکه حکم بعدم قضا در صوم
با تناول مفطر در جائیکه خود مراعاة فجر نموده مخصوص است بصوم شهر رمضان یکی در صوم مضیق و صوم

همچنین احوط آن است که تمام نماید و بعد از آن قضا نماید اگر قضائی برای او شارع مقرر کرده باشد هرچند واجب نیست
صوم غیر رمضان است هر وقت که معلوم شود که افطار در صبح نموده پس با ثنا (؟) در صبح باید و مرتبه روزه دارد
بکیرد چه مراعات صبح کرده تناول نماید یا مراعات نکرده تناول نماید و بدانکه اگر دو عادل خبر دهند باینکه صبح شده
و با این حال بخورد قضا و کفاره هر دو لازم میشود چه معلوم شود که صبح بوده یا آنکه معلوم نشود بلی اگر معلوم
شود که صبح نبوده نه قضا لازم است و نه کفاره هرچند در هر صورت معصیت کرده و در صورتی که یک نفر خبر داد که صبح
که صبح شناس باشند و بصیر باشند و کور هم نباشند و مظنه شوخی در خبر ایشان نداشته باشد اگر مکلف بخورد
قضا و کفاره هر دو لازم میشود مگر اینکه معلوم شود که صبح نبوده در ایام ابر و غیره و شامیدن با قدرت
و امکان اطلاع خودش بر معرفت فجر باعتماد بقول کسی که خبر دهد که فجر طالع نشده و حال آنکه صبح بوده اگر خبر
دهنده عادل باشد بلکه احوط قضا نمودن است هرچند خبر دهنده دو عادل باشند هرچند گذشت که قول دو
عادل بمنزله علم میباشد ششم اینکه بخورد در صورتیکه کسی خبر دهد باینکه فجر طالع شده و ترک کند عمل بقول کسی که
گفته صبح طالع شده و اعتماد بقول او نکند بجهت آنکه گمان کرد که شوخی میکند یا بجهت آنکه علم برای او حاصل نشده
و در واقع صبح طالع شده و تفحص نکرده و اما اگر خبر دهنده دو عادل باشند و احتمال شوخی و مزاح در آن نباشد
و بخورد قضا و کفاره هر دو واجب است چنانچه گذشت و اگر یک عادل باشد و احتمال شوخی در خبرش ندهد
احوط قضا بلکه احوط کفاره نیز هست هرگاه بخورد باشد و طلوع فجر و حالش معلوم نشد یا مظنون شد که
طالع بوده چیزی بر او نیست و روزه اش صحیح است چنانچه اشاره شد هفتم افطار کردن بقول غیر که مغرب شده
و حال آنکه مغرب نباشد اگرچه بسبب کوری و شبان یا بسبب علة تجوز افطار کرده باشد اگر اعتماد بقولش جایز نباشد
و بخورد اقوی وجوب قضا و کفاره است اگرچه جاهل باین حکم باشد و فرقی نیست که این روزه رمضان باشد یا غیر آن
هشتم افطار بسبب تاریکی که بواسطه آن قطع کند که مغرب شده و با شک در دخول وقت یا مظنه بآن کفاره واجب است
اگرچه جاهل باشد یا اینکه در این حال افطار جایز نیست بلی هرگاه تاریکی بسبب ابر باشد و بواسطه این گمان کند که
مغرب شده است و افطار کند نه قضا دارد و نه کفاره و فرقی نیست که روزه رمضان باشد یا غیر آن ششم داخل
نمودن آب در دهن بجهت خنک شدن آن پس اگر آب بی اختیار در حلق داخل شود قضا واجب است اگرچه این عمل
جایز است و بعضی داده اند آب را بعد از فراموشی قضا واجب نمیشود اگرچه قضا احوط است اگر غرض صحیح در
بدهن کردن نداشت پس حکم بقضا احوط بلکه خالی از قوت نیست و اما اگر نان و مثل آن را بجهت غرض صحیح در دهن
کند اردبیل بسبب فرو رفتن آن در حلق قضا واجب نمیشود اگرچه قضا احوط است و هم چنین است اگر بجهت تشنگی
آب در حلق فرو رود واجب نمیشود قضا بجهت فرو رفتن آب بحلق اگر در مضمضه و وضو یا غسل آب در دهن کند خواه
از برای نماز باشد یا سایر غایات و هم چنین واجب نمیشود قضا بفرو رفتن آب مضمضه که از برای مداوی یا تطهیر دهن

بلکه اگر چه احوط قضا است در غیر صورتیکه مضمضه کرده بجهت خنکی دهن مثل شهر رمضان است در وجه قوی پس
قضا میکند اگر روزه واجب معین باشد و باطل میشود هرگاه معین نباشد هر چند در غیر معین اتمام اولی میباشد
اگر چه آن روزه روزه مندوب باشد فصل هفتم در مکروهات است بدانکه مکروه است از برای روزه دار چند چیز
اول مباشرت زنان هر چند بلمس ایشان یا بوسیدن ایشان یا به بازی کردن باشد از برای کسیکه شهوتش باین افعال
بحرکت آید و لکن مطمئن داشته باشد باینکه جنب نمیشود یا انکه عادتش بر بیرون آمدن منی نباشد و قاصد
انزال هم نباشد و الا حرام است چنانکه سابقا ذکر شد بلکه کراهت مطلقه مباشرت صائم نیز خالی از قوت نیست دویم
سرمه کشیدن و چیزی در چشم ریختن خصوص اگر اکتحال بچیزی باشد که در او مشک باشد یا چیزی باشد که طعم او
بحلق برسد بلکه اگر عمدا الکحل را بحلق برساند حرام خواهد بود سیم اخراج خون که باعث ضعف شود از فصد یا حجامت
کردن بلکه هر عملی که موجب ضعف شود تا اغماء و بیهوشی مثل کندن دندان و دخول حمام بسیار گرم و در روزه واجب
معین یا مضیق حرام است عملی که مورث غش شود و در مقام ضرورت ضرر ندارد چهارم نشستن زن در آب پنجم
چیزی در بینی کشیدن یا داخل در گوش نمودن هر چند به تقطیر باشد خصوصا اگر بترسد که بدماغ یا بجوف
میرسد و با تعمد رسانیدن بحلق یکی از آن دو حرام است و اگر روزه معین باشد قضا بلکه کفاره نیز لازم است ششم
بوئیدن ریحان یعنی گیاه خوشبو خصوصا نرگس و استعمال طیب مثل گلاب و عطر بخوان ضرر ندارد و لکن اولی اجتناب
از استعمال مشک است بلکه ترک بوئیدن هر بوی تند غلیظی که بحلق میرسد اولی است هفتم شعر خواندن خصوصا در شب
رمضان و حتی آن شعری که بجهت اجرت باشد علی الاحوط هر چند اختصاص کراهت بشعر باطل اولی است و در یوم جمعه
و شب جمعه نیز شعر خواندن مکروه است هشتم جدال کردن نهم شتم نمودن دهم حقنه بجامد نمودن مثل شیاف یازدهم
جامه تر بر بدن کردن یا جامه بدن را تر نمودن دوازدهم مکیدن هسته خرما و مانند آن سیزدهم جاویدن مصطکی
و اگر مصطکی را از دهن بیرون آورده دوباره داخل دهن نکند مگر آنکه مصطکی را خشک کند یا انکه اثرش را هم
نیز مکرر انکه رطوبت او مستهلک باشد چهاردهم چشیدن طعام بجهت ادراک طعم و تمیز شوری و شیرینی بشرط
نرسیدن اجزای آن بحلق و الا حرام است اگر عمدا باشد و مکروه است جماع از برای مسافر در شهر رمضان علی الاقوی
و پر کردن شکم از طعام و آب برای کسیکه روزه بر او واجب نیست بلکه مستحب است شبیه بروزه دار باشد و مکروه است
در سفر بودن تمام ماه مبارک حتی بعد از لیالی قدر مگر بجهت امر اخروی مثل زیارت و بعضی امور دنیوی که اهتمام
باشد نیز ملحق کرده اند و قبل از لیالی قدر کراهتش بیشتر است فصل هشتم بدانکه صحت روزه مشروط است بسلوک
و ایمان و عقل و خلو از حیض و نفاس پس روزه غیر بالغ صحیح نیست مگر بجهت تمرین و عادت دادن طفل بروزه بشرطی که
طاقت روزه گرفتن داشته باشد و غیر مؤمن هر کافر باشد چه مخالف روزه اش فاسد است هر چند بعد از اینکه عارف
بحق اهل بیت شد قضا ساقط است و اگر ارتداد حاصل شود در روز روزه باطل ... [illegible]

كتاب الصوم

بلکه موجب کفاره نیز میشود علی الاحوط در وقتیکه قضا دار باشد و کفاره نیز در افطار او باشد و روزه مجنون اگر 1
ادواری باشد در بعض روز نیز باطل است و هم چنین است روزه مست و بی هوش که صحیح نیست اگر خود باعث جنون
یا اغما یا سکر شود در اثناء روز احتیاطا قضا و کفاره هر دو را بجا آورد و اما خواب پس مضر بروزه نیست
اگر چه همه روز را بخواب بگذراند بشرطیکه نیت روزه باشد خصوصا اگر نیت روزه شب اول ماه رمضان را که از برای تمام
رمضان کرده است کافی بدانیم و اما خون حیض و نفاس پس روزه را فاسد میکند هر چند روزه مستحب باشد علی الاقوی
اگر چه یک لحظه بعد فجر یا قبل از غروب باشد و اگر بداند که از حیض یا نفاس پاک شده و لکن نمیداند که قبل از صبح پاک
شده یا بعد از آن پس اگر تاریخ پاک شدن معلوم باشد و تاریخ صبح شدن معلوم نباشد بنا بگذارد که صبح بعد از
پاکی شده و در عکس حکم بعکس نماید و در جائیکه مجهول التاریخ باشند بنا بگذارد بر عدم وجوب صوم و الله العالم
و اگر خود باعث عروض دم حیض شود صومش فاسد است و گناه و قضا و کفاره نیز ندارد هر چند اجتناب احوط
و احوط از آن اتیان قضا و کفاره نیز میباشد و هم چنین مشروط است صحت روزه واجب بخلو از سفر شرعی که موجب
قصر است در نماز و اما روزه مستحب پس در سفر جایز است اگر چه ترکش اولی مگر سه روز روزه که از برای حاجت خواستن در
مدینه طیبه وارد شده است و مگر روزه که نذر نموده که گرفتن او را سفرا و حضرا و روزه کسیکه از محل روزه خارج شود
بقصد سفر بعد از ظهر و صوم کفاره که سه روز بدل هدی و هیجده روز بدل بدنه از برای کسیکه خارج از عرفه شده
بتحقیق که در حج ذکر میشود انشاء الله و جاهل مسئله در قصر و اتمام نماز در روزه نیز معذور است و روزه اش صحیح و هم چنین
جاهل بخصوصیات مسائل قصر و اتمام و لکن در جاهل بخصوصیات احوط قضا میباشد و شرط افطار صوم در مسافر
وصول بحد ترخص است چنانچه گذشت و هم چنین روزه گرفتن کسیکه از سفر بوطن یا بمحل اقامه برسد پیش از زوال مشروط
که پیش از ظهر بمحل اقامه برسد و نیت نماید و کسیکه عدول نموده از اقامه پیش از یک نماز تمام بعد از زوال نماز را قصر میکند
و روزه آن روز را تمام میکند و ناسی مثل جاهل نیست پس روزه اش باطل است و هر گاه ناسی یا جاهل مسئله در اثنای
روزه دانست که روزه در سفر صحیح نیست افطار باید و قضا کند و هم چنین مشروط است صحت روزه بسلامت از مرض
پس کسیکه میداند روزه از برای او مضر است ضرر معتد به نه مطلق ضرر افطار میکند اگر چه بیمار نباشد و هم چنین است
اگر خوف عروض مرض یا طول مرض در روزه گرفتن داشته باشد بطوریکه معتد به باشد نه مطلق خوف که از قبیل
وسواس باشد و اگر طبیب گفت که روزه ضرر ندارد و مکلف بحسب تجربه خود روزه را مضر میداند بظن خود
عمل کند چه از مظنه تجربه را حاصل کرده باشد یا از حدس خود و هم چنین در عکس باید روزه را بگیرد هر چند طبیب
اصرار نماید که روزه ضرر دارد و شک در ضرر نیز باعث جواز افطار است و اگر با خوف ضرر روزه را بگیرد باید
اعاده نماید هر چند ظاهر شود بر او که ضرر ندارد و ضرر نیز نداشت بلکه اگر پیش از زوال بر او ظاهر شد عدم
ضرر تجدید نیت نیز نمیتواند نماید و هم چنین مشروط است صحت روزه باینکه نترسد از اینکه روزه باعث تلف نفس

نفرین شود یا آنکه باعث تلف نفس خود مکلف شود بجهت گرسنگی مفرط یا عطش مفرط یا آنکه باعث تلف مال شود که معتنی
به الشأن باشد یا آنکه او را از امور و اعتبارات دینیه باز دارد یا آنکه باعث هتک عرض مکلف یا نفس محترم دیگر شود چنانچه
گذشت که لباس شهرت شود که اتفاق می افتد در مثل مکاری و ملاح و نانوا و غواص بلکه هر که معالجه نکند روزه وقتی
او واجب نیکو که اهم از آن باشد بجا آید که آن روزه حرام است و در صحت صوم مستحب اذن مولی شرط است در عبد
حتی مبعض و حتی مکاتب و در صحت صوم زن حتی منقطعه شرط است اذن شوهر علی الاحوط چنانچه شرط است در صحت
ولد عدم منع والدین بلکه اگر والدین یا مولی یا شوهر رجوع نماید از اذن در اثنای نهار روزه مستحب فاسد میشود
علی الاحوط بلکه احتیاط در حق جمله آنستکه با نهی هیچیک نیز روزه نگیرد و بهتر مراعات اذن والد بلکه والده میباشد
بلی اشتراط اذن والده بلکه والد ثابت نیست مگر در صوم تبرک از تکالیف غیر ما دون فیه مستلزم اذیت والد یا والده باشد
و احوط آنستکه با وجود روزه قضاء رمضان بلکه مطلق روزه واجب علی الاحوط ترک کند روزه مستحب را و شیخ و پیرزن و ذو
العطاش که ناخوشی است که سیراب نمیشود صاحب او اگر از روزه گرفتن عاجز باشند بجهت زیادتی پیری و یا
ناخوشی روزه را میخورند و فدیه نمیدهند و اگر توانا شدند قضا نمایند و لازم نیست که در مقام اکل و شرب اقتصار
ضرورت نمایند و اگر روزه گرفتن بر ایشان دشوار باشد افطار میکنند لکن بر ایشان واجب است قضا بعد از زوال مشقت
و حصول صحت چنانچه واجب است صدقه دادن یک مد از گندم بدل هر روزی بفقیر و اگر ممکن نباشد کفاره ساقط است
و همچنین حکم زن حامله که وضع حملش نزدیک باشد یا زن شیرده که شیر او کم باشد و بترسد هر چند بجهت شک
باشد از روزه گرفتن بر نفس خود یا بر طفل خود از تشنگی و گرسنگی مضر یا از ناخوشی و در غیر از این اعذار تا بمنزلت
نرسد در افطار مگر آنکه از حد خود متجاوز کند که در این وقت بقدر ضرورت لازم است نه مطلقا بلکه در غیر شهر رمضان
نیز این اعذار جاری نکند و صدقه از مال خود است نه از مال شوهر و کسیکه مرض او از رمضان تا رمضان دیگر
طول بکشد و از این جهت متمکن از قضای رمضان اول نشود قضا از او ساقط است و بدل هر روز کفاره میدهد
و قضا مجزی از کفاره نیست و احتیاط اتیان بقضا و کفاره هر دو است و این حکم در سایر اعذار مثل طول کشیدن
سفر تا رمضان دیگر جاری نیست بلکه قضا در آن واجب است اگر چه کفاره نیز احوط است و اگر ما بین رمضانین برء
از مرض حاصل شود و تهاون نمود یا مرة و همیشه عازم بر قضا بود لکن تا خیر انداخت بجهت اعتماد بر سعه وقت یا
بجهت انتظار اوقات شریفه و بعد از آن عذری رو بدهد که متمکن از قضا نشود تا رمضان آینده قضا لازم
و کفاره هم ساقط و اگر تهاون نموده که عازم بر قضا نبوده قضا و کفاره هر دو لازم است اعم از آنکه مردد
بوده در قضا و عدم قضا یا آنکه اولا عازم بر قضا شده و بعد از آن نادم شده یا مردد شده یا آنکه عازم بر عدم
قضا شده و مقدار کفاره یک مد است و دو مد افضل است و متعدد نمیشود کفاره بتعدد سالها قسم دیگر
از روزه روزهای حرام است مانند حرام است روزه عید فطر و عید اضحی و روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی

۲ الحجة از برای کسیکه در منی باشد و روزه آخر شعبان به نیت رمضان و روزه وفای بنذر در معاصی و روزه صمت که تکلم کردن را مفطر بداند و قصد امساک از آن نماید و بس و روزه وصال و آن اعم است از روزه روز و شب دیگر تا سحر یا دو روز یا یکشب و تاخیر افطار تا سحر و تا شبه دیگر ضرر ندارد بشرط اینکه نیت روزه آن نکرده باشد و احوط اجتناب است و هم روزه که معارض شود بواجب بگو که اهم از آن باشد و گذشت که احتیاط این است که زن و کنیز و غلام روزه مستحبی را بدون اذن شوهر و مولای خود نگیرند هر چند جواز آن خالی از قوت نیست در جائیکه نهی نکند و منافی حق ایشان نباشد قسم سیم در بیان روزهای مندوبه است که نصوص خاصه بر تاکید آنها وارد شده است و آن بسیار است اول روزه گرفتن سه روز از هر ماه است و کیفیتش بچند قسم در کتب ذکر شده است لکن بهترین آنها اینست که اول پنجشنبه از ماه و اول چهارشنبه از دهه آخر ماه را روزه بگیرد دوم روزه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه است سیم روزه روز عید غدیر است چهارم ربیع الاول است پنجم روزه روز مبعث که بیست و هفتم رجب است ششم روزه روز دحو الارض که بیست و پنجم ذی القعده است هفتم روزه روز عرفه است در حق کسیکه از خواندن دعاهای روز عرفه سست نکند هشتم روزه روز مباهله که بیست و چهارم ذی الحجه است نهم روزه هر پنجشنبه و جمعه اول ماه ذی الحجه بلکه تمام نه روز اول آن دهم روزه ماه رجب و شعبان تمام آن یا بعض آن اگر چه از هر یک یک روز باشد یازدهم روزه روز تصدیق که بیست و پنجم ذی الحجه است دوازدهم روزه روز اول و سیم و هفتم ماه محرم سیزدهم روزه روز بیست و نهم ماه ذی القعده چهاردهم روزه شش روز بعد از عید فطر است و مجلسی علی الله مقامه میفرماید که این شش روز را بعد از سه روز بگیرد و ظاهر این است که عید فطر اول این سه روز میباشد پانزدهم روزه نیمه ماه جمادی الاولی قسم چهارم در بیان روزهای مکروه است بدانکه مکروه روزه روز عرفه در حق کسیکه او را از خواندن دعاهای عرفه سست کند و نیز مکروه است روزه آن با اشتباه اول ماه و احتمال اینکه روز عید باشد و مکروه است روزه گرفتن مهمان بدون اذن میزبان و با منع احتیاط ترک روزه است و مکروه است روزه فرزند بدون اذن پدر بلکه با منع او نیز قوة دارد حکم بکراهة مگر اینکه بجهة اذیت او برسد و در حق قلد و لذا نیز همین احوط است چنانچه بجمیع اینها اشاره شد و بهتر مراعات اذن مادر است مثل پدر چنانچه بجمیع اینها اشاره شد و مستحب است از برای روزه دار از بر روزه مستحب یا واجب موسع افطار کردن در وقتیکه برادر ایمانی او را بخواند بسوی طعام و اقوی کراهت روزه است در این وقت هر چند بخصوص او طعام آماده نکرده باشد و هر چند بعد از ظهر باشد با آنکه خوردن روزه مستحب بعد از ظهر مکروه است ولکن برای اجابت مؤمن در این حال روزه مکروه است بلکه دور نیست تعمیم حکم بکراهة و قلة ثواب روزه حتی در وقتیکه طعام مهیا نکرده باشد بلکه اکرام و شربت و خرما و بخور مهیا کرده باشد یا آنکه تعارف کرده باشد بجهة آنکه ظاهر این است که حکمة

پنجشنبه از ماه

روزه روز ... مولود که هفدهم

آخر کتاب الصوم

ان ادخال سرور بر مؤمن واجابهٔ مؤمن میباشد که رد قول او نشود هر چند غیر طعام باشد و بهتر است که [illegible] روزه نکند و افطار کند بلکه در اخبار ثواب فطار روز در منزل برادر مسلم هفتاد یا نود مقابل ثواب روزه داشتن میباشد والحمد لله

اولاً وآخراً

وبعد فقد اتفق لنا ما هو المرام بتوفيق الملك العلام [illegible] اعني جناب المستطاب [illegible]
[illegible] الاعيان العظام [illegible] اركان الفخام معدن الايمان [illegible]
[illegible] جناب آقا محمد حسين التاجر [illegible]
الهندي [illegible] العابدين [illegible]
جعفر بن [illegible]
[illegible]
في [illegible]

شهر رجب المرجب [illegible]

۴

بلغ المقابلة [illegible]

۳۸ [illegible]
[illegible]
۱۹۲ ف

…ABAD STATE LIBRARY

[illegible]

اک جلد

دو جلد

اک جلد

[illegible]